

شیرازنامه

تألیف

ابوالعباس محمد بن احمد بن شهاب الدین ابی انیسر زکریا شیرازی

برگوشش

دکتر اسماعیل واعظ جوانوش

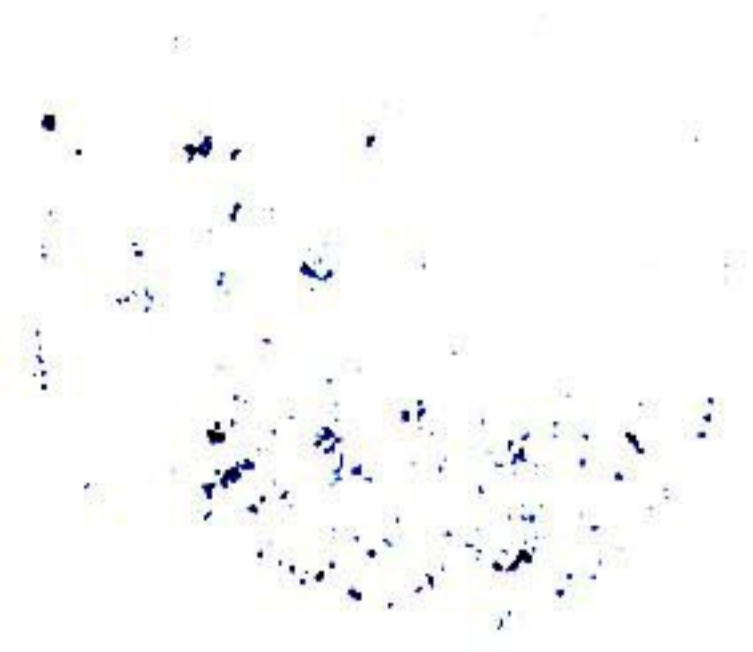


سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

**Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi
Preserved in Punjab University Library.**

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ





سال کوروش کبیر

و جشنهای دو هزار و پانصد ساله بنیان گذاری

شاهنشاهی ایران



132983

برای آنگه در تاریخ و جغرافیای تاریخی ایران تحقیقی جامع و کامل و دقیق
انجام بگیرد نخستین کار آن است که ماخذ و مدارک مهم و معتبر در دسترس
محققان واقع شود .

بسیاری از این آثار که در این مختلف به زبان فارسی تألیف شده بهر
به چاپ نرسیده و چاپ بعضی دیگر با اتمی شایسته انجام نگرفته است
اما کتابها و رسالاتی که به زبانهای دیگر نوشته شده نیز فراوان است
و البته هر پژوهنده ای می تواند با چندین زبان بیگانه آشنایی داشته باشد .
برای رفع این مشکل بنیاد فرہنگ ایران می گوید کتابهای فارسی
را که از این جهت ارزش و اهمیت دارند و نسخه های خطی آنها از دسترس
علاقه مندان دور است منتشر کند و کتابها و رسالاتی را که به زبانی دیگر تألیف
یافته است به فارسی درآورد و انتشار دهد .

به زیرنما نندری
ویرگ بنیاد فرہنگ ایران

شیرازنامه

تألیف

ابوالعباس معین الدین احمد بن شهاب الدین ابی انیرزر کوب شیرازی

بکوشش

دکتر اسمعیل واعظ جوادی



انستات پیاو و کتابت ایران

۱۳۳۰

از این کتاب
۱۲۰۰ نسخه در زمستان ۱۳۵۰ در چاپخانه داورپناه
چاپ شد

فهرست مطالب

مقدمه مصحح

سیزدهم - بیت و هشت

مقدمه مؤلف

۲۰-۳

ذکر مزایای بغداد ۶- شرح مزیت و فضیلت محروسه شیراز ۸- ذکر آب
رکنا باد ۹- سبب تألیف کتاب ۱۱- ذکر بی عنایتی اهل این زمان ۱۳

فصل اول (از مقدمه)

۲۱-۳۲

در ذکر مزیت اقلیم فارس بر اقالیم دیگر ۲۱ - حدود فارس ۲۲ - ذکر کوره
اصطخر ۲۳ - ذکر ظهور رایت اسلام ۲۴ - ذکر دنبه نوشت ۲۵ - ذکر کوره دارا بجرد -
ذکر کوره فیروز آباد ۲۷ - ذکر کوره شاپور ۲۸ - ذکر کوره قباد ۳۱

فصل دوم (از مقدمه)

۳۳-۴۰

در ذکر شهر شیراز ۳۳ - ذکر خوابی که محمد بن یوسف دیده بود ۳۳ - ذکر
طالع شهر شیراز ۳۵ - ذکر نزاهت دارالملک شیراز ۳۵ - ذکر فضیلت آب رکنا باد
۳۷ - ذکر نزاهت قلعه فهندر ۳۸ - وصف آب قلعه ۳۹ - در ذکر قلعه فهندر ۴۰

فصل اول

۴۳-۱۲۲

در ذکر بانی شیراز ۴۳ - ذکر قانون خراج فارس ۴۴ - ذکر ایالت مظفر در

خطہ شیراز ۴۵- ذکر سلطنت آل بویہ ۴۶- ذکر عمادالدولہ ۴۶- ذکر رکن الدولہ
 ۴۶- ذکر عضدالدولہ ابوشجاع فناخسرو ۴۸- ذکر عمارات عضدالدولہ ۵۰- ذکر
 سلطنت شرف الدولہ ۵۲- ذکر سلطنت صمصام الدولہ ۵۳- ذکر خروج اسمعیلیان و
 ظهور شبانکارہ ۵۵- ذکر سلطنت بہاء الدولہ ۵۶- ذکر سلطنت سلطان الدولہ ۵۶-
 ذکر سلطنت عمادالدین ۵۷- ذکر سلطنت ابو منصور ۵۷- ذکر خروج فضلوئیہ
 شبانکارہ- الملک ابوعلی بن کیخسرو..... ۵۸- ذکر سلطان البارسلان ۵۹- ذکر
 سلطنت ملکشاہ ۶۱- ذکر کیفیت خروج شبانکارہ ۶۱- ذکر انشاء دولت آل
 سلجوق ۶۲- فضلوئیہ ۶۲- رکن الدین خمار تکین ۶۲- ذکر جلال الدین چاولی
 سقاویہ ۶۳- ذکر عماراتی کہ جلال الدین چاولی کردہ ۶۴- ذکر اتابک قراچہ
 ۶۴- ذکر اتابک منکوبرس ۶۵- ذکر سلطان ابوالفتح ملکشاہ ۶۶- ذکر زاہدہ
 خاتون ۶۶- ذکر محاربت ملکشاہ با سلطان مسعود و سلطان محمد ۶۷- ذکر
 سلطنت سلطان ملکشاہ ۶۸- ذکر عہد وزارت تاج الدین وزیر ۶۹- در ذکر سلطنت
 و شرح ایالت آل سلغر ۷۰- ذکر مودود سلگری ۷۱- ذکر سلطنت اتابک سنقر بن
 مودود ۷۱- ذکر سلطنت اتابک زنگی بن مودود ۷۳- ذکر سلطنت اتابک تکلہ بن
 زنگی ۷۴- ذکر سلطنت اتابک مظفرالدین ۷۵- ذکر محاربت میان اتابک سعد و میان
 پسرش اتابک ابوبکر ۷۶- ذکر عمارات و آثار خیراتابک سعد بن زنگی ۷۷- ذکر
 وزارت خواجہ عمیدالدین ۷۸- ذکر اتابک مظفرالدین قطلغ خان ۷۹- ذکر ایامہ و
 افاضل و مشایخ در عہد دولت اتابک ۸۰- ذکر نامہ اتابک ابوبکر ۸۲- نسخہ دعا
 ۸۳- ذکر وزراء نامدار اتابک ۸۴- ذکر ابنیہ و عمارات ۸۵- ذکر مدت سلطنت اتابک
 ۸۵- ذکر سلطنت اتابک سعد ۸۶- ذکر سلطنت اتابک محمد بن ۸۶- ذکر سلطنت
 اتابک محمد شاہ ۸۷- ذکر سلطنت سلجوقشاہ بن سلغر ۸۸- ذکر جلوس اتابک ابش بنت
 سعد ۸۹- ذکر واقعہ سید شریف الدین ۸۹- ذکر امراء مغول در شیراز ۹۰- ذکر نزول
 سوغونجاہ ۹۰- ذکر حکومت ملک شمس الدین ۹۱- ذکر هجوم لشکر نکودار ۹۱-
 ذکر آمدن سوغونجاہ بہ شیراز ۹۲- ذکر سید عماد الدین و شمس الدین ۹۲- ذکر مخالف
 طاشمنکو و حسام الدین بابولغان ۹۳- ذکر تمکن نواب اتابک ابش ۹۳- ذکر قضیہ
 سید عماد الدین ۹۴- ذکر هجوم حسام قزوینی ۹۶- ذکر تاریخ مقتل خواجہ نظام
 الدین ۹۶- ذکر حکومت سید قطب الدین ۹۷- ذکر حکومت مجدد الدین اسعد رومی
 ۹۸- ذکر حکومت ملک سعید ۹۹- در ذکر سلطنت محمود شاہ ۱۰۱- ذکر طایفہ ای

از اعیان و..... ۱۰۲- ذکر آمدن مسافر بیک به شیراز ۱۰۳- ذکر مخالفت میان مسعود شاه و کیخسرو ۱۰۴- ذکر هجوم امیرزاده پیرحسین ۱۰۵- در ذکر امیر جمال الدین ابواسحق ۱۰۸- ذکر توجه ملک اشرف به طرف شیراز ۱۰۸- ذکر تاراج کردن... ذکر ۱۰۹- ذکر هزیمت ملک اشرف ۱۱۱- ذکر مراجعت امیر جلال الدین مسعود شاه ۱۱۱- قدوم یاغی بستی بن جو بان به شیراز ۱۱۲- تاریخ مقتل امیر جلال الدین مسعود شاه ۱۱۲- ذکر ایالت و ایام سلطنت شیخ ابواسحق ۱۱۳- ذکر مقارعت و متانالت میان شیرازیان ۱۱۴- ذکر هزیمت امیرزاده یاغی بستی به سروستان ۱۱۵- ذکر محاربت ملک اعظم جمال الدوله والدین با خسرو اعظم یاغی بستی ۱۱۶- ذکر انتهای لشکر امیرزاده اعظم و قضیه تاراج خطه ابرقوه ۱۱۷- ذکر ایام سلطنت محمد بن مظفر ۱۲۰- ذکر نزول مبارز الدین ۱۲۲-

نصف آخر ۱۲۵-۱۹۵

در ذکر محمد بن خفیف ۱۲۵- شیخ ابو محمد جعفر الحذاء ۱۲۷- شیخ ابو عبدالله محمد بن خفیف ۱۲۸- ابو عبدالله الحسین بن محمد البصار ۱۳۰- شیخ حسین ابوعلی بن محمد الاکار ۱۳۱- شیخ احمد کبیر ۱۳۲- شیخ احمد صغیر ۱۳۳- شیخ ابو عبدالرحمن عبدالله بن جعفر الازرقانی ۱۳۴- شیخ محمد بن عبدالرحمن المقاریضی ۱۳۵- شیخ احمد بن حسین النساج ۱۳۶- شیخ عبدالوهاب محمد بن ایوب ۱۳۷- شیخ شجاع حسین بن منصور ۱۳۷- شیخ منصور ۱۳۸- شیخ محمد بن عبدالله ۱۳۸- شیخ عبدالله بن حسین ۱۳۹- مؤمل بن محمد الجصاص ۱۴۱- شیخ محمد بن بزیاد ۱۴۳- شیخ ابو الحسن احمد ۱۴۴- شیخ مرشد ابواسحق ۱۴۵- شیخ ابواسحق ابراهیم ۱۴۶- شیخ ابو الحسن علی به الکواری ۱۴۷- شیخ ابو نصر محمد بن یحیی ۱۴۷- شیخ ابو الحسن بن احمد ۱۴۸- شیخ ابی الحسن بن احمد بن سالبه ۱۴۸- ابو حیان التوحیدی ۱۴۹- ابو محمد الحسن بن الحسن ۱۵۰- شیخ ابو بکر احمد ۱۵۰- شیخ ابو القاسم ۱۵۱- شیخ ابو عبدالله احمد ۱۵۲- شیخ ابو بکر هلال بن الحسن ۱۵۲- شیخ ابو شجاع ۱۵۴- شیخ احمد بن سالبه ۱۵۴- شیخ ابو سعید بن عبدالماک ۱۵۵- شیخ ابو بکر بن عمر ۱۵۵- شیخ عبدالعزیز بن محمد ۱۵۶- شیخ ابو شجاع المبارک بن محمد ۱۵۶- ابو منصور بن عبدالرحیم ۱۵۷- شیخ شهاب الدین ابو بکر ۱۵۷- شیخ عبدالرحمن بن محمد ۱۵۸- شیخ ابو طاهر محمد ۱۵۸- شیخ ابو محمد

عبدالله بن علی ۱۵۸ - شیخ حسام الدین مجد بن عبدالله ۱۵۹ - ابو محمد روزبہان
 ۱۵۹ - شیخ مودود بن محمد ۱۶۱ - شیخ نجم الدین عبدالرحمن ۱۶۳ - شیخ محمد بن
 صفی ۱۶۴ - شیخ محمد بن صفی الدین عثمان ۱۶۵ - شیخ محمد بن فرید ۱۶۵ -
 شیخ محمد بن فرید الدین روزبہان ۱۶۶ - شیخ قطب الدین مبارک ۱۶۶ - شیخ محمد
 بن عبدالرحمن ۱۶۷ - در ذکر ایہ و جمعی از اصحاب حدیث کہ بسا شیوخ مذکور
 معاصر بودند ۱۶۸ - سعد الدین محمد بن محمد ۱۶۸ - علی بن محمد النیریزی ۱۶۹ -
 ابوطاهر عبدالسلام ۱۷۰ - ابوبکر بن یوسف ۱۷۱ - سعید سراج الدین ۱۷۲ -
 مجد الدین اسمعیل ۱۷۲ - حسین بن محمد بن سلیمان ۱۷۴ - شیخ عبدالله بن عثمان
 ۱۷۵ - شیخ علی بن بزغش ۱۷۷ - ابوالمعالی المظفر ۱۷۸ - داود بن السعید ۱۸۰ -
 شیخ حسین بن محمد یعرف بسرده ۱۸۱ - فخر الدین ابی عبدالله ۱۸۲ - شیخ محمود
 بن محمد ۱۸۳ - الزکی بن عمر ۱۸۳ - حسین بن الشیخ المقتدی ۱۸۳ - محمود بن
 محمود ۱۸۴ - جمال الدین محمد بن المقری ۱۸۴ - محمد بن علی ۱۸۵ - ابوالقاسم
 عبدالرحیم ۱۸۵ - عبدالله بن مسعود ۱۸۶ - عبدالرحیم بن محمد السروستانی ۱۸۸ -
 محمد بن قطب الزمان ۱۸۸ - کمال الدین ابوالخیر ۱۸۹ - حاجی رکن الدین منصور
 ۱۹۰ - عبدالرحمن علی بن بزغش ۱۹۱ - محمد بن صفی ۱۹۱ - محمد بن الحاج
 عثمان خراسانی ۱۹۲ - ابوسعید محمد السیرافی ۱۹۲ - ناصر الاسلام ۱۹۳ - محمد بن
 علی بن مسعود ۱۹۴

۱۹۶-۲۰۷

خاتمة الكتاب

احمد بن موسی علیہ السلام ۱۹۶ - المخدرة المعصومه ام کلثوم ۱۹۹ - علی
 بن حمزة ۲۰۰ - ابوالحسن زید اسود ۲۰۱ - جعفر بن الحسين ۲۰۱ - محمد بن
 عزالدین اسحق ۲۰۲ - احمد علوی ۲۰۲ - ناصر الدین ابی القاسم الناصر ۲۰۳ -
 حیدر بن المنور الهاشمی ۲۰۳ - ابوالسایب بن اسحق ۲۰۳ - علی بن عربشاه ۲۰۴ -
 عبدالله بن علی ۲۰۴ - جعفر بن ابراهیم ۲۰۵ - شیخ زیدان ۲۰۶ - شیخ محمد ۲۰۶ -
 منذر بن قیس ۲۰۶ - شیخ ابراهیم کرجی ۲۰۷ - شیخ دولت ۲۰۷ - شیخ عروہ ۲۰۷ -
 منذر بن عبدالله ۲۰۷ - معاز جبل ۲۰۷

۲۰۹-۲۳۸

حواشی و تعلیقات

۲۳۹-۲۶۶

فہرستہا

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

کتابی که مورد مطالعه قرار می‌گیرد یک اثر ادبی محض و یا یک متن تاریخی صرف و یا فقط تذکره و سرگذشت‌نامه باشد، نیست. لکن در هر سه مقوله مذکور وارد شده و از هر سه جهت نامبرده قابل دقت و توجه است. در نظر اول، دو قسمت تاریخی و تذکره‌ای کاملاً مشهود و در مدنظر خواننده قرار می‌گیرد ولی سه دیگر درخ شایسته توجه آن که وجه ادبی باشد نیز در هر دو قسمت به احاطه ثانوی و دقت آشکار می‌شود.

قصد مؤلف بیان مختصر پدیدارهای تاریخی سرزمین شیراز و نشان دادن مقدمه علمی و عرفانی این سرزمین از نقطه نظر محفل و مزارع‌اماء و عرفاء بودن آن می‌باشد. در عین حال صنایع و نکات دقیق ادبی را هم بکار برده است. ولی به سه صورت یک نثر فنی متکلف در آورد و نه یک اثر ادبی روان و ساده به جای گذاشت. این کتاب از دیدگاه نثری بیشتر درخور اهمیت است تا از لحاظ شعری. با استمداد و اشراق از جانب اسانید صاحب نظر، باید گفت اشعار پارسی که در این نگاشته آمده است و نام سروده خود مؤلف باشد و یا شاهد مثال از قول دیگران) چندان حالت استعدا می‌ندارد ولی در عوض، ابیات عربی (که به حد امکان کوشیده شده، سرانجام کن و صیقل صحیح آن‌ها مشخص گردد) بسیار حکم و جزیل و پرمعنی است. از قراین پیداست که تسلط نویسنده در ادبیات عرب بیش از تبحرش در ادب پارسی بوده است. آن مقداری از نثر فنی پارسی که بکار برد علی‌التحقیق از تجزیة الامصار و تزجیة الاعصار، صرف به

تاریخ و صاف بوده است که در قسمت منابع مورد استفاده مؤلف شیرازنامه اشاره خواهد شد .

از نقطه نظر تاریخی، به لحاظی که حاوی اطلاعات مختصر و مفید از لشکرکشی‌ها و رخدادهای سیاسی و نظامی در یک حدود مشخص جغرافیائی است، بسیار قابل استفاده و توجه است. لکن اشتباهاتی نیز به چشم می‌خورد که در مورد مناسبش به آن اشارت شده، حالیه به عنوان نمونه یک موردش ذکر می‌شود:

مؤلف در تتمه شرح حال شرف الدولة بن عضدالدوله می‌نویسد: «مدت پادشاهی شرفالدوله شش ماه بیش طول نکشید» در حالی که باید شش سال و نیم باشد. بنا بر نقل مستوفی در تاریخ گزیده ص ۴۲۲ «در سنه اثنی و سبعین و ثلاثمائة (= ۳۷۲) به پادشاهی نشست... در جمادی الاخر سنه ۳۷۹ به فجأة در گذشت». چون جمادی الاخر ماه ششم سال قمری است لذا مدت سلطنت او شش سال و نیم می‌شود نه شش ماه.

در قسمت دوم که جنبه سرگذشتی و تذکره‌ای هست، اطلاعات بسیار مفید و در مواردی هم نادر را شامل است که درخور توجه می‌باشد و از این لحاظ که یک جاو به طور جمعی^۱ شرح حال عرفا و صالحاء شیراز تا قرن هشتم را به زبان پارسی شامل است، شایان اهمیت می‌باشد هر چند که در تاریخ شیراز کتابی در قرن پنجم توسط هبة‌الدین عبدالوارث بن علی، ابوالقاسم شیرازی (متوفی ۴۸۵ هـ) (۲) نگارش یافت که محتمل است در آن ذکری از بزرگان آمده باشد و نیز به زبان عربی کتبی به نام مشیخه نظیر مشیخه مقاریضی (که متأسفانه هیچ نسخه‌ای از آن تا کنون به دست نیامده است) نوشته شد و حتی مبنای کار ابوالعباس زرکوب هم واقع گشت و دیگر کتاب طبقات الصوفیه ابوعبدالرحمن سلمی (هر چند در خصوص عرفای شیراز نگاشته نشد) که در چندین مورد از آن نقل شده است.

۱- مراد غیر از کتبی است که بالانفراد شخصی را مورد شرح و بسط قرار داده باشد نظیر تحفة العرفان فی ذکر سید الاقطاب روزبهان در ۸ باب و نگاشته شیخ شرف‌الدین ابراهیم بن روزبهان در تاریخ ۷۰۰ هجری (شذالازار حاشیه ۲۵۰)

۲- الاعلام زرکلی ج ۹ ص ۶۱ و کشف الظنون ج ۱ ص ۲۹۶

شرح حال مؤلف

نزدیکترین منبع خبری که از مؤلف شیرازنامه شرحی دارد، کتاب شدالازار فی حطالاوزار عن زوارالمزار است که معینالدین ابوالقاسم جنید شیرازی آن را در سال ۷۹۱ هجری قمری یعنی ۲ سال پس از وفات زرکوب شیرازی تألیف کرده است لذا بدون حاشیه پردازی، از آن چه که در این کتاب آمده و نیز به مدد اثر خود مؤلف یعنی شیرازنامه، بر احوال او آگاه می شویم.

مرحوم قزوینی در حاشیه ۱ ص ۳۱۷ شدالازار ذیل ترجمه حال مولانا معینالدین احمد بن ابی الخیر می نویسد: «نام و نسب کامل او (از روی مقایسه مجموع مواضعی که در شیرازنامه به نام خود و نام آباء و اجداد خود اشارتی کرده، با یکدیگر، و نیز با مواضعی در کتاب حاضر که در آن اشاره به بعضی از افراد خاندان زرکوب شده) از قرار ذیل است:

ابوالعباس، معینالدین، احمد بن شهابالدین ابی الخیر، حمزه بن ابی الفضل حسن (ظ) بن عزالدین مودود ذهبی مشتهر به زرکوب بن ابی الفضل محمد بن معینالدین محمود اصفهانی شیرازی.

جنید شیرازی در ذیل ترجمه حال شیخ عزالدین مودود، جد سوم مؤلف شیرازنامه، می نویسد که جد او معینالدین محمد اهل اصفهان بود (۱) و شیخ عزالدین که تحت ارشاد شیخ روزبهان بقلی بود، پس از بازگشت از بغداد در شیراز متوطن شد و زاویه‌ای اختیار و با دختر شیخ روزبهان دوم ازدواج کرد (۲) در سن ۹۰ سالگی به سال ۶۶۳ درگذشت. او در سفر بغداد بسیار مورد لطف شیخ شهابالدین سهروردی متوفی ۶۳۲ قرار گرفت، لذا تخمیناً می شود گفت که در حدود سال ۶۳۰ خداوند زرکوب اصفهانی الاصل، شیراز مسکن شد و از این تاریخ به بعد است که به شیرازی معروف گشتند.

شهرت زرکوب که ترجمه عربی آن به ذهبی، لقب عزالدین مودود زرکوب بوده، در کتاب شدالازار بسیار یادآوری شده است.

۱- شدالازار ص ۳۱۰ س ۲

۲- همان ص ۳۱۳-۳۱۴

تاریخ تولد ابوالعباس زرکوب مشخص نیست ، هرچند آقای کریمی در مقدمه شیرازنامه چاپی صفحه (ی) حدس میزنند که در تاریخ ۶۸۱ ابوالعباس به سن ۱۰ یا ۱۲ سالگی بوده یعنی در حدود سال ۶۷۰ متولد شده است .

اسنادان زرکوب و کتبی که نزد ایشان خوانند (۱)

- ۱- حاجر کن الدین منصور بن المعظفر روزبهان متوفی ۷۴۰ قسمتی از صحیح بخاری و از کتاب مصابیح نسا باب الترحل را در نزدش خواند و از او نیز اجازت حاصل کرد .
- ۲- ظهیرالدین عبدالرحمن عالی بن بزغش متوفی ۷۱۴ بخشی از کتاب عوارف المعارف سهروردی را در تاریخ ۷۱۳ نزد او خواند و از وی اجازت حاصل کرد .
- ۳- رکن الدین یونس بن محمد بن صفی متوفی ۷۱۷ . کتاب کنز الخفی تالیف صفی الدین عثمان (جدش) و نیز کتاب مصابیح را نزد وی خواند .
- ۴- نورالدین محمد خراسانی متوفی ۷۴۲ . کتاب الحاوی فی الفقه را به سال ۷۲۰ در نزدش خوانده است .
- ۵- قطب الدین ابوسعید محمد سیرافی متوفی ۷۲۱ . کتاب های توضیح کشف در تفسیر و مفتاح العلوم خوارزمی را در نزدش خواند .
- ۶- تاج الدین محمد بن ابراهیم زنجانی متوفی حدود ۷۲۲ . کتاب های منہاج و طوابع تالیف قاضی ناصر الدین عبدالله بن عمر را نزد وی خواند .
- ۷- امین محمد بن علی بن مسعود متوفی ۷۴۵ . در سال ۷۲۷ از او تلقین ذکر گرفت چنانچه مشهود است ، مرتب فضل و معلوماتش معتنابه و درخور توجه می باشد و در یک سطح بالائی از علوم شرعی را احاطه داشت همین طور هم در سیر و سلوک به مقامات شامخه ای رسید و سلسله ارشاد او را جنید شیرازی چنین بیان می کند (۲) :
- در طریقت پیرو پدران بزرگوارش شد و از شیخ صدرالدین عبداللطیف بن کھف الدین اسمعیل بن عمر قصری و از شیخ قطب الدین نامقی جامی اخذ روش در سیر و سلوک کرد . و خرقه از شیخ فخر الدین خواهر زاده سیدی احمد کبیر و نیز از دست دائی خویش ؛

۱- نقل از گفته مولف در شرح حال طبقه ششم از عرفا در شیرازنامه

۲- شدالازار ص ۳۱۷

حاج رکن‌الدین منصور بن مظفر پوشید.

خلاصه این که زرکوب عالمی عارف و شیخی دانشمند بود و رساله‌ها نوشت و اجازت فراوان داد من جمله به جنید شیرازی (۱)

بحث در مذهب و عقیده دینی وی و این که آیا سنی مذهب بود یا این که محامل‌هایی برای شیعه بودنش بتراشیم خارج از حد ضرورت بوده و لزومی ندارد چون در صدر تالیف کتاب کلامی نیستیم به همین قدر بسنده می‌شود که یک مسلمان عارف و فاضل از سرزمین شیراز برخاسته و چنین کتابی نگاشته است بی فایده نیست که متذکر شویم مؤلف در ابتدای کتاب که میخواهد از فضیلت فارس سخن گوید و این که ذکر آن در قرآن شده است، می‌نویسد: «در قرآن کریم...». از این عبارت که قول به قدم قرآن استنباط می‌شود یک مبحث عظیمی در علم کلام را می‌باید بررسی کرد که خارج از وظیفه در این کتاب می‌باشد ولی مختصراً گفته می‌شود: چنین می‌نماید که وی از فرقه امامیه و اهل تشیع نبوده است هر چند که در باره امامزادگان مدفون در شیراز با بینهایت درجه خضوع و ادب بحث می‌کند.

وفات زرکوب

جنید شیرازی تاریخ در گذشت او را ذی‌الحجه سنه ۷۸۹ ذکر می‌کند (۲) و مدفون وی بقعه‌ای هست که پدر و برادرش در آن به خاک سپرده شده‌اند و قبر او پس آرامگاه آن دو می‌باشد.

تالیف کتاب شیراز نامه

زرکوب پس از تکمیل تحصیلات و کسب معلومات و نیل به مقام فضل و سیر در آفاق را بر نامه زندگی خویش قرار داد و این از گفته‌هایش در مقدمه شیراز نامه بر می‌آید که محیط سفله پرور قدر گوهر وجودش را نمی‌دانست و او دید که جوهر فضل در میان مردم ضایع می‌شود تا گزیر چندی: «از کتاب تاریخ فارس اختصار کرده

۱- شدالازار ص ۳۱۸

۲- شدالازار ص ۳۱۸ اگر حدس آقای بهمن نرومی را بپذیریم و سال تولد زرکوب را در

حدود ۶۷۰ بدانیم سن زرکوب فوت ۱۱۹۰ سال می‌شود

به مجمع فضلا و محفل ادباء آن عصر یعنی شهر بغداد روی می آورد ، ازین محفل ها بود که انگیزه نگارش شیراز نامه به وجود آمد چون یکی از بلغاء شهر همدان در مناقب شهر بغداد کتابی نوشت و در آن به وصف و ذکر مزیت این شهر بسیار قلمفرسائی کرد. این امر و نیز خواهش دوستان او را بر آن داشت که در برابر آن در وصف شیراز و تاریخ و مزارات و قبور بزرگان این شهر رساله‌ای تصنیف کند و نام آن را شیراز نامه گذارد .

از این نویسنده همدانی اطلاعی بدست نیاوردم جز این که خطیب بغدادی متوفی ۴۶۳ در تاریخ بغداد (۱) جائی که اقوال و توصیفات بزرگان و شعراء را در باره این شهر نقل می کند از يك اديب همدانی به این عبارت یاد می کند: و انشدنا التنبوخی قال انشدنا ابوسعید محمد بن علی بن محمد بن حلفت الهمدانی لنفسه :

فدی لك یا بغداد كل قبيلة من الارض حتی خطتی و دیاریا

اما چنین شخصی اولا کتابی و یا رساله‌ای به نام بغداد نامه نگاشت و مضافاً این که حدود سه قرن پیش از زرکوب بوده و نمی توانست معاصر با او باشد . اما رساله‌ای که مستقلاً در وصف بغداد نگاشته شده باشد ، رساله‌ای هست به نام «مناقب بغداد» که منسوب است به جمال الدین ابی الفرج عبدالرحمن بن علی الشهیر بابن الجوزی المتوفی سنه ۵۹۷ هجری که آن را محمد بهجة الاثری البغدادی از روی نسخه‌ای که در خزانه تیموریه در قاهره بوده است تصحیح و بسال ۱۳۴۲ در بغداد ، مطبعة دار السلام به چاپ رسانید .

و این رساله قطعاً غیر از آن تالیفی هست که زرکوب ذکر می کند و با فحص ممکن معلوم نگشت و اثری از آن بغداد نامه نیافتم .

اما تاریخ نگارش شیراز نامه دقیقاً معلوم نیست و از عبارات مختلف مولف تاریخ‌های گوناگونی به دست می باید :

اولا ، مولف در قسمت ذکر اتابکان فارس ، ذیل شرح حال اتابک سنقر بن مودود می نویسد : «واز برکت معدلت و برات واحسان او حالة الحیوة بعد از دو بیست و هشت سال خلق شیراز عوام و خواص در امور شرعی و قضایای دینی حوالت سوگند آن جا کنند» .

و باز در همان فصل اندکی بیشتر گوید: «بعد از وفات مودود، مظفرالدین سنقر بن مودود لشکری گران از کنار و کران با هم آورد و در تاریخ سنه ثلاث و اربعین و خستمانه عنان عزیمت به صوب فارس مطلق گردانید».

و باز گوید: «مدت ایام سلطنت سنقر بن مودود در شیراز ۱۴ سال بود».

بنابراین، محاسبه چنین است:

سال وفات سنقر بن مودود $۵۵۷ = ۱۴ + ۵۴۳$ سالی که زر کوب مشغول نگارش

این قسمت شیراز نامه بوده است: $۷۶۵ = ۲۰۸ + ۵۵۷$

ثانیاً: زر کوب این کتاب را بدالقاب شریفه کریم عهد و حاتم زمان یعنی حاجی قوام الدوله والدین موشح و محلی ساخت. چون حاجی قوامالدین حسن در ایام محاصره شیراز توسط امیر مبارزالدین محمد در گذشت (۱) و امیر مبارزالدین در تاریخ سوم شوال ۷۵۴ به کمک رئیس عمر که از داخله شهر یار مساعد بوده و دروازه موردستان را بگشود، وارد شیراز شد و شیخ ابواسحق فرار کرد (۲)

بنابراین مسلم می شود که نگارش کتاب قبل از تاریخ ۷۵۴ بود در زمانی که میانه شیخ ابواسحق و امیر مبارزالدین محمد هنوز کدورتی که منجر به محاصره و فتح شیراز شود، روی نداده بود و آن زمان، حاجی قوامالدین حسن که دستور عادل و سخت مورد علاقه و توجه شیخ ابواسحق بوده است حیات داشت.

ثالثاً، در قسمت دوم کتاب فصل دوم در ذکر طبقات مشایخ و مشاهیر و اعیان که اسامی ایشان در افواه مردم است، ذیل شرح حال امام احمد بن موسی می نویسد: «تا درین وقت که به تاریخ سنه اربع و اربعین و سبعمائه حضرت غایب باقیس عهد بر سر روضه مقدسه اوقبه ای عالی بر آورد»

رابعاً، در نسخه ها: انتهای بخش اول چنین آمده: «تمام شد قسم اول کتاب شیراز نامه... تألیف ملک المشایخ و الصالحاء شیخ معین الدین بن شیخ الشیوخ و الامام عز المله والدین مودود زر کوب شیرازی احسن الله عواقبه» فی التاريخ به الاحد حری عشرین شوال سنه سبع و خمسين و سبعمائه (۷۵۷) و سام تسلیماً کثیراً»

این سنه قطعاً تاریخ تألیف است نه کتابت چون در آخر قسم دوم تاریخ کتابت به سال ۸۳۳ قید شده است.

با این عبارات و قرائن حدس‌های زیر پیدا می‌شود :

- ۱- در تاریخ ۷۴۴ زرکوب شیراز نامه را نگاشته است .
- ۲- در تاریخ ۷۵۷ قسمت تاریخی را با تمام رسانیده است .
- ۳- در تاریخ ۷۶۵ تجدید نظر کرده ، البته این تجدید نظر در قسمت اول کتاب صورت گرفت ، آن هم فقط در یک قسمت محدود که ذکر شد چون اگر در تمام قسمت امان نظر مجدد کرده بود ، قطعاً متذکر سرانجام کار امیر مبارزالدین محمد می‌شده است .

منابع کار زرکوب

الف - قسمت تاریخی:

- ۱- فارسنامه ابن بلخی که در زمان ابو شجاع محمد بن ملک‌شاه (بین سنوات ۵۰۲-۵۱۰) نگاشته شد . چلبی درباره این کتاب می‌نویسد (۱) : «فارسنامه لابن-البانخی کان مستوفیا بهافی زمن السلطان محمدالسلجوقی» .
- این کتاب چنان که از نامش پیداست ، برای روشن شدن تاریخ سرزمین پارس از دیر باز تا عهد سلاجقه نگارش یافته و نیز جنبه جغرافیائی این قطعه از ایران زمین که شناختن آن برای امور دیوانی و خراج و مالیات و هم از نظر لشکرکشی و تسلط برای دستگاه حکومتی عصر لازم می‌نمود کاملاً توضیح داده شد (۲) .
- زرکوب از این کتاب بسیار بهره برده است که جهت احتراز از درازی سخن در صدد مقایسه بر نمی‌آئیم .

- ۲- تاریخ و صاف یا تجزیة الامصار و تجزیة الاعصار تالیف خواجه فضل‌الله معروف به و صاف‌الحضرة است که وی آن را در تاریخ شعبان ۷۱۱ در ۵ مجلد به پایان رسانید . چلبی گوید (۳) که این کتاب در پارسی نظیر تاریخ عتبی هست در عربی . همو گوید و چنان که غرض وی را هم نقل می‌کند ، مقصود از نگارش این کتاب تنها برای بیان وقایع تاریخی تالیف نشده بلکه «نظر بر آن است که این کتاب مجموعه صنایع علوم

۱- کشف‌الظنون ج ۲ ص ۲۱۵ ۲- این کتاب به سعی و اهتمام و تصحیح گسای لیستراج و

رینولدالن نیکلسون در کمبریج ، مطبعة دارالفنون به سال ۱۳۳۹ هـ = ۱۹۲۱ به چاپ رسید

۳- کشف‌الظنون ج ۱ ص ۳۰۹

و فهرست بدایع فضایل باشد و اخبار و احوال که موضوع علم تاریخ است در مضامین آن بالعرض معلوم گردد» .

هر چند نام این کتاب در شیراز نامه نیامده است ولی با کمی تتبع و بخصوص در قسمت اشعار عربی (چنان که در قسمت آخر نمایانده خواهد شد) کاملاً آشکار می شود که مؤلف به این کتاب نظر داشته و از آن بهره ور گشت . موید این نظر گفته مرحوم علامه دهخدا می باشد : « قسمت عمده وقایع تاریخی آن مقتبس از تاریخ و صاف است غایب یا عین عبارت و صاف (۱) » .

۳- تاریخ عتبی یا «یمینی فی تاریخ یمین الدوله محمود بن سبکتگین . لابی النصر محمد بن عبدالجبار العتبی الشاعر المتوفی سنه ۴۳۱» (۲) . بر این کتاب شرح ها نوشته اند و نیز توسط ابوالشرف ناصح بن ظفر الجرجانی به فارسی ترجمه شده است . زرکوب از این کتاب فقط در دوسه مورد که در محاش یاد آور خواهیم شد ، استفاده کرده است .

ب - قسمت تذکره ای

۱- مشیخه مقاریضی ، که کرا او مؤلف از این کتاب نام می برد ، شرح حالش هم در شیراز نامه و هم در شدالازار ص ۱۰۱ آمده است . شیخ ابوشجاع محمد بن سعدان مقاریضی (متوفی در سنه ۵۰۹) این کتاب را در شرح احوال مشایخ فارس در سه طبقه نگاشته است اثری از این کتاب در دست نیست و حتی در کشف الظنون ج ۲ ص ۱۶۹۰ که نام ۲۳ کتاب مشیخه ذکر شده است ، اسمی از این کتاب برده نشده . کتاب مذکور مورد استفاده جنید شیرازی مواف شدالازار نیز بوده است .

۲- مشیخه دیلمی : که شیخ ابوالحسن عالی دیلمی (معاصر شیخ امیر متوفی سنه ۳۷۱) آن را در شرح احوال مشایخ عرفای شیراز نوشته است ، جنید شیرازی هم در آن بهره بسیار یافت (۳)

۳- طبقات الصوفیه (۴) ابوعبدالرحمن السامی متوفی ۴۱۲ هـ که واحد عبدالله

۱- لغت نامه دهخدا ص ۱۱۱۲ (نقل از کتاب مولفین ایران چاپ فارسی و عربی ج ۱ ص ۳۹۸)

۲- کشف الظنون ج ۲ ص ۲۰۵۲ ۳- شدالازار ص ۲ ۴- این کتاب توسط ابوالحسن

شریبه در مکتبه الحامی مصر ۱۹۵۴ چاپ شده است .

انصاری آن را به زبان پارسی رایج در هرات برگردانده (۱) و بعد ها در قرن نهم عبدالرحمن بن احمد جامی آن را به پارسی روان با اضافات قابل ملاحظه‌ای رویهم کرده به نام نفحات الانس من حضرات القدس نامیده است. راجع به احوال سلمی در قسمت حواشی تحت عنوان طبقات سلمی اشاراتی شده است که جهت احتراز واجتناب از بدرازا کشیدن سخن به نشان مذکور ارجاع می‌شود.

روشی که در تصحیح این کتاب بکار رفت

مرحوم قزوینی در یادداشتهای خود (ج ۸ ص ۱۹۴) تحت عنوان شعاع الملك (میرزا محمد حسین شعاع شیرازی) می‌نویسد: «... مرحوم شعاع کتابخانه بسیار نفیس و جامعی در مدت عمر خود جمع کرده. دیگر نسخه خطی شیراز نامه مورخه ۸۳۳ که قدیمترین نسخه است که این جانب تا کنون از شیراز نامه دیده‌ام و محتویات او به مقدار ربع کتاب از نسخه مطبوعه زیادتر است».

حقیقت نیز تا آنجا که این بنده تحقیق کرد چنین است و نسخی که از روی فهرس و یا از نزدیک بررسی شد زیلاً یاد می‌گردد:

۱- نسخه خانقاه احمدیه شیراز شماره ۲۰۱ مورخ ۱۳۲۸

۲- نسخه دیگر همان جا بی‌شماره نوشته شده در سده ۱۲ از روی نسخه ۵

شعبان ۸۷۱

۳- نسخه مجموعه الیس ، شماره ۱۸۳-۲۹۳ مورخ ۱۲۸۷ که دانشگاه آنرا از وزارت فرهنگ خریداری کرده و فعلاً تحت شماره (۵۳۳۷) در کتابخانه مرکزی موجود است (و از آن در دوسیه مورد استفاده شد با علامت اختصاری ف)

۴- نسخه دیوان هند شماره ۴۶۱۶ مورخ ۱۰۷۵

۵- نسخه‌هایی که ریو معرفی کرده در ص ۲۰۴ و ۲۰۵ فهرست ، مورخ

۱۰۶۸ و ۱۰۹۹

۶- نسخه‌ای که بلوشه معرفی کرده در ج ۱ ص ۵۴ ، معیوب و ناقص از سده

۱۸ میلادی (۱۲ هجری)

۱- به نام ، امالی خواجه عبدالله انصاری که توسط عبدالحی حبیبی تصحیح و در کابل به سال

۱۳۴۱ به چاپ رسید .

132983

- ۷- نسخه برلین شماره ۶۳۱ مورخ ۱۲۰۸
- ۸- نسخه استراسبورگ شماره ۲۴ مورخ ۱۲۵۱
- ۹- فهرست درن ص ۳۰۵ نسخه‌ای که تا تاریخ ۲۶۳ را شامل است و نسخه ما چنان که اشاره شد تا تاریخ ۷۶۵ را نشان می‌دهد که سال تالیف کتاب باشد.
- ۱۰- نسخه لنینگراد B695 (ص ۳۵۶ فهرست) که تاریخ کتابت ندارد و تذکری به قدمت آن هم نشده است.
- ۱۱- نسخه دانشکده ادبیات، نستعلیق عبدالله کوشکائی در ۱۲۰۹ (شماره ۱۳۵ ج)
- ۱۲- نسخه چاپی که در ۱۳۱۰ توسط آقای بهمن‌کریمی طبع گردید و ملاک کارشان نسخ ذیل بوده است:
- الف- نسخه آقای شعاع‌الملک که در سال ۱۳۲۶ هجری کتابت شده بود.
- ب- نسخه آقای میرزاخان شیبانی که در سال ۱۲۸۸ هجری کتابت شده بود.
- ج- نسخه آقای میرزا احمدجواد کمپانی که در سال ۱۲۷۹ هجری کتابت شده بود.
- د- نسخه آقای حقیقت اردکانی که اول و آخر آن افتاده و می‌نماید که قدمت از دو نسخه مذکور باشد.
- ه- نسخه‌ای در حدود ۸۰۰ هجری (تاریخ تخمینی است چون سال کتابت ندارد و ممکن است از آن متاخر باشد) و این را آقای احمد آرام در اختیار آقای کریمی گذاشتند.
- با در دست داشتن این پنج نسخه آقای کریمی بنا به گفته خود در (ص ۱) مقدمه کتاب دو کار انجام دادند:
- ۱- عباراتی که به نظرشان ناسالم و ناشی از سهو نسخ می‌رسید به حل خود واگذاشتند.
- ۲- «بقیه را به ذوق خوانندگان محترم واگذار می‌کنیم»
- در تصحیح این متن، اقدام نسخ شیراز نامه را که مرحوم قزوینی معرفی کرد، اصل قرار دادیم، این نسخه که در ۱۳۳۳ کتابت شده است، جزء کتابخانه مرحوم شعاع‌الملک شیرازی بود و مرحوم قزوینی جهت تصحیح شدالآزار آن را در دست

داشته و بهره‌ها بردند . بعداً در اختیار جناب آقای علی اصغر حکمت قرار گرفت و حالیه جزء کتب موقوفه خاندان حکمت به کتابخانه آستان قدس رضوی علیه السلام ، تحت شماره (۳۰) و ثبت (۱۳۰) مضبوط و محفوظ است . این نسخه مطالب فراوانی را شامل است که نسخه چاپی آن‌ها را فاقد بوده و درموردش به این نشان نمایانده شد ؛ (چ-...) و در برخی موارد که نسخه چاپی یعنی مجموع نسخ قرن ۱۲ و ۱۳ کلماتی چند را اضافه داشت و نه تنها مغلطه طلب نبود بلکه مفید به نظر میرسید در متن بین علامت [] قرار داده و در حاشیه با علامت (ح-...) یاد آورد شدم یعنی نسخه حکمت مطلب فوق را فاقد است .

متأسفانه با همه قدمت و کهنگی و مقرون به اصل بودن نسخه حکمت ، در بخش دیالمه بکلی مغشوش و در هم بود که بکمال کتب تاریخ و نسخه چاپی شیراز نامه ، پیوند مطالب حفظ شد ولی اختلاف عبارات نسخ در حاشیه نمایانده شد . غیر از نسخه چاپی ، با دو نسخه دیگر ذیل هم در برخی موارد که اندک اختلافی موجود بود ، مقابله شد :

۱- نسخه مجموعه الیس یا وزارت فرهنگ که با علامت اختصاری (ف) مشخص شد .

۲- نسخه دانشکده ادبیات با علامت اختصاری (الف) می باشد .
این دو نسخه کاملاً مطابق با نسخه چاپی هست فلذا با ذکر (چ) بسنده کردم جز در یکی دو مورد نادر که به جایش علامت اختصاری (الف) یا (ف) ذکر شد . دیگر کاری که صورت گرفت خوانا کردن عبارات نامقروء ، و مشتبه و تحقیق در صحت ضبط آن‌ها ، مثلاً در جایی کاتب شعری را به صورت نثر و درهم و مغشوش نوشته است و بسیاری از کلمات را بی نقطه ضبط کرد که نقطه گذاری قیاسی آن‌ها بی اشکال و زحمت نبوده است خاصه در بخش تاریخی ، طبقه هفتم که در هیچ نسخه دیگر ذکر نشد ، عبارات اعم از آیات و احادیث و جز آن بسیار مغلوط و ناخوانا بود و الحق در این مورد سپاسگزاری از مرحوم بی دریغ استاد فقید بدیع الزمان فروزانفر بر بنده فرض عین هست که در تصحیح مساعدت جمیل و امعان عنایت بی مضایقه مبذول فرموده اند .
برای لغات مشکل که در این کتاب به کار رفته است فرهنگ نامه‌ای تنظیم شد و در این قسمت بسیار مورد لطف و ارشاد استاد ارجمند جناب آقای مجتبی مینوی قرار گرفتم که ادای دین ، خارج از توان من بنده می باشد .

لازم به توضیح است که حواشی کتاب در مورد غیر لغات ، مثلاً در باره اشخاص و یا توضیحات در باره نکات تاریخی هم ، در فرهنگ لغات به صورت الفبائی درج گردید تا اگر خواننده‌ای توضیحی راجع به يك شخص و یا مورد تاریخی بخواهد در ذیل همان عنوان مطلوب مراجعه نماید .

با همه این حال هیچ ادعائی ندارم بلکه تقاضای آن دارم که خواننده گرامی و فاضل با تذکرات مفیدشان بنده را رهین منت قرار دهند .

اسمعیل واعظ جوادی

مثنیٰ کتاب

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

امداد محمدتی موفور و وفود آفرینی نامحسور^۱ که ساخت اوضاعش
مصون است از مساحت وهم تیزبین و احاطت خیال عالم کرد، جناب اقدس
لایزال واجب الوجودی را که فیض صنع قدیمش آسمانه سقف زیر نگار
سراپرده آسمان را در حل و عقد، مقصد اهل زمانه کرد،
قدیمی که قدرت بیچونش روشنان گاشن آسمان و اختران چرخ
گردان را اسیر رجعت و محاق باز داشته در مملکت اسرارچشم سطح لا جویدی؛
اختران چرخ گردون را اعمال حاکمش

کرده در رجعت اسیر تنگنای عاقل و مقرر

دستبرد شدند قهرش بر آورده [به حاکم]

از سرگردن کشان بی خنجر و بی تیغ کرد

کریمی که مهندس حاکمش اجرام شفاف این طرف آن طرف و این
حجره هفت رفاف از شفاف کاف و نون به امر کن فیکنون بیرون آورده،
بنات نبات و عروس نامیات را در کنار خار درشت، آثار اعمال حاکمت بدیع او
پروورد؛ و بساط موزون بسائط و الوان و فرش بی وقلمون صفات و الوان را

۱- ح : ما محسور . ۲- ح : ساعت . ۳- همین است در این خط مملکت

بر این سطح ناهموار زمین و ساحت ناپا برجای زمان ، فراش قدرت بی علت
او بگسترده^۱ . با طایعه تباشیر صبح تجلی آتاش ، نوش همخانه نیش و دارو
همزانوی درد ، و در تحت رایات عظمت آیاتش ، صعوه شکسته بال و پر
با شاهین حمله آور ، هم نبرد ؛

جعبه دار لشکر قدر ظفر یاب وی اند

[۳ الف]

شحنگان عرصه این هفت طاق لاژورد

و صلات صلوات و افره ، و اریحیات تحیات متکائره^۲ ، بر روح منور
و شخص مطهر صدر ایوان صفا ، محمد مصطفی ؛ آن صدری که به شمشیر
خونریز و خنجر گردون ستیز ، رقبه گردنکشان جهان را در ربقه مذلت و
خضوع آورد .

اما بعد^۳ يَقُولُ الْفَقِيرُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ أَبِي الْخَيْرِ
الْمَدَنِيِّ بِمَعِينِ الْمَشْتَهَرِ جَدِّهِ الْأَعْلَى بِشَيْخِ زُرْكَوْبِ الشِّيرَازِيِّ أَصْلَحَ اللَّهُ شَأْنَهُ
وَأَمَّا طَهُ عَمَّا شَأْنَهُ .

مخلص ایراد این منشآت و مخلص جمیع این متشتمات آن است که در تاریخ
رمضان سنه اربع و ثلاثین و سبعمائه ؛

ذکر بی وفائی چرخ و نامساعدی روزگار

این سالخورده خرف نهاد ؛ و این آتش طبع باد بنیاد ، این دارا کش
رستم افکن و این عیب دوست هنر دشمن ، این دیر پیوند تلخ عتاب ، این
زودگسل شیرین خطاب^۴ ، این تیزتاز تندرو و این دیر کار زود درو ، این
سست مهر سخت کین ، این نزدیک نمای دور بین ، این سست رأی سخت
کوش این زراق^۵ ازرق پوش ، مرا عنان کشان و افسار گسسته در خفض و رفع ؛
فَإِنَّ أَدْبِيْتُمْ فَأَرْضُ اللَّهِ وَأَسْعَتُهُ لَأَلْأَنْسَاسُ أَنْتُمْ وَلَا أَلْأَلْدُنْيَا خِرَاسَانُ

۱- ح : پیرورد . ۲- ح : متکائر . ۳- ح : بعد . ۴- ح : شیرین فریب
۵- در متن : زرق

سر داد چون یاوگیان بی اندیشه پیش بینی مهار تسخیرم در بینی کأ لجمَلِ
الْمَخْشُوشِ .

دوماً بَحْزَوِي فَيَوْمًا بِالْعَقِيقِ وَيَوْمًا
مَا بِالْعُدَيْبِ وَيَوْمًا بِالْخَلِيصَاءِ [ب۳]

بی دلبر و دل ، همیشه در سودایی
دل جایی و تن جایی و دلبر جایی
بعد از آنک به قدم امکان ، گرد کان ارکان بر آمدم ، در آن میان
تمنا تفرج مجر و سه بغداد دامن دلم بگرفت ، با قدمی که عشق سابق آن
بود ، پیمودم^۱ .

وَلَيْلُمُيَمِّنِ فِي حَالَتِنَا نَظْرُ
وَفَوْقَ تَدْبِيرِنَا لَيْلَةُ تَقْدِيرِ

بادبان کشتی عزیزمتم از گرداب حیرت^۲ به مستقر دارالامان مدینه -
السلام انداخت .

سفر کعبه به بغداد رسانید مرا
لوحش الله همه عمر آن سفرم بایستی
فَقُلْتُ :

وَإِذَا أَلْمَطِي بِنَابِلِنَا مُحَمَّدًا
فَطَهَّرُونَنَّا عَلَى الرِّكَابِ حَرَامُ

مدت دو سال در آن شهر مبارک اقامت نمودم . روزی اتفاقاً در محبت
گروهی از خالص اخوان صفا و جمعی از باغاء و هنرمندان آنجا بر سبیل
مجاورت ، مناقضتی در قشر و لباب هر نوع و هر باب می رفت ، و در ذکر
مسالك و اقالیم شیراز و اقالیم ممالک و فضیلت آب زکناباد و ذکر طراوت
حسنه و سیر پسندیده و آداب و اخلاق مستحسنه قطان آن صوب و راه
آن دیار خوض پیوستم^۳ . و قطعهای که در سلامت آب زکناباد و براهت
هوای شیراز گفته بودم بر فور انشاد نمودم . یکی از جهاد فصحاء و باغاء
آن مجالس بر سبیل^۴ استهجان بر طعن و معایب و ذکر ذمائم شهر شیراز
زبان بگشاد و گفت : « حَدَّثَ عَنِ الْبَحْرِ وَالْأَحْرَجِ »

[الف۴]

۱- ح ۱ نمودم . ۲- ح ۱ حیوة . ۳- ح ۱ ادا . ۴- ح ۱ نمودم . ۵- ح ۱ ادا .

وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ فِي الْفَضْلِ ثُمَّ مَزِيَّتُهُ

عَلَى الْجَهْلِ فَأَلْوَيْلُ الطُّوَيْلِ عَلَى الْغَبْنِ^۲

زهی حس ناسلیم و طبع نامستقیم در شرع هنر مندی میان خطه بغداد، در کنار دجله، خطایی عظیم و دجلی^۳ تمام باشد، ذکر نزاهت آب و هوا [ی] شیراز در معرض مبارات و مفاخرت کردن و به فضیلت آن دیار اصرار نمودن، این^۴ ره نه به پای این حدیث است وین خطه نه جای این حدیث است

ذکر مزایا [ی] بغداد

خطه بغداد که باد هوا، تمیمه هواء آن چون تعویذ بر گریبان جان تعبیه ساخته روح مجرد در سراچه قدس با آن همه پاکیزگی سرمایه طهارت از آن خاک پاک استعاره نموده؛ زمین و آسمان قدرش از بس مزار ائمه و شیوخ نامدار بعارش مجید برابری کرده، و تختگاه کرسی تمثالش از بس دخمدهای سلاطین و خلفاء بنی العباس، اساس قومه طور گرفته؛

إِذَا كُنْتَ مِنْ بَغْدَادَ فِي أَلْفِ فَرَسٍ

وَجَدْتَ نَسِيمَ الْجُودِ مِنْ آلِ (بِرْمَكِ)^۵

هر کس که از این خاک پاک زور آسا توتیایی سازد دیده معرفتش هرگز دردمند نشود، و هر آنکه بی شوب دجله قطرهای از دجله به حلق جان رساند، چون خضر از آب حیوان مستغنی گردد. لمؤلفه:

با مساع خاك بغداد آب حیوان بی سخن

بـر سر بازار دنیا ناروایی یافته

۱- چ: لم تکن . ۲- چ: الفضل، ظاهراً صحیح است . ۳- چ: جنائی . ۴- چ: از ابتدای این بیت و ذکر مزایای بغداد الی (استصغر الخبر الخبر) را ندارد لکن در ص ۱۳ تحت عنوان ضمیمه غلطنامه آورده شد . ۵- این بیت در متن ناقص و منلوط بوده از روی روضات الجنات ص ۱۲۲ ضبط صحیح آن آورده شد لکن با اندک اختلافی . رك: تعلیقات: اذا كنت ... ۶- چ: وحل

بسا صفاء آب دجله آفتاب اندر جهان

[۴ب]

چهره گلاگون خود را کهر بایی یافته

مَنْ ضَرَبَ إِلَى عُقُوبَتِهِ أَكْبَادَ الْمَطِيِّ وَنَاخَ رَاحِلَتَهُ بِذَلِكَ الْكَنْفِ الْوُطِيِّ

خَلَصَ مِنْ أَدْيَابِ النَّوَائِبِ وَنَجَا وَفَازَ مِنَ الْمَطَالِبِ بِمَا أَمَلَوْا رَجَا ،

قَوَاصِدُ كَافُورٍ تَوَارِكُ غَيْرِهِ وَمَنْ قَصَدَ الْبَحْرَ اسْتَقَلَّ السَّوَابِقَا

گر قصد کنی ، به کوی او باید کرد

و در آب خوری ، ز جوی او باید خورد

چون تسبیب تر قیب این سخنان در این مقام بد اطناب و اسهاب

پیوست من نیز بر مقتضی حُبِّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ و بر مضمون نظم بدیع :

فَمَنْ شَاءَ تَقْوِيْمِي فَاِنِّي مُقَوِّمٌ وَمَنْ شَاءَ تَعْوِيْجِي فَاِنِّي مُعْوِجٌ

زلف عروس مقصد را پیچ دادم ، و عنان سخنوری از دست او بدحسن بلاغت
در ربودم و گفتم :

أَدِرُ فِي أَحَالَتِي نَظْرًا دَقِيْقًا لِتَعْلِمَ كَمْ خَبَائِفِي الزُّوَانَا

از آن نظر تو در مزیت و فضیلت ممالکت بغداد مصور آمده که بد

استقصاء نماید بقی اخبار شهر شیراز و نیز ابناء زوایا آن مدینه مقبرک

معلوم و محقق نکند [ده] شعر :

وَتَسْتَجِيرُ الْأَخْبَارَ قَبْلَ التَّقَادِيْمَا فَلَمَّا وَصَلْنَا اسْتَصْغَرَ الْخَبِيرُ الْخَبِيرُ

هر غی که خبر ندارد از آب زلال

منقار در آب شور دارد همه سال

۱- ح: - فی + فی و ظاهراً (فی) درست است یعنی با نظر دقیق در حال من نکر نادانی

که چه نهفته‌هایی در گوشه و کنارهاست ؟ ۲- شعر از منسوبی است در دیوان من ۲۸۸ به خط

دیگر است (رک : تمايقان)

شرح مزیت و فضیلت محروسه شیراز

خطه‌ای که از هفت اقلیم ربع مسکون ، همچون فصل ربیع از چهار فصل ، به لطف مزاج و اعتدال هوا بر سر آمده ، لمؤلفه فی وصف شیراز و اکناف فارس :

زمینیست رو شسته چون لاژورد
 [۵ الف] قدم بر قدم نقره افکننده فرش
 هواییست صافی دم از دود و گرد
 همه باغ و راغش پر از بید و سرو
 منور چو کرسی ، مقدس چو عرش
 مبارک زمینی فلک پر تو است
 چمن زار رنگین ، چو پرتذرو
 در او یادگار بسی پادشاست
 قدمگاه جمشید و کیخسرو است
 کلاه جهانگیر و اقنوم داد
 بر او دخمدهای بسی پارساست
 سربس سلیمان و تخت قباد
 یکی جام زرین گیتی نمای
 یکی ملک بخش و یکی زینهار
 دو خاتم بمانده درو یادگار

هوای اهواء انگیزش مفرح جان علیل هر غلیل ، خاک پاکش تریاک
 طبع هر لدیغ ، شمایل شمالش محرک سلسله آرزوی عاشقان ، نسفات صباء
 صبوه آمیزش مروح دل غمگینان . شعر:

مُخَضَّرَةٌ وَالْغَيْثُ لَيْسَ بِسَاكِبٍ . وَ مُضَيَّبَةٌ وَاللَّيْلُ لَيْسَ بِمُقَمِّرٍ

آثار نزهت گلزارش بر نعیم بهشت باقی منت نهاده ، و چرخ نیلوفری
 بد تماشای باغ بنفشه او چشم بر گشاده ، غیرت اعتدال ربیعی که فلک راهب
 آسا ، خزان بد تماشای بهار او بد زمین می آید . فصل زمستانش که غنیمتی
 است بارد ، کانون حجره جان را به فضل قانون نسفات نسیم آثار در قلب
 شتا چون قلب شتا . اِنَّ قَلْبَ الشَّتَاءِ فَاكِهِهَا از آفت صرصر خزان اندهان

۱- ج : فواکها به صیغه جمع آمده است و ظاهراً باید (فاکتهها) باشد و در المنجد ذیل لغت (الفاکة) چنین آمده : فاکة الشتاء : النار . یعنی میوه زمستان آتش است و آتش هم قلب صریح (شتا) می باشد . راجع به (قلب الشتا) رجوع شود به مقاله دانشمند گرانمایه آقای فرزاد در مجله پنجا سال پنجم شماره سوم خرداد ۱۳۳۱ ص ۱۰۵

محمی و محروس می‌دارد .
 ز اعتدال هوا و ز نازکی صبا
 گمان برم که خزان در بهار می‌آید
 شمار خوبی او خود نبود و پنداری
 یکی به چشم من اندر هزار می‌آید

ذکر آب رکناباد و خصوصیات او

آب رکناباد به طعم سلسبیل و کوثر، به بوی مروح نسیم تسنیم مطیب و معطر، به صفا همچون آئینه خورشید انور. اگر نه کوثر است، پس چرا آب حیوان در او مضمَر است. و اگر نه در مزاج سلسبیل و تسنیم است، پس چرا ماده تفریح و سبب تفریح و تنعیم است.

[دب]

زال چشمه حیات است و من نمی‌دانم

که چون ز جنت فردوس بر زمین افتاد

مزاج روح جنان مضمَر است اندر وی

که شهید باشد در کام طفل مادر زاد

تو گویی از قدمگاه خضر پدید آمده، یا از سرانگشت معجز

موسی ترشح کرده. بد حکم امثال فرمان گردون مطاع آیت: «وَأَسْجُدْ

وَأَقْتَرِبْ» و مضمون: «وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ

وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ»^۲ در حریم احرام آثار الله العزیز

چندان روی بر زمین مالیده که از سر چشمه چشم چشمه‌ها بر روی مهالی

روان کرده:

إِذَا اخْتَصَرَ الْمَعْنَى فَشَرِبَتْهُ حَائِمٌ وَإِنْ رَامَ إِسْبَابًا أَتَى الْفَيْضَ بِالْمَدِّ

طبع دجله و فرات، از رشک سیل زهاب او در خزان همچون چشمه

۱- آ ۱۹ - سورة الملق - ۲- آ ۱۸ - سورة الحج (الم تر ان الله يوحى له من ...)

وك : تملیقات . ۳- ضبط صحیح از روی تاریخ و صاف ص ۱۴- و اضافه شد به : و من ثم تم

قول المهلبی (منی که از آن جا کفزار مهالی پایان می‌پذیرد) اذا...

نیل ، نیل بر رخسار کشیده ؛ و در ربیع ، جویهای سرشک خونین از دیده
گشاده ، بلکه به هنگام مبارات و مفاضات آب روی جیحون و سیحون رابه باد
بر داده .

از رشك تو پیر آب کند مقله فرات

جوید ز لب جوی تو يك قبله فرات

از باد چو بشنید حدیث لطف

افتاد بد سر ز شرم ، در دجله فرات

فصل

بدانکه مجموع صفات و خواصی که حکماء و ارباب صناعت طب در
شرح فضیلت آب اعتبار کرده اند ، جمله در آب رکناباد یافت می شود و از
جمله شش خصات که در کتاب کلیات^۱ و کتب دیگر معتبر داشته اند در این
آب موجود است :

اول ، آنکه از منبع دور افتاده . دوم ، در ممری مکشوف^۲ می گذرد .

سیوم ، آنکه بر سنگریزه و زمین صلب گذار دارد . چهارم ، حیوانات از هیچ

جنس در این آب یافت نمی شود . پنجم ، بر کنار جویبار او درخت انجیر و

گردکان و کدو و آنچه مایه تغییر مزاج آب است ، نیست . ششم ، از طرف اعلی

بر سبیل انجدار به صوب اسفل روان است ، و مع ذلك ادراك طعم و طبع این

آب حوالت به فطنت سلیم و مزاج مستقیم است ، و انکار محسوس دال است

بر انحراف مزاج ؛

يَجِدُ مَرَأً بِهِ الْمَاءُ الْزَّلَالَا^۳

وَ مَنْ يَكْذُافِم مَرٍّ مَرِيضٌ

۲- ح : مشكوف .

۱- مراد (الكليات في الطب) است ، رجوع شود به تعلیقات .

۳- شعر از منتهی . رك : تعلیقات .

سبب تألیف کتاب

بعد از آن مجاورات و لطائف نکات و مفاکھات ، یکی از بلاغاء شهر همدان هم در آن نزدیکی کتابی در فضیلت شهر بغداد مشحون بد فنون لطائف انیقه در سلك ترصیف و تألیف کشیده بود ، اتفاق مطالعه افتاد . و بعد از ذکر خصوصیات دجله ، و شرح نزاهت هوای مجول و حار بید و در بیان مزایا و شرف و اختصاص خلفاء بنی العباس و وزراء ایشان بد اشباع شرحی نموده و به ذکر مشایخ و ایامد و افاضل و اشراف آنجا مزیل گردانیده و بد شطری از مناقب و کمال حال آل برمک مجالی و موشی داشته و بد رشحات کلك بلاغت آرای و حسن براءت نمای :

بِحَلَامٍ لَوْ أَنَّ لِبَلَدٍ هُرٍ سَمْعًا مَالٍ مِنْ حُسْنِهِ إِلَى الْأَصْغَاءِ^۱

عبارتی که نباشد ز نکته‌هایش بدیع بدیع اگر عرق شرم در جبین آرد
موشح بد فنون لطائف و موقع بد صنوف بدایع ساخته ، حسن ترکیب
و ترتیب آن کتاب که بد جزالت لفظ و غزارت معنی سمت تزیین یافته بود ،
مهیج شوق اندرون و سبب میل خاطر این ضعیف گشت .

بعد از مراجعت با شیراز ، جمعی از ملازمان صحبت بد شوافع اقتراح ، التماس نمودند که در فضیلت دارالامان شیراز هم بر آن منوال کتابی تألیف می باید کردن ، که مشتمل باشد بد ذکر خصوصیات شهر شیراز . طبقات سلاطین آن ممالک ، و مشحون بد شرح مزایای [ایامد و افاضل و مشایخ این دیار ، عَلَىٰ اخْتِلَافِ طَبَقَاتِهِمْ ، موشح بد بدایع عبارات^۲ و مجالی به غرایب استعارات .

[۶ ب]

۱ - ح : حار بیه (غلط است رجوع شود به تعلیقات)
۲ - یعنی با کفایت تمام آن را
۳ - ح : حار بیه

سوادش همچو زنجیری است بر نظم سخن رانی

به حکمت نکته‌ها [ی] بکر را بر یکدگر بسته

هِيَ جَوْهَرٌ نَشْرٌ فَإِنَّ الْفَتَّةَ بِالشَّعْرِ صَارَ قَلَايِدًا وَعُقُودًا^۱

به نوعی که هیچ حاسد فاسد رأی به خیره رویی و چیره زبانی دلربایی

آن ابکار، انکار نتواند .

بَيْضَاءُ لَمْ تَعَثِرْ بِهَا شَمْسُ الضُّحَى عَذْرَاءُ لَمْ تَطْمَثْ وَ لَمْ تَتَزَوَّجْ

چون يك سخن از صفحه او بنیوشند

بر هر حرفی از او شرابی نوشند^۲

بر حسب مقترح و ملتمس، کلماتی چند به اصل بنو شتم، و مخدره‌ای

چند از پرده غیرت و صمیم خاطر پر حیرت بر منصفه بیاض جلوه دادم . مدتی

سواد دل و بیاض دیده را در درج آن صناعت و درج آن بضاعت صرف کردم ،

وَحَدُّوا النَّعْلَ بِالنَّعْلِ ، اصول و فصول، مقصد و خاتمه آن را به رساله بغدادیه

به نوعی مناسب و وجهی مطابق موازی ساختم . لکن در موردی که موازی

لطائف قصه جود و ذکر سخاوت آل برمک می‌بایست ، توقف نمودم . چه

بدان نوع بخشش و پاشش و باخت و نواخت و آن معنی که از معنی زائد^۳

مجلسی آمده و طریق معالی همت و فضل عطایا و صلت که از فضل بن یحیی

برمکی به حکم منظومه :

مَوَاقِعُ جُودِ الْفَضْلِ فِي كُلِّ بَلَدَةٍ كَمَوَاقِعِ مَاءِ الْمَزْنِ فِي الْبَلَدِ الْفَقْرِ

بدان موجب که در آن کتاب بدیع ایراد رفته، عجیب و غریب می‌نمود.

۱ - آن گوهری است پراکنده که اگر با نظم مرتب سازی به صورت گردن بندی درخواهد آمد .

۲ - کذا فی الاصل ، ظاهراً از وزن شعری خارج است ۳ - ح : معن زیاد . رك : تملیقات عنوان معن

ذکر بی عنایتی اهل این زمان در حق هنرمندان

سیما در این وقت که حیطان مروت و بنیان مردمی به دوران دوران در قفس نقصان بدزدندان تنقص افتاده ، اطلال و دمن کرم ، سمت ؛ « خاویجه علی عروشهها » اگر فته ، ارباب مروات و اصحاب کرم ؛ « قیلک ائمه قد خلت » بیت : گمان برم که در این روزگار تیره چو شب

بخفت چشم مروت ، بمرد مادر جود
 کفی حزناً الفضائل عطلت و آن ذوی الالباب فی الناس ضیع [الف]

و در این حال سخن کمال ، برهانی به کمال نموده :
 فرو شوم بد گل تیره و بد آب سیاه

چو کمالک از آنکه چرا کمالک در بنان دارم

در آینه کز نمای نظر ابنای این عهد ، صورت عالم و جهان یاسان
 نموده ، زیرا طبع طبع و فضل ، فضول و خط ، خطا و عقل ، عقیده بود .
 و شرمناک سب انسان ما یصم و شرمناک صفت را حتی قنص
 شهب البزاق سو اء فیه و الرحم

هر چند در این قصد به امعان^۲ نظر تأمل و تدقیق نمودم ، و در ابنای
 این عهد و اهل این روزگار نظر همت و دیده اعتبار باز کشودم ، تا مگر هنر و روی
 را از ابنای فارس به راه معنی در برابر معن آرم ، یا به فضل [و] جود را
 را با فضل بر مکی در ترازوی آرزو بدیک جای بردارم ، پس کتاب شیراز
 نامه را به ذکر او صاف و خواص آن هنرور تمام گردانم ، تن ناتوان در بوتله
 این اندیشه همچون شوشه زر ، زرد و نزار گشت ، و با خود این بیت می گفتیم :
 عروس بخت را گر زیوری هست در این نه قبه آئینه کون نیست

۱- آیه ۴۵ ، سوره الحج .
 ۲- آیه ۱۳۴ ، سوره البقره .
 ۳- ج ۱ این کتاب را انداد .
 ۴- ج ۱ ، امان .

در تیره شب مشکلات آن اندیشه ، ظلمت زدایی به دست همت نمی افتاد
و دیده نظر و فکرت تیز نظر از پر تو خورشید آن آرزو عکسی نمی یافت:
عَلَى السَّعْيِ فِي طَلَبِ الْمَعَالِي وَلَيْسَ عَلَى إِدْرَاكِ النَّجَاحِ

خرد خرده بین که فارس میدان فراست است ، نقش کعبتین اندیشه

از لوح مفکر بر خواند و گفت :

مَتَى أَدَاكَ الَّذِي أَمَلْتُ مِنْ أَمَلٍ إِنَّ لَمْ تَقْنَلْ مِنْهُ مَا أَمَلْتُ مِنْ أَمَلٍ

در این ایام گر دولت نیابی به ایام کدام ایام باشی

به بشارت ، « قَدْ ظَفَرَ الرَّاعِي بِمَا أَرَادَ » گوش هوش و چشم امید را

بگشای و به امید : « لَا تَيْأَسُوا ۲ » عقل عقلمه را راه هدایت بنمای.

صد چشم گشاده کن ، که رویش بینی

ده گوش به راه نه ، که نامش شنوی

حجاب شبهت از پیش دیده حقیقت بردار ، و معاینه ، آثار مآثر و

[۷ب]

طراز مفاخر مکارم ببین . لمؤلفه :

ببین بر آستان مصدر جود

ببین در آستان صفدر ملک

کریم ملک پرور مفخر جود

عزیز مصر دولت ، حاتم عصر

گل باغ مکارم عبهر جود

جهان حشمت و خورشید رفعت

سپهر مهر سایه گستر جود

مدار دولت و کان مروت

بگسترده به گیتی شهپر جود

همای دولت آثارش چوسیم رخ

محیط بحر کف و گوهر جود

قوام دولت و دین شمع اقبال

که افکنندست سایه بر سر جود

همایون پایه قدرش همائی ست

صاحب اعظم دستور عدل اکرم وَالْيَ حِطَّةِ الْجُودِ وَالْكَرَمِ ، اِفْتِخَارُ

زُورِ الْبَيْتِ وَالْحَرَمِ اَوْلِيَ الْبَرِيَّةِ بِمَعَارِمِ الْاَخْلَاقِ [و] الشِّيمِ ، اَلْفَايِزُ بَعْنَايَةِ

اللّٰهُ تَعَالٰی بِاَوْفَرِ كَرَامَتِهِ وَاَوْفَىٰ دِعْمِهِ . بیت :

معن انعام برامک کرم حاکم کف
 فضل بخشایش یحیی قدم عیسی دم
 آنکه در شیوه رادی و کمالیت جود
 بر بود استز حاتم به جهان گوی کرم
 حاجی قوام الدوله والذین ، سیف العتاة (و) المتمردين ، كهف العفوة
 [و] المستضعفين لازل لنظم الدين والدولة قواما ولو اسطه عقدا للمملكة نظاما
 فاین المهلب من جوده واین معن و حاتم ، چه نزد جود وافر و کرم شامل

او ذکر معن زائد چون الف زاید بی معنی است ، و پیش فضل انعامش بسیار
 فضل بر مکی و احسان حاتم سخن بد بسیار کمتر از اندکی است ، بئذ ما ینبغی
 لمن ینبغی لالعوض ولا لغرض . همواره دست و زبان به عطاء و صلا بر گشاده
 و ندای ؛ « و آقاکم من کل مناسا لثموه »^۱ به گوش عالمیان اندر داده ، امؤافد :

آنکه به تدبیر کار سازی دوات
 قاءده نو نهاد جود و کرم را
 همت او همچو خاک راه شمرده
 حاصل میخسرو و خزانة جم را
 بر کند آثار دوستگانی جودش
 از دل درویش بیخ و ریشه غم را
 جز به سر سفره مکارم او بر
 پر نکند لقمه ، آزو حرص شکم را

[۸ الف]

تا به حدی در این ممالکت فیض فضل کف موسوی در آثار سخاوت و
 اظهار عطاء و مروت بنموده که رسم نیاز از زهره مستحقان شیر از برداشت ،
 و آثار اعواز و اصل اساس افلاس به نظر کیمیا آثار ؛ از جمهور فقراء و
 درویشان فارس منقطع و منقاع گردانید . بیت :

مرهم الطاف غم زداش ببرد
 خستگی آزر را ز سینة درویش
 کیست به مقصود نارسیده در این دور
 از کرم شاماش بگوی و نیندیش

چون شرح سخاوت و عطاء و اخبار ممالک و سخا، آن جناب از منبری
 غیب به گوش جانم رسید ، وصیت کرم و آوازه کمال مکارم و سبوغ نعم او که

۲- ح از راه .

۱- آ ۲۴ ، سوره ابراهیم .

چون برید صبا و جنوب چهار گوشه شش جهت هفت اقلیم در گرفته^۱ ، نفس صبا و دم سحر مشکین کردند ؛

فَسَاعِدْنِي دَهْرِي اِلَي مَا اَحْبَبُهُ وَاَيَّدْنِي بِالطَّلَعِ النَّحْسِ اَسْعَدَانِي^۲

هم بدان طرز و منوال کتاب بغداد نامه، کتاب موعود مذکور را به اتمام رسانیدم و القاب شریفه این کریم عهد و حاتم زمان موشح و مجلی ساختم، و آن را کتاب شیراز نامه نام نهادم. چه مجموع اصول و فصول و ابواب و مقدمات این کتاب به ذکر مزایا و خصوصیات شهر شیراز، شرح فضائل^۳ ائمه و مشایخ و بقاع و مزارات این طائفه به تخصیص بیان تواریخ سلاطین و خلفاء و اتابکان و وزراء ایشان تا به اکنون در این دیار بازمانده، چه بی شک به حکم ؛

اِنَّ اَثَارَنَا قَدْلُ عَلَيْنَا فَانظُرُوا بَعْدَنَا اِلَى الْاَثَارِ^۴

نام نیک این طایفه بر روی روزگار مخلد خواهد بود، وَاَنَا اَرْجُو مِنَ اللّٰهِ تَعَالٰی

[۸ ب] تَوْفِيقَ الصِّدْقِ وَالصَّوَابِ وَالْمَغْفِرَةِ وَالْثَوَابِ ، اِلَيْهِ اَدْعُوْا اِلَيْهِ مآبٌ

۱- چ : نفس صبا . . . تا اسعدا . ولی این جملات را اضافه دارد : از زبان منہیان غیب کرة بعداخری ومرة بعدا ولی ، به گوش جانم رسید ، و حکایات عطاء و اخبار مآثر و سخا آن جناب که چون خورشید گرد جوامع اصقاع رباع ربع مسکون بهره مند گردانیده ، در سمع جانم نشست .
۲- روزگارم مرا به نیل آنچه، که دوستدارم یاری نموده و به نیکو کردن طالع شوم و بد من ، مرا تأیید نموده .
۳- چ : بجای ، شرح فضائل ائمه . . . تا مآب ، چنین آمده : و فضیلت آب و هوا و صحرا و بساتین و صوامع و اربطه و مدارس و بقاع و مزارات آنجا و تواریخ سلاطین و ائمه و مشایخ شیراز علی اختلاف طبقاتهم ، و انی ارجو من الله تعالی الصّدق الصّواب والمغفرة والثواب .
۴- از ابیات مشهوره و متداوله است . تاریخ و صاف ج ۲ ص ۱۷۰ و در بسیار موارد و مواضع دیگر هم آمده است .

فهرست الكتاب

مقدمه

مشمول بر سه فصل :

- فصل اول : در شرح مزیت فارس و ذکر این اقلیم مبارك .
فصل دوم : در ذکر آب و هوای شیراز و خصوصیات این شهر .
فصل سوم : در شرح بناء شهر شیراز و تاریخ آن و شمه‌ای از ذکر
محمد بن یوسف که بانی شهر بوده .
وضع و ترتیب این کتاب مشتمل بر دو اصل و مقدمه و خاتمه است .
هر اصلی مشتمل بر هفت طبقه بر این نوع که در حیز تحریر می آید .

اصل اول

محتوی به ذکر تواریخ سلاطین و حکام از ابتداء سلطنت آل بویه و
شرح مملکت دیلمه تا به انتهای امارت ملك اعظم سعید شرف الدین محمود شاه
طاب ثراه ، مشتمل بر هفت طبقه ^۱ :

۱ - ج: اصل اول در ذکر حکام و سلاطین آل بویه و مملکت دیلمه تا به انتهای امارت ملك
اعظم سعید شهید شرف الدوله و الدین محمود شاه طاب ثراه ، مشتمل بر مقدمه و شش طبقه . از اینجا
اختلاف اساسی نسخه مورد تصحیح با نسخ مورد استفاده آقای کریمی آشکار می شود .

طبقه اولی. در ذکر سلطنت آل بویه و شرح جهان‌داری و معدلت
عضدالدوله در شهر شیراز و ممالک فارس و آثاری که از او در شهر شیراز
و اعمال شیراز هنوز بازمانده و شرح خروج شبانکاره .

طبقه دوم : در ذکر سلطنت آل سلجوق و شرح معدلت اتابک جلال -
الدین چاولی که از انشاء دولت آل سلجوق بوده و ذکر آثاری که بعد از او مانده.

طبقه سیوم: در ذکر سلطنت و شهر یاری آل سلغور از ابتداء مملکت
مورد تا به انتهای ایالت اتابک آبخ و شرح معدلت اتابک ابوبکر بن سعد علیه الرحمه.

طبقه چهارم: در ذکر امارت سونجاق^۱ بعد از انقضاء مملکت آل سلغور
و ذکر مقبل امیر عمادالدین ابوتراب و تبدیل احوال وزراء و ملوک شیراز و
انقضاء حکومت ایشان .

[۹ الف]

طبقه پنجم : در ذکر ابتداء ایالت ملک اعظم سعید شرف الدین محمود
شاه طاب نراه و شرح حکومت اولاد نامدار و بیان هجوم پیر حسین و ملک اعظم
اشرف و یاغیسی و قضایای ایشان .

طبقه ششم: در ذکر ملک امیر جمال الدین ابواسحق و صورت غدر و
چگونگی آن .

طبقه هفتم: در ذکر سلطنت پادشاه دین پرور مبارزالدین و الدین
محمد بن المظفر^۲ .

اصل دوم

در ذکر اعظام ایامه و اکابر مشایخ شهر شیراز و شرح مناقب اشراف

۱- ج : سوغونجاق مرحوم علامه قزوینی در جلد سوم تاریخ جهانکشی جویی ضبطهای
مختلف این کلمه را نوشته و توضیح داده اند . ۲- ح : طبقه هفتم ... تا المظفر ، و این یک
مبحث اضافه از امتیازات نسخه مورد تصحیح بر دیگر نسخ مورد استفاده آقای کریمی می باشد .

و اعیان فارس و تاریخ وفات ایشان و بیان مدفن و مزارات اولیاء که درین دیار و اقطار واقع است مشتمل بر هفت طبقه :

طبقه اولی در ذکر قطب الاولیاء ابو عبدالله محمد بن خنیف الشیرازی قدس الله روحه ، و ذکر مشایخی که در عصر او بودند ، و مولد و منشأ ایشان شیراز بوده .

طبقه دوم در ذکر سید الاقطاب ، مرشد الاصحاب ، ابی اسحق ابراهیم بن شهریار الکاظمی و معاصران او در شیراز و نواحی ، و ذکر وفات او .
طبقه سیوم در ذکر کشف الصوفیه ، کاشف اسرار الطریقه ، ابی شجاع المقاریضی و الشیخ المقرئ المحدث ، ابی عبدالله الحریصی و مشایخی چند که معاصر ایشان بودند .

طبقه چهارم در ذکر شطاح فارس شیخ روزبهان و کشف المحققین ، عزالملة والدين ، مودود زرکوب ، امام المحدثین ، معین الملة والدين ، ابی ذر الکنکی و معاصران ایشان .

طبقه پنجم در ذکر مرشد الصوفیه نجیب الدین علی بن بزغش ، واسوة الابدال [۹] فقیه حسین بن سلمان الکوفجانی ، و مشایخی چند که در عصر ایشان بودند .
طبقه ششم در ذکر جوقی از اعظام ائمه که این ضعیف بدصحبیت مبارک ایشان مستسعد گشته ، و در آخر عمر ایشان را ادراک کرده .

طبقه هفتم^۱ در ذکر جماعتی که از کتاب مشایخ حدیث که مؤلف این کتاب به طریق اسناد از ایشان روایت حدیث دارد ، و بعضی به روایت و شطری به سماع و چندی به مناوله برایشان خوانده و استفادہ از حضرتشان کرده .

۱- جایی ؛ ذکر این طبقه را نافذ است ، و نیز (اما - ایامه کتاب ...) ، اشهادی کرده است .
ذکر نکرده است .

اما خاتمه کتاب به حکم: «خِتَامُهُ مِسْكٌ»^۱ به دو فصل ایراد کرده آمد:
فصل اول در ذکر طبقات اعظام سادات شیراز، و طائفه‌ای از اهل بیت
نبوت و دودمان عصمت و طهارت، که مرقد مبارک و تربت بابرکت ایشان در
خاک شیراز واقع گشته.

فصل دوم در ذکر مزاراتی چند معروف [و] مشهور در شیراز که اسامی
ایشان در زبان خلق اشتهاری گرفته.

۱- آیه ۲۶ سورة المطففين .

فصل اول

از مقدمه

در ذکر مزیت اقلیم فارس بر اقلیم دیگر و شرح فضیلت این اقلیم مبارک

بدان که فارس بن فیلمو بن سام بن نوح علیه السلام در آن عهد ممالک این
مرزوبوم بوده، و فارس به نام او اشتهار یافته، و لغت فهاوی از زبان فیلو
پدر فارس مشهور و مستفیض گشته؛ و در فضیلت اقلیم فارس این حدیث از حضرت
رسالت روایت کرده اند: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَيْرٌ مِنْ خَلْقِهِ صَنَفَيْنِ، مِنْ الْعَرَبِ قَرِشًا
وَمِنْ الْعَجَمِ فَارِسَ» .

و در انساب زین العابدین علی بن الحسین بن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
علیهم السلام مسطور است که شهر بانوی دختر شاه پرویز جایزه امیر المؤمنین
حسین بن علی بوده؛ از این جهت او را کریم الطرفین خواندند، از جهت [۱۰۰ الف]
طرف قریش بوده، و از یک طرف دیگر فارس، و بعضی از معاصم و مفسران
گویند که: حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید قدم خود را در موضع ذکر
فارس فرموده:

اول، قوله تعالی: «بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ» .

۱- آیه ۵ سوره الاسراء.

چون یهود دست تعدی بر خلق دراز کردند، [و] زکریای پیغمبر و یحیی معصوم به قتل آوردند حق سبحانه و تعالی به نودرز اشغافی که از ابناء فارس بود الهام فرمود، تالشکری گران از فارس برگرفت و انتقام از یهود باز خواست. و شرح این قصه در تواریخ و مطولات قصص مسطور است. دوم، قوله تعالی: «سَتَدْعُونَ إِلَى قَوْمٍ أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَاتِلُوهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ.»^۱ جمعی از مفسران گفته اند که این آیت هم اشاره به ابناء فارس است.

سیوم، قوله تعالی: «وَإِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ [قَوْمًا] غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالِكُمْ.»^۲ نزد طائفه ای از علماء و ارباب معانی این آیت نیز هم مراد ابناء فارس است.

و همچنین در حدیث آمده است: «لَوْ كَانَ الدِّينُ عَلَى الشَّرِّ لَنَاوَلَهُ رِجَالٌ مِنْ فَارِسٍ.»^۳ و منقول است از حضرت نبوت که در شأن سلمان فارسی فرموده: «سَلْمَانَ مَنِى لَإِدْخُلُوا الْإِيمَانَ مِنْ الدُّنْيَا حَتَّى يَبْتَقَى [مِنْ] آلِ سَلْمَانَ أَحَدٌ.»^۴

فصل

بدان که در عهد ملوک فرس از حد جیحون تا به کنار آب فرات رابه بلاد فارس می خواندند، و بعد از ظهور رایت اسلام چندی مضاف عراق گردانیدند.

و نقل است که بسط عرصه فارس صد و پنجاه فرسنگ در صد [و] پنجاه فرسنگ بوده.

اما حدود فارس

رکن شمالی آن از ولایت اصفهان تا به حدود ابرقوه، رکن جنوبی

۱- سورة الفتح آیه ۱۶ . ۲- سورة محمد آیه ۲۸ .

آن از کنار دریا تا به حدود کرمان ، رکن شرقی از اعمال کرمان تا به صوب سیرجان ، رکن غربی از اعمال خوزستان بر صوب دریای عمان و ارجان . [۱۰ب] این مجموع در اعمال فارس داخل بوده است .

در فارس نامد مسطور است کد قدیم الایام اقلیم فارس مشتمل بر پنج شهر معظم بوده ، هر یک بد نام پادشاهی کد بانی آن شهر بوده اند ، اشتهار یافته ، و در تواریخ بدین موجب مسمی ومدون است : کوره اصطخر ، کوره دارابجرد ، کوره اردشیر ، کوره شاپور ، کوره قباد .

ذکر کوره اصطخر

اصطخر اول شهری بوده کد در فارس بنا کردند ، و بسط آن پنجاه و پنج فرسخ است . کیومرث بانی آن شهر بوده ، و قلعه اصطخر در عهد پیشداریان بغایت معمور و معتبر بوده است .

نقل است کد ، عضدالدوله در آن قلعه حوضی ساخته طول و عرض آن یک قفیز بوده و عمق آن هفده پاید . گویند کد هر پایدای از آن چندان آب گرفتگی کد اگر هزار مرد یک سال آب خوردندی ، ایشان را کفایت بودی . و در شیراز نامد مسطور است کد سی و سد ستون بزرگ در میان آن حوض از سنگ و چارو بر آورده بودند و مسقف گردانیده ، و بر سر آن کوشکی بد عظمت بر افراخته ، عضدالدوله بر آن قصر مقام ساختی .

نقل است کد در فارس هفتاد و سد قلعه بود همد مرتب و معمور . ابانک جلال الدین چاولی جماد آن قلاع را عمداً خراب گردانید ، و از مرد بینداخت . قلعه اصطخر در غایت معمور مرتب بود ، مدتی سعی نمود و آنرا خراب کرد .

ذکر ظهور رایت اسلام در اصطخر فارس

در عهد خلافت امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه والی فارس شهرک بن مرزبان بود ، چون بشنید که عرب خروج کرده اند ، لشکری به انبوه با هم آورد. حکم بن ابی العاص با لشکری تمام به طرف فارس روی نهاد ، و با شهرک چند نوبت اتفاق محاربت افتاد. آخر الامر لشکر اسلام ظفر یافتند: «یُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»^۱ و در آن فرصت شهرک کشته آمد. و بعد از فتح اصطخر ، امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه ، به عثمان بن ابی العاص ، برادر حکم^۲ ، نامه نوشت که به فارس رود .

[۱۱ الف]

و ابوموسی اشعری از شهر بصره مدد کرده ، و با لشکری تمام به کوره شاپور و کازرون و جره و نوبنجان در آمدند ، و جمله آن ولایات و نواحی مستخلص گردانیدند ، و در سال شانزدهم از هجرت نبی علیه السلام همچنان عثمان ابی العاص و ابوموسی اشعری حد اکناف فارس از اصطخر تا به ارجان و نوبنجان ، جمله مسخر کردند . و اکثر اهل فارس ، طوعاً و کرهاً ، قلابه اسلام در گردن نهادند ، و مطیع و منقاد گشتند. جمعی کبران از دین زردشت در شهر اصطخر معاندتی می نمودند ، و ماده مزاحمت اهل اسلام بودند . چون دور به خلافت امیر المؤمنین عثمان رسید ، عبدالله بن عباس را بالشکری گران به اصطخر متوجه گردانید ، و گروهی از کفار و معاندان که در آنجا مانده بودند ، در قید تسخیر زبون ساخت . بعضی را به قتل آوردند ، و بعضی مسلمان گشتند . و در تواریخ دیدم که اهل اسلام چهل هزار مرد را از

۲- تاریخ گزیده ص ۱۸۲ س ۱۸ و شذرات

۱- آیه ۲۲ ، سوره التوبه. در متن : لیطفوا

الذهب ج ۱ ص ۲۶ ذیل وقایع فتح اصطخر دیده شود .

شهر اصطخر به قتل آوردند، تا آن را مسخر گردانیدند. نقل است که جمشید از اصطخر مسافت چهارده فرسنگ معمور گردانید، و در آنجا سه قلعه با دست کرد و در تحت ضبط آورد: قلعه اصطخر، قلعه شکسته، قلعه اشکنوان و آن را سه گنبدان گفتندی. و از جمله غرایب عمارتی بود که شاه جمشید در آنجا ساخته بود، صد و چهل ستون بر سر پشته عالی بر آورده، و کوشکی بر سر آن ستونها بنا نهادند، طول آن صد و شصت گز. به نوعی که مثل آن در هیچ عهد، هیچ شهر یاری نساخته. و اکنون آثاری که از آن کوشک باز [۱۱ب] مانده آنرا چهل مناره می خوانند، و قدیماً آن کوشک بعد از جمشید تختگاه سلاطین و پادشاهان سلف بوده، و بعضی از ایمة مورخان بر آنند که مقام و مقر سلیمان نبی علیه السلام در اصطخر فارس به زمین چهل مناره بوده و در تفسیر آیت: «غَدُوْهُا شَهْرٌ وَ رَوَّاحِهَا شَهْرٌ» در شرح شادروان سلیمان، این صورت نمودند، والعهدة علی الراوة.

نقل است که شهر اصطخر تا به این نزدیکی معمور بود، و در عهد باکالنجار امیری ظالم بود نام او قتلَمِش آن را غارت کرد و خراب گردانید.

ذکر دنبه نوشت^۱

اما دنبه نوشت در قطعهای زمین که از مضافات اصطخر است افتاده، و آن کوه مشتمل است بر آثار و علاماتی چند که از شهر یاران و شاهان ماضیه آنجا باز مانده. و گویند دخمه سلاطین فارس و پادشاهان قدیم آنجا است. و در تواریخ دیدم که نزد زردشت حکیم، کتابی است که بدوی منسوب است، و احکام و شریعت او در آنجا ذکر رفته، و آن کتاب نزد کبیران بد غایت عزیز و مکرم بودی، و از نظر اغیار در حجاب داشتندی؛ نسخه اصل به

۱- سوره سبا، آیه ۱۲. ۲- ذکر دنبه نوشت، در: تملیقات.

جواهر نفیسه مرصع کرده بودند ، و پادشا [ها] ن عجم آنرا به فال نیک دانسته بودند ، و در وقایع عظیمه آنرا با خود داشتندی ؛ گویند که آن را در آن کوه نهاده بودند و همچنان آنجا باز مانده ، و بدان راه نمی توان بردن .

ذکر کوره دارا بجرد از جمله شهر پنج گانه که در فارس معمور بود

از شهر پنج گانه که ذکر رفته ، یکی دارا بجرد است ، و شاه دارا ابن بهمن بن اسفندیار بنا کرده . شهری است مدور به پرگار بفرمود تا دایره ای عظیم در کشیدند و بر اثر آن دایره شهر دارا بجرد بنا کردند . حصار بزرگ پیرامون شهر بر کشیدند ، و خندق عظیم بر کنندند . کوه مومیائی آنجا است . [۱۲ الف] کوهی بزرگ عالی است . مومیائی از آن کوه بر می خیزد ، قطره قطره از کوه ترشح می کند . آن کوه منسوب است به دارای بزرگ . هفت گونه نمک از آن کوه حاصل می شود .

و میان تنگ دنبه هم در آن ناحیت ، قلعه ای عظیم بوده . قدیم الایام معتبر و معمور داشته اند . این زمان خراب مانده است . قصبه خسویه و جویم و فسا ، از مضافات دارا بگرد بوده .

و اما شهر فسا گویند که در اصل شاه بهمن پدر دارا بنا کرده و هم از مضافات و متعلقات دارا بجرد بوده . قلعه ای معتبر داشت . شبانکاره آن را خراب کردند ، و اتابک جلال الدین چاولی باز معمور گردانید . و از جمله قلاعی که در آن افتاده ، نواحی قلعه تبر است که در طرف جهرم واقع است . فضلویه در آنجا عاصی گشت ، و نظام الملک او را حصار داد و قلعه مستخلص گردانید . و در آن وقت آن قلعه عظیم معتبر و معمور بود .

میشکانات هم از کوره دارا بجرد است . ولایات و صوبی معمور به غایت آبادان و نعمت در او ارزان و فراوان ، امراء و اشراف احشام در آن نواحی

اختیار مقام داشتندی، و هر سال مدتی بدان صوب میل کردند.

ذکر کوره فیروز آباد

قدیم الایام شهر فیروز آباد را جور می خواندند، و به لغت فرس در کتب، لفظ ماه و جور بغایت اشتہاری گرفته، و به عهد کیانیان شهری بزرگی معمور بوده.

نقل است که چون اسکندر از برای جهانگیری به طرف فارس آمد، فیروز آباد بغایت معمور بود. سعی بسیار کرد تا آن را مسخر گرداند، و ممکن نمی گشت.

رودخانه‌ای بود در حوالی شهر و بر سر کوه سرچشمه داشت. ذوالقرنین حکم فرمود تا آب رودخانه از سرچشمه بگردانیدند، و آب بدشهر انداختند. فیروز آباد را از همه طرف کوه است، و در میان چهار کوهی افتاده. آب رودخانه در میان شهر جمع آمد و غلبه کرد. چون منفذی نداشت، [۱۲ب] چند هزار آدمی که در آن شهر اقامت داشتند، جمله در آب غرق گشتند. معنی آیت: «فَاغْرَقْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ»^۱، نوبتی دیگر در زمین صورت ظهور یافت. آب رودخانه به شکل دریائی عمیق در میان چهار کوه جمع آمد.

روز کاری بگذشت تا چون نوبت سلطنت در فارس به اردشیر بابک رسید. اردشیر خواست که فیروز آباد را باز حال عمارت آورد، بدحسن التدبیر رخنه‌ای چند در آن کوهها باز دید کردند، و آب از آن شهر به پست بار بیرون شد، و زمین باخشاك افتاد. اردشیر بفرمود تا شهری مدور بنا کردند چون دایره پرگار. بدان نمط بنیادی نهادند و در میان شهر بسان نقطه پرگار ستونی با طول و عرض به کیوان بر کشیدند، نام آن ستون ایوان^۲، بر سر

۱- آیه ۱۰۳ از سوره بنی اسرائیل. ۲- درمنن ایران است، رجوع شود به تعلیقات، ان ایوان.

آن ستون قصری بناکرد ، و آب را از يك فرسنگ به حکمت بدان قصر آورد . و از جمله غرایب عمارات فارس یکی ایوان بوده . قلعه سهاره از جمله قلاع معتبر ، از نواحی فیروز آباد بود ، پادشاهان عجم آنرا بغایت معتبر می داشتند ، و اکثر خزاین و نفایس و اموال در آن قلعه ذخیره می کردند . والله اعلم .

ذکر کوره شابور

اما شهر شابور انتساب به شاه شابور بن اردشیر با يك دارد ، و آن را شابور می گویند .

نقل است که طهمورث قدیم شهر شابور بنا کرده ، چون ذی القرنین به پارس آمد خراب کرد . شاه شابور نوبتی دیگر با حال عمارت آورد . گویند که در کوهستان نیشابور شکفتی عظیم هست و بر سنگی که در آن غار است ، صورت شابور بن اردشیر تراشیده اند ، قامت او از ده گز . و در آن شکفت ، گردابی عظیم هست که عمق آن پدید نیست ، و بغایت تاریک و ظلمانی افتاده ، و اندرون آن غار کسی ندیده و آنچه گویند در آن غار چرخ می گردد و طلسمی چند هست ، از زبان عوام این صورت اشتها یافته و اصلاً اعتباری ندارد . [۱۳ الف]

شهر کازرون هم از متعلقات و مضافات آنجاست ، و گویند که طهمورث آن را و شهر دریست و راهبان ساخته بود ، و آن را نورد گفتندی ؛ و در عهد شاه شابور داخل بشابور گشت . و همچنین جره و خشت و کمارج و غنجان ، که آن را به فارسی دشت باری می خوانند ، قدیماً جمله از اعمال بشابور بوده . نوبنجان و شعب بیوان هم قریب آن نواحی افتاده . شهری بزرگ بوده به نزهت گاه ملوک عجم از غایت خوشی و دلکشی از بهر نزهت گاه

اختیار کرده بودند خصوص عضدالدوله که میای عظیم بدان صوب داشتی .
و ابوالطیب المتنبی بدین واسطه قصیده‌ای که در مدح عضدالدوله پرداخته ،
نسبت آن را به مدح آب و هوای نوبندجان و شعب بوان و ذکر تزاوت
آب و هوای آنجا موشح و موشی ساخته ، و در این موقع این چند بیت
که از قصیده مناسب بود ، ایراد کرد^۱ :

قال ابوالطیب و ذکر فیه نوبندجان و شعب بوان :

مَغَانِي الشَّعْبِ طِبْيَافِي الْمَعَانِي	بِمَنْزِلَةِ الرَّبِيعِ مِنَ الزَّمَانِ
مَلَاعِبُ جِنَّةِ لَوْسَارٍ فِيهَا	سُدَيْمَانُ لَسَارٍ بِيَتْرَجْمَانِ
لَبَا ثَمَرٌ كَثِيرٌ إِلَيْكَ مِنْهَا ^۲	بِأَشْرَبَتِهِ وَقَفْنٌ بِإِلَا أَوَانِ
وَ أَمْوَاهُ يَصِلُ بِهَا حَصَاهَا	صَلِيلِ الْحَلِيِّ فِي أَيْدِي الْغَوَانِي
مَنَازِلُ لَمْ يَزَلْ ^۳ مِنْهَا خِيَالُ	دُشَيْعِنِي إِلَى النُّوبِنْدَجَانِي
إِذَا غَنَى الْحَمَامُ الْوَرَقُ فِيهَا	أَجَابَتَهُ أَغَانِي الْقِيَانِ
وَمَنْ بِالشَّعْبِ أَحْوَجُ مِنْ حَمَامٍ	إِذَا غَنَى وَ نَاحَ إِلَى الْبِيَانِ
يَقُولُ بِشُعْبِ بَوَانَ حِصَانِي	أَعَنْ هَذَا يُسَارُ إِلَى الطَّعَانِ ؟

نقل است که چون ابوسعید شهرکازرون را خراب کرد، بدطرف نوبنجان [۱۳ب]
روی نهاد و با لشکری عظیم به آنجا رفت و خراب گردانید؛ و بفرمود تا
آتش به شهر زدند و خانهای معمور مسقف در آنجا باز نگذاشتند، تا به
حدی که به مسجد جامع آتش در زدند، و درختها از بن و بیخ برانندند.
وَقِيمًا لَمْ يَتْرُكْ بِيهَا جَدْعٌ نَخَلٌ وَلَا لُظْمًا إِلَّا مَشِيدًا بِيَجْنَدِلًا

مدتهای مدید شهر نوبنجان خراب ماند، چنانچه سالها ماوی سباع

۱- ج : دیوان ابوالطیب المتنبی به شرح این القاء المکبری المسمى بالنیان فی شرح دیوان .
چاپ دوم ، مصر ۱۳۷۶ هـ ق ، ج ۴ ص ۲۵۱ - ۲۶۲ . اشعار فوق از روی آن دیوان تصحیح شد . برای
تفصیل بیشتر رجوع شود به تعلیقات . ۲- ج ۱ بشیر . ۳- ج ۱ مه . ۴- ج ۱ لم محل .
۵- رجوع شود به تعلیقات ، بخش فرهنگ ابیات عربی .

گشت ، و آدمیان را از آنجا گذار در افتاد .

عَفَّتْ آيَاتُهُنَّ وَ آيٌ رَّبِّعٍ يَكُونُ لَهَا عَلَيَّ الزَّمَنُ الْخِيَارُ

کدام عیش که آنرا سپهر تیره نکرد

کدام ملك نکرد دست روزگار خراب

اتابك جلال الدين چاولی بدفارس [آمد] و اکناف فارس در تحت ایالت

او استمرار یافت . لشکری جرار بر سر ابوسعید کشید ، و آن ظالم بدعهد

را از دست برگرفت ، و شهر کازرون و نوبنجان را با حال عمارت آورد ،

و از آن دیار و اقطار بیخ ظلم منقطع گردانید .

وَمَا مَحَىٰ أَثَرَ الْعَصِيَانِ صَارِمُهُ وَإِنَّمَا الْعَارَ عَن وَجْهِ الزَّمَانِ مَحَىٰ

بد تیغ صاعقه فعل و بد گرز صاعقه بار

بسوخت بیشه جور و بکند ریشه عار

قلعه اسفید قلعه عالی معظم است در دامن زمین نوبنجان افتاده و از

اعمال آنجا است . گویند : يك فرسخ تمام بسط آن قلعه است . حصارى است

چنان سر بر عنان آسمان بر کشیده از سنگ خاره ، که از تندی او خورشید

را هر لحظه تیغ بر سنگ می آید از بس که با خورشید جهان پیمای نزدیک

گشته . عجب اگر حصیات آن قلعه لعل و مرجان نگردیده ، از بهر رسد

دروازه های عصمت پناهِش اینک هندوی گردون به گردن سنگ می کشد . بیت :

چه سرکش است که هر صبح دم به وقت طلوع

بر آید از کمرش پای آفتاب به سنگ

بد احترام رود بر حواشی کمرش

[۱۴ الف]

غزاله فلک تیز پای همچون رنگ

کیوان [را] با همه رفعت به وقت امعان نظر بر قلعه قدرش ، کلاه جبروت

از سردر افتاده ، نقطهٔ وهم به گاه فکرت در علو رفعتش همچون دایره ، دور
او سرگردان آمده ، قبهٔ آسمان نمایش تاج فرق عقاب گشته ، قلعه گردون
فرسایش چوین چتر بر سر سحاب کشیده ، بیت :

ز رفعت بیوشیده روی سپهر

به دندان گرفته لب ماه و مهر

بر سر آن قلعه حصن و حصاری چند استوار است که هر ما [ن] از
غیرتش سنگ بردل نهاده اند . از بس مرغزار و لاله زار در او ، سقسین
در بلغار از طیره خاک بر سر کرده ، از بسیاری خانه های دلیذیر و قصرهای
دلارای بر او صرح ممرد از خجالت تشویر خورده :

و بِنَاءِهَا بِغَرَائِبِ الْأَوَانِ	يَحْتَظِي النَّوَاطِرُ مِنْ غَرَائِبِ صُنْعِهَا
و جَدُّوا الرَّبْعَ هُنَاكَ كُلِّ الْأَوَانِ	وَإِذَا اخْتَلَى الْمُتَمَلِّدُونَ رِيَاضِهَا
بِفَضَائِلِهَا مَصَائِدُ الْعَزَلَانِ	و تَرَاهُ فِي جَوِّ السَّحَابِ قَلْعَةَ
وَلَقَدْ يُغَيِّدُ عَجَائِبَ الْبَنِيَانِ	وَيُغَيِّدُ نَا أِبْنِيَانِ مِنْهُ عَجَائِبًا

گویند که اکثر کیانیان و پیشدادیان در هر دوری و عهدی آن قلعه
را بد فال بر خویش مبارک داشته ، و همواره معمور و معتبر داشته اند ،
خاصه کیخسرو و شاه بنمن که با ایشان انتساب یافته ، و آثار این در پادشاه
در قلعه هنوز باقی است .

ذکر کوره قباد

بدان که کوره قباد شهر آرغان است که در باب فرسنگ بیست و نه افتاده
است . نقل است که قباد بن فیروز پدر انوشیروان ، آن را بنا کرده ، و به
روزگار فترت خراب گشت . و این زمان آثار و اطلال آن مانده است ، و در نواحی

۱- ذک : تعلیقات ، عنوان (شرح) .

شہر آرغان چند قلعه و ولایت معتبر بوده : قلعه طیفور^۱ و دزکلات^۲ و قلعه فرامرز و شہر زیدان و بندر ماہی روبان و قصبہ آب شیرین و دیراب ،
[۱۴ب] این جملہ قدیماً از اعمال آرغان بوده .

۱- ح : طنبور . ۲- ح : کلاب .

فصل دوم

از مقدمه

در ذکر شهر شیراز

و نزاهت هوای آن مدینه و خصوصیت آب رکناباد

قدما و اصحاب تواریخ آورده اند که شهر شیراز قدیم الایام قطعهای زمین بایر معطل بوده ، سطحی نامستقیم و زمینی ناهموار ؛
وَقَدْ عَالَمَهَا رَيْبُ الزَّمَانِ فَجَرَّتْ عَلَى سَاحَتَيْهَا لِلنَّخَطِوبِ ذُيُولُ
ملوک عجم و شهریاران ایران زمین هر سال یک نوبت بر آن قطع زمین حاضر آمدندی و گفتندی که در عهد جمشید سومعدای در این زمین بوده ، و قدما آن زمین را بر خود فال می دانستند . و در آن وقت دارالمملکه و سریرالسلطنه شهر اصطخر بود ؛ تا بدور خلافت و ایالت محمد بن یوسف ، و او را از غیب باز نمودند که در این زمین مبارک شهری بنا باید کردند .

ذکر خوابی که محمد بن یوسف دیده بود

راویان اخبار و ناقلان آثار روایت کرده اند که : محمد بن یوسف ، بانی

۱- ح : نقله .

شهر شیراز شبی در خواب شد، غطاء سیه رشته اجفان را بر روی جزع حدقه باز کشید ابن مقله نظرش را نوک قلم بشکست. دید که روشنان^۱ صومعه فلك از آسمان به زمین آمدند، و در این قطعه زمین جمع گشتند و می گفتند که: این قطعه دایره ای است که قدمگاه [چندین هزار صوفی خواهد بود. گوشه ای است که توشه مسافران عالم غیب از آنجا]^۲ مرتب خواهد گشت. خمیر مایه فقر است؛ کان ولایت است؛ منبع حکمت و معدن امانت است.

فتوهجت كمسارج و قارجت
کنوافیح و قدبجت کبرود
وقبلجت ککواکب و قبرجت
ککواعب و قضرجت کخود

موسم راحت هر خسته دل رنجور است

مجمع شادی هر غمزده مسکین است

[۱۵ الف]

خاک او مشتری فضل چو تیر فلك است

طبع او مقتضی عیش چو فروردین است

مجمد بن یوسف هم در خواب بدان مقدار که اثر تجلی انوار ملکان بود، خطی پیرامن آن در کشید. روز دیگر از اصطخر به این نیت متوجه گشت. احتیاط کرد، آثار آن خط و دایره برقرار دید. قطعه ای زمین یافت خال صلصال بر^۳ عذار نهاده، دواج قبول بر سر کشیده، جمال شمال پر [و] بال [گسترانیده]^۴. رقعهای چون بقعه مبارکه بیت القدس، آفتاب جهان تاب و صبح تجلی در او عکس می انداخت، همچون فروغ نور بیت المعمور زبانه می زد، و درخش او بر طاق بهشت عکس انداز می شد.

وَلِلْحَدَائِقِ مِنْ أَدْوَارِهَا حَدَقٌ
کمالدر فیها دموع الطل منشور
وَلِلنَّسِيمِ إِذَا أَبْتَلَّتْ غَلَالَهُ
ذیل علیها و ببالزهار مخرور

۳ - ح : د .

۲ - ح : از «چندین هزار...» ندارد.

۱ - ح : بی نقطه است.

۴ - ح : ندارد .

شب گیتی به شکل روز از وی دست - و را سپند سوز از وی
 روز بازار چرخ گردان بود بوتۀ امتحان مردان بود
 گوئی بساط طور [بود] ، که مشعلۀ نور از او دم بد دم در خلو تخته
 اهل حضور تجلی می نمود؛ یا ید بیضاء و ضاء کرامت آثار ، که از جیب کایم
 زمین، لحظه به لحظه عکس می انداخت.

محمد یوسف استادان مهندس و مهندسان مؤسس را حکم فرمود ، تا
 قاعدۀ مملکت شیراز هم بدان رقعہ اساس نهادند ؛ و به مدت دو سال
 خطۀ شیراز تمام گشت .

ذکر طالع شهر شیراز

نقل است که در آن روز که محمد یوسف خطۀ شیراز را بنیاد نهاد و رنگ
 انداخت ، حکما و اهل تنجیم را از هر طرف حاضر گردانید ، و در مطالعۀ
 نجوم افلاک در رقوم صفحۀ نگار خانۀ تقویم ، مزید تعمق نمودند ؛ و در
 نقوش اسطرلاب ، فکرتی شافی به تقدیم رسانیدند . موافق بنا و تاسیس این
 شهر مبارک ، از سعادت اتفاقی ، سنبله طالع بود و عطار صاحب طالع .
 پس احکامی در این باب استخراج گردید ، و بسیاری از فواید نجومی و
 حکمی در آن ذکر رفتند ، و شهریاران را و از باب سلطنت ، از مطالعۀ آن
 طالع نامه بسیاری از فواید دست داد . و گویند که : این احکام تا زمان
 سلطنت عضدالدوله موجود بود ، و در خزاندۀ او تلف شد .

ذکر نزاهت دارالملک شیراز

عرصۀ دارالملک شیراز زبده ممالک روی زمین ، بل مربع رباع ربیع
 مسکون افتاده . سواد شهر شیراز بر مثال مردمان چشم جهان بین ممالک

تواند بود . گوئیا نسخهٔ نزهت نامهٔ بهشت برین است . اگر چه فردوس در دنیا توان یافت ، كوچك مبین ، كه مگر بازار بزرگ او است كه زیب روی زمین است . چهار بازارش به شکل هفت فلک آرایش کرده ؛ خان فردوس كه بروی خوان نعمت گسترده ؛ طراوت ریاض بساتین او اسم سمرقند بر گوشهٔ طاقچهٔ نسیان نهاده ؛ شمال مشك آگینش در حلبهٔ رهان امتحان ، مصابی هواء مصابی او گشته ؛ حدیقهٔ بهشت آثار باغ بنفشهٔ او از قافیةٔ بنفشه در جهان تنگ تر نموده . قطعه :

نسیمش خوش گذر چون عمر نادان هوایش بر صفت چون دین فاسق
معطر خاك او چون جیب عذرا مصفی آب او چون اشك وامق

فی الجماله غبار دامن نزهت آثار این شهر مبارك سرمهٔ دیدهٔ بلدان است ؛ ورقعهٔ طهارت شعار این بقعهٔ متین كه مهبط وفود سعوات آسمان است .
بِهَاتِ سَكْنِ الطَّبَعِ النَّفُورِ وَتَغْتَدِي^۱ بِأَدْسٍ مِنْ قَلْبِ الْمُتَمِيمِ قَدْرِ دِعْبِهَا^۲
يَدْحِنُ إِلَيْهَا كُلُّ قَلْبٍ كَانَمَا تَشَادُ بِرِثَاتِ الْقُلُوبِ رُبُوعِهَا^۳
فَعَلَّ لِيَالِي^۴ عَيْشِهَا زَمَنُ الصَّبِيِّ وَكُلُّ فُصُولِ الدَّهْرِ فِيهَا رَبِيعِهَا^۴

[۱۶ الف]

شهر شیراز تو گوئی كه سپهری است برین
یا بهشتی است مشكل شده بر روی زمین
شهری آراسته چون كارگه انگلیون
خاصه چون باغ شود از رخ گلها رنگین
سنگ بر دل نهد از غیرت حصنش هرمان
خاك بر سر کند از طیرهٔ حسنش سقسین^۴

۳- این اشعار از قاضی ابوالحسن جرجانی

۱- ح : تعدی ۲- ح : بكل لیاعی

۴- قیاس کنید با ص ۳۱ سطر ۷

است برای تفصیل و شرح بیشتر رجوع شود به تعلیقات

آب زو^۱ را ببرد باد خطا بنشانند
 مصر را نیل کشد بر رخ شام آرد چین
 عقل کل بوده هماناش مهندس^۲ در اصل
 یا خود آلت ده استاد مگر روح امین

ذکر فضیلت آب رکناباد

آب رکناباد چشمه‌ای است در شیراز به رونق و صفاء آب روی
 صدیقان؛ بدخوش گواری و عذوبت آب حیوان. حسیاتش به خاصیت عقیق و
 مرجان است؛ از غیرتش اشك دجله از دیده بغداد روان است. فرات از رشك او
 نیل بر چهره [اشك] آلود کشیده؛ دجله از دستبرد او همچون رود جیحون
 بسی در خاک تیره غلطید [ه].

كَانَ الْبَحْرَ قَدْ سَقَّتْ إِلَيْنَا لَطَائِمَهَا إِذَا طَلَّتْ رَبَاهَا
 وَمِنْ حَبِّ الْغُمَامِ لَهَا عَقُودٌ مَفْصَلَةٌ يَنْطَلِقُ عَلَيَّ طَلَاهَا

اگر يك قطره از این آب در آزار بر آذر رسد، در میان خرمن آتش،
 صغیرمنها [سقر]، گل و نسترن^۴ بردهد. آب است که چون دست بر به شاخ
 خشك را تاز و تر می گرداند؛ و همچون دعاء مسح خستگان مر فروع -
 الطمع را به سر چشمه حیات می رساند.

يَقْوُونَ لِي صَفِيهَا فَأَدَّتْ بِي صَفِيهَا خَيْرٌ أَجَلَ عِنْدِي بِأَوْصَافِهَا عَلَيْهِ
 صَفَاءٌ وَأَلْمَاءٌ وَ لُطْفٌ وَ لَأَهْوَى وَذُورٌ وَالأَذَارُ وَ رُوحٌ وَالأَحْسَى

۱- زو دریا را نیز گویند و به عربی بحر خوانند و در بلاد مصر و بلاد شام و بلاد فارس و بلاد
 سوزن گویند (برهان). زو = دریا بود، عنصری (ناجی) گویند؛ مرد ملاح نیز (بهر) اشك و غمزه
 بر باد کشتی اندر زو (حاشیه برهان) در این جا ظاهراً نام لایح مراد است به قریه ای در مصر و نام
 ۲- ح، مهند ۳- ح، ندارد ۴- ح، + ۵- در شعر از این هائس است در نسخه
 ح به جای عندی باوصافها آمده، لی لاوصافها

همچون نسیم جوانی غصن یمانی را مایهٔ اهتزاز است؛ و چون اصل شادمانی روح افزای و غم‌گداز است، در هر صبحی صبحی است راحتزای؛ و در هر رواجی فتوحی است روح‌افزای، همچون باد روان است از [هر] طرف به طرف؛ و چون باده‌گردان از هر کف به کف، زبان حکمت شعار خاقانی در وصف آب رکناباد گویا این قطعه انشار فرموده:

هرگز که دید آب مصور بد آینه

یا آینه که دید مصقل میان آب؟

[۱۶ ب]

هرگز در آینه نتوان دید آفتاب

این آفتاب و آینه بین در میان آب

چندان بر آمد از جگر نیل ناله چون

وصف زلال او بشنید از زبان آب

ذکر نزاهت قلعهٔ فهندر و نظافت آب او

زمین قلعه چون خطوط عذار گلر خان، بد نوک [خامه] مانی حکمت بر صحیفهٔ قلعی رنگ، به انواع ازهار آراسته، بیت:

صحیفه‌های چمن زار او چو مانی دار

که می بر آید از او نقشهای چون ارتنگ

نگار لاله و گل بین که نقش بندیها

به چرب دستی بر آب می زند نیرنگ

هوایش به صفا، آب از آتش خلیل برده؛ خاکش به خاصیت، غبار

غیرت از آب خضر برانگیخته.

مَفُوحٌ وَالرَّوْضُ مَرهُومٌ وَمَشْمُولٌ

يَحْكِي سَمَائِدَهُ فِي طَيْبِهَا نَفْرًا

۱- ح: ندارد ۲- ح: ندارد

زمینی است [که] طیب آن، روی هوا را چون ناف آهوی ختن به مشك از فر
مشحون کرده؛ رایحهٔ بنفشه و ریحانش، گرد از بیضهٔ غبر را بر آورده.
زاب او بوی گلاب آید، ز بادش بوی جان

خاك وی چون عنبر تر مشك سای و مشك بیز
نَسَجَ الرَّبِّيعُ لِرَبْعِيهَا دِيْبَانَجَةً مِنْ جَوْهَرِ الْأَذْوَارِ وَالْأَنْوَاءِ

شمال از باغ بنفشه او بد دامن و آستین، عنبر تر بد در می برد. باد از خاك پاک
او بد مشام جهان، هر زمان رایحهٔ مشك از فر می رساند.

بَكَتِ السَّمَاءُ بِهَا رِذَائًا دُمُوعِيهَا فَغَدَّتْ قَبَسَمَ عَنْ نَجُومِ سَمَاءِ

وصف آب قلعه

آب قلعه همچون سر پنجهٔ عیسی است که رنگ برص چرك از چهرهٔ
جامدها بر می دارد؛ و همچون عصای موسی ثعابین چمنندگان از عرصهٔ خرقهٔ
درویشان بد یکبار فرو می ریزاند.

فَأَبْرَقَتْ لِمَعْتَمِنٍ شَاطِئِ الْوَادِي وَأَشْرَقَتْ قَلْعَةً مِنْ نَجْدِ عَمْرَانِ

اگر شمال بویی از آب آن قلعهٔ قلعی رنگ بد مشام قطان در رنگ
رساند، رنگ زنگ و اثر سواد بد یکبار از رخسار اهل آن دوار بر خیزد.

وَعَلَى خَلِيجِ الرُّومِ مِمَّاكَ مَهَابَةٌ مِنْ خَوْفِهَا يَتَطَلَّعُ السَّارِ

[۱۷ الف]

لَا النَّيْلُ نَيْلٌ إِذِيهِمْ بِنَهْضَةٍ نَجْوُ الْخَلِيجِ وَالْأَبْحَارِ نَحَارِ

چهرهٔ مخدرةٔ اجرام زمینی که در نقاب و سیخ در این مقام است در
نظر محبوب افتاده اند، از حسن معاونت مشام که جمال آرای این آب بر منصفهٔ
ظهور جاوه گری می کنند.

وَقَدَّصِرَتْ أَرْضِي مِنْ سَوَاكِنِ أَرْضِهِ بِخَلْبِ بَرْدِقِ أَوْ تَطْلِفِ خَالِ

شیخ صوفی و ش است که بد نظافت و مهربانی ایشان می فرماید.

تجربید و تفریدش دلالت می نماید. باز به دم آتشین از کوره اوساخ مصفی گردانیده، بر سر کوهش زیر دامن قلعه قلعی رنگ به پای ماچان طاعت باز می دارد، و ملخ کردار برپس زانوی ادب می نشاند. گاهی خرقه تیره رنگ صوفیان را چون نمک در آب و نقره در گداز اندازد؛ و زمانی دراعه درع آثار خواجگان را در بوته نظافت چون شوشه زر تزار گرداند. گاه از میان آب، آتشی افروزد، تا آن جرم نامناسب را بی جرمی از دم کوره وحشت بسوزد. کیمیا سعاد است که تن را از نجوست چرك خلاص می دهد.

صوفی به زبان حال این می گوید:

وَسَاعَدَ بِي دَهْرِي عَلِي مَا أَحْبَبُهُ
وَأَبْدَلَنِي بِالنَّطَالِيعِ النَّحْسِ أَسْعَدَا
وَأَصْبَحَ وَجْهَ آلِهِمْ أَقْتَمَ أَرْمَدَا
هر آنکو مهیا بود دولتی [را] اگر او نجوید بجویدش دولت

فصل

در ذکر قلعه فهندر^۱ بدان نسق که در تواریخ

سلف ذکر رفته

قدما و اصحاب تواریخ آورده اند که قلعه فهندر در قدیم الایام (از) معظمت قلاع فارس بوده، و ملوک فرس پیش از بناء محروسه شیراز آنرا معتبر و معمور داشتندی، و بدان حصن منیع همواره مستظهر بودندی.

نقل است که فهندر از نسل هرمز بود. چون از پیش شاپور ذوالاکتاف پسر هرمز بگریخت، با لشکری به طرف فارس آمد، و در پایین مسجد سلیمان علیه السلام، به صحراء برم دلك جمعی از ساسانیان تمدن نموده

[۱۷ ب]

۱ - توضیح اینکه در نسخه چاپی و دیگر نسخ همه جا (فهندر) به جای (فهندر) بروزن بهن در، ضبط شد. ر.ک: تعلیقات، عنوان (فهندر)

بودند، بزرگ و سردار ایشان را دلق می گفتند، و این زمان برم دلق بدو [منسوب] دارند، بدو پیوستند و سر در ربهقه خضوع و طاعت فهندر کشیدند. فهندر آن قلعه را ترتیب کرد و معمور گردانید، و حصون و حصاری چند در آنجا پدید آورد، و آن قلعه به فهندر اشتهار یافت.

نقل است که چون شیرویه پدر خود را، پرویز را، با هفده تن از برادران و برادر زادگان بقتل آورد؛ دایه یزدجرد را بر گرفت و بدطریق فرار به فارس آورد؛ یزدجرد در سن چهار سالگی بود. گویند که مدت دو سال و نیم به قلعه فهندر باز ماندند.

چون یزدجرد بعد از اتفاق قضایا در جریان حکم قضا به دست سلطنت بنشست، تاج انوشیروان با خزاینی بسیار و جواهری چند نفیس از برای ضبط به آن جایگاه فرستاد. و در قلعه قاعد چاهی عمیق بود، در آنجا مدفون و مغبی ساختند. جمعی بر آنند که آن خزاین و ذخایر به دست عضدالدوله افتاد؛ و چندی بر آنند که هنوز آنجا باز مانده است، و طریق استخراج معلوم نیست.

و بعضی از مورخان در تواریخ ایراد کرده اند که چون سعد وقاص قدسید را بگرفت و عنان عزیمت بدصوب فارس منعطف گردانید، یزدجرد بن پرویز در نهاوند بود. بفرمود تا تاج کسری و ذخایری که در قلعه فهندر ضبط کرده بودند، برداشتمند و نزد خاقان چین به ودیعت بنهادند، و بعد از انقطاع نسل ملوک عجم آن خزاین و تاج در چین باز ماند؛ و این واقعه در زمان خلافت امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه دست داده.

نقل است که در آن زمان که لشکر اسلام در بلاد فارس قوت گرفتند، و ممالک در تحت ایالت تابعین و تبع تابعین قرار یافت. قلعه فهندر را بگشودند و

[۱۸ الف]

خراب کردند. تا به عهد عمادالدوله همچنان خراب بود. عمادالدوله آنرا باحال عمارت آورد. آب قلعه [که] یزدجرد بیرون آورده بود، چشمدای خرد بود. از پی آن چشمه بفرمود تا برفتند، و آب چشمه زیاده گردانیدند.

نقل است که یزدجرد بر سر چاه قلعه فهندر قبدای مدور بر آورده بود بد حکمت، سیصد و شصت دریچه در آن ساخته، رهابین آن را عظیم معتبر داشتندی. هر روز آفتاب بد وقت طلوع انعکاس دادی. و آن را بر مثال دیری ترتیب کرده بودند، به وقت ظهور اسلام و استخلاص قلعه خراب کردند. عمادالدوله بد نوعی دیگر معمور گردانید. بعد از او باز اختلالی یافت، تا در آن مدت که ابوغانم پسر عمیدالدوله در آن جایگاه بد حصار بود، خواست که قلعه را معمور گرداند. کوشکی که عمادالدوله بیرون دروازه سالم ساخته بود. خراب کرد، و چوب و آهن و آلاتی چند متکلف که حاصل گشت، بد قلعه نقل کرد، و کوشاک عمادالدوله باز معمور گردانید و نزهت گاهی ساخت. چند مدت مسکن ابی غانم بوده در قلعه. و در کتاب شرح یمینی مسطور است که چون خراسانیان بر لشکر دیلم غالب آمدند، تاش بعضی از اسراء، که محافظت ایشان لازم می دانست، در قلعه فهندر محبوس گردانید. و از ذکر قلعه فهندر که در آنجا رفته، ظاهرأ همین قلعه مراد بوده باشد؛ زیرا که در آن عهد هیچ حصن منیع تر از آن قلعه نبوده، و جمعی از اصحاب تواریخ آورده اند که خزاین و سلاح ملوک فرس و انواع نقود و جواهری که حاصل ممالکت آل بویه بود، مجموع در اطراف قلعه فهندر مضبوط و مدخر بوده، چندی به دست آل سلجوق افتاده، و چندی دیگر هنوز آنجا مانده باشد. والله اعلم.

[۱۸ ب]

فصل اول

در تواریخ سلاطین و اصحاب ایالت از ابتداء سلطنت آل بویه و مملکت دیلمه تا بد زمان امارت و ایالت ملک اعظم سعید شرف الدین والدین محمود شاه طاب ثراه مشتمل بر مقدمه و پنج طبقه

مقدمه

در ذکر بانی شیراز محمد بن یوسف

اصحاب تواریخ آورده اند که در عهد ایالت و زمان خلافت عبدالملک مروان ، حجاج بن یوسف وزیر او بود ، چون متصدی امور ممالک گشت برادر خود محمد بن یوسف را به فارس فرستاد ، و شهر شیراز بنا کرد ، چنانچه در هزار گام عرصه شیراز در طول و عرض از اصفهان بزرگ تر بوده . بعد از وفات او عمر بن عبدالعزیز به عهد ایالت در حوز تصرف خود گرفت ، و مدت خلافت او هر چند به دو سال و نیم بیش نداشت ، در آن مدت اندک ، بسیاری از مساجد و ابنیه خیر در شهر شیراز بنا فرمود ، و در تاریخ سنه احدی و ثمانین و مائین عمرو بن اللبت ، که از جمله سفیران بود ، چون ممالک فارس در حوز و حراست خود آورد ، به تاسیس مسجد تنقیق شیراز اشارت فرمود ؛ و در آن وقت در شیراز مسجد جامع نبود .

نقل است که عمرو بن اللیت چون ممالک را در تحت تصرف مسخر کرده بود، به وقت نهضت و حرکت لشکر، هفصد شتر و اسباب و آلات مطبخ او بود. آخر الامر در حبس معتضد خلیفه به آرزوی يك لقمه نان جان بداد، که سوداء سلطنت و خودبینی به یکبارش از بین بیرون رفت. وَمَاتَ حَتْفًا آذْفَه.

فصل

نقل است که شیراز در عهد دیالمه چنان معمور بود که آوازه رخص و معموری و رفاهیت رعیت آنجا به جمیع دیار و اقالیم رسید، و از هر طرف بدنجا روی نهادند، و غالبه لشکر جمع آمدند. [۱۹ الف]

عضدالدوله بیرون شهر، طرف قبله شیراز عمارتی کرد، آن را کرد فناخسرو نام نهادند. شهری بزرگ. در میان شهر بازاری عظیم بساخت، ارتفاع آن هر سال شانزده هزار دینار به دیوان عضدی می رسید. اکنون به غیر از آثاری نمانده.

إِنَّ آثَارَنَا قَدْلُ عَلَيْنَا فَانظُرُوا بَعْدَنَا إِلَى الْآثَارِ

ذکر قانون خراج فارس و شیراز در قدیم الایام

در عهد انوشروان چون قانون [خراج] همه جهان معین گردانیدند، قانون فارس سی و شش هزار درم بر آمد. چنانچه سه هزار دینار باشد. و به عهد عبدالملک بن مروان چون محمد بن یوسف والی بود، شیراز را بنا نهاد و معمور کرد، در مجموع معاملات فارس سی هزار درم به عبدالملک می فرستاد. و بعد از او هر سال شصت هزار درم از مجموع ولایت فارس و شیراز به حضرت هرون الرشید خلیفه می بردند. و در فتنه محمد الامین حلبه جراید به غارت

۱- ح : ندارد .

ببردند و بسوختند . مأمون خلیفه بعد از تمکن امر خلافت، خراج مجموع فارس و کرمان و عمان با دو هزار هزار و سیصد هزار دینار کرد، و محمد این قانون [پسندید] در سنه مائین، [تا] در عهد القنندر باشد بستند .

نقل است که مجموع مال و معاملات فارس و کرمان و عمان از استقبال معامله سنه ست و ثلثمایه به دو هزار هزار و سیصد هزار و هشتصد و هشتاد خراجی مقرر گردانیدند . و از آن جمله حصه فارس هزار هزار و سیصد و سی و چهار هزار دینار آمد . و در عهد دیالمد قاعده ممالک از نظم خود بگردید از بس فتنه که متعاقب پدید آمد . ملاک جماعه املاک را باز گذاشتند . [۱۹ ب] از آن عهد، وار اقطاع پدید آمد، و اکثر زمینها دیوانی شد . ممالک فارس تا به آخر عهد باکالنجار برقرار خود بود . بعد از زمان او چون نوبت به ابی منصور رسید، روی به خرابی نهاد، و خرابی ممالک فارس در عهد او پدید آمد . فضلویه خروج کرد، و با ملک قاورد مجاربت کردند . فارس بر سر ایشان رفت، تا به زمان کریم حلالی که بد یکبار مستأصل گشت . بعد از این شرح این صورت در مقام خود نموده آید .

ذکر ایالت مظفر بن یاقوت در خطه شیراز

بعد از وفات عمرو بن الیث و انزال نواب او از ممالک فارس و خطه شیراز، مظفر بن یاقوت که از جبابره ملوک و اعظم ولایه اصفهان بود، ممالک فارس را نیز در حوز ایالت خود آورد، و مدتی خطه شیراز را مخیم سلطنت و مرکز رایات عظمت خود ساخت، و در آبادانی اعمال فارس و نواحی شیراز رغبتی عظیم داشت . و در قریه الاسافل، قریه ای که به دودمان اشتهار دارد، بنا فرمود . و از جماعه آثار معدیات او در شیراز

این قریه است ، و اکنون هنوز معمور است . ممالک فارس و خطه شیراز تا بد وقت خروج عمادالدوله همچنان در تصرف مظفر بن یاقوت بود . و بعضی گویند که مدت تصرف او در فارس بیش از چهار سال نبود .

طبقه اولی

در ذکر سلطنت آل بویه

و حکومت دیالمة در خطه شیراز و ممالک فارس

در سنه اثنین و عشرين و ثلثمایه زمان راضی خلیفه ، کار عمادالدوله بالا گرفت ؛ و ایشان سه برادر بودند ، پسران بویه ماهیگیر . عمادالدوله ابوالحسن عی و رکن الدوله ابوعلی الحسن و مؤیدالدوله احمد . مستکفی خلیفه ؛ ایشان را این لقب نهاد . والله اعلم .

[۲۰ الف]

ذکر عمادالدوله ابوالحسن علی بن بویه

عمادالدوله از طبقات سلاطین دیالمة اول جهانگیری بوده معدلت گستر ، [و] ممالک پرور بوده . و صابی در کتاب تاجی ذکر کرده که عمادالدوله ابوالحسن [علی] بن بویه از اولاد بهرام تور بود ، و به وقت ظهور اسلام ، اعقاب او به هر طرف منتشر گشتند . جمعی به نواحی گیلان افتادند . بویه ماهیگیر از نسل این جوق بوده . عمادالدوله هم در گیلان مولود گشت ، و بعد از بلوغ آثار دولت و اقبال و کمال شهامت یوماً فیوماً در تضاعیف احوال خود متزعزع و متزاید می دید ، به عزم جهانگیری به صوب خراسان روی نهاد ، و جمعی بسیار از اشراف و اعیان دیالمة با او متفق گشتند ، و با کوبه تمام به طرف اصفهان حرکت فرمود . مظفر بن یاقوت از قبل سلطان

ابوالفتح در اصفهان والی بود . چون عمادالدوله برسید ، مظفر بن یاقوت با همه شوکت و کثرت استعداد و غلبه لشکر از مقاومت عاجز ماند و طریق فرار جست ، و این واقعه در تاریخ سنه احدى و عشرين و ثلثمایه بود . عمادالدوله اصفهان مسخر کرد و اعمال و ولایات اصفهان جمله در تحت ضبط و تسخیر آورد . مظفر بن یاقوت روی به هزیمت نهاد و به شهر شیراز آمد . یاقوت پسر مظفر در شیراز متصدی امر حکومت بود ، لشکری بسیار با هم آورد و به استقبال عمادالدوله بیرون رفت ، و در قصر زرد مجاریت و ملاحمت در پیوستند . یاقوت منهزم گشت و عمادالدوله از عقب او به شیراز آمد و فارس را مسخر گردانید ، و شهر شیراز در حوز حمایت خود آورد . در تاریخ جمادی الآخر [۲۰ب] سنه اثنی و عشرين و ثلثمائة و شصت برادر خود را ، مرداویج ، بد عزم استخلاص اصفهان بفرستاد . مدتی حکومت کرد . پس به حکم قاهر باشد ، و شصت از دنباله او به اصفهان آمد ، و برادر را یاری برد ، و میان مرداویج [و] و شصت و عمادالدوله مصالحت رفت ، و اصفهان به عمادالدوله استخلاص یافت . و از اصفهان عزم خوزستان کرد و مسخر گردانید ، و بد مدینه السلام بغداد رفت ، و در آنجا بعد از دعاء خلیفه ، دعاء او می کردند . و از بغداد مراجعت کرد و در شهر شیراز اقامت نمود ، و مدت شانزده سال فارس و عراق در تصرف و حکومت و ایالت خود معمور گردانید ، و به شهر سنه ثلاث و ثلثین و ثلثمایه هم در شیراز وفات یافت .

ذکر رکن الدوله ابوعلی الحسن بن بویه

چون عمادالدوله وفات یافت ، برادرش رکن الدوله در اصفهان بر دست سلطنت تمکن یافته بود . چون خبر وفات برادرش بشنید ، به جناح استعجال با لشکری عظیم متوجه شیراز گشت ، و قائم مقام برادر شد ، و سهیل ایالت

و شهر یاری پیش گرفت؛ و طریق معدلت و نیک کرداری مسلوک می داشت. نقل است که: بیست و هشت سال در دست سلطنت و فرماندهی تمکین یافت. سه پسر از او باز ماند. هر سه مستعد امور سلطنت و جهانداری، و مستحق جهانبانی و شهر یاری: عضدالدوله ابوشجاع، و مؤیدالدوله بویه، و فخرالدوله علی. رکنالدوله به وقت گذشتن هر سه پسران را حاضر گردانید. در حضور ارکان مملکت، همدان و مضافات آن را به فخرالدوله حواله فرمود، و به نظر ایالت او باز گذاشت. فخرالدوله را رفعت و سلطنت، فسحت یافت، و در عهد سلطنت محمود در آن اقطار شروع کرده بود. به تازگی با او تعلقی ساخت و از سره حرم سبکتکین وصلتی ساخت، و با ایشان طریق انجام مسلوک فرمود. [۲۱ الف] و اما اصفهان و آذربایجان را به نظر و ایالت مؤیدالدوله باز گذاشت، و فارس را به عضدالدوله تسلیم فرمود. و به شهور سنه ثلاث و ستین و ثلثمایه وفات یافت. زمان سلطنت او، المقتدر بالله جعفر بن احمد خلیفه بود، و قاضی ابوالعباس بن سربج قاضی شیراز بود.

ذکر عضدالدوله ابوشجاع فنا خسرو

قال ابوالطیب: عضدالدوله ابوشجاع فنا خسرو شاهنشاه. مطلع قصیده:
 أَوْهٍ بَدِيلٌ مِنْ قَوْلِي وَأَهَا لِمَنْ ذَاتَ وَالْبَدِيلُ ذِكْرَاهَا
 بهترین اخلاف نامدار آل بویه بودی، و به علم و هنروری^۲ و کمال رأی و حسن ایالت، یگانه و فرزانه بود. آثار مسافت^۳ او در اقطار بر کمالات او دلالت دارد.

از آن پیشتر کاوری در ضمیر
 زمان تازمان از سپهر بلند
 ولایتستان بود و آفاق گیر
 به فتحی دگر بود فیروزمند

۱- ح: بطریق. ۲- ح: هنروی. ۳- ح: مسافت.

بعد از وفات رکن الدوله پدرش، به دست سلطنت بنشست، و تمهید قواعد سلطنت و آثار محامداً دین و دولت از آثار بأس و حسن معدات او در فارس شیوع پذیرفت. بعد از آنکه امور مملکت فارس را نظم معدات داد، روی به اصفهان نهاد. فخر الدوله در همدان بود و مستشعر، مملکت را به برادر گذاشت، و به طرف دیلم هزیمت کرد. عضد الدوله متوجه جرجان شد. شمس المعالی قابوس به مدد فخر الدوله در معرض افتاد و به مظاهرت برخاست. عضد الدوله با او محاربت کرد، و او را زبون و عاجز ساخت. قابوس التجا به حضرت نوح بن منصور کرد. نوح، حسام الدوله تاش را مثال فرمود تا او را به مستقر خود باز رساند. عضد الدوله آن اقالیم و ولایات را جماعه مسخر گردانید و باشیراز مراجعت فرمود. و عالی الحقیقه هر چند سمع (؟) بایغ می رود، از سلاطین و ملوک نامدار به کمال شجاعت و هنروری^۲، و اشاعت خیرات، و صیت معدلت و نیکنامی هیچ یکی پایه او نداشتند.

مُتَوَجِّحٌ بِالْمَعَالِي فَوْقَ هَامَتِهِ وَفِي الرُّدَى ضَيْغَمٌ فِي صُورَةِ الْقَمَرِ

[۲۱ب]

زمین با پایه قدرش نخواندی خاک را سادن

جهان با گوشه تاجش نگفتی چرخ را و الا

مدت سی و چهار سال در سلطنت و جهانپانی سپری کرد. وفات او در مدینه السلام بغداد بود، و خاک پاک و تربت بابر کتش به کوفه، در مشهد علی کرم الله وجهه است. قاضی ابوبکر باقلانی و قطب الاولیاء ابو عبدالله بن الخفاف و ابوبکر بیضاوی، این ایام که هر یکی علامه عالمی بودند، در عهد او بودند.

۱- ح ۱ معامد . ۲- ح ۱ هردی . ۳- ح ۱ وصیت .

ذکر عمارات عضدالدوله

در محروسه شیراز و بغداد و اصفهان فارس و عراق

یکی از آثار معدلات و نشانه مبرات و مکرمت عضدالدوله در فارس ، بند امیر است که بر رودخانه کر بنا کرده . پیش از آن عمارت ، کربال و نواحی ، صحرایی بی آب و بی آبادانی بوده زمینی بایر . عضدالدوله همت بر آن گماشت که آن زمین بایر و صحراء معطل ، معمور گردد . مهندسان و استادان صنعت حاضر گردانید ، و خزاین بی شمار بریخت و چندان سعی فرمود ، تا آب رودخانه کر از ممر معهود صرف کردند و بگردانیدند . و اول بناء شادروانی^۱ بنهادند ، و از سنگ ریزه و چارو معجونی ساختند ، و بر سر شادروان ریختند و بر صورت بندی ساختند . چنانچه بر سر آن بند ده سوار به عرض توانندی گذشت . آب بر روی زمین افتاد و آن صحاری و زمینها جمله معمور و مأهول گشت .^۴

از آن جمله یکی دیگر از آثار عمارات او در فارس ، حوضی است که به قلعه اصطخر بنا کرده ، و آن چنان است که شعبی عظیم که ممر سیلاب قلعه بوده ، بفرمود تا سدی عظیم پیش آن شعب^۲ برکشیدند و استوار گردانیدند . هر چهار طرف گرفته است . سه طرف کوه بود ، طرفی که راه گذار آب بود ، منسد کرد و دیواری پیرامن آن برکشید ، و اسارب با چارو^۳ [و] قیر و موم و روغن پرورده کردند ، و در بوم آن حوض بکار بردند ، و کرباس و قیر لوبرلو و تو بر تو بر سر آن می انداختند ، و بر روی آن دیگر چارو هم بدان نوع می انداختند .

نقل است که بسط آن حوض يك قفیز است و عشر قفیزی ، و عمق آن

۱ - ح : شادروانی . ۲ - ح : ست . ۳ - ح : چارو .

هفده پایه است، و میان حوض سی و سه ستون از سنگ و چارو بر آورده اند و آن را مسقف کرده؛ و این نیز هم از غرایب عمارت فارس است.

گویند عضدالدوله کوهی بر سر دریائی به حکمت نهاده، و دریائی در میان کوهی جمع کرده؛ اشارت به بند امیر است و حوض قاعد اصطخر. از آن جمله دارالشفاء عضدی است که در نفس شیراز از غایت غمخواری مسلمانان بنا فرمود، و بسیاری از مواضع ملکی خود بر آنجا وقف کرد؛ و این زمان همچنان معمور است. از آن جمله گنبد عضدی است. گنبدی است بیرون دروازه اصطخر نزدیک مصالی شیراز، طول و عرض تمام دارد.

نقل است که عضدالدوله را دوازده فیل جنگی بود و به وقت محاربت با قابوس سبب هزیمت قابوس، آن دوازده فیل بودند. عضدالدوله فیلان را عظیم عزیزداشتی. بعد از آن که با شیراز مراجعت نمود، از برای آن فیلان گنبد بساخت؛ و در آن وقت آن را فیلاخانه عضد گفتندی.

یکی دیگر از آثار عضدالدوله در شیراز کرد فناخسرو است. چون دیالمد در خطه شیراز مقام کردند، کثرت سپاه و حشم مزاحمت شیرازیان می نمودند، و نزول در خانهای ایشان می کردند. عضدالدوله به جهت احشام و لشکریان حکم فرمود تا بیرون دروازه سام قبلی شیراز خاندای چند بنا نهادند، و بازار گاهی ترتیب کردند. باغ و بستانی چند پر میوه هر سال مبالغ شانزده هزار دینار رایج از تمغوات و طیارات آنجا به دیوان عضدی می رسید. این زمان به غیر از آثار و اطلاعاتی از آن نمانده:

كَانَ لَمْ يَكُنْ بَيْنَ الْحَجُونَ إِلَى الصَّفَا انبَسْ وَلَمْ يَسِرْ بِمَكَّةَ سَامِرُ

دی بوستان چه خرم و صحرا و لالهزار

وزبانک مرغ در چمن افتاده نالغای

امروز خارهای مغیلاں کشیده تیغ
گوئی که خود نبوده در این بوستان گلی

ذکر سلطنت

شرف الدوله ابوالفوارس شیرزاد بن عضدالدوله

چون عضدالدوله وفات یافت، خاندان سلطنت خراب گشت . بر دودمان
شاهی دوده کشیدند . خبر این رزیت مغلق و آوازه این مصیبت محرق
به اکناف و اطراف جهان انتشار یافت .

فخرالدوله در آل بویه به کبر سن و استکمال ادب و استعداد سمت
سروری متعین بود ، در جرجان به پادشاهی بنشست . ابوبکر خوارزمی در
مرثیت عضدالدوله قصیده‌ای پرداخته :

رُزَّتْ أَخَا لُوخَيْرَ الْمَجْدُ فِي آخٍ ۱
مِنَ النَّاسِ طَرًّا مَاعْدَاهُ وَمَا اسْتَشْنَى ۲
فَقَدْ جَاءَتِ الدُّنْيَا إِلَيْكَ كَمَا قَرَى ۳
طَفِيلِيَّةٌ قَدْ جَاوَبَتْ قَبْلَ أَنْ تَدْعَى ۴

او را سه فرزند نامور بود ، که هر یکی امور ممالکی و سلطنت
جهانی در حوز تصرف داشتند : بهاءالدوله ، سلطان الدوله بن عضدالدوله ،
شرف الدوله بن عضدالدوله . بهاءالدوله [در] خوزستان پادشاه بود ، و سلطان الدوله
طرف همدان در حکم ایالت داشت . شرف الدوله ابوالفوارس در کرمان و
نواحی برتخت بخت و سریر مملکت حکم می کرد ، و به سلطان
سعی نمودند .^۴

۱ - ضبط این کلمه در تاریخ گزیده ص ۴۲۲ و روضة الصفا ج ۴ ص ۱۶۱ (شیر ذیل) است
و در شرح یمینی بر تاریخ عتبی ج ۱ قسم ثانی ص ۲۶۷ س ۳۰ چنین ضبط شد : ابوالفوارس شیرزول بن
عضدالدوله . ۲ - این دو بیت از روی شرح یمینی بر تاریخ عتبی صحیح شد . رجوع شود به تعلیقات .
۳ - شاید تسمی ۴ - در نسخه ح این قسمت منقوش است و تقدیم و تأخیری در آن روی داده
است : + اسمعیلیان از آن دیار بگریختند [۲۳ الف] و بطرف شبانکاره سر بر کردند و به دارا جرد مقام
گرفتند . با کالنجار از مقاومت عاجز ماند کوره . دنباله مطلب از ورق ۲۴ ب ، س ۱۲ نقل می شود .

چون عضدالدوله از دارفناء به خانه بقاء رحلت کرد، ابوالفوارس شیرزاد به جناح استعجال با طایفه‌ای از اعیان مملکت از کرمان به شیراز توجه نمود. چون به خطه شیراز رسید، احرار فارس و اشراف دیلمه و اعیان مملکت جمله به ایالت و سلطنت او گردن نهادند و با او بیعت کردند، و در دست سلطنتش تمکین دادند. بعد از مدتی به بغداد رفت و مملکت پدر را در حوز تصرف آورد. و در آن وقت امر خلافت به طایع الله قائم بود، و او را به شرفالدوله لقب داد. صمصامالدوله^۱ برادرش، در بغداد و ایعهد پدر خود عضدالدوله بود. چند مدت به اتفاق مقصدی امور سلطنت گشتند، و بهر تنسیق و تنظیم امور ممالک فارس به اتفاق مراجعت کردند. و قاضی ابومحمد عبدالله محمد بن احمد بن سلمان که [از] مشاهیر ائمه و اعلام علماء [۲۴ب] بغداد بود، و در عهد خلافت الراضی بالله بن القاهر بالله قاضی دارالخلافت بود، [عضدالدوله] استدعاء نمود و باخود به شیراز آورد، و در شهر شیراز دارالکتبی متعین ساخت و او را بر آن کتبخانه متولی گردانید؛ و به آن واسطه مجموع طالبه و مستعدان در رفاهیت بودند. و از بهر صوفیان و مطیعان شیخ ابی محمد عبدالله بن الحفیف^۲ قدس الله سره بیرون دروازه شهر خانقاهی بفرمود ساختن.

مدت پادشاهی او بد شش ماه بیش نشاید، هم در شهر شیراز به تاریخ [اربع عشر و اربعمائه]^۳ وفات یافت.

ذکر سلطنت صمصامالدوله باکمالنجار المرزبان در خطه شیراز و اکناف فارس

چون شرفالدوله ابوالفوارس بن عضدالدوله به جوار حق پیوست، اعیان

۱ - ح : سلطان الدوله . ۲ - خط صحیح آن در خدایار از ص ۲۸ . بین آمد : الشیخ الکبیر ابو عبدالله محمد بن حفیف بن اسکفنادالضی . ۳ - صحیح صید است .

شیراز و اشراف دیالمه و ارکان مملکت با صمصام الدوله باکالنجار بیعت کردند و متفق گشتند. و این باکالنجار پادشاهی صاحب رأی کامل النفس بود، و در امور شهر یاری و قانون جهاننداری نظیر خود نداشت.

فَيَان لَمْ يَكُنْ أَصْلُ زَكِيٍّ وَمَنْسَبٌ
فَنَفْسُ عِصَامٍ سُوِّدَتْ لِيَلْمَنَاصِبًا
ستم را زیان خلق را سود از او
خدا راضی و خلق خشنود از او
گه بزم بخشنده بودی چو ابر
گه رزم درنده همچون هزبر
سراپای مردی و مردانگی
دلیری و رادی و فرزانیگی

ابونصر وزیر چون معلوم کرد که ارکان مملکت فارس و اشراف دیالمه

با باکالنجار بیعت کرده اند و او را بر سر بر سلطنت تمکین داده، سبب خلافتی که با او در خاطر داشت، قتلش را برگرفت و با لشکری گران به شیراز آورد، و در نواحی شهر شیراز به واسطهٔ قدوم آن لشکر خرابی بسیار ظهور پیوست. باکالنجار لشکری آراسته مرتب فرمود و او را از مملکت فارس براند.

[۲۵ الف]

ابو غانم بن عمید الدوله با جمعی اعیان به طرف شیراز منحدر^۲ گشتند، و به قلعه های از قلاع فارس تحصن نمودند، و در نواحی شهر خرابی می کردند. عماراتی چند که عضد الدوله در سوق الامیر^۳ و کرد^۴ فنا خسرو کرده بود، خراب گردانیدند، و چوبها و قله^۵ و آهنها به قلعه کشیدند. باکالنجار عظیم مخوف گشت، و حکم فرمود تا سوری استوار پیرامن شهر شیراز در کشیدند. و پیش از آن شهر شیراز [را] سور نبود. و بعد از انقضای دولت دیالمه، سلاطین ساغر در عهد خود آنرا تجدیدی کردند. و بعد از آن روی به خرابی نهاد، و بد مرور ایام خراب می شد، تا به حدی که در اکثر

۱ - از تاریخ و صاف تصحیح شده است. رك. تعلیقات. ۲ - متن صریحا: متجدد. ۳ - متن: + وارد. ۴ - متن ندارد. رك: تعلیقات عنوان کرد فنا خسرو. ۵ - شاید «تله» باشد به معنی پایه و داربست در لهجه مشهد (تله و داربست) گویند.

مواضع بغیر از آثاری نماند. ملك اعظم سعید شرف الدین محمود شاه
 طاب ثراه، سوری معتبر به اصل پیرامن شهر درکشید، و خطه شیراز را
 به آن واسطه مضبوط گردانید، و آثار حمیده او در ملك شیراز یکی این
 سورا است: جزاه الله فی ذلك افضل الجزاء.

ذکر خروج اسمعیلیان و ظهور شبانکاره

چون سلطان مسعود بن سلطان محمود بد اصفهان در دست سلطنت
 بنشست، جو قی از نژاد منوچهر سبط افریدون در فارس مقام داشتند. و بد عهد
 اسلام چون اعراب غلبه کردند و بر فارس مسلط گشتند، اسمعیلیان روی
 بد هزیمت نهادند و از هر گوشه متفرق شدند. جمعی از ایشان در اصفهان
 اقامت نمودند. سلطان مسعود حکم فرمود و تاش فراش لشکری ترتیب
 کرد، و اسمعیلیان را از آن نواحی براند. باکالنجار نیز از شیراز لشکری [۲۵ ب]
 از دنباله ایشان بفرستاد، و بد قمع و استیصال آن طایفه سعی نمود.
 اسمعیلیان از آن دیار بگریختند، و بد طرف شبانکاره سر بر کردند و
 بد داراجرد مقام گرفتند. باکالنجار از مقاومت عاجز ماند. کورده داراجرد
 بد آن طایفه باز گذاشت، و بد آن واسطه شبانکاره از فارس مفروز گشت.
 باکالنجار پاره ای از مقام و مرتبت خود تنزل یافت. این نصرت عضدالدوله
 بر او خروج کرد و او را هزیمت داد، و در قریه دودمان از قرایان
 شیراز بقتل آمد. مدت سلطنت باکالنجار در خطه شیراز و اکناف فارس چهار
 سال و شش ماه^۳ بیش نبود، و در این مدت مملکت فارس معمور و آبادان گردانید.

۱- در تمام نسخ چنین است ولی جای تامل و تحقیق است که اسمعیلیان با جوقی از نژاد منوچهر
 چه ربطی دارد؟ رجوع به ورق ۲۳ الف سطر آخر شود. ۲- ج ۱: ع ۱۰۰ + ع ۱۰۱ عضدالدوله و صبح هم
 همین است چون ابونصر بن عضدالدوله مات به بهاءالدوله بود نه با وی - کتب او را در مکتب صاحب
 ابونصر بن عضدالدوله (رک: روضه ج ۲ ص ۱۶۴ - ۱۶۵ و تاریخ کاتبه ص ۲۲۳ ص ۱۶۱)
 ۳- روضه الصفا ج ۲ ص ۱۶۴ - سطر ۱۵ و ۱۶ و هشتم ماه

ذکر سلطنت بهاءالدوله خسرو فیروز ابن عضدالدوله در اقلیم فارس

بعد از واقعه باکالنجار ، بهاءالدوله با آنکه در معموره دارالسلام قائم مقام قادر بالله بن المقتدر بن الراضی بالله بود، و امارت و ایالت مدینةالسلام بغداد به جانب او اختصاص یافتند ، چون از واقعه قضیه باکالنجار وقوف یافت ، عزیمت طرف فارس جزم فرمود ، و لشکری گران برانگیخت . قادر بالله او را قوام الدوله لقب داد، و با آن لشکر به شیراز آمد . ابونصر بگریخت ، و او بر سریر سلطنت قرار گرفت ، و اعیان ملک با او متفق گشتند . مدت بیست و چهار سال و سه ماه در سلطنت فارس مهلت یافت ، و آخر الامر در ارجان به جوار حق پیوست . **وَآیُّ نَعِیمٍ لِّمَّ یُکَدِّرْهُ الدَّهْرُ .**

ذکر سلطنت سلطان الدوله فنا خسرو بن بهاءالدوله بن عضدالدوله

چون مدت سلطنت بهاءالدوله سپری گشت و ایام مملکت منقضی سلطان الدوله فنا خسرو ابوشجاع که خلیفه نامدار او بود، ولیعهد پدر گشت، و مدت پادشاهی و ایام جهاننداری او به چهارده سال تمام بکشید . برادر او قوام الدوله شیرزاد بن بهاءالدوله معروف به ابی الفوارس با لشکری عظیم برو خروج کرد . [۲۲ ب] ملاحظت و محاربت میان ایشان قائم گشت . آخر الامر فنا خسرو بر او ظفر یافت و برادر را منخول گردانید، و در شهر سنه اثنی عشره [و اربعمائه]^۲ وفات یافت .

۱- چ: خسرو بن فیروز. هر دو غلط است و باید ابونصر بن عضدالدوله باشد (رک: تملیقات عنوان فرزندان عضدالدوله)
۲- ح: ندارد .

ذکر سلطنت عمادالدین عز الملوك مرزبان بن سلطان الدولة بن بهاالدوله

چون سلطان الدولة از دار فنا به دار بقا رحلت کرد ، عمادالدوله المرزبان
قایم مقام پدرگشت ، و میان او و جلال الدولة فیروز خسرو منازعت افتاد ، و
عز الملوك را مدت چهار سال بر دست سلطنت باز ماند .

ذکر سلطنت ابومنصور فولاد ستون بن عز الملوك

بعد از آنکه عز الملوك وفات یافت ، اعیان دیالمند و اشراف فارس دو
فوج گشتند ؛ چندی طرف جلال الدولة فیروز خسرو گرفتند ، و بعضی طرف
اولاد عز الملوك اختیار کردند . آخر الامر با فولاد ستون متفق گشتند و بیعت
کردند . مملکت برو قرار گرفت . لشکری که از قانون اخلاص و هواخواهی
منحرف بودند ، به اتفاق بدان درگاه روی آوردند . مدت هفت سال پادشاهی
کرد . صاحب عادل ابومنصور بهرام وزیر ، که دستور آن مملکت بود و به
تهمت خلافتی منسوب گشت ، او را به آن واسطه در بند کرد ، و بعد از مدتی
حکم قتل فرمود .

ذکر خروج فضلوویه شبانکاره

فضلوویه شبانکاره با لشکری آراسته متوجه شیراز شد ، و بر ابومنصور
فولاد ستون غوغا کرد و غالب آمد . عاقبت او را دستگیر و در قاعد مجوس
گردانیدند ، و هم در آنجا وفات یافت . وقوع این واقعه و خروج فضلوویه در
تاریخ سنه ثمان و اربعین و اربعمائه بود . و در آن تاریخ فضلوویه تمامت
مملکت فارس فرو گرفت و مسخر گردانید . ملک عماد الدولة قاورد از طرف
عراق به عزم استخلاص فارس با لشکری گران متوجه شد . فضلوویه چون از

[۲۴ الف]

حرکت لشکر و قوف یافت، طریق فرار گرفت و التجا به سلطان البارسلان کرد، و فارس از او به ضمان بگرفت، و عاقبت با او نیز عاصی شد. نظام الملک او را حصار داد، و هم آنجا به قتل آورد. جهانیان را از شر او خلاص داد. قال القایل:

فَضْلٌ مِنْ اللَّهِ الْعَزِيزِ وَدِعْمَةٌ كُفَّتْ فُضُولُ الْبَغِيِّ مِنْ فَضْلُونِ.

پس از آن دولت دیالمد منقضی گشت، و سلطنت از نسل بویه بر افتاد.

الملک ابوعلی بن کیخسرو بن

عز الملوک بن سلطان الدولة بن بهاءالدوله

از نسل سلاطین دیالمد به غیر از او کسی دیگر باز نماند، و او را استعداد سلطنت و ایالت نبود، و به سلطان در آن طرف اشتهار یافته، و طالع نیز مساعدت نمی کرد، و به عاملی ولایت نوبنجان خشنودگشت، و به تاریخ

سنه سبع و ثمانین و اربعمائه وفات یافت. الاعتبار والاعتزاز (؟)

يَا دَهْرُ مَالِكَ وَالْإِعْرَامِ سَلَبَتْهُمْ مَاذَا يَضُرُّكَ لَوْ قَرَّكَتَ كَرِيمًا

تغییر :

در اهل ملک از این خیمه کبودی که بود

که ملک از او نر بود این کمنند چرخ کبود

کنون بیاید رفتن بدقهر و زجر و سرت

پراز بخارخمار است و چشم خواب آلود

خانه دنیا آسیایی است که همیشه پی کار (؟) خواهد ماند. صد هزار

تاج بد تاراج داده، در هر زاویه از خط سبزی شاهزاده ای خرمنی نهاده،

در هر ویرانه ای از کالبد سلطانی خرگاهی زده :

غره چرا گشته‌ای به ملک زمانه
 گر نه دماغت پر از فساد و غبار است.
 دسته گل گر ترا دهد تو چنان دان
 دسته گل نیست آن کد در زه خار است
 میوه او را نه هیچ بوی و نهرنگی است
 جامه او را نه هیچ پود و ند تار است
 ای شده غره بد مال و مملکت و حکم
 هیچ از اینها ترا ند جای فخار است
 کدام تخت بود که بد تخته تابوت بدل نشد ؛ کدام قصر است که
 « فَتِلْكَ بِيُوتِهِمْ خَاوِيَةٌ » دست جور روزگار آن رایست نگردانید . کدام
 شاه نامور بود که بقاء مملکت و ملک مؤبد چشم داشت ؟

ترا از حاصل این تیره بنگاه	بجز حسرت نخواهد بود همراه
تو تا در بند این زنگار رنگی	اگر چه زنده‌ای مردار رنگی
جهانا تا کی از تو بس که کشتی	نگشتی سیر چندین کس کد کشتی ؛
جهان پر سیم و زر خفتگان است	سرای و باغ جو قرفتمگان است
جهان باعجب را کار این است	درخت مملکت را بار این است

[۲۶ الف]

طبقه دوم

در ذکر سلطنت و حکومت آل سلجوق و شرح عباراتی چند
 که در ایام دولت و عهد سلطنت ایشان اتفاق افتاده در
 خطه شیراز و اطراف فارس

ذکر سلطان ابوالسلطان بن محمد بن جفری ^۱ بک بن میکائیل

بدان که آل سلجوق بن سلیمان قومی بسیار خیر بودند . و این سلجوق

۱- آیه ۵۲ - سوره النمل ۲- ح ۱۰۰ محمد بن جعفر بک (۱۰۱۰ قمری) بنو سلجوقی بک

را چهار پسر بود : اسرافیل و میکائیل و موسی و یونس . در آن زمان که سلطان محمود با ایلك خان صلح کرد و معاهدت میان ایشان برفت، اسرافیل پیش سلطان آمد . سلطان محمود او را تر حیب^۱ و تعظیم بسیار فرمود . مدتی پیش او بود . صورتی چند از او نقش باز خواند، و حکم کرد تا او را محبوس گردانیدند، در قلعه غزنین . اسرافیل [تمحالی] چند نمود [و] از آن قلعه بگریخت . او را به حیات^۲ باز گرفتند و به قتل آوردند ، در تاریخ رمضان سنه احدى و ثلاثین و اربعمائه ، سلجوقیان در سرخس بر مسعود پسر سلطان محمود دست یافتند ، و انتقام از لشکر او باز خواستند . مسعود هزیمت گرفت . سلجوقیان خراسان را با سره در حوز تصرف خود گرفتند .

از پسران میکائیل چغریک^۳ که مهتر بود، سرخس^۳ و مرو و بلخ تا در غزنین مسخر کرد ؛ و طغرل که ابی طالب محمد نام داشت ، نشابور بگرفت ، و همچنین طبرستان و ری و اصفهان در تصرف خود آورد و نام سلطان بر خود نهاد . چغریک^۴ در تاریخ سنه ثمان و خمسین و اربعمائه عنان عزیمت به طرف فارس معطوف گردانید ، و مدت دوازده سال در دست سلطنت و حکومت جهانداری کرد عاقبت بسته دام اجل شد .

إِنَّمَا الدُّنْيَا فَنَاءٌ لِّیْسَ لِلدُّنْيَا ثَبُوتٌ

كُلُّ مَلِكٍ سَيَّرُولُ كُلِّ أَمْرٍ سَيَّفُوتٌ

[۲۶ الف]

چون گذرنده است نیرزد دوجو	جمله دنیا ز کهن تا به نو
عاقبتش سر به خرابی کشد	هر که سر از خاکی و آبی کشد
یا سرش از دست رود یا کلاه	هر که در این راه کند خوابگاه

۱- ح : بر حسب . ۲- ح : مطلب . ۳- ح : سرخس . ۴- ح : جعفر بك

ذکر سلطنت ملک‌شاه بن ابی‌ارسلان.

بعد از ابی‌ارسلان، ارکان مملکت با ملک‌شاه پسر او بیعت کردند، و مملکت برو مقرر و مسلم گشت؛ و در شهر سنهٔ سبع و سبعین و اربعمائهٔ شبانکاره او را در حدود فارس به قتل آوردند، و بعضی گویند که سنجر بن ملک‌شاه بود که به دست شبانکاره به قتل آمد.

ذکر کیفیت خروج شبانکاره

بدان که در قدیم الایام شبانکاره را وجودی نبود، چون فضلویه قوت گرفت، شوکتی در ایشان پدید آمد، و اسماعیلیان هم از شبانکاره بودند، و در [آن] عهد دو برادر بودند: محمد بن یحیی جد حویده، و نسر دایحی جد ابراهیم بن ممانی، و محمد بن یحیی چندان شوکت یافت که دعوی سلطنت کرد، و هر روزی دو نوبت بر در درگاه او می‌زدند، و آن سلطنت در خواران او تا بد زمان حویده باز ماند، اتابک جلال‌الدین چاولی، خاندان او را مستأصل گردانید، یکی دیگر از شبانکاره مانیان اند^۱ قبیلهٔ فضلویه و از پسران ایشان پدر فضلویه بود، نام او علی بن الحسین^۲، دیگر ابوسعید از کربوبیان بود، و پدر او محمد بن ممانی، از جمله مقرر بان فضلویه بود، عند الدوله چون پسران او آمد، او را زعیم خود گردانید، روزگاری بر آن بگذشت و قوت گرفت، نوبنجان و کازرون و شاپور را جمله در حوز حاکم خود آورد، و حوز را

نوبنجان

۱- ج: نمرود، (ابن بلخی ص ۱۶۵ نمرود بن یحیی) ۲- ج: سنه ۳۰۰
 (ضبط این کلمه در فارسنامه ابن بلخی ص ۱۶۶ رامانیان است، و در این شرح در فارسنامه ابن بلخی ص ۱۶۶) ۳- ج: + بود ۴- ج: علی بن ابی‌الحسن در فارسنامه ابن بلخی ص ۱۶۶ در فارسنامه ابن بلخی ص ۱۶۶
 ۵- چنین است ضبط آن در همه نسخه‌های فارسنامه ابن بلخی و در فارسنامه ابن بلخی ص ۱۶۶
 صریحاً کربوبیان و در حاشیه، کربوبیان - کربوبیان ضبط شد و ظاهراً همین باشد باشد چه در فارسنامه ابن بلخی ص ۱۶۶
 (ک) و سکون را به معنی زمینی به جهت - ری‌اشن و زراعت دیگر همه از کرده و فارسنامه ابن بلخی ص ۱۶۶
 ساخته باشند (برهان قاطع) و ظاهراً کربوبی منسوب به کربز بوده به معنای شمال ایران است و نام فارسنامه ابن بلخی ص ۱۶۶
 جوهرانی کارشان بوده است لذا معنی می‌نماید که کربوبیان باشد.

بسیار می کرد تا به زمان سلطنت سلجوقیان . جلال الدین چاولی شر و ظلم او و اتباع او از مملکت دفع کرد ، و به استیصال آن طایفه سعی نمود .

ذکر انشاء دولت آل سلجوق که در مملکت فارس و خطه شیراز چندی به استبداد و چندی از طرف سلجوقیان شروع گرفته

بدان که مدت هشتاد و پنج سال از آخر دولت دیالمه تا ظهور رایت ساغریان ، مملکت فارس در قبضه تصرف و ملک سلاطین سلجوق بوده ، و در این مدت هفت تن از نیابت ایشان حاکم و متصرف بودند .

اول : فضلوویه

از جهت الب ارسلان در فارس حکومت کرد ، و ذکر او از پیش به استقصا رفته .

دوم : رکن الدین خمار تکین

از آن هفت تن که ذکر رفت ، یکی دیگر رکن الدین خمار تکین بوده . از انشاء دولت سلجوقی ، سلطان محمود بن ملکشاه بن الب ارسلان او را به شیراز فرستاد ، و او را قصور وضعفی عظیم در رأی و تدبیر بودی ، و بدان واسطه امور مملکت را تنسیق نمی توانست ، و اعمال فارس استقامت نمی یافت . سیراف که به قدیم الایام شهری معمور بوده ، و وجه خاصه سلاطین آل بویه از آنجا مرتب می گردید ، به واسطه استیلائی ملوک قیس ، که جزایر بدست فرو گرفتند و آنرا خراب گردانیدند ، خمار تکین دو نوبت ، هر نوبتی لشکری عظیم ترتیب کرد و به سیراف کشید ، و از تلافی آن عاجز ماند . هر نوبتی به تحفه ای چند و محقری از مال خشنود می گشت و باز می گردید .

ذکر جلال الدین چاولی سقاویہ

سیوم از جمله هفت تن مذکور جلال الدین چاولی بود . مردی مبارز ، [۲۷ ب]
 کاردان ، به رأی رزین و حسن تدبیر از اقران بر سر آمده ، به شیراز آمد
 و به اتفاق خمار تکین با شبانکاره مجاربت کردند ، و به قمع ظلمد روی آورد
 و متمردان را از نواحی فارس برانداخت . و سرفتنه شبانکاره حسویه بود .
 دایماً در دارا جرد افسادی می کردی و فتنه برانگیختی . او را از آن مملکت
 باز داشت . و ابوسعید شبانکاره دست تعدی در نواحی کازرون و نوبنجان
 دراز کرده بود [و به حکم] *الْظُّلْمُ يَدْعُ الْبِدْيَارَ بِالْأَقْبَعِ* ، مجموع آن اطراف
 جمله را خراب و بیاب کرده ، و رعایا متفرق گشته ، و دیار بشابور به نوعی
 ساختند بودند که دیار او نمانده ، و اصقاع اکناف آن مملکت به کلی
 مستأصل گشته . انتقام ایام عنان حشمت [قهر] آثار جلال الدین چاولی را بر سر
 ایشان کشید ، و ابوسعید^۱ شقی را به دوزخ فرستاد . و از نو اساس معدلت
 [و] داد بنیاد نهاد . و همچنین شهر فسا که از آثار بهمن بن دارا در فارس
 مانده بود ، از ظلم شبانکاره چنان مستأصل گشت ، که در دام در آنجا مقام
 کرده بود ، به تازگی معمور و مأهول گردانید ، و رعایا و احشام متبذره
 جمله را جمع باز کرد و با هم آورد . و کران^۲ و ایراهستان و حصارات
 آنجا که در دور عضدالدوله معتبر و معمور بود ، و ده هزار مرد از ایشان
 همواره در خدمت در گاه می بودند ، بعد از عضدالدوله عاصی گشتند ، و دست
 غارت و تعدی بر خاق دراز کردند . به عهد چاولی ، سر بر بقیه خضه ع نهادند ،
 و آن دیار و اقطار از آثار معدلت او به اصلاح آمد . و به حسن تدبیر و
 کمال کفایت ، مجموع آن حصارها را مستخر گردانید .

۱- ح: حشمت آباد
 ۲- ح: ابوسعید
 ۳- ج: کران (عاط است) ، وک : تعلقات
 عنوان کران) وضبط نسخة ح : لیران است .

نقل است در تواریخ مسطور که در فارس قدیماً هفتاد و سه قلعه بود که ملوک و سلاطین بهر مصالح شهر یاری معمور و معتبر می داشتند ، و بعد از زمان عضدالدوله ، مایهٔ افساد متمردان و سبب فتنه انگیزی ظلمه گشته بود . اتابک چاولی بد نیک خواهی مسلمانان ، آن جمله قلاع و حصارها را خراب کرد و از مرد بینداخت ، تا زحمتی به رعیت نرسد ، و مایهٔ شر و فتنه منقلع و منجسم گردد .

ذکر عماراتی که جلال الدین چاولی در عهد حکومت کرده

از آثار معدلت و نشانه های مہرت و مکرمت چاولی در فارس ، یکی سد قصر است بر کربال زیرین ، و بندی که قدیم به ناحیت رامجرد بوده و به روزگار خراب گشته بود ، و رامجرد به آن واسطه از عمارت باز افتاده ، آن را معمور گردانید و مجموع آن دیار مزروع و معمور ساخت ، و آن را [را] مجردستان نام نهاد .

ذکر اتابک قراجه

چهارم ، اتابک قراجه بود . بعد از انقضاء دولت جلال الدین چاولی ، سلطان معز الدین ابوالجارت سنجر بن ملکشاہ بممالکت فارس را به اتابک قراجه ارزانی فرمود ، و در حکومت شیراز متمکن شد ، و طریق معدلت و رعیت پروری پیش گرفت ، و به اشاعت معدلت و افاضت احسان و مہرت به نوعی پیش آمده که مشام ایام و رخسار روزگار به صیت مآثر و ذکر مناقب او تا به اکنون معطر و مورد [است] ^۲ . و از جمله آثار احسان و نشانهٔ علو همت او در شهر شیراز مدرسهٔ قراجه است که در میان شهر مجازی مدرسهٔ قاضی فزازی ساخته ، و چند قطعه زمین و ضیاع و بساتین معمور معتبر بدان وقف کرده . و امروز

۱ - ح: با شجاعت ۲ - ح: ندارد .

از جمله مدارس معتبره در شیراز یکی آن است . و بعد از آنکه در فارس به امور جهانبانی و طریق مملکت رانی تمکن یافت ، در همدان لشکری بر سلطان سنجر بن ملکشاه خروج کرده بود ، به معاضدت او از خطه شیراز با لشکری گران به سوی همدان نهضت نمود ، و از مقاومت دشمن عاجز ماند ، [۲۸ب] و هم در آن حرب به همدان ، به قتل آمد . پنجم اتابک منکوبرس بود .

ذکر اتابک منکوبرس

چون قراجه در همدان به قتل آمد ، اتابک منکوبرس عزیمت فارس ساخت ، و به اتفاق ابونصر لالا که از مماليك سلطان غياث الدین ابوشجاع بود به شیراز آمد . و او در عصر خود به کمال شهامت و شجاعت و حسن تدبیر و شیوه معدلت و شهر یاری بی نظیر و فرزانه بوده .

كَرِيمٌ مَحَلِّيٌّ بِالْمَتَارِمِ حَلْمُهُ فَحَدِيثُهُ أَسْنَى الْمَلَابِسِ وَالْحَلِيِّ

ز آفتاب عدل او گر بر زمین رستی سمن

بار دیگر اندر او هرگز رستی خار هیچ

حیاة ذاتش اگر رهبر نبودی چرخ را

راه بیرون شد ندیدی با سر پرگار هیچ

سیزده سال در خطه شیراز و اصقاع فارس در سلطنت و حکومت ، سبیل معدلت مساوک داشت . و در جوار مزار ام کلثوم مدرسهای بنا کرد ، و گروهی از ایمنه دین و فقهاء متشرع را در آن مدرسه مقام داد ؛ و مؤنت و مایحتاج آن طایفه را تکفل فرمود . و ابونصر لالا هم در آن عهد و دور حکومت ، در اندرون شهر شیراز به در اصطخر مدرسهای بنا کرده و اکنون به مدرسه لالا اشتهار یافته ، و بغایت معمور و معتبر است ؛ و طایفه ای از طلبه مستعد در آنجا مقام دارند .

ذکر سلطان ابوالفتح ملکشاه محمود بن سلطان مسعود بن
ملکشاه و فرستادن سلطان محمد برادر را
با اتابك بزابه به حکومت شیراز

ششم، اتابك بزابه بود. بعد از آنکه منکوبرس وفات یافت، سلطان
محمد بن مسعود بن ملکشاه، به حکم برادرش ابوالفتح ملکشاه که از نژاد سلاطین سلجوق
بود، به اتفاق اتابك بزابه شوهر زاهده خاتون، که بانیه مدرسه زاهده بوده، به
شیراز آمد و تاج الدین وزیر را مصحوب گردانید. مدتی امور سلطنت شیراز
از نیابت این دو شاهزاده به اتابك بزابه مفوض بود. و او به حسن رأی زرین^۲
و کمال مکرمت در اقطار آفاق مشارالیه بوده. و از شاهان و شهریاران
قصب السبق بوده، و به اشاعت^۳ خیرات و مبرات در جهان فرزانه و یگانه آمده.

همه رسم و بنیاد نیکو نهاد

ببفزود بر عدل و احسان و داد

فرو مایگان [را] ز در دور داشت

جهان را به انصاف معمور داشت

به روایتی پانجده سال و به روایتی هفده سال در شیراز حکومت کرد.

ذکر زاهده خاتون زن اتابك بزابه و شطری از شرح خصوصیات
و اشاعت خیرات و مبرات او در مملکت فارس

زاهده خاتون زنی صاحب حشمت بوده، و به حسن تیقظ و نجدت
و کمال رأی و تدبیر از مردان گوی دولت ربوده.

فَدَوُكُنَّ الْنِسَاءُ كَمَنْ فَقَدْنَا لَفَضَّتِ الْنِسَاءُ عَلَيَّ الرِّجَالَ

در شیراز مدرسه عالی ساخته، که در آن عهد متکلف تر از آن بقعه
و بزرگ تر از آن در مجموع فارس نشان نمی دادند. در گاهی مرتفع به اوج

۱ - ح: بز به ۲ - ح: صریحا: زرین ۳ - ح: با شجاعت

چرخ برکشیده ، و بر آن درگاه مناری بلند بنا کرده ، و اکنون منار خراب گشته ؛ و بر آن مدرسه موقوفات بسیار تعیین کرده .

نقل است که مدت بیست و یک سال زاهده خاتون در شهر شیراز و اکناف فارس منصب حکومت داشت ، و از راه حکم و فرماندهی ، ملک تمام بیندوخت ، و عقار و ضیاع و بساتین با دست آورد ، و حاصل نقود و خزائن و جواهری که از پدران توارث یافته بود ، و از طرف بزابه ، شوهرش ، جمع کرده ؛ جمله در وجه تحصیل و تملک و تمایک قری و مزارع معتبره صرف کرد . و بعد از تملک و تحصیل آن را مجموع بر آن مدرسه وقف [۲۹ ب] کرد ، و تولیت ، تفویض بد علماء حنفیه فرمود . بعد از مدتی تولیت از حنفیان رجوع کرد ، و بد شیعویان حوالت فرمود . و امام سعید ناصرالدین شرابی که از مشاهیر فضلاء و ایمنه آن عصر بود ، و امامت و خطابت مسجد عتیق از قدیم الایام به اجداد بزرگوار او اختصاص داشت ، بر سر مدرسه نصب فرموده ، و هر روز شصت فقیه در آنجا راتبه و میاومد معین گردانیده و بدان واسطه مجموع طلاب و سایر مستعدان از سر رفاهیت بد تحصیل علوم شرعی مشغول بودند ، و افاضل بسیار ، ایمنه متشرع متورع بدان سبب در آن موضع اقامت فرمودند .

ذکر محاربت ملکشاه با سلطان مسعود

وسلطان محمد و به قتل آمدن اتابک بزابه در شهر اصفهان

چون سلطان ملکشاه ، که هم از نژاد الب ارسلان بوده ، و ممالک عراق در تحت فرمان داشت ، از خطه اصفهان بد مدینه السلام بقدر نهضت فرمود ، اتابک بزابه فرصت را [منتهز] گشت ، و سلطان مسعود و سلطان محمد را تخراب

و ترغیب نمود به سلطنت و ایالت مملکت عراق، که تختگاه سلاطین سلجوق بوده. تاج‌الدین وزیر، که به رأی رزین^۱ و کمال شهامت مملکت آرای بودی، در آن اندیشه غیر مستصوب آمد. هر چند معرفت و غائله آن قضیه با ایشان می نمود، محل قبول و مورد ارتضا نمی یافت. بزابه شاهزادگان را با لشکری عظیم به اصفهان آورد. سلطان ملکشاه چون ازین قضیه وقوف یافت، از بغداد با لشکری عظیم به طرف اصفهان حرکت فرمود. بزابه بالشکری به عزم مقاومت بر نشست. در عرضگاه چون رایات عظمت آیات [۳۰ الف] سلطان ملکشاه به حرکت آمد، [لشکر]^۲ بزابه تمامت هزیمت کردند.

چوروشن شود روی خورشید و ماه ستاره کجا بر فروزد کلاه بزابه را دستگیر کردند، و هم در آن عرضگاه به قتل آوردند. سلطان مسعود و سلطان محمد هر دو با شیراز مراجعت کردند، و در شیراز از خوف، مقام نتوانستند. هر یک به طرفی بدر رفتند. هم در آن تاریخ روزگار بر ایشان تیره گشت، و کار و بار ایشان بر افتاد.

ذکر سلطنت سلطان ملکشاه بن سلطان

محمود بن محمد بن سلطان ملکشاه بن اب ارسلان

هفتم، سلطان ملکشاه. بعد از آنکه اتابک بزابه به قتل آمد، سلطان ملکشاه که از اکابر سلاطین آل سلجوق بود، از اصفهان به شیراز آمد، و مدت یکسال در خطه شیراز رایات سلطنت و منجوق عظمت بر افراخت؛ و در میدان آمال، عنان امنیت گشاده داشت؛ و به مطالبات ناموجه، خلق شیراز و رعایاء اطراف در شکنجه بلا و عقوبت کشید.

۲- ح : ندارد

۱- ح : صریحاً : زرین

از رعیت شهی که مایه ربود پای دیوار کند و بام اندود
عاقبت از شومی ظلم و بی راهی و بد عادت خشم و اعوان ظلمه ، خلل
در خاندان قدیم بازدید آمد، و خاندان خود را به دست خود بر باد داد.
و شر الناس من خان علی نفسه . پس دولت و سلطنت خاندان آل سدجوق به
منتهی رسید، و به حکم آن : « يَهْدِكِ الْغَرْتِ وَالنَّسْلِ »^۱ اصل و نسل آن طایفه
جمله بر افتاد.

لَا تَظْلِمَنَّ إِذَا مَا كُنْتَ مُقْتَدِرًا فَالظُّلْمُ آخِرُهُ يَا قَيْكُ يَا لِنَدَمِ
ذَامَتِ عِيُونُكَ وَالْمَظْلُومُ مُنْتَصِبٌ يَدْعُو عَلَيْكَ وَعَيْنُ اللَّهِ لِمَقْتَنِمِ^۲

نالش از روز [گار]^۳ بیهوده چیست این که بر ماست هم ز کرده ماست
ما ستم کاره بوده ایم^۴ همد گز به ما بر ستم کنند رواست
بقرین آتش آتش ستم است گز ستم دور باشدت ز نفس سزا است^۵
تو بخواب اندری و مظلومت هر دو دستش ز جور تو به دعاست

[۳۰ب]

ذکر عهد وزارت تاج الدین وزیر

تاج الدین در کمال کفایت و جهان بینی و حسن دهاء و فرط کاردانی به عهد
خود نظیر نداشت ، و در آن وقت که سلطان ابوالفتح سعود برادر خود سلطان
محمد [را] بعد از اتابک بزابه به شیراز فرستاد ، تاج الدین وزیر که به کفایت
و حسن تدبیر از صاحب و صابی قصب السبق بوده ، به جهت ضبط امور ممالک
فارس را مصاحب او گردانید . و حقیقت آنکه در حال مشغولات قضایاء فارس
به اقصی الغایه جهد و جد می نمود . جد ، مدتی وزارت سلطان سعود بن محمد

۱ - سورة البقره آیه ۲۰۵ ۲ - اشعار مسنون به امیر المؤمنین علی علیه السلام این
و بدعوه در ج نیامده است ، بلکه تعلیقات ۳ - ج ۱ : ۵۸۰ کتاب تعداد ۴ - ج ۱ : ۵۰۰
۵ - در متن همین ضبط شد و طاهرا : گز ستم دور باشدت ز نفس سزا است ۶ - ج ۱ : تعداد

کرده ، و در آن وقت که اتابک بزابه به قتل آمد ، سلطان ملکشاه بن سلطان محمود به شیراز آمد ، و در فارس به دست سلطنت تکیه کرد . تاج الدین وزیر بعد از هزیمت سلطان مسعود مختفی گشته بود . سعی نمودند تا او را باز دست کردند . سلطان ملکشاه خلعت خاص فرستاد ، و او را وزیر خاص خود گردانید ؛ و سایر امور مملکت را به نظر ایالت او منوط فرمود . و از جمله آثار مبررات او در شهر شیراز یکی مدرسه تاجی است ، مدرسه ای معتبر ؛ وقف بسیار بر آنجا کرده ؛ و همچنین رباطی که به رباط تاج الدین وزیر مشهور است ، و مناره رفیع هم در درگاه مدرسه از جمله عمارات و بناء خیر اوست ؛ و به مناره تاجی مشهور است ؛ و اکنون هنوز معمور و آبادان است .

طبقة سیوم

در ذکر سلطنت و شرح ایالت آل سلغر
در شهر سنه تسع و ثلثین و خمسمایه

چون مملکت آل سلجوق در فارس به سر آمد ، و نوبت دولت سلجوقیان [۳۱ الف] به آخر شد ، آفتاب سلطنت ملکشاه نبیره البارسلان از اوج کمال به مغرب زوال نزول کرد ، افواج تراکمه نواحی از قفقاق منحدر گشتند یعقوب بن ارسلان با جمعی از لشکریان قصبه خوزستان برای اقامت اختیار کرد . امیر مودود سلغری [سرخیل] ^۲ سلغریان ، به صحراء کندانان فرود آمدند ، و از آنجا تا ^۳ به عرصه کوه گیاویه خیمه اقامت بر افراختند ؛ و جمعی لشکر تمام بر خود جمع آورد .

۱ - ج : - باز دست + دستگیر .

۲ - ح : هر چند ؛

۳ - ح : صریحا ؛ یا

ذکر مودود سلغری و شرح حکومت او در شیراز

امیر مودود سرخیل صحرا نشینان کندمان بود، و با اتابک بزابه سابقه معرفتی داشت. اتابک بزابه چون عنان عزیمت بدصوب اصفهان می گردانید، مودود را طلب کرد و فارس را به او سپرد؛ و در ایالت و حکومت شیراز قایم مقام خود گردانید، و به عراق رفت. و به موجبی که شرح داده آمد در حرب سلطان ملکشاہ به قتل آمد. چون سلطان ملکشاہ بد شیراز آمد، مودود باز به کندمان مراجعت کرد. بنابراین صورت، ساغریان در امر حکومت فارس طمع آوردند و بعد از وفات ملکشاہ و انقضاء دولت ساجوقیان خروج کردند.

ذکر سلطنت اتابک سنقر بن مودود

از ابتداء تاریخ سنهٔ خمسین و اربعمائیکه سلطان اب اسلان بد فارس آمد، و ظهور رایات سلطنت آل سلجوق بود، تا بد تاریخ سنهٔ ثلاث و اربعین و خمسمائیکه آل سلغری خروج کردند، هشتاد سال ممالک فارس در نظر ایالت و تحت سلطنت ساجوقیان بود. بنابراین آنکه در آخر عهد دیانامد امیر مودود سلغری بد نیابت اتابک بزابه متصدی سلطنت شیراز گشته بود. بعد از وفات مودود، اتابک مظفرالدین سنقر بن مودود، لشکری کران از هران و کران با هم آورد، و در تاریخ سنهٔ ثلاث و اربعین و خمسمائیکه عنان عزیمت بد صوب فارس مطلق گردانید، و بر سلطان ملکشاہ خروج کرد. سلطان ملکشاہ چون محقق کرد که از مقاومت او عاجز است، ناام از سر سلطنت شیراز

برخواست، و ناچار طریق فرار مسالوک داشت اتابک مظفرالدین سنقر بن مودود در دست سلطنت، افسر شاهی بر سر نهاد، و به تدبیر جهانبانی اقبال نمود و طریق معدلت و رعیت پروری پیش گرفت؛ و رسم ظلم و بیداد از جهان برداشت. یعقوب بن ارسلان از طرف خوزستان به مخالفت او متوجه شیراز گشت، و میان او و اتابک سنقر محاربات در پیوست. عاقبت یعقوب منهزم گشت. مدت ایام سلطنت اتابک سنقر بن مودود در شیراز چهارده سال بود که در آن مدت به غیر از معدلت و طریق رعیت پروری و ضعیف نوازی مسالوک نداشت، و تحری رضاء حضرت الهی بر خیلاء سلطنت و پادشاهی تقدیم فرمودی. رسوم محدث از جراید اعمال و لایات حک کرد؛ و بدعتهای قدیم از روزنامه‌های^۱ اعمال و دفاتر دیوانی بدکلی بسترد و خط بطل بدان کشید. بیت:

آن شاه را هر آنچه ز اقبال دست داد
کس را نداد دست ز شاهان روزگار

شعر:

يَكُونُ لِأَهْلِ الْأَرْضِ عَدْلًا وَرَحْمَةً
وَجُرْءًا لِأَثَارِ الْجُرُوحِ الْكَوَالِمِ

از آثار خیرات اتابک سنقر در شهر شیراز، یکی مدرسه سنقریه است، که امروز از معظمات مواضع و مدارس شیراز است؛ و یکی دیگر مسجد اتابک سنقر است، که از امهات مواضع معتبره است در شیراز، در میان شهر افتاده؛ و در شهر شیراز بدان نوع موضعی دیگر نیست، متصل به مدرسه. یکی دیگر مناره سنقریه، که در اندرون مسجد سنقر اتفاق افتاده؛ و یکی دیگر سقاییه ای است که متصل مدرسه ساخته، و مثل این عمارات در شیراز نساخته اند، و بدین وضع کسی نشان نداده است و در تاریخ

[۳۲ الف]

سنه ثمان و خمسين و خمسمائه وفات يافته ، و نوبت سلطنت و جهانبانی به اعقاب نامدار باز گذاشت . مرقد مبارکش هم در شیراز مر قبه‌ای است بر صفة قبلی مدرسه سنقریه مشهور و معروف ، و اکنون مزارى متبرک ، و تربت با برکت او چون تریاک اعظم مجرب است ؛ به هر حاجتی که توجه می‌کنند ، از تأثیر همت او مقاصد به حصول می‌پیوندد . از غایت اعظام و احتشام آن شاه نامدار و از برکت معدلت و مبرات و احسان او حالة الحیوة بعد از دو بیست و هشت سال ، خلق شیراز عوام و خواص در امور شرعی و قضایاء دینی ، حوالت سوگند آنجا می‌کنند . و حاکم شریعت بدان موضع و مزار متبرک ، حکم می‌فرماید که سوگند یاد کنند . و بغایت آن موضع را معتبر دانسته‌اند در آن باب .

ذکر سلطنت اتابک زنگی بن مودود

در آن مدت که اتابک سنقر به جوار حضرت حق پیوست و دعوت حق را اجابت فرمود ، اتابک زنگی بن مودود که برادر زاده اتابک سنقر بود ، قایم مقام گشت . و سابق که در بیضا رباطی ساخت ، و در شهر شیراز نیز رباطی کرده ، و هر دو رباط به سابق اشتهار دارد ، شوهر خواهر اتابک زنگی بود . دختر مودود سلغری در حکم نکاح داشت . به الب ارسال سلغری اتفاق کردند که اتابک زنگی بردارند ، و آلب ارسال بر دست سلطنت بنشیند . اتابک زنگی از این قضیه واقف گشت ، و ایشان را بدین تهمت به قتل آورد .

نقل است که بر سر مرقد قطب الاولیاء الشیخ الکبیر ابوعماد محمد بن خفیف الشیرازی عمارتی محقر بود ، آن را از جای بر گرفت و اصل رباط خفیف بنیاد نهاد ؛ و از هر طرف عماراتی چند عالی بدان ملحق گردانید ؛ و چند پاره ده معتبر با چند قطعه زمین بدان وقف کرد . مدت سلطنت او

[۳۲ ب]

در شیراز به چهارده سال کشید ، و به شهور سنهٔ احدى و سبعین و خمسمائه
وفات یافت. والله اعلم.

ذکر سلطنت اتابك تكله بن زنگی

چون اتابك زنگی از دارفنا به داربقاء رحلت کرد ، جگر گوشهٔ او
اتابك تكله وارث تاج و تخت گشت ؛ و امین الدین کازرونی ، که وزیر کامل
رأی ، رفیع همت ، عالی قدر ، صاحب شهامت بود ، به منصب وزارت اختصاص
داد ، و در ممالک فارس صاحب حل و عقد گردانید . و قریب مسجد عتیق
شیراز مدرسهای بساخت ، و رباطی معتبر بنا فرمود . و این زمان به مدرسهٔ
امینی اشتهای دارد ، و هنوز^۱ در حال عمارت است . و امین الدین در صفا
شمالی مدرسه مدفون است . وفات او در تاریخ سنهٔ سبع و ستین و خمسمائه
بود .

دور سلطنت اتابك تكله در شیراز مدت بیست و سه سال بوده ؛ و اتابك
مظفر الدین طغرل پسر اتابك سنقر بر او خروج کرد ، و لشکری گران از عراق
به طرف فارس کشید ، و عاقبت در حوامد فال^۲ اسیر گشت . عزالدین بنجره^۳ به
مدح اتابك تكله قصیده‌ای غرا پرداخت ، و این دوسه بیت از آنجا ایراد
کرده آمد :

لَعَمْرُ الْمَعَالِي أَنْ تَكَلَّمَ قَدْحَوِي	مِنَ الْمَلِكِ مَالِمِ دِحْوِمِنَهُ أَعَاجِمُهُ
فَأَيْنَ أَدُوشِرْوَانُ مِنْهُ وَعَدْلُهُ	وَأَيْنَ سُلَيْمَانُ النَّبِيُّ وَخَاتَمُهُ
تَفَرَّدَ بِالْأَفَاقِ تَكَلَّمَ شَاهِنَا	وَلَأَمِّنَ يُحَارِبُهُ وَلَأَمِّنَ يُقَاوِمُهُ

۱- ج : - و هنوز ... خمسمائه بود (در مورد این تاریخ رجوع شود به تملیقات عنوان وفات امین
الدین) ۲- ج : حومه فتال (صحیح) ، فال است که نام ناحیه‌ای است . رك : تملیقات عنوان فال .
و باید افزود که حومه صحیح و مصطلح است نه حوامه) ۳- ج : عزالدین سحمره (رك : تملیقات عنوان
بنجره)

و در تاریخ سنه احدى و تسعين و خمسمائه^۱ وفات یافت .

ذکر سلطنت اتابك مظفرالدين ابوشجاع سعدبن زنگی بن مودود سلغری

بعد از وفات اتابك تكله ، اتابك سعدبن زنگی برادرش بدنوبت سلطنت
و شهر یاری قائم مقام برادر گشت . و الحق پادشاهی کشور گیر ممالک گشای
بود . ایام مبارک را به صرف رعیت پروری و معدلت گستری آراستد گردانیده ،
و در شجاعت و شهامت نظیر خود در ملک نداشت . بعد از آنکه در ممالک
فارس مستولی گشت ، و امور ایالت در ملک شیراز و نواحی جمله در تحت
ضبط و قانون آورد ، و دبیران جلد و وزراء صاحب شهامت در اعمال فارس
تعیین کرد ؛ بد عزم استخلاص اقالیم ، لشکری گران راست کرد ، و خطه
کرمان و سیرجان و نواحی و اعمال آن ، جماد مستخلص گردانید . و در
عهد الدین زیدان برادر زاده خود بد حکومت در آن جایگاه نصب فرمود .
پس از آن رایت فتح گستر بد جانب عراق حرابت داد ، اصفهین را نیز مسخر
ساخت . و بد تاریخ سنه اربع و عشر و ستمائه^۲ چون رایت دولت سلطان
محمد بن تکش^۳ ، که دولت دودمان خوارزمشاهی در اید سلطنت او بدو
اعلی رسید ، بد طرف عراق حرابت فرمود ، لشکری گران بر او بود . اتابك
سعد با هزار سوار جرار بر آن لشکر تاخت ، و سلطان محمد بن تکش ، که
داد . اما چون طالع وفا نکرد ، سمنند بادپایش خطه آوردن . اتابك
اسب جدا گشت . او را دستگیر کردند . سلطان محمد | در بیغ | داشت که شخصی

۱- ج : - تاریخ (طاهرا) احدى و تسعين و خمسمائه . تاریخ (طاهرا) احدى و تسعين و خمسمائه .
به تعلیقات عنوان وفات اتابك) ۲- ج : ستمائه . (طاهرا) ۳- ج : مودود بن مظفر
همان محمد بن تکش است . حمد الله مستوفی در تاریخ کربلا ص ۳۶۶ مرقوم است . تکه .
توران مستولی شد . . . از پادشاهان جهان : تکش بن مودود پادشاه سلطنت محمد در اید . تکه .
و تکه و برادرش سمدانی زنگی سلغری .

بدان شجاعت و فرزانیگی اسیر قید قهر گرداند. او را نوازش فرمود و خلعت بخشود، و دختر اتابک، ملکہ خاتون را، نامزد پسر خود سلطان جلال الدین فرمود، و رخصت داد کہ با سر مملکت باز رود، و بہ قاعدہ سلطنت و ایالت فارس بہ جانب وزرا و گماشتگان حضرتش مخصوص باشد.

ذکر محاربت میان اتابک سعد و میان پسرش اتابک ابوبکر

بعد از مراجعت او از حضرت سلطان محمد بن تکش از این طرف مجموع [۳۳ ب]
امرا و اعیان و اشراف شیراز با اتابک ابوبکر سعد بیعت کرده بودند، و او را در دست سلطنت تمکین داده. چون آوازہ مراجعت اتابک سعد در افتاد، اتابک ابوبکر با لشکری آراستہ، بہ مدافعت و مخالفت پدر عنان گشادہ داشت. فی الجملہ میان ہر دو لشکر جنگ قائم گشت. اتابک سعد شجاعتی عظیم داشت، و در آن قضیہ حمیتی با آن منضم گردانید. بی هیچ اندیشہ بر لشکر اتابک ابوبکر حملہ فرمود، کہ جملہ لشکر راہ ہزیمت پیش گرفتند. گوی ہیبتی و رعبی از و در دل لشکریان پدید آمد، و قطعاً در برابر اتابک سعد نتوانستند ایستادن. ہر کس از کنار و کرانی بیرون رفتند. اتابک ابوبکر را اسیر و دستگیر بہ حضرت اتابک سعد آوردند. حکم فرمود و او را در قلعہ سفید نوبنچان محصور و مقید گردانیدند و بند نہادند. طایفہای از اعیان کہ محرض او بودند، درین قضیہ، جملہ را بہ تیغ انتقام برکشید. قریب بیست و سہ سال مملکت فارس و کرمان و نواحی درحوز تصرف او بی منازعی باز ماند، ایام مبارک در آن مدت بہ کمال معدلت آراستہ می داشت. شعر:

فَتَى كَانْ فِيهِ مَائِسْرٌ صَدِيقَهُ عَلَى آ فِيه مَائِسْوُ الْآعَادِيَا

۱- سراینده آن نابغہ جمعی می باشد رجوع شود بہ تملیقات

به داد و دهش ملک را می گذاشت
 وزان بی عدو دولت و مالک داشت
 رعیت همی خوش دل و شاد ازو
 چو دشمن که بی بیخ و بنیاد از

ذکر عمارات و آثار خیری که از فواضل میراث

اتابک سعدبن زنگی در شیراز و اکناف و نواحی به ظنهور پیوسته

از اول میراث و حسنات افاضل سعدبن زنگی در خطه شیراز یکی جامع جدید شیراز است، که به مسجد نو اشتهار دارد نه در شیراز بلکه در اکناف [۳۴ الف] فارس و بغداد و عراق و اغلب و اکثر اقالیم بزرگ و با فسحت تر و عدلی تر از آن مسجد نساختند و نشان نداده اند. و گویند که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه در شهر کوفه مسجدی بنا فرموده. مشهور است که در بلاد عرب بزرگتر از آن مسجد نساختند، احتیاط کرده اند. مسجد نو، که اتابک سعد در شیراز بنا فرموده، به چند قدم از آن بزرگتر است. یکی دیگر رباط شهر الله، که به رباط لک اشتهار دارد، به چند قدم و چند قطعه زمین بر آن وقف کرد؛ و سایر آینه و برانده از آهن مس و اصحاب قافل و جماعت احشام که آنجا گذار دارند، از آن موقوفه با بهره فرموده، و شرط کرده اند طوایف مذکور را اگر هر روز در راه سفره و طعام آن رباط مجرور نباشند. و آن رباط هنوز در حال آبادی است و به قدر صادر و وارد از آن جایگاه با نصیب است.

یکی دیگر سوری که اتابک جلال الدین چاولی در شیراز بنا کرد، که در آن حصن شیراز کرده بود، در زمان اتابک سعد روی به خرابی افتاد و در راه

اثر از آن باقی نماند. اشارت فرمود تا پیرامن شهر شیراز سوری از نو بنیاد
نهادند و تمام کردند. و در شہور سنہ ثلاث و عشرين و ستمائہ بہ جوار
حضرت حق پیوست ، و ہم بہ شیراز در رباط ابش ، نزدیک محلّت بالکت،^۱
مدفون است . و این رباط از مشہورات بقاع شیراز است ، و اکثر اولاد و
اسباط اتابک سعد در آنجا مدفونند ..

ذکر وزارت خواجہ عمیدالدین ابو نصر اسعدالفارسی

خواجہ عمیدالدین فاضل جهان و یگانہ زمان بود، و در فنون ، تصرف
داشت ، و اشعار و منشادات او چون نسیم جهان گرد ، جان جملہ مستعدان
در ہر قطری و دیاری تازہ داشته ، و بر خاطر روشن زمرہ طالبان همچون
نقش بر نگین نگاشته . [۳۴ب]

قَمَادُ الصُّخُورِ الصَّمُّ تَفَقَّهُهُ [قَوْلُهُ] وَ تَظْهَرُ فِيْ أَعْطَافِهَا بَهْجَةُ الْجَدْلِ

وزیر خاص اتابک سعد ، و امور مملکت کلی و جزوی بہ رأی ممالک
آرای مفوض فرمودہ. در آن وقت کہ اتابک سعد او را بہ رسالت بہ حضرت
سلطان محمد خوارزمشاہ فرستاد ، بہ خدمت خواجہ امام فخرالدین
ابی عبد اللہ عمر رازی قدس اللہ سرہ و این دوبیت در مدح آن جناب بہ جواب
حل اشکال سلامان و ابسال انشا کرد . شعر :

سَلَامَانَ مِثِّيْ غَدُوَّةٍ وَ عَشِيَّةٍ عَلَى مَا جَدِّدَ الرَّامِتَارِمِ ابْسَالِي
وَ لَمْ أَكْ أَدْرِي قَبْلَ شَوْقِي وَ قَضِيهِ حَدِيثَ سَلَامَانَ وَ قِصَّةَ ابْسَالِي

عمادالدین ۲ میراثی در عہد اتابک سعد این قطعہ بہ خدمت صاحب فاضل

خواجہ عمیدالدین ابی نصر فرستاد . شعر :

سُدَّةٌ مَوْلَانَا عَلَى رِقَاجٍ وَ ذَلِكَ فَخْرٌ لِّلْعَبِيدِ وَ قَاجُ
تَحِيْرَتِ لَا أَدْرِي دَوَاءَ لِعَيْلَتِي وَ أَرْمَنَ بِي دَاءٌ وَسَاءَ مِرَاجُ

۱- ج : - نزدیک محلّت بالکت (رک: تعلیقات عنوان بالاکت) ۲- ح : صریحاً : عبادالدین

يَبُورُ مَتَاعِي وَهُوَ كَالْتَبْرِ خَالِصٌ وَلِدَجَهْلٍ فِي سُوْقِ الْقَبُولِ رَوَاجٌ

خواجه عميدالدين در جواب او اين قطعه نوشته بود :

وَقَدْ يَنْفَقُ الشَّيْءُ الْخَسِيسُ مَهَانَةً وَيَعْدُمُ لِلشَّيْءِ الْخَطِيرِ رَوَاجٌ
وَلِدَخْرَاتِ الرِّذَالِ شَتَّى مَوَاضِعُ وَمَوْضِعُ قَرْمِيضِ الْجَوَاهِرِ تَاجٌ

و از جمله آثار فضل او که در اکثر اقاليم و اقطار شيوع يافته ، يکي قصيده عميد است ؛ که چون در قلعه مجبوس بود ، در بديهد بر فور انشاد فرموده ، و چون کاغذ حاضر نبوده ، آن را بر سفال پاره نوشتند ، و بعد از او جمع باز کرده اند . و مولانا قطب الدين آن را شرحي منقح مطول نوشته ، و اکنون ميان طلبه نيك مشهور و متداول است .

[۳۵ الف]

و همچنين از جمله ميراث مرضيه او مدرسه اي است که بد مدرسه عميد اشتهاار دارد . در محلات درب اصطخر بنا کرده ، و از جمله مدارس معتبره است در شيراز .

ذکر اتابک مظفرالدين قطلغ خان

ابوبکر بن سعد بن زنگی بن مودود السافری

اتابک سعد را چون ايام حیات سپری خواست شد ، و آثار مرآتیک بر خود مشاهده کرد ، خاف نامدار او اتابک ابوبکر مدت هفت سال در قلعه اسفید مجبوس مانده بود . بفرستاد تا او را خلاص گرداند و قايم مقام خود گردانيد ، و بر دست سلطنت جای داد . اتابک مظفرالدين ابوبکر چون از حدود ساغریان و واسطه قلاده سلطنت بود . بدخدم وراثت و استحقاق عالی الامتاق در خطه فارس مالک تاج و تخت گشت . و دو آب سلطنت و دو آب عظمت در عهد او زروه استعمال گرفت ، و آفتاب اقبال در دور دولت او بد اوج ارتقاء

۱- ج منظور قطب الدين محمد سیرافی قالی است ، که در مقامات عنوان قطب الدين

اقتران یافت .

فَالدِّينِ مُسْتَبَشِرٍ وَالْمَجْدُ مَبْتَهِجٌ وَالْعُرْفُ مِنْبَهْرٌ وَالْمَلِكُ مُفْتَخِرٌ

در آن عهد سلطنت و ایام معدلت ، اهالی فارس ، پهلوی رفاهیت در مهادر امن و امان می سودند ، و در خواب نوشین فراغت و استقامت می غنودند . خلی خلی چند که به سبب ظلم شبانکاره و اضطراب احوال آل سلجوق و قدوم کججه و سلطان غیاث الدین در مملکت فارس بدظهور پیوسته بود و در هیچ عهد اصلاح پذیر نگشت ، به زمان سلطنت اتابک ابوبکر تدارک پذیر آمد . و اکثر جزایر مثل بحرین و قطیف و قیش بگشود ، و داخل مملکت خود گردانید . در بعضی از بلاد هند به القاب شریفش خطبه کردند و صیت آوازه معدلتش به جمیع اقالیم و اقطار جهان انتشار یافت ؛ و آنچه او را دست داد در ایام سلطنت ، سلاطین سلف را دست نداد .

ذکر ایامه و افاضه و مشایخ که

[۳۵ ب]

در عهد دولت اتابک ابوبکر در خطه شیراز جمع آمده بودند

در عهد دولت اتابک ابوبکر بن سعد مولانا قاضی القضاة السعید جمال الملة والدين المصری قاضی قضاة فارس بود ، و از طریق فضل و دیانت و ورع از زمره علما و افاضل جهان بر سر آمده ، و در اثناء خطبه درس او یکی از ایام قصیده ای املا کرده بود ، و در آن قصیده به حسن عبارت و کمال براءت اعجاز نموده ؛ و بعد از فراغ این دو بیت املا کرده ، و به خدمتش فرستاد :

بِضَاعَتِي الْمَرْجَاهُ مَوْلَايَ فَمَا قَبْلَنَ
فَأَذَتْ عَزِيذُ الْمَصْرِبِلِ وَاحِدُ الْعَصْرِ
فَأَوْفَى لَنَا الْكَيْلَ الْعِنَايَةَ مَفْضَلًا
يَزِدُكَ [رَبِّي] دَسْطَةَ الْجَاهِ وَالْقَدْرَ

۱- ضبط درست از روی تاریخ و صاف . رجوع شود به تعلیقات

در تاریخ سنه ثلاث و خمسين و ستمایه به جوار حق پیوست . و از جمله افاضل که اوایل عصر اتابك ابوبکر دریافتند ، خواجدهمیدالدین ابونصر بود . اتابك در عهد سلطنت انتقامی می خواست که از او بخواهد بدواسطه وزارت اتابك سعد، که به وی مخصوص بود . چند روز او را محبوس گردانید . این رباعی به اظهار شفاعت از فرط ضراعت در بدیهه انشاد کرد و بد حضرت اتابك فرستاد . بیت :

ای وارث تاج و ملک و افسر سعد

بخشای خدای را بد جان و سر سعد

بر من که چو نام خویشتم تا هستم

همچون الف ایستادهام بر سر سعد

چون او را و پسرش را در قلعه اشکنو^۱ محبوس کردند .

وَالطَّيْرُ أَجْنَسُ قَطِيرٌ وَإِنَّمَا
بِدَلْعَاتِهِنَّ حُبْسُنَ فِي الْأَقْنَاصِ

و هم در آن قلعه ، قصیده : مَن يُبْلِغُنَّ حَمَاتٍ بِيَتَّحَاءِ ، موسی^۲ بدصنوف بدایع و محبر به انواع روایع انشاد فرموده . نقل است که بد وقت انشاد قصیده ادوات تحریر از قلم و کاغذ حاضر نبود . تاج الدین [محمد]^۳ پسرش بدتوقف

از پدرش یاد گرفت . و در شهر سنه اربع و عشرين و ستمائده او راشهید [۳۶ الف] کردند . و این قصیده حبسی بر کمال فضل و تبحر او گواهی تمام است . حاجت بد مزید اطناب و اسهاب نیست در آن باب . و اما خواجده امام جاری المکنی بد ابی نصر امام اتابك بوده و استاد در علوم شرعی نظیر خود نداشت و در عربیت و ادبیات بدغایت ماهر بودی . و در حق مشایخ صالحا و کوشه نشینان نیک معتقد بود . و وظیفه تربیت و تقویت این طایفه بر ذمت همت خود لازم

۱- ج : اشکنان که همان شدوان - سکوان است (نک : تعاریفات عدوان شدوان) ج : شدوس

۲- ج : مرسی ۳- ج : (محمد) ندارد

داشته بود، و ذکر خیر دریغ نمی داشت. و در این صورت عظیم مقبول القول بودی. و بنابر آنچه غالب فن او علم شرعی بود، در خاطر اتابک بنشانند که گروهی از علما و طالبه که در علوم حکمت و اصول مهارتی دارند، درس و دور ایشان خلاف طریقه سنت و جماعت است. و سبب اضلال و بی اعتقادی عوام شیراز است. اتابک ابوبکر بدخراج آن طایفه از شیراز حکم فرمود. از آن جمله مولانا صدرالدین اشهی که استحضار و استبصار او بد کلیات علوم عقلی و نقلی چون بیاض نهار و ریاض بهار از اقامت بیان استغنا داشت. و در علوم الهیات و طبیعیات و هیئت و هندسه و ادبیات و جدلیات سعی فرمود، و این جمله را درس گفتی و مستخبر بودی. و امام شهاب الدین توره بستی و مولانا عزالدین قیسی و جماعتی دیگر هم از ایامه از شهر شیراز تبعید فرمود. «وَالذُّنْبُ لِلطَّارِفِ لَا لِلنَّجْمِ فِي الصَّغَرِ»^۱.

و اما عناد الدین میراثی، مولدش از عراق بود، و در عهد اتابک ابوبکر منصب انشا به جانب او مخصوص. چون در خطه شیراز به رسم نیابت تمکین یافت، و در منصب محرری و انشا شروع نمود، ادرارات^۲ و طیارات در شهر شیراز و اعمال شهر وضع کرد، و بد تصویب و تقریر او تمغاها مقرر فرمودند.

ذکر نامه ای که اتابک ابوبکر از قلعه به تاریخ سنه اثنی و عشرين و ستمائه^۳ به خدمت شیخ العارفین عزالدین مودود زرکوب شیرازی علیه الرحمه کرده بود و التماس دعائی کرده

[۳۶ ب]

تحیات فراوان از سر اخلاص و اعتقاد به جناب شیخ الشیوخ شیرازی

۱- رجوع شود به تعلیقات ۲- ح : دارات . رك : تعلیقات ۳- ح : سبعمائه ،

و آن غلط است .

سندالعارفین ، اسوةالمحققین ، عزالملة والدين مودود زركوب ادامالله برکته رسانیده می دارد ، و استمداد همت می نماید از دعوات ماثوره دعائی که منقذ اهل الله و ارباب قلوب باشد ، مصحوب درویشی معتمد بفرستد ، و از خدمت شیخ الشیوخ ، سید الابدال ، قدوة الرجال نجیب الدین محمد یزدی استمداد همت نماید . چه استظهار به همت و دعاء ایشان است والسلام .

دعا ابوبکر بن سعد ، نسخه جوابی که شیخ عزالدین زركوب علیه الرحمه نوشته بود ، و شرح دعایی که فرستاده

بسم الله وبالله هو المعز بعزیز عزه باسعاده ، مزید استظهاری که آن شاه شاهزاده را به دعوات و همت درویشان گوشه نشین است ، همچون ایام دوات همواره در تضاعف و ترقی باد . برادر اعز ، محبوب قاوب الصدیقین ، شیخ نجیب الدین محمد یزدی دام توفیق که دعا و همت او به جای تریاک الابر است ، نقل فرموده از مقتدای سلاک عهد ، اوحدالدین کرمانی ، که حق تعالی بدخواب دیدم ، و این دعا تعلیم من فرمود . آن دعا می رسد و بدان مواظبت فرماید ، که این مقدار از حضرتش را کفایت باشد **وَاللّٰهُ تَعَالٰی یَجْرُسُ بِعَیْنِهِ الَّتِیْ لَا یَسَامُ** .

نسخه دعا

الهِمَّ سَكَنَ هَيْبَتِهِ صَدَمَتَهُ قَهْرَ مَنَ الْجَبْرُوتِ بِاللَّطِيفَةِ [التَّامَّة] النَّازِلَةِ
الْوَارِدَةِ مِنْ فَيْضَانِ الْمَلَائِكَةِ حَتَّى ذُتْشِبَتْ بِأَذْيَالِ لَطْفِكَ وَذَعْتَصِمَدَاكَ مِنْ أَدْرَالِ
قَهْرِكَ يَا ذَا لِقْوَةِ الْكَامِلَةِ وَالْقُدْرَةِ الشَّامِلَةِ فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ
شَيْءٍ وَالْيَدِ قَرَجَعُونَ . و در شبان روزی هزار بار این نامه بگوید : « يَا لَطِيفُ
أَدْرِكْنَا بِلَطْفِكَ الْخَفِيِّ » . که بی شک مقصود به حصول پیوند ، انشاءالله

تعالی و حده العزیز . و هذا ضراعة الفقیر الی الله تعالی ، ابو محمد بن مودود
زرکوب الشیرازی .

ذکر وزراء نامدار اتابک ابوبکر بن سعد

هر چند اعیان مملکت و عمال و نواب پایگاه سلطنت او بشمار بوده اند،
اما اعتماد و استظهاری که به امیر فخرالدین ابوبکر و امیر مقربالدین ابوالمفاخر
مسعود داشت^۱، به دیگری از وزراء و نواب نداشت . چه ، در کلیات و جزویات
امور مملکت رجوع به رأی ایشان می فرمود . امیر مقربالدین ، عظیم معتقد
مشایخ و ایامه و صلحا بودی ، و از آثار مبرات او در شیراز یکی مدرسه
عالیه مقربی است ، که در بازار بزرگ شیراز بنا فرموده . و محاذی مدرسه
رباطی ساخته ، متصل به مسجد عتیق شیراز . و در جوار رباط ، دارالحدیثی
و دارالشفائی و سقایه ای کرده . جمله در آن عهد معمور بوده ، و قبلی
مسجد عتیق شیراز سقایه ای کرده ، که به علو و فسحت آن در شیراز
نیست ، و اکنون به حال عمارت است . و وقف بسیار بدان مواضع کرده ، و
خلایق جهان [از آن]^۲ خیر منتفع و با بهره اند . به تاریخ سنه خمس و
ستین و ستمائه وفات یافته . امیر کبیر فخرالدین ابوبکر وزیر ، روزگاری
به صنوف خیرات آراسته داشت ، و در درخانه اتابک ، قبلی بارگاه ، مسجدی
جامع معتبر ساخته ، و در جوار مسجد ، مدرسه و دارالشفائی و دارالحدیثی
و سقایه ای ، جمله به يك صف پیوسته و متصل کرده . و اکنون مسجد جامع
هنوز معمور ، و تا به این غایت نماز جمعه در آنجا می کردند .

۳ - ح : ندارد

۱ - ح : اعمال ۲ - ح : ندارد

[۳۷ ب]

ذکر ابنیه و عماراتی که اتابک

مظفرالدین ابوبکر بن سعد در عهد سلطنت ساخته

از جمله عماراتی که اتابک ابوبکر در عهد سلطنت ساخته، دارالشفائی معتبر است اندرون شهر شیراز، در طرف قبله گاه به در سلم. یکی دیگر رباط مظفری است در بیضا. یکی دیگر رباط مظفری است در ابرقوه. یکی دیگر رباطی که بر سر [راه] بند امیر ساخته. یکی دیگر جابر^۱، که بر سر راه سواحل کرده. یکی دیگر رباط رزبان که بر سر راه بغداد است. یکی دیگر رباط شیخ جمال الدین حسین دزکی در بیضا. یکی دیگر سقایه اتابک قبلی مسجد عتیق در شیراز. و هر یکی ازین عمارات بسیاری از املاک معتبره بدان وقف کرده، و مجموع آن اوقاف به دیوان سفری تعلق می‌دارد، و از دیوان مفروز کرده‌اند.

ذکر مدت سلطنت اتابک ابوبکر بن سعد و تاریخ وفات او

اتابک ابوبکر بن سعد سی و شش سال به تخت شاهنشاهی چون موسم گل ده روزه می‌نمود. آخر الامر به صد حیات و فریب^۲ ماهی عمرش در شصت هفتاد افتاد.

أَنَاخَ الشَّيْبُ ضَيْفًا لَمْ أَرِدْهُ
رِدَاءً لِيَلْرِدِي فِيهِ دَلِيلُ
وَ لَعِنَ لِمَ أَطَقَ لَهُ مَرْدًا
قَرْدِي مَن بِيهِ يَوْمًا تَرْدِي

در جمادی الاولی سنه ثمان و خمسين و ستمائده^۳ منشور سلطنتش به دست منشی قهر طی شد، و جام غم انجامش به دور انتقام بی می، و مرکب

۱ - ح ۱ ندارد. ۲ - ج رباط جابر. (مستوفی در تاریخ کریمه ص ۵۰۶) مظفری جابر وسط کرده است. ۳ - ح ۱ فریب + ماهی عمرش (روضه الصفا ج ۴ ص ۶۱۲) چون مدت سی و پنج سال از حکومت اتابک ابوبکر منقضی گشت و ماهی عمر او در شصت و هفتاد افتاد. ۴ - رجوع شود به تعلیقات عنوان وفات اتابک ابوبکر بن سعد.

حیاتش به تیغ اجل پی . وَاللَّهُ الْبَاقِي وَالْيَسَّ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ

ذکر سلطنت اتابک سعد بن ابی بکر بن سعد بن زنگی

اتابک سعد در مستهل آن سال به حضرت هولاکوخان رفته بود به طبر تو . در طریق مراجعت نوبت سکه و خطبه از پدر به او رسید ، و عن قریب او را مرضی غیر مرضی روی نمود . بعد از هشتده روز از جام پادشاهی و سلطنت یک جرعه نوش نکرده ، ساغر مرگ حنظل مذاق از دست ساقی ، [۳۸ الف] «وَوَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ» در کشید . یعنی بعد از وفات اتابک ابوبکر هفتده روز بیش نزیست ، و او نیز از پی پدر رخت بست .

افسوس زعیش تنگ و تشویر فراخ

آه از امل دراز و کوتاهی عمر

تابوتش از تبریز به شیراز نقل کردند ، و به مدرسه عضدیه بر در دروازه دولت ، که هم از فواضل میراث ترمان خاتون منکوحه او ، [آن] بنام پدید آمده بود ، مدفون گشت .

ذکر سلطنت

اتابک محمد بن سعد بن اتابک ابی بکر بن سعد بن زنگی

ابن الجوزی و ثعالبی در تواریخ آورده اند که ششم هر دولتی بی نصیب می باشند . از آن دولت همچون امیر المؤمنین حسن بن علی بن ابی طالب ، و همچون محمد امین ، که در دور خلافت ، ششم واقع شد ، از حکومت و خلافت بهره مند نبودند .

اتابک سعد بن اتابک ابی بکر در دور سلطنت آل سلغر ، ششم افتاد ، و از این جهت بی بهره ماند و بیش از هفده روز بعد از پدر نزیست . و چون

۱-ح: + کل شیخی ، - ج : ولیس کمله شی .

او وفات کرد، پسر او اتابک محمد بن سعد قایم مقام گشت، و مادرش ترکان خاتون، خواهر علاءالدوله اتابک یزد، به نیابت او در مملکت فارس حکومت می کرد، و منصب سلطنت می راند. مدت دو سال و هفت ماه دور سلطنت اتابک محمد بن سعد بیش نکشید، و به واسطه سقطه‌ای^۱ از بام قصر، غنچه حیوتش ناشکفته از گلبن دولت فرو ریخت. و ذالک فی شهر سنه احدی و ستین و ستمائه. و او را در مدرسه عضدیه به جنب پدر دفن کردند. شکوه سلطنت و مملکت اگر چه خوش است

چه پنج روز و چه صد سال چون بیاید مرد

ترکان خاتون در مصیبت اتابک محمد گیسوی مشک رنگ چون چنگک [۳۸ب]
در پای انداخت، و رباب صفت حلیف ناله زار گشت و می گفت:
این چه باد است کز او غنچه نشکفته بر ریخت
وین چه سیل است که بر کند زبن شمشادم

ذکر سلطنت

اتابک محمد شاه بن سلغر شاه بن اتابک سعد بن زنگی

بعد از واقعه اتابک محمد بن سعد بن ابی بکر، محمدشاه بن سلغر شاه برادر
اتابک ابوبکر قایم مقام گشت، و بر دست سلطنت جای گرفت، و دست احکام
به نقض و ابرام برگشاد؛ و ایام سلطنت را در عیش و عشرت و شادمانی صرف
کرد. سلجوقشاه برادرش در قلعه اصطخر محبوس بود. از بهر تخایص خود
شفاعت نامه‌ای در قلم آورد، و این رباعی در آن مندرج گردانید:
درد و غم و بند من درازی دارد

عیش و طرب تو سر فرازی دارد

بر هر دو مکن تکیده که دوران فلک

در پرده هزار گونه بازی دارد

لغیره:

وَ إِن هِيَ أَعْطَتْكَ الْبَلْبَانَ فَإِنَّهَا لِبَغِيرِكَ مِنْ خُلَادِهَا سَتَلِبِينَ
وَ إِن حَلَفْتَ أَنْ لَا يَنْقُضَ النَّاسُ عَهْدَهَا فَلَيْسَ لِمَنْخُوبِ الْبَنَانِ يَمِينٌ

مدت پادشاهی او هشت ماه بود. ترکان خاتون با امراء شول و افواج
تراکمه متدرع به لباس حرب، بر او خروج کردند، و آن شاه شیر دل را
دستگیر ساختند، و او را مقید به حضرت ایلخان فرستادند. در عاشر
رمضان سنه احدی و ستین و ستمائه و عن قریب هم آنجا وفات یافت. و
گویند که او را هم در آن تاریخ هلاک کردند.

ذکر سلطنت

سلجوقشاه بن سلغرشاه بن اتابک زنگی و شرح مقتل او

بعد از آنکه اتابک محمد شاه بن سلغرشاه مقید به حضرت ایلخان
فرستادند، سلجوقشاه در قلعه اصطخر محبوس بود. به خلاص او رخصت
فرستادند و بر سر بر سلطنتش تمکین دادند. بعضی گویند که مادرش از
نژاد آل سلجوق بود و در آن زمان که اتابک محمد شاه را اسیر کردند،
از قلعه بگریخت، و امراء لشکر به اتفاق ترکان خاتون او را بر تخت
نشاندند، و ترکان خاتون را در حبال خود آورد. به واسطه تهمتی که بر
ترکان نهادند بدانچه قصد او در خاطر دارد، روزی از سر مستی در میان
معاشرت به قتل او حکم فرمودند. سرش از تن جدا کردند و بر طشتی
نهادند، و پیش سلجوقشاه آوردند. پس به رفع و دفع شحنگان مغول
مبادرت نمود. آوازه این قضیه به حضرت ایلخان رسید، و جمعی از شاهزادگان

۲ - ح : ندارد

۱ - ج : بیت دوم ولی (ف) هر دو بیت را دارد . رک: تعلیقات .

یزد به استغاثت به حضرت رفتند . حکم رفت، و التاقجو باجمعی از ملوک اطراف و لشکری انبوه، که اجزاء کوه از شکوه آن لشکر در تزلزل افتاده، به قصد گرفتن و کشتن سلجوقشاه متوجه شیراز گشتند. سلجوقشاه چون روز دولت را بر مثال پشت لشکر برگشته دید، و شب محنت مانند طایفه نکبت معاینه، به ناچار طریق فرار اختیار کرد، به جانب کازرون روی نهاد. لشکر از عقب او روان شد، و در کازرون به دام دشمن در افتاد. او را به نوبنجان بردند، و در پای قلعه سفید به تاریخ سنه اثنین و ستین و ستمائه، او را شهید کردند. مدت سلطنت او به پنج ماه بیش نکشید.

ذکر جلوس اتابک ابش بنت سعد

بعد از واقعه سلجوقشاه از دوده سلغریان به غیر از ابش بنت سعد و سلغم همشیره او نماند. به اتفاق امراء شول و ترکمان سکه و خطبه به نام او مقرر شده، بر تخت سلطنت تمکین یافت.

ذکر واقعه سید شرف الدین ابراهیم و تاریخ مقتل [او]

سید شرف الدین ابراهیم غصنی از اغصان نبوت و دوحه علیاء مجد و شرف و بزرگی بود، نباهت خاندان معالی آثار او، قَدْ نَطَقَ بِهِ الْآفَاقُ وَ حَدَّثَ بِهِ الْبُرْفَاقُ. یک چندی ارتکاب غارب غربت اختیار کرده، و مدتی در خراسان عشاء اقامت انداخته بود. هواء حکومت شیراز محرض او گشت. فوجی از تراکمه و از هر صنف طایفه با خود جمع کرد. بالشکری بر عزم استخلاص دارالملک شیراز از حدود شبانکاره در حرکت آمد. و نیز اعتماد هر چه تمامتر بر علم سیمیا داشت. چه در اثناء سیاحت شطری از آن علم

۱- مرحوم قزوینی در یادداشتهاش ج ۱ ص ۱۰-۱۶ تحقیق مبسوطی راجع به ابش خانون دارد.

حاصل کرده بود. دعوی مهدیگری باعث و مجرض او گشت. چون آوازه لشکر به شیراز در افتاد، ککچه با جمعی لشکر مغول بر جناح استعجال استقبال آن لشکر کرد، و نزدیک پول کواد^۱ اتفاق منازلت هر دو لشکر افتاد. لشکر سید شرف‌الدین پشتی نداشتند، هزیمت گرفتند. و سید را و امام عالم شمس‌الدین عمر مشهدی صلی [که] از وعاظ شیراز بود، و جوقی از اعلام علماء که با او متفق بودند، هم در آنجا به قتل آوردند. و وَقَعَتْ قِتْلِكَ الْوَأَقِيعَةُ سَنَةِ سِتِّ وَ سِتِّينَ وَ سِتِّمَائَةَ.

طبقه چهارم

در ذکر امراء مغول که در شیراز به راه حکومت و شجنگی تعلق نموده‌اند. ذکر نزول انکیانو به امارت شیراز

در شهر سنه سبع و ستین و ستمائنه به حکم اباقاخان، انکیانوا به امارت فارس منصوب گشت. در آن مدت ککچه شجنه شیراز بود. او را بگرفت و مؤاخذت کرد و بعد از مدتی به قتل آورد، و بعد از آن در حکومت و امارت شروع نمود. و امراء و وزراء و اعیان و اشراف مملکت عالی اختلاف طبقاتهم هر یکی را در پایه خود بازداشت. مدتی هم بدین نوع ملک فارس در حوز حمایت او محمی بود.^۲ [۴۰ الف]

[ذکر نزول سوغونجاق به جهت تنسيق امور فارس و شیراز]

در تاریخ سنه سبعین و ستمائنه، سوغونجاق نوین جهت نسق و نظم مملکت فارس به شیراز آمد، و با سقاقی ملک را به محمد بیک و تونیاق و بلغان مقرر فرمود، و دولتخانه کیش را از تصرف بیگانگان مستصفی

۱- چ: پل کواد. رک: تعلیقات عنوان پل کواد. ۲- چ، ف: خود محمی داشت + ذکر نزول ... سید عمادالدین، چند ورق مطلب اضافی است که در اینجا در میان [] آورده شد.

گردانید، و [در] امور ملك و دين نظامی پدید آورد. و مولانا سعید افضل القضاة ناصر الدين عمر بیضاوی را به منصب قضاء تعیین فرمود، و دو لب دین و دولت بدین مژده چون غنچه متبسم گشت. سوغوونجاق بعد از تتمیم امور مملکت مراجعت کرد.

ذکر حکومت ملك شمس الدين محمد که عوام شیراز او را ملك يهود می گفتند

در شهر سنه ست و سبعین و ستمائده ملك شمس الدين محمد بن مالك، ترکان همشیره پادشاه خاتون را در حباله نکاح آورده، ممالک فارس را بد استبداد صاحب مقاطعه گشت. و روزگاری بد استقلال حکومت فارس بد جانب او مخصوص بود.

ذکر هجوم لشکر نکودار به طرف فارس^۱

در شهر سنه سبع و سبعین و ستمائده، صمیم قاپ شتا، از طرف کرمان بد جناح استعجال قاصدی رسید، منذر^۲ از هجوم لشکر نکودار که از طرف سیستان بد قصد شیراز و اکناف فارس منهدر گشتند، و در تاریخ هفدهم رمضان سنه سبع و سبعین و ستمائده بد در دروازه شیراز رسیدند. بولغان باسحاق حاکم بود. هزیمت کرد، و بد طرف اصفهان بدر رفت. باغبان در خطه شیراز تمکن یافتند، و بدین شهر مبارک دستبرد نتوانستند نمود. بلکه هزیمتی در میان ایشان افتاد و بد طرف کازرون بدر رفتند، تا ولایت فارس را جمله تاراج دادند. لشکر نکودار را که در کاب از اخشاب و اباس از کرباس بود، خزینه ها و دفيندهای زر و نقره و جامه را خروار خروار قسمت کردند.

۱- هجوم لشکر نکودار به فارس صاف ۱۹۸ - ۲۰۴ (نقل از دادنامه قزوینی ج ۷ ص ۲۳۵)

۲- یعنی: بیم دهنده

و باغنیمت تمام از ممالک فارس مراجعت نمودند .

ذکر آمدن سوغونجاق کرت دوم به شیراز

در شهر سنه ثمان و سبعین و ستمائه از حکم یرلیغ ابا قاخان ، سوغونجاق جهت تحقیق محاسبات ، نوبتی دیگر به شیراز آمد . و در آن سال اتفاقاً امساک باران بود ، و خلایق شیراز عظیم مضطرب بودند . و به قدوم او حق سبحانه تعالی باران بفرستاد . و خلق بغایت هواخواه او گشتند ؛ و او بنیاد معدلتی نهاده ، بیخ جور و ظلم بکلیه بر کند . و خواجه نظام الدین وزیر را در تاریخ سنه تسع و سبعین و ستمائه در مملکت فارس به وزارت نصب فرمود . و از آثار رأی مصیب و ترتیب و تدبیر او مبالغی توفیر در مملکت ظاهر گشت . جمعی از ولات و حکام فارس به قصد استخراج خواجه نظام الدین وزیر متوجه اردو گشتند .

ذکر سید عماد الدین و شمس الدین

ملك كه به رفع و استدراك خواجه نظام الدین وزیر

قائم مقام گشتند ، و آمدن امیر طغاجار به شیراز

سید عماد الدین و شمس الدین از بهر تحقیق محاسبات خواجه نظام الدین وزیر و استدراک او ، امیر طغاجار را بر گرفتند و به شیراز آوردند ، و نظام الدین وزیر را به مطالبت و مؤاخذت باز داشتند . طغاجار ، قوام الدین بخاری و سیف الدین یوسف را بر مملکت مستولی گردانید . و شمس الدین يك فصل دیگر حکم کرد ، و به اتفاق در امور مملکت شروع نمودند ، و بولغان به راه با سقایی ملك همچنان مباشرت می نمودند . والسلام .

ذکر مخالفت طاشمنکو و حسام‌الدین

پسر محمد علی لربه اتفاق شیرازیان ببولغان و اخراج او از شیراز

حسام‌الدین بن محمد علی لرب، خاصه اتابکسی نایب دیوان اعلی بود، و طاشمنکو طرفی عظیم با اتابک ایش داشت. بولغان قصد ایشان در خاطر داشت، و می‌خواست که دستبرد نماید. ناگاه با لشکری تمام بد ساز و سلاح بسیار در شهر آمدند و خانه حسام‌الدین بن محمد علی لرب را بد حصار گرفتند و بد قصد آنکه او را هلاک کنند، صباحی که ترک یکسواره مهر از دروازه افق بیرون خرامید، بولغان با اتباع او از دروازه بیرون رفتند. چون دیدند که بولغان و اتباع وایلچیان از شهر بیرون رفتند، و در اندرون شهر معاندی نبود، در دروازه‌ها بر بستند. بولغان در آن معرض نتوانست اندیشید غیر آنکه به اتفاق قوام‌الدین بخاری و خواجه سیف‌الدین یوسف بد اردو روانه گردیدند. خزینه‌ها را برگرفتند و با جمله متعلقان و اتباع که داشت، بد طرف خراسان روانه شدند.

ذکر تمکن نواب اتابک

ایش بنت سعد به حکومت و سلطنت خطه شیراز

بعد از آنکه بولغان و اتباع به اتفاق قوام‌الدین بخاری و سیف‌الدین یوسف بد واسطه خروج شیرازیان بد طریق هزیمت بد اردو رفتند، از حضرت ابا قحان حکم بد نام اتابک ایش بیاوردند. طاشمنکو با خزائن موفور متوجه بندر کیش گشت. اتابک ایش جناح همت همای آثار همایون فر را بر بیضه مالکیت آباء و اجداد خود بگسترید، اهالی شیراز بد قدم موکب منصور و اهتزاز آواء منشور، برایت استبشار بر سپهر برین افراشتند، و محلات و اسواق را بدین معنی آرایش کردند

و آذین بستند. به مبارکی اتابك در کاخ سلطنت، کَالشَّمْسِ فِي الضُّحَى وَالْبَدْرِ فِي جَنَحِ الدُّجَى، نزول فرمود، و حکم دیوان بر جلال الدین ارقان بن ملخان بن محمد بن زیدان بن سعد بن زنگی نامزد فرمود. و به حکم حقوق سابقه و مساعی متناسقه خواجه نظام الدین وزیر را بر وزارت اختصاص داد، و امور مملکت فارس به نظم تدبیر او مسلم گردانید. خواجه نظام الدین وزیر در دها و کفایت و کاردانی نظیر خود نداشت، و از خالصات املاک اتابکان، بَيْضُ اللَّهِ غُرَّتْهُمْ در خور دیوانی که به افراد و افراد آن حکم یرلیغ رفته بود، مفروز نهاد. بدان موجب امور مملکت مستقیم بود، و رعایا مر فیه حال و آسوده.

ذکر قضیه سید عماد الدین

ابو تراب و ابتداء حکومت او به استقلال و تاریخ مقتل او

سید عماد الدین ابو تراب بی اجابت عازم اردو گشت و در تضعیف آن حال مخالفتی میان سلطان احمد و شاهزاده ارغون واقع گشته بود، و دست سلطنت به ارغون اختصاص یافت. و ظهور این صورت به تاریخ جمادی الاولی سنه ثلاث و ثمانین و ستمائه بود، بعد از وفات اباخان به دو سال و شش ماه. (وفات اباخان سنه تسع و سبعین و ستمائه بود). سید عماد الدین به حضرت دستبوس ایلخان استسعاد یافت. شاهزاده ارغون حسن تفرسی عظیم داشت. شمائل بزرگ زادگی و سیمای سیادت در حسن صورت او مشاهده کرد، و شهامت و حسن طاعت او در خاطر ایلخان جائی و موقعی پدید گردانید. از حکم یرلیغ حکومت فارس، بر و بحر بی مشارکت به وی تفویض رفت، و یرلیغ فرمود که اتابك عزم توجه به آن طرف مصمم گرداند، و منصب استیفاء

۱- در فارسنامه ناصری ج ۱ ص ۳۲ و ص ۴۱: «پس مهد علیا اتابك آیش خواتون حکم دیوان اعلی را بر خداوندزاده جلال الدین ارقان بن ملک خان ابن محمد بن زیدون ابن زنگی ابن مودود سلطری مقرر فرمود و وزارت دیوان اعلی را به ملاحظه حقوق سابقه به خواجه نظام الدین ابوبکر تفویض کرد.» چنانچه ملاحظه می شود در ضبط ملخان اختلاف است.

به معهودی که به جانب خواجه سیف‌الدین یوسف مقرر فرموده بودند، به جانب^۱ سید عماد‌الدین هم، بدان قرار مسلم داشت، و خواجه سیف‌الدین یوسف دو سال بدین واسطه ملازمت اردو کرده بود. سید عماد‌الدین چون به حدود فارس رسید، استر فاع محاسبه آغازید. ابوبکر خواجه را که در شیراز به شجنگی موسوم بود گرفت در دوشاخه کشید. بیست و دوم رمضان سنه ثلاث و ثمانین و ستمائه در میدان نزول فرمود، و به زبان حال این بیت می‌گفت. بیت:

از روزگار نیست جز اینم مراد هیچ

یارب تو این مراد به زودی به ما رسان

چون ارتفاع^۲ دایره هلال شوال مانده ابروی ربات حجال، شکل مقوس بنمود، سید عماد‌الدین با کوبه عظیم سوار و پیاده به بازار کلاه دوزان در گذار آمد. اتفاقاً اعدادی چند از مماليك اتابکی با یکدیگر برابر افتادند. سراج‌الدین فضلی بر سر اسبش باز ایستاد، و گریبان [او را] گرفته از اسب به زیر انداخت. جمله خدم و حشم هر یکی به گوشدای بدر رفتند. یکی از ایشان خنجر بر کشید، و سرش را از گوش به گوش باز برید، و تنه را در بازار بینداخت. و ذالك فی حادی عشرین شوال سنه ثلاث و ثمانین و ستمائه. بیت:

از آن کافتاب سخا بود چرخ
جهانرا همین یک جوانمرد بود
ز روی زمین سایه برداشتش
فلاک هم حسد برد و نگذاشتش

بعد از واقعه سید عماد‌الدین، مدت سه سال امساک باران بود. رعیل جراد، که نمودار قهر ملک جبار است، بر کشتهها مساط کشت. در آن تاریخ چند هزار آدمی هلاک شدند، و اکثر عوام، جایحه را از اثر واقعه سید عماد‌الدین دانستند و هم در آن مدت به تاریخ شعبان سنه ثلاث و ثمانین و [۴۰ ب]

۱- مطالب بین [] از ص ۹۰ تا اینجا از متن چاپی افزوده شد ۲- ب ۱ از قاطع

[۴۰ الف] ستمانه خواجه شمس الدین صاحب دیوان را از حکم ایلخانی شهید کردند .

ذکر هجوم حسام قزوینی به تفحص خون

سید عمادالدین ابوتراب علیه الرحمه و تاریخ مقتل جلال الدین ارقان

چون خبر واقعه مقتل سید عمادالدین ابوتراب به اردو بردند، حضرت ایلخانی را از این قضیه وحشتی رسید، و عظیم ملول خاطر گشت. حسام قزوینی با لشکری جهت تحقیق آن قضیه به شیراز فرستادند، و حکم یرلیغ شد به اخراج اتابک، و استخراج متوجهات دیوانی. اتابک ابش متوجه طرف اردو گشت. حسام قزوینی، ملک جلال الدین را که هم از انشاء دولت سلفریان بود، و تا غایت از جهت اتابک ابش بر منصب سروری و مسند حکومت تکیه کرده، بگرفت و بعد از چندروز انتقام را به دو پاره کردند. مدت حکومت اتابک ابش بیست و دو سال بود. به تاریخ سنه خمس و ثمانین و ستمانه در جرانداپ^۱ وفات یافت

ذکر تاریخ مقتل خواجه نظام الدین وزیر

و خواجه سیف الدین یوسف و حکومت شمس الدوله

بعد از آنکه اتابک ابش به طرف اردو رفت، و ملک جلال الدین ارقان را به تیغ انتقام برکشید، خواجه نظام الدین مدت سه سال دیگر در مسند حکومت نوبت دولت بگذرانید. خواجه سیف الدین یوسف به قاعده به منصب استیفا مباشر بود، تا چون نکوهش حکام شیراز در حضرت ایلخانی آغازیدند و ذکر بقایا و متوجهات مملکت فارس که [سبب]^۲ استبداد حکام شیراز مستخلص نمی گردد، مقرر فرمودند که شمس الدوله در خدمت جوشی به

۲- ح : «سبب» ندارد .

۱- چ : چرنداب همان چرنداب آذربایجان است .

تدارك تفصیراتی که رفته ، و تخلیص و تحصیل مال بقایا و معاتبه اصحاب دیوان به شیراز آید . بعد از نزول جوشی و شمس الدوله در خطه شیراز، جرم بر حکام شیراز ملزم گردانید ، و ایشان را مقید ساخت . چند روز مقید بودند . آخر الامر به تاریخ سنه ثمان و ثمانین و ستمائه خواجه نظام الدین وزیر و خواجه سیف الدین یوسف و مجد الدین رومی و فخر الدین مبارکشاه هر چهار را به تیغ بر کشیدند . شمس الدوله بعد از واقعه حکام شیراز ، مدتی حکومت کرد ، و در شهر سنه تسعین و ستمائه به اردو آمد ، و به وقت وفات شهزاده ارغون ، و ذالك فی سادس ربیع الاول سنه تسعین و ستمائه ، و ملازمت سده سلطنت مآب و سریر عظمت شاه کیخاتواخان کرد ، و یکسال دیگر به حکم او در شیراز مباشر حکومت گشت . دعوی می کرد که قلاده اسلام را متقلد است . اما شیرازیان او را ملک یهود می خواندند . توفی کیخاتواسنه ثلاث و تسعین و ستمائه . بعد از وفات ارغون به ثلاث سنین و اربعة اشهر و تلك مدة سلطنته .

ذکر حکومت سید قطب الدین

انجو در تاریخ سنه خمس و ثمانین و ستمائه

زمان سلطنت شهزاده ارغون ، نقطه دایره نبوت و دوحه شجره سیادت ، قطب الدین انجو که به شمایل شهزادگی و آزادگی از سادات جهان ممتاز بود ، به نظر رأفت ایلخانی اختصاص یافت . حاکم و صاحب ایالت مملکت فارس گشت ، و بی رجوع و مشورت نواب نامدار او در فارس هیچ امر کلی و جزوی متمشی نبود . مدتی بدین نوع حکم کردند و به قتل و افناء او حکم فرمودند .

ذکر حکومت مجدالدین اسعد رومی

به تاریخ سنه ست و ثمانین مجدالدین اسعد رومی در شیراز جمله الملك بود ، و دران مدت خیرات بسیار در شیراز از او صادر گشت . و همواره ایام را در نیکنامی و نیک کرداری صرف کردی ، و به هنروری و هنرپروری روزگار گذرانیدی . و لازال مضمون بیت حکمت آمیز طغرائی :

ذخیره المرء فی ایام دولته ذکر جمیل و احسان یقدمه

بر روی صحیفه دولت طغرا زده بود . از جمله آثار خیرات او در شهر شیراز ، رباطی است بر در دروازه اصطخر ، به مجد رومی شهرت یافته ، و چند قطعه زمین بر آنجا وقف کرده ، و بر گوشه رباط مناره ای عالی ساخته بود . در این چند مدت بیفتاد .

یکی دیگر در محلت سراجان مدرسه ای کرده ، و زمینی چند بر آنجا وقف ساخته . و به راه اصفهان رباطی معتبر ساخته ، به مجد رومی اشتهار دارد . و بر قنطره حوامه شیراز به طرف جنوب فول فسا گذرگاه خلائق خللی یافته ، معمور گردانید ، و قنطره شهریار را با حال صلاح آورد . و بر شمال شیراز در قریه دینکان فولی ساخته ، و در راه بیضا هم بدان نوع فولی بنا کرده و در دارالملک تبریز ، گویند که مدرسه ای معتبر ساخته ، هم به مجد رومی اشتهار دارد .

و این زمان در جنوب حوامه شیراز در طرف برم دلق ، بستانی معمور معتبر هست به مجد رومی شهرت دارد . و این نیز هم از آثاری است که از فواضل صدقات او باقی است . در تاریخ سنه ثمان و ثمانین و ستمائه به دست جوشی شهید گشت . و مدفن او در مجد رومی است . رباطی که هم از بناء خیر اوست .

ذکر حکومت ملک سعید جمال الدین

ابراهیم بن محمد الطیبی و اولاد نامدار او غفر الله لهم و تجاوز عنهم

از ابتداء تاریخ سنه احدى و تسعين [و ستمائده] تا شهرور خمس و عشرين و سبعمائده ملک فارس و محروسه شیراز در قبضه ایالت و حکومت ملک سعید [۴۲ الف] شیخ جمال الدین مستعرب و اولاد نامدار او بود، اول عهد سلطنت غازان محمود، و ذلك فی سنه اربع و تسعين و ستمائده، بعد از وفات بایدون میخاتو، احوال ممالک تبدیل یافت. و در سنه خمس و تسعين، امور ممالک در تصرف وزراء نامدار غازان مستمر ماند. ممالک شیخ جمال الدین عرب چون یکسال گذشته بود از جاوس او، مزید استظهاری پذیرفت، و فسحت جاه و مرتبت و منصب حکم و سلطنتش کمال تضاعف یافت. و در سنه اربع و سبعمائده، بعد از وفات غازان محمود، و ذلك فی سنه ثلاث و سبعمائده، صاحب دیوان ممالک شمس الدین محمد بن محمد الجویینی مدت سه سال دیگر او را در حکومت و شهر یاری مستولی گردانید، و در تاریخ ربیع الاول سنه ست و سبعمائده وفات یافت. و اولاد نامدار، ملک اعظم افضل شمس الدین محمد و مات عادل عزالدین عبدالعزیز قایم مقام گشتند. ملک عزالدین بد جاوس سلطان محمد العازی و مستظهر بود. بعد از وفات پدرش مدتی ملازمت سده سلطنت پناه او کرد. الجویونی حکومت فارس بکلیه رجوع بدوئی فرمود، و او را بر منصب پدری او مامور داد. و در آن تاریخ که او ایالت ایالت شیخ جمال الدین بود، امر صادقی سلطنت گشت، و مدت هفت سال در شیراز [بد] باسقاقی باز ماند. بعد از او امر استقوا را در عهد سلطنت سلطان محمد بد شیراز فرستادند. مدتی در شیراز حکم کرد. ملک عزالدین در اردو وقعتی و مرتبتی عظیم داشت، و بعد از آن

[۴۲ ب] سعی کرد. آشتو از شیراز بازگردید. ملک عزالدین مستقل و مستبد گشت، و به حکم یرایغ در حکومت ممالک فارس بروبحر، بی مشارکت غیر، شروع نمود. آشتو به خصمی برخاست، و به گرفتن و رفع ملک عزالدین حکم حاصل کرد، و با چند سوار معدود متوجه شیراز شد. خواست که بی گمان بر سر ملک آید. در تاریخ دهم ماه ذی قعدة سنه ۵۸۳ و عشر و سبعمائه و لوله ای عظیم و آشوبی تمام در شیراز افتاد. و صورت قضیه به ظهور نمی پیوست. توزع اندیشه های حکام و صواحب در آن روز خلق را مشوش و متفرق داشت. روز دیگر بامداد که ترک یک سواره مشرق از کناره چرخ روی نمود، از یک طرف امیر آشتو به دروازه شیراز رسیدن، و از یک طرف ملک عزالدین گریختن، یکی بود. آشتو چون تحقیق کرد که ملک عزالدین گریخته، جرم و بهانه بر جمعی از حکام شیراز نهاد، و بی راهی [ای] چند از او به ظهور آمد. اما روی توقف ندید. هم در روز از دنباله ملک عزالدین براند، و علی کل حال، بر ملک فرصت نیافت. ملک عزالدین نوبتی دیگر به عظمت و جلالتی هر چه تمامتر با شیراز مراجعت کرد. برقرار بر دست ملک و حکومت تکیه زد. و این قضایا جمله در زمان سلطنت ابوسعید بود. و کان و فاة سلطان محمد سنه ۵۸۳ و سبعمائه، و ذلك ابتداء جلوس سلطان ابوسعید.

در تاریخ سنه ۵۸۳ و عشرین و سبعمائه میان ملک عزالدین عبدالعزیز و میان امیر مظفرالدین سلغرشاه ترکمان، محاربتی عظیم افتاد، و آخر الامر سلغرشاه طریق فرار اختیار کرد. و در سنه ۵۸۴ و عشره آخر ایام سلطنت الجایتو، خواجه عزالدین قوهدی جهت اصلاح احوال مملکت و تعدیل قانون ملک به شیراز آمد. و ملک عزالدین به تاریخ آخر ذی قعدة سنه ۵۸۳ و عشرین و سبعمائه در محروسه تبریز به سعایت دمشق خواجه بن چوبان به قتل آمد. و او را به شیراز آوردند، و در جوار پدرش شیخ جمال الدین ابراهیم [۴۳ الف]

در اندرون قبه‌ای که بر سر او ساخته‌اند، هم در نفس شیراز دفن کردند. بعد از [آن که] ایام دولت آن خاندان منقضی گشت، ملک شمس‌الدین محمد بعد از برادر مدتی سعی نمود در اردو و مفید نشد. و هم در آنجا وفات [یافت]. و برادران دیگر: ملک سراج‌الدین و ملک فخرالدین و ملک جلال‌الدین و ملک قوام‌الدین و ملک بدزالدین و ملک رکن‌الدین هر یکی به استقلال والی و متصرف رکنی از ارکان مملکت بودند، تا به طرف معبر و بصره و قیس و هرموز و دیراب. مملکت فارس خود در تصرف ملک عزالدین و ملک شمس‌الدین بود. آخر الامر روزگار داده مستعار را استرداد کرد.

وَذَلِكَ بَيْنَ سَيْمِ الزَّمَانِ الْمُحْتَمَلِ وَعَادَاتِ الدَّهْرِ الْمُتَعَمَلِ وَعَقِيبِ كُلِّ نَزُولٍ اِرْتِحَالٍ؛

شعر:

قَامِلٌ إِلَى مَنْ مَاتَ قَبْلَكَ وَاعْتَبِرْ
فَلَمْ يَبْقَ مَمْلُوكٌ وَلَمْ يَبْقَ مَالِكٌ

طبقه پنجم

در ذکر سلطنت ملک اعظم سعید شرف‌الدوله و الدین محمود شاه، و شرح حکومت اولاد نامدار او

از ابتداء ایام سلطنت سلطان محمد الجایتوین از غون بد تاریخ سنه ثلاث و سبعمائه ملک اعظم شهید شرف‌الدین محمود شاه بن محمد بن فضل‌الله که بد فضل ازومه طیبه به نسب مبارک عبدالله انصاری علیه الرحمة انتما داشت، و به کمال ابهت و معالی همت از ملوک بنی‌عباس قصب‌السبق ربوده و بد بویه جهانپانی آل‌بویه را در خوی اُخجالت انداخته، در ممالک فارس متصرف و مستوالی گشت، و دیگران به مراد و رای او خوض می‌نمودند. و در تاریخ سنه خمس و عشرين و سبعمائه در مجموع ولایات فارس و خطه شیراز به استقلال نافذ الحکم گردید. و بلوکات متحدگشت. انجو و دله هر دو یکی شد، و

[۲۳ب]

کار مملکت بر نهج مستقیم قرار گرفت . دست ظلمه از ترك و تاجيك ، از دور و نزديك از این دیار بر بست ؛ و پای سران و سروران از رکضت در میدان حکومت فارس فرو شکست . ملك اعظم جلال الدین مسعود شاه و ملك اعظم غیاث الدین کیخسرو و امیر زاده اعظم شمس الدین امیر محمد ، هر یکی در مملکت بی نظیر ، و در سلطنت ، جهانداری جهانگیر^۱ بودند . ملك جلال الدین مسعود شاه به تاریخ سنه ست و عشرين و سبعمائه در مجروسه شیراز به استقلال صاحب فرمان گشت ، و در تاریخ سنه ثلاثین ، ملك سعید غیاث الدین کیخسرو در قضایاء ملك شروع فرمود ، و مدتی امور سلطنت در قبضه ایالت و حکومت^۲ او بود . ملك اعظم سعید شرف الدین محمود شاه در تاریخ منتصف رجب سنه ست و ثلاثین [و سبعمائه] در نوبت سلطنت از به خان شهید کردند ، و تابوت او در شهر سنه سبع و ثلاثین [و سبعمائه] به شیراز آوردند . جمله خاق شیراز ، خاص و عام ، ضعیف و شریف ، جامه سوک به اختیار خود در پوشیدند ، و به پیش تابوت او باز آمدند . هیبتی و [مصیبتی] در شهر شیراز دست داد که در هیچ عهد کسی نشان نداده بود .

از آن کا آفتاب فلک بود چرخ ز روی زمین سایه برداشتش
جهان را همان يك جوانمرد بود . . . حسد بر دگر دون و نگذاشتش

ذکر طایفه‌ای از اعیان و اساطین مملکت

که در ایام دولت ملك سعید شرف الدولة والدین امیر محمود شاه
هر يك به نوعی متصدی حکومت شیراز گشتند

[۴۴ الف]

به تاریخ سنه اربع عشرة و سبعمائه صاحب عدل خواجه عزالدین قوه‌دی
به جهت تنسیق امور مملکت و تعدیل قانون ملك فارس به شیراز آمد . و
در آن وقت حل و عقد ممالک به استقلال در نظر نواب او بود .

۱- ح: جهانداری و جهانگیر ۲- این قسمت به مقدار دو صفحه در نسخه چاپی ، مقدم و مؤخر شده است . از اینجا تا « نشان نداده بود » در صفحه ۹۴ سطر ۳ تا ۹ آمده است ، نه دنباله ص ۷۶ سطر ۱۵

یکی دیگر ، ملك اعظم شيخ بهلول ، از برای ضبط امور ممالک به شیراز فرستادند . و او مردی زیرک - کاردان بود . مدتی قاندیری کرده ، و در زی طوایف صوفیه بوده ، و به تدریج تجارب روزگار حاصل کرده بود . مدتی که در شیراز بود ، تدبیر و ترتیب ممالک به نفس خود می فرمود ، و اوضاع پسندیده در شیراز از کمال شهامت و حسن تدبیر او بدظهور پیوست . و بر سر روضه شیخ کبیر قطب الاولیا و المحققین ابو عبد الله بن خنیف از خالص مال خود قبدای عالی بنا فرمود . و این زمان از آثار مرضیه او در شیراز ، آن قبه مانده .

دیگر در تاریخ سنه تسع عشره که امور ممالک فارس بد لایه مدفون به رأی جهان آرای خداوند زاده کرد و جین بنت اتابک ابش بنت سعد بود . نوین اعظم امیر طغای که هم سر بستر او بود ، بد راه باسقا قی و نظم شتات ملک در شهر سنه عشرین به شیراز آمد . و از آثار معدلت او چند عمارت پسندیده بدظهور پیوست . از جمله بیرون دروازه بیضا نزدیک شهر ، بستانی ساخته ، مقدار دویست فیمان . و این زمان به باغ طغایی اشتهار دارد . و بعد از مراجعت به آوردن هم در آن نزدیکی وفات یافت . و او را نقل کردند به شیراز ، و در مدرسه خداوند زاده کرد و جین مدفون ساختند .

یکی دیگر حاجی طغی پسر امیرستی ، در شیراز به رسم باسقا قی مدتی حکم کرد . و بعد از او سلطان خاتون خواهر زاده کرد و جین پادشاه به قره محمد در شیراز متصدی حکومت گشتند . کلی امور ممالک بد نظر ارباب او منوط گردانیدند .

ذکر آمدن مسافر بیک به طرف شیراز به حکم ابوسعید سلطان | ۲۲ |

در سنه خمس و ثلثین و سبعمائه آخر عهد سلطان ابوسعید ، مسافر بیک

از حکم یرلیغ به راه حکومت به شیراز آمد ، و در امور مملکت فارس شروع در پیوست . و در آن وقت متصدی امور مملکت نواب ملك اعظم سعید امیر غیاث الدین کیخسرو علیه الرحمه بودند . و آن چنان در ملك استقرار و استمرار یافته بودند ، که نواب مسافر بیک را مدخل و مجال نبود . مدتی که در شیراز بود ، اصلاً امور ملك براو متمشی نمی گشت . و در تاریخ ربیع الآخر سنه خمس و ثلاثین ، چون خبر وفات سلطان ابوسعید در شیراز منتشر گشت ، وهنی عظیم در امور مسافر بیک به ظهور رسید . امیر غیاث الدین کیخسرو او را بگرفت و چند روز باز داشت ، و به صد حیاه او را تخلص فرمود و بد طرف اردو مراجعت کرد .

ذکر مخالفت میان امیر جلال الدین

مسعود شاه و امیر غیاث الدین کیخسرو و مقتل فخر الدین پیرک

بعد از آنکه امیر جلال الدین مسعود شاه مدتی به راه وزارت ، منصب حکومت جمیع ممالک بدو مفوض گشت ، مدتی بدان قیام نمود ، چون تغییر و تبدیل در اردو متعاقب گشت ، و قضا یا موسی خان بطنو و علی بادشاه بارید شد ، مراجعت فرمود ، و با شیراز که محل سلطنت پدر نامدار او بود ، باز گشت . نواب نامدار او خواستند که در حل و عقد ملك شروع نمایند ، و امیر غیاث الدین کیخسرو امتناع می نمود . صباح یوم السبت منتصف شعبان سنه ثمان و ثلاثین و سبعمائه ، امیر غیاث الدین کیخسرو حکم فرمود ، و به مغافصه فخر الدین پیرک ، که وزیر خاص امیر جلال الدین مسعود شاه بود ، به قتل آوردند . میان برادران بدین واسطه مجاربت قایم گشت . آخر الامر امیر غیاث الدین کیخسرو را مقبوض کردند ، و امور ملك به رأی نواب امیر مسعود شاه استقرار و استمرار یافت . و در تاریخ رجب سنه تسع و ثلاثین و سبعمائه

[۴۵ الف]

امیر غیاث الدین کیخسرو وفات یافت و حکم سلطنت به جانب نواب امیر مسعود شاه
مخصص گشت .

ذکر هجوم امیرزاده

پیر حسین به اتفاق امیر محمد بن محمود شاه در اعمال شیراز

امیر جلال الدین مسعود شاه در سنه ثمان و ثلاثین بنا بر توهمی که در خاطر
داشت ، امیر محمد برادر رابه قلعه اسفید محبوس گردانید . بعد از مدتی از قلعه
بگریخت . چون لشکر پیر حسین متوجه شیراز می گشتند ، با ایشان پیوست ،
و به تاریخ ثامن عشرین شعبان سنه اربعین و سبعمائه بداعمال شیراز رسیدند ،
امیر مسعود شاه با لشکری مرتب و غلبه تمام استقبال فرمود ، و در سر وستان
هر دو لشکر بهم رسیدند ، و حرب میان ایشان قائم گشت . لشکر امیر مسعود شاه
هزیمت کرد و باز به شیراز آمد ، و در شیراز جای مقام ندید ، و به طرف
لرستان بیرون رفت . پیر حسین بعد از هفته ای به شیراز آمد ، و مدت بیست
ونه روز در شیراز حکم کرد ، به تاریخ ثامن عشرین رمضان سنه اربعین و
سبعمائه ، بهانه ای بر امیر محمد نهاد ، و در حال او را به قتل آوردند .
شیرازیان غلبه کردند و بر پیر حسین بدر آمدند ، و دست تاراج بر آوردند .
لشکر پیر حسین جمله هزیمت گرفتند و خزائن و دفائن ، که از اطراف جمع
کرده بودند ، مجموع با شیرازیان گذاشتند . پیر حسین به هزار حیل با
سواری چند معدود از شهر شیراز بگریخت . بعد از مدتی امیر جلال الدین
مسعود شاه با سر مملکت آمد . پیر حسین لشکری آراسته با هم آورد ، و سال
دیگر به عزم استخلاص شیراز و انتقام نمودن از شیرازیان ، به شیراز آمد .
امیر مسعود شاه دیگر بار کناره گرفت و به طرف لرستان بیرون رفت . شیرازیان
امتناع نمودند . چهره تعصب بر افروختند و رایت مـحاربت بر افراختند . [۴۵ ب]

درهای دروازه جمله در بستند ، و به طریق جنك و مظاهرت روی نهادند . مدت پنجاه روز میان لشکر پیرحسین و شیرازیان محاربات متواتر و مقاتلات متعاقبه واقع شد ، که در احوال شیراز قطعاً وهنی پدید نیامد ، صورت عجزی به ظهور نیوست ، و همچنان در طریق معاندت اصرار می نمودند . بعد از وضوح فزوح و ظهور مظاهرت از طرفین ، طریق صالح اختیار افتاد . به روز چهارشنبه بیست و ششم ربیع الآخر بیرون دروازه شیراز نزول فرمودند . مدت پنجاه روز توقف نمود . روز چهارشنبه شانزدهم جمادی الآخر اتفاق صالح افتاد . مولانا اعظم شمس الدین صابین قاضی و صاحب سعید ظهیر الدین ابراهیم در امور ممالکت شروع نمودند . بیت :

چهار شنبه بیست و ششم ز ماه ربیع

به هفصد و چهار و یک بدعز و حشمت و ناز

رسید مـو کب نوئین عصر پیرحسین

به انتقام دگر بار بر در شیراز

بعد از مدت پنجاه روز ، ملاحمت به مصالحت بدل شد ، و محاربت

به مصالحت انجامید . بیت :

همه دشوار چرخ آسان شد . کار گیتی همه بسامان شد

مدت یکسال و هشت ماه امور سلطنت در شیراز به رأی بررای و مراد

نواب پیرحسین استمرار یافت ، که همت و نهمت ایشان جز در آرایش و

نمایش علم عامه و طراز جامه و ساز مثقل و مرکب مجلل مصروف نبود .

می پنداشت که اعتدال بهار آن دولت از صرصر خزان عزل و انقطاع دور

است ؛ یا صبح اقبال را شب هنگام زوال در پیش نیست . تا در آخر ذیحجه

سنه اثنین و اربعین و سبعمایه ، منہیان اعلام نمودند ، که ملک اشرف در خطه

اصفهان نزول فرمود . چون آوازه هجوم لشکر ملك اشرف مسامع اشرف پیر
حسین را پر طنین گردانید ، گفت : العطبُ ردُّ و التَّاریقُ سدُّ . بیت :

[۴۶ الف]

من رستم کمان کشم اندر کمین دهر

خوش باد خواب غفلت افراسیاب شان

سواد لشکر شب یلدا نمایش جز به شعاع ید بیضاء ظلمت زدای من انهزام نپذیرد؛
و چین و گره این حادثه جز [بد] ابروی و جبین کشاده من گشوده نشود .
حاصل الامر آن دعویها جمله بر باد آمد . در اوایل محرم سنه ثلاث و اربعین
و سبعمائه به قدر بیست هزار سوار لشکری چون کوه آتش زیانده پیش جمع
کرد ، و بد پیش لشکر ملك اشرف باز شد . چون بدو منزلی اصفهان رسید ،
نواب نامدار و امراء تیغ گزار بد توسط پیش آمدند . شب یاشنیدسایح ه د
صفر سنه ثلاث و اربعین چون طلایه شام در انهزام رومی روز روی آورد ،
پیرحسین با جمعی معاشران بساط نشاط گسترده ، جمعی نزدیکان دور اندیش
و طایفدای از [یاغیان] بی عهد و کیش بد شتر دانی از بیم جنگ شیر و
جنگ شمشیر پشت بر پیرحسین کردند ، و روی بد لشکر گاه ملك اشرف
[بن تنورتاش بن جوبان] آوردند . آوازه غدر در میان لشکر اشرف رسد ،
پیرحسین مخوف شد ، و طریق انهزام پیش گرفت . خرده گیری کهنه بر
سپهر گردان ، پیرحسین جوبان را بد غرامت بد پای ماچان نکست و زداشت . بیت :

خاند داران ز خوف خاند بران

میر عاجز چو شیر بی دندان

هم تھی گشت کنج آکنده

خاند خویش مانده در گران

طوق زنجیر و ممالک نمان

هم سلاح و سپهر بر آکنده

طبقه ششم

در ذکر امیر جمال الدین ابواسحق بن

محمود شاه و صورت غدر و چگونگی آن و شرح قضایایی چند

که در عهد دولت او ظهور یافته

هر چند این ضعیف در ذکر ایام دولت او کتاب تاریخ نامه در دو مجلد
 [۴۶ب] تألیف کرده ام و اکثر فتوحاتی که در دور دولت او دست داده ، به استقصا در
 آنجا ذکر رفته ، در این کتاب که به شیراز نامه موسوم و مسمی گشته ،
 لازم بود شطری از احوال امور مملکت آن حضرت نمودن ، و شرح حالاتی
 چند که در مبادی سلطنت روی نموده ، بر سبیل اختصار .

ذکر توجه

ملك اشرف به اتفاق آن حضرت به طرف شیراز

بعد از هزیمت پیر حسین ، غره ماه ربیع الاول سنه ثلاث و اربعین ،
 ملك اشرف را شرفات شرف به اوج کیوان رسیده ، به معاضدت و استظهار
 لشکر جرارد دولت یار جمال الدوله والبدین ابواسحق خلد ملکه ، مرحله به مرحله
 و منزل به منزل در تنعم و عشرت و ناز روی به محروسه شیراز داشتند غافل از
 شعبده چرخ لعبت باز که چه بازیها خواست نمودن . جمعی از ارکان دولت
 و وزراء مملکت به طریق الحیل و تضریب ، مزاج ملك اشرف در معاهده ای که
 با خدمت ملك جمال الدین شیخ ابواسحق کرده بود ، متغیر گردانیدند ، و
 بر شکستن عهد ، عزم درست کردند . مرکب غدر را تنگ ، تنگ در کشید ؛
 تا شبی از شبها فرصتی یافتند ، و روی عزم به هزم لشکر خلد ملکه آوردند ،

و در کسوت غدربه مغافصه صورت تاراج و غارتی در میان لشکر امیر شیخ ابواسحق بنیاد کردند. هم در آن شب، طارف و تلید و حواشی و مواشی، از آنچه آرایش کوکبه سلطنت بود، جمله در معرض تلف آوردند، و بر یردگاه خلد ملکه جمعی موکلان بی راه نصب کردند، و بعد از چند روز معدود، به در محروسه شیراز رسیدند. روز شنبه آخر ربیع الآخر، صدای کوس ملك اشرف گوش گران کوه را سبک گردانید. به عظمتی و کوکبای هر چه تمامتر در صحراء جعفر آباد، سراسر خیل و حشم گرفت. والله اعلم.

ذکر تاراج کردن

شیرازیان یردگاه ۱ ملك اشرف و هزیمت او از شیراز

شب هنگام که طناب دوداندود شام را به اوتاد چرخ ازرق فام بستند. | ۴۷ الف |

شبی کان شب سیه تر بود از قار شبی تیره چو روز دوری یار
جهان تار یک تر از موی زنگی چو چشم مور بر عاشق زنگی

جمعی شیرازیان پیاده چون مصیبت زدگان کار افتاده، همچون شفق دامن به خون آلوده، و صبح آسا جیب و آستین پاره کرده، جان بر کف حیات در معرض تلف، از پیش قرض کرده وعده به تالان ملك اشرف داده:

بِحَرِصٍ أَحْرٍ مِّنَ النَّارِ وَقَلْبِ أَقْسَى مِنَ الْحَجَرِ

هر شیرازی بچه، یکنی تیغ هندی بر دست، غوغاء مغالی در سر، جسم ضعیف سینند بطلاق با ترکمان قفجاق، شرطاق بنیاد نهادند. یردگانی چند روستایی ترکان یغمایی را یغمای دادند. گروهی به خیال خزینده سینند، که خزینده دقینه جان است، هدف ناوک فتنه ساختند، برات میکائیل ناریافتند. با جبرئیل بد خصومت در افتاده، همچون طلس طلاوند بر امواج بحر سواح

می کشید ، و به حمله حمل صولت ، تیرزحل را دفع می کردند . دریای فتنه در شیراز باز به جوش آمد . شب چون نامه عاصیان سیاه ، و همچون زلف معشوقان دراز ؛

فَقِصَارُهُنَّ مَعَ الْهَمُومِ طَوِيلَتُهُ وَطَوِيلُهُنَّ مَعَ الشَّرُورِ قِصَارُ

لشکر خسته از راه رسیده ، نه روی گریز و نه دستاویز ستیز . قطعه:

نادمیده صبح - ولتشان به شبانگه رسیده دولتشان

زود مدت چو دولت ژاله تنگ دولت چو دولت لاله

همچنان با هزار محنت و بیم دهلی می زدند زیر گلیم

جمله بروج سیر یکی کرد ، یکی درازبال و جیوب شمال و جنوب جبال و كهوف به هیأت پروین جمع آمدند . ملك اشرف شب همه شب چون شب مارگزیدگان و صبح ماتم رسیدگان ، خاك آن دشت و صحرا به غربال تضرع می بیخت ، و این آیت ورد خود ساخته : لَيْسَ اَنْجِيْتِنَا مِنْ هٰذِهِ لَنْكُونَنَّ بِـ الشَّاكِرِيْنَ^۱

[۴۷ب]

روز دگر بامداد ، ملك اشرف از شرفات قصر نظر کرد ، بیاض صحراء [جعفر آباد]^۲ . دید از سواد سپاه شیراز ، سیاه ، همچون لشکر مور بر - تختگاه سلیمان گرد آمده . ترکان نيك به تنگ آمدند . رأی نواب [و] وزراء مملکت بر آن قرار گرفت که جمعی سواران در میدان باشین از یان به مبارزت در آویزند ، و گروهی^۳ نازکان از آن میان بدرگریزند ، و دفینه و خزینه و مراکب [و] مواشی و حواشی از پیش روانه سازند ، و به تدریج رد و حملی می نمایند ، تا به شب هنگام طریق فرار اختیار کردند .

۳ - ح : + و گروهی

۲ - ح : ندارد

۱ - آیه ۲۲ ، سوره یونس

ذکر هزیمت ملك اشرف از خطه شیراز

شب هنگام که کیخسرو روز بر شرفات قصر فلک از هیبت آهنگ لشکر
زننگ در هزیمت روی به شهرستان مغرب نهادند، سواد لشکر ملك اشرف در
طریق هزیمت بد بیضا نمودند، و به سوداء بیضا بد طریق سرعت سمند باد
پای برانگیختند.

همه را^۱ در بهانه راه گریز تیغها کند گشت و تکها تیز
جمله لشکر زجان خود بستوه همه آواره گشته کوه بدکوه
لشکری را ز ترس خنجر تیز تا بد جیحون رسید گرد گریز

ذکر مراجعت امیر جلال الدین

مسعود شاه بعد از هزیمت ملك اشرف از محروسه شیراز

بعد از هزیمت لشکر ملك اشرف، کار ممالک از بی سری، سر سری
شد، و از فتنه عام جوش دریای فتنه بد جوش آمد. بیت:

مثل زنند که صد ساله ظلم و جور ماوان

بد از دو روزه شر عام و فتنه غوغاست

شب دیجور محنت را صبح صادق اقبال بدمید؛ و خزان فتنه و غوغا
را نوبهار عدل و نصفت برسید. امیر جلال الدین مسعود شاه از طرف ارسندن
باز بد طرف شیراز آمد.

سپاس و شکر خدا را که میر فرخ رخ

خدیو ممالک آرا، شد فقیر نواز

بد تختگاه سلیمان رسید دیگر با.

ذکر قدوم یاغی بستی بن جو بان به خطه شیراز

در آن تاریخ که امیر جلال الدین مسعود شاه، بنا بر مصلحت ملک در نواحی لرستان اقامت فرمود، یاغی بستی با لشکری معدود مستشعر بود. چون کیفیت احوال^۱ شیراز معلوم کرد، بذحضرت جلال الدین مسعود شاه التجا فرمود، و میان ایشان طریقه اتحاد و موافقتی هر چه تمامتر اتفاق افتاد. و چون عزیمت شهر شیراز مصمم فرمود، او را مصحوب خود گردانید. به وقت نزول برای مراکز خیمای حشمت یاغی بستی، صحراء جعفر آباد و قصری که در آن جایگاه بنا فرمود، معین گشت. مدتی هم بدین نوع آثار خلوص و مصادقت از ضمیر هر يك به ظهور می ییوست، تا بعد از مدتی بدتضریب جمعی مفسدان، مزاج یاغی بستی از حال صداقت و صلوحیت متغیر شد. طغیان نخوت بر مزاج او استیلا یافت. اندیشه مجال و سوداء باطل و خیال سلطنت و استقلال در دماغش بیضه نهاد. نقض ذمت را دامن برزد، و اخفار عهد در خاطر گرفت.

تاریخ مقتل امیر جلال الدین

مسعود شاه و صورت غدر یاغی بستی و اعوان ظلمه او

روز نوزدهم ماه شعبان سنه ثلاث و اربعین و سبعمائه چاشتگاه سلطانی که جمشید خورشید نورانی تیغ آتشین در دست و سپر زرین پیش روی، بر روی جبال^۲ و قفار برهان ذی الفقار می نمود؛ ملک اعظم سعید جلال الدین مسعود شاه از حمام بیرون آمده و در میان کوکبه عظمت آثار، بیت:

می رفت^۳ هزار گونه باد اندر سر سوداء هزار کعبه اندر سر

در میدان آمال فراخ مجال جولان کنان از این طرف یاغی بستی کمین

۳ - در مرزبان نامه ص ۴۰ مصراع اول چنین

۱ - ح: احوالی ۲ - ح: جبار

آمده: بنشست و هزار گونه باد اندر سر.

کین گشاده ، با جمعی اعوان کینه اندوز گردن تسلط افراخته ، چهره غضب بر افروخته ، همین که مجال فرصت و توان امکان یافتند ، بی توانی بر سر امیر مسعود شاه تاختند . امیر از سگالیدن دشمن و غدر بی گمان بود ، از آن مضیق و مهلاکه مجال گریز ندید . ناچار گردن تسلیم به حکم تقدیر بنهاد [ب ۴۸] هر بی رحمی برو زخمی زدند ، و هر نامردی با او نبردی می کردند . آخر الامر ، غره بیضاء او که بیضه غراء صبح سعادت بود ، به چشمه خضراء تیغ بی دریغ بگذرانیدند .

آفتاب حشمت را کلاه اقبال از مفارق دولت در افتاد . آسمان خون شفق از دیده افق باریدن گرفت . صبح چون ماتم رسیدگان پیراهن چاک کرد . نهان داشتگان بر خاک تیره نشستند ، گوشه ناله و شیون در پیوستند . فریاد و فغان از سکان خیمه کجلی رنگ آسمان نشان برخاست ؛

میری که از لطافت شخص عزیز او

گوئی که آفرید خدای از روان پاک

ناگاه رفت و از غم او در مصیبتش

قومی به جای جامه همه جان کنند چاک

ذکر ایالت و ایام سلطنت

ملك اعظم جمال الدنيا والدين شيخ ابو اسحق بن محمود شاه

روز نوزدهم شعبان سنه ثلاث و اربعین و سبعمائده که روز کار کین گذار

به دستای جراحی کرد ، و به دستای مرهم نهاد ، به حکم نص قاطع^۱ :

«تَوَتَّى الْمَلِكُ مِنْ كَشَاءٍ وَكَنْزِعُ الْمَلِكِ بِمَنْ كَشَاءٍ»^۲ از عظمت آثار «والله توتی

۱ - ع - ۱ - به حکم نص قاطع ، + طفرانسان ، «قل اللهم مالك الملك» ۲ - سورة

ال عمران، آیه ۲۵

ملکه من تشاء «رایت حکومت و ایالت و رقمه و امر اقبال ملک اعظم، خسرو اکاسره زمان، شاه کامکار کامران، جمال الدنیا والدین، برافراختند^۲. قله و زمام حل و عقد مناجح اصل ممالکت در کف کفایت او نهادند. گردن تفوق بر- افراخت و چهره بیرق بر افروخت، و کین گزاری دشمنان کمر بست، و تیغ انتقام بردست گرفت و روی به دشمن نهاد، تا به هنگام آنکه رخسار آفتاب بر سان چهره مصیبت زدگان، خیزران رنگ کردید، هنگامه نبرد گرم بود، و کار پیکار و ملاحمت بر قرار. از بس خون دلیران عرصه زمین لاله گون نمود، بیت:

[۴۹ الف] ز بس خون که گرد آمد اندر مغاک چو گوگرد سرخ آتشین گشت خاک
روز دیگر هم بر آن منوال کوس سنجری بنواختند، و رایات سلطنت
پناه ابواسحق بر افراختند.

ذکر مقارعت و مقاتلت میان شیرازیان

در خطه شیراز چندی طریق حق اختیار داشتند، و گروهی در باطل
خویشتن را بر حق می پنداشتند

روز بیستم ماه شعبان، هم در اندرون شهر از دو طرف سپاه گرد آمدند. شیرازیان دو فرقت گشته، جمعیتی از اعیان و اهالی و چندی عوام شیراز با یاشیبستی متفق شدند و طریق باطل اختیار کردند و بدان معنی اصرار نمودند؛ و فوجی از اعظم و اکابر ملک و اکثر عامه شیراز طرف حق گرفتند، و در

۱- ج: منشور و شهریاری به نام سلطان جهان، اسکندر زمان و دارای دوران، وارث ملک سلیمان پناه اهل ایمان.

مالک ملک سلیمان ملک جم فرمان
شاه دشمن کش گردنکش عالم فرسای
جمال الدولة والدین امیر شیخ ابواسحق خلدالله ملکه و ایام دولته موشح و موشی گردانیدند.
سایه چتر معدلت کستر را بر جهانیان بکسترانید، ذیل دیباچه معدلت کسترش فهرست روزنامه کیخسروان
جهان گشت. ۲- ج: از «رایت حکومت...» ندارد

مقام حقگزاری قدم نمودند. مدت بیست روز یکماه بدین نوع در اندرون شهر هر دو لشکر با یکدیگر مبارزت و ملاحمت اقدام می نمودند. فریاد از نهاد خلق برخاست. جمهور ضعفه و عجزه دست به دعا: «رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لِطَاقَةِ لَنَا»^۱ برداشتند. روز دهم ماه شوال، طایفهای جنگ آزماهی و جمعی پیادگان زمین فرسای، طریق حرب و ملاحمت به قاعده هر روز در پیوستند، و گروهی سوار و پیاده به طریق غیر معهود روی کردند، و محلات به محلات در حکم تسخیر می آوردند. آخر الامر یک نیمه شهر که هواخواه یاغی بستی بودند، مسخر و زبون شدند. هم در آن روز، دودمان شریعت را چشم زخمی برسید. مستی عوام رنود و اوغاد، دست تعدی و تاراج بر آوردند. سد اسکندر شرع مصطفوی را از یاجوج و ماجوج فتنه، رخنه ای پدید آمد. یاغی بستی طریق فرار اختیار کرد، و با گروهی معدود از آن میان بدر گریخت.

ذکر هزیمت امیرزاده یاغی بستی به طریق سروستان

[۴۹ ب]

یاغی بستی به هزار حیات از آن میان بدر رفت، و در نواحی فسا لشکری جرار از هر کران و کنار باهم آورد، و چون رأیت سلطنت پناه خاندانک، از راه خرامه کربال توجه فرموده بود، یاغی بستی از راه گرم بدصوب سروستان روی نهاد، به عزم آنکه با لشکری که ترتیب کرده بود، در غیبت حضرت، خاندانک [به خطه شیراز]^۲ منحدر گردد. همین که از تذاک سر بر کرد، جهان فراخ بر او تنگ آمد. موبد عالی شاه اسلام بر روی را دید در اکناف و اطراف سروستان منتشر گشته. چون که سوار اشک بدان عظمت و شوکت یافت، فساد رای و شر مغبه حرکت خود معاینه کرد. به وقت مجال، مجال مراجعت مستحیال دید، دل بر چنگ شیر و چنگ شمشیر بنهاد. همچون

مرغ در دام ناگمان خود را اسیر یافت . بیت :
بیچاره دلت چو مرغ وحشی همواره ز چرخ دام روزیست

ذکر محاربت ملك اعظم

جمال الدولة والدين با خسرو اعظم یاغی بستی در سروستان

چون داس حصاد مزرعه امانی ، که عبارت از آن هلال عید فطر بود ،
[بر] سبزه زار سپهر مینا رنگ [پیدا آمد] ،
قَدْ اِنقَضِيَ دَوْلَتُهُ الصِّيَامِ وَقَدْ بَشَّرَ سَقَمُ الْهَيْلَالِ بِالْعَيْدِ

امیر زاده علی بن محمود شاه ، آن علی شوکت شیر دل ، از بند قلعه سفید
همچون لعل سرخ روی و گران مایه بدر آمده بود ، با لشکری آراسته
متوجه شده ، از دو طرف سوار و پیاده چون ستاره در سواد شام و ستاره روز
غمام به حرکت آمدند . آسیاب اسباب طعن و ضرب دیگر بار گردان شد .
آتش حرب بالا گرفت . زبان تیغ از نیام بدر افتاد ،

[۵۰ الف] به يك ره تیر بگشادند بر هم به يك ساعت در افتادند در هم

جهان پنهان شد از گرد سواران هوا تاریک گشت از تیر باران

آخر الامر به حکم نص : «وَمَارَعَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى»^۲ تیر
اندازان شست تقدیر^۳ از جعبه قضا^۴ : «لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا»^۵ تیر
تغییر : «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْنَتِهِ وَيَحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَن بَيْنَتِهِ»^۵ پر تاب دادند .

نیزه گزاران چرخ چنبری از قراب قدرت تیغ نکبت بر جان دشمنان راست
کردند . حقیقت مضمون آیت : «أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمَدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلْفٍ مِنَ
الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ»^۶ به ظهور پیوست . صورت فجوی : «وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا
بُشْرَى لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ»^۷ حسب حال

۱ - ح : ندارد ۲ - سورة انفال ، آیه ۱۷ ۳ - ح : بقدر ۴ - ح : ندارد
۵ - سورة انفال ، آیه ۴۲ ۶ - سورة آل عمران ، آیه ۱۲۵ ۷ - سورة آل عمران ، آیه ۱۲۶

سلطنت پناه خلد سلطانه گشت . اشارت بشارت : « فَهَيَّرَ مَوَهُمُ بِإِذْنِ اللَّهِ »
در اقطار [و] اصقاع جهان انتشار یافت . لشکر یاغی بستی روی بسه هزیمت
نهادند . قرعه شکست بر قلب لشکر دشمن افتاد . هر چه بد دست تدبیر بد هم
نهاده بود ، گردون مرد شکر ، همه را پشت پای زد . آن عرصه را به یکبارگی
بازچیدند . وَاللَّهُ اعْلَمُ .

ذکر انتهای لشکر امیرزاده اعظم

یاغی بستی کرت دوم به اتفاق ملک اعظم اشرف خلد

ملکه و قضیه تاراج خطه ابر قوه

چون بسه مبارکی و طالع سعد حضرت سلطنت پناه ملک اعظم جمال
الدنیا والدین امیر شیخ ابواسحق ، خلد دولتد ، بعد از انهزام امیر یاغی بستی
بن جو بان ، با مرکز عز و مخیم حشم بازگردید ، خطه فارس به میامن وصول
رایات عظمت شعارش مغبوط روضه ارم آمد . طریق مقارعت و طرز شقاق و
منازعت میان اهل شیراز بدکایت مسدود شد . شاه بردست سلطنت بنشست ،
ودست ظالم و تعدی به یکبار از مملکت بر بست . هم بر این منوال چند روز
از روزنامه ایام بد عهد بگذشت . از آن طرف یاغی بستی چون از مملکت
فارس مایوس گشت ، بد اطراف سلطانی رجوع فرمود . همچون عاشقان سودا
زده دست در دامن خاک زد . گمنند طالب از هر طرف در می انداخت ، و در
جمع شمال و شتاب لشکر سعی می نمود . عاقبت فوجی عظیم از اعیان و طبقه ای [۵۰ ب]
تمام از اهل شوکت فراهم آورد ، و گروهی ارباب حکومت با او متفق الدامه
آمدند . چون جناب ملک اشرف از ازماع انتهای امیرزاده یاغی بستی و قوف
یافت ، او نیز در مرصده عزیمت شیراز انتقام را منتهمز فرصت بود . عالی
کل حال با یکدیگر پیوستند ، و در عزم آن نهضت متفق الرأی گشتند . در

اوایل ماه رجب سنه اربع و اربعین با کوبه لشکری عظیم، عزیمت توجه طرف فارس مصمم گردانیدند. اتفاق در ممر به جانب ابرقوه افتادند. صباح روز پنجشنبه ثالث عشرین رجب سال مذکور لشکری جان شکر با شکوه چون کوه انبوه پیرامن خطه ابرقوه چون دایره به گردنقطه مرکز در آمدند. خاک ابرقوه که مرقد طاووس^۱ و مهبط انوار ناموس^۲ بود، فردوس صفت هرگز از او دود معصیت بر نیامده، به حصار کردند. فوجی پیشه کاران [و] محترفه که آئین مقارعت و رزم سازی و طرز مظاهرت و نیزه بازی به عمر خود ندیده و ندانسته، نقش مبارزت و آئین جنگی جوئی از خنجر گزاران خطه شیراز و نیزه گزاران^۳ ملک اصفهان یاد گرفته بودند. و لیس حدیث النفس غیر ضلال. ندانستند که از دراعه، عمل درع نیاید. سرخ پره که شاهینی کند، پرش به خون در حلق سرخ گردد. زاغ اگر خواهد که زغن شود، گردنش بشکند. فی الجمله نادانسته به مقاومت آن لشکر گران، کمر در میان بستند، و در سطوح باروئها بازوئها سخت به مظاهرت در آویختند. جوئی که از ره دلاوری زره داودی از خود عادی^۴ باز نمی شناختند، و سپر مکی را از نیزه خطی فرق نمی توانستند، بر سر باروی، رو باروی، مبارزت آغاز نهادند. بلا بر سر خود فرود آورد. که با یاد مستان سرود آورد

[۵۱ الف] لشکر دو سه روز بر در شهر ابرقوه خیمه بر خیمه زدند و طناب در طناب کشیدند. اعیان و ساکنان ابرقوه از بیم، نفس در گلو مانده، به خنجر گزاری تحصن می نمودند. روز چهارم، ترکان جنگجوی به مغافصه پیرامن شهر هجوم نمودند و همچون رجوم شیاطین، آتش فتنه در میان شهر در انداختند.

۱ - مراد طاووس الحرمین (ابوالخیر اقبال بن عبدالله بن الحسین) متوفی ۴۲۰ می باشد که

بزودی شرح حالش خواهد آمد (نیز، کزیده ص ۶۷۶ س ۱۸) ۲ - ح : ساتوس ؛ ۳ - ج :

نیزه گذاران ۴ - ح : عادل

ابر قوهیان جنگ نادیده و مبارزت ناآزموده سلاح و ساز از دست بینداختند. هر یکی در کنجی خزیدند. لشکر جمله از دروازه‌ها بدان درون شهر در افتادند. شیران شرز در میان رمد کامیاب و نخجیر افکن باشند. و [شاهین] گرسند با کبکان خوش خرام و کبوتر در دام، چه تنعم راند،

عقاب چون توئی اندر ازای طاقت من

حدیث حمله شیر است و حیله رو باه

ابر قوهیان همچون توسن گسسته رسن، هر یک را ترکی کمند افکن در پی، از گوشه [ای] بد گوشه [ای] حیران و سرگردان می‌دویدند، نداء «وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ [وَأَمْوَالَهُمْ] وَأَرْضًا لَمْ تَطَّوْرُهَا» در میان اهل شهر ابر قوه در انداختند، بسیاری از مخدرات و مستضعفین در آن دستبرد، پایمال بساختند و ضیع و شریف را در ربقة مذلت؛ «يُؤَخِّدُ بِالْأَوْصِي وَالْأَقْدَامِ»^۱ از مساکن مالوفه بدر می‌کشیدند. [و آیه] «الْقَبْقَبِي وَالْقَدْر»^۲، بر خاص و عام می‌خواندند، چون جوق^۳ ظلمد بر آن نوع بر افتاء غنائم به مغانم اهل اسلام و استیصال مدینه السلام دست گشوده داشتند، و هیچ آفریده را از میان آن مضلت و مذلت بدر نمی‌گذاشتند. موج قانم غم بد اوج رسید. کشتی جان غمگینان بدلای بلا فرو رفت. در آن بیداد بیداد، نکبات نکبت وزیدن گرفت. کسی که چاشت بخروار و تومان در و گوهر داشت، شب با تونبان بر سر کوچه نخواست بر خاست. آنکه همچون تذر و نگین منقار بر مروارید می‌مالید، چون خوشد، دانه نیاز در دهان، در بند می‌دمید. گروهی که همچون یوسف در کنار یعقوب مراد نکین جان می‌داشتند، در آن تأسف قحط زده و بی‌نوا، فریاد: «مَسْنَا وَاهْلُنَا أَنْزُرْنَا»^۴ بدعیوق بر می‌داشتند. | ۵۱ |

۱- آیه ۲۷ - سورة الاحزاب، در همه نسخ به قاطع ضبط شد، و الا: تعلقات ۲- آیه ۲۱ - سورة الرحمن ۳- ح: ۱- و آیه، (سورة المدثر، آیه ۲۸) ۴- ح: حقیق ۵- آیه ۱۱، سورة يوسف

از آن طرف چون انتقام ایام و دست برد چرخ بدرام در کار بود، ناگاه مسرعان خبر واقعه قطعیه موت شیخ حسن بن تمورتاش بن جو بان که رابطه عقد سلطنت بود، در انداختند.

لشکری که همچون عقد ثریا بر هم آویخته بودند، چون بنات النعش بر فور از یکدیگر بگسیختند. در حال وساعت، احوال ممالک دگرگون شد. مزاج آن دیار بکلیت از حال اعتلال به حال اعتدال باز آمد. عواصف قهر درخت نهاد ظلمه از بیخ و بنیاد برکنندند، [ندا]: «حَتَّىٰ إِذَا فَرَخُوا بِمَا أُوتُوا آخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَيَاذَاهُمْ مَبْلِسُونَ»^۱ بدگوش عالمیان در دادند. طرف و مفاوز

از غائله لشکر ایمن گشت و سرحد از تعدی متسلطان خالی ماند، شعر:

لَا تَظْلَمَنَّ إِذَا مَا كُنْتَ مُقْتَدِرًا وَالظُّلْمُ آخِرُهُ يَا قَبِيكَ يَا لِنَدَمِ
نَامَتْ عِيُونُكَ وَالْمُظْلُومُ مَمْتَصِبٌ يَدْعُوا عَلَيْكَ وَعَيْنُ اللَّهِ لَمْ تَقْتَمِ

طبقه هفتم

ذکر ایام سلطنت پادشاه اسلام^۲ و سلطان دین پرور،

محبی قواعد دین پیغامبر، مبارز الدنیا والدین محمد بن المظفر خلدملکه،

و شرح حرکت رایات آیاتش به صوب شیراز

غرة ماه ربیع الاول سنه ثلاث و خمسين و سبعمائه که صبح صادق از دریچه مشرق روی بنمود، رایات سعادت آیات بر رباع و اصقاع مملکت فارس عکس انداز شد، طغرائلسان: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمَلِكِ قُوَّتِي الْمَلِكِ مَنْ - قَشَاءٌ»^۳ منشور سلطنت و جهاننداری بدنام حضرت خدایگان سلاطین جهان، شاهنشاه جهاننایان اسکندر زمان، دارای دوران، وارث ملک سلیمان، پناه اهل

۱- آیه ۴۴، سوره الانعام * نسخه چاپی و خطی ادبیات و مرکزی فاقد (طبقه هفتم) است
و این از مزایای خاص نسخه حکمت می باشد. لکن بقدر ۷ سطر در صفحه ۹۲ سطر ۲ آمده که تقریباً عین عبارات تتمه طبقه هفتم است و در مجلس به آن اشاره خواهد شد. ۲- ح : + دین پرور
۳- آیه ۱۶۶، سوره آل عمران

ایمان ، نـاشر عدل و احسان ، قهرمان المآء والطین ، مجیبی شرایع سید المرسلین ، مبارز الدنیا والدین ، المخصوص بنظرات فیض الملك الغفور ، [۵۲ الف] محمد بن المنظر بن المنصور ، خلد الله ملكه ، موشح و موشی گردانید و معدلت و ظل مرحمتش بر سر جهان و جهانیان مبسوط گشت ، ذیل دیباجه معدلت گسترش فـهرست روز نامه میخسروی شد :

ملك سليمان نگر كز قدمش كام یافت ملكت كیخسروی منفعتی تام یافت
 و به مبارکی و طالع سعد موكب همایون آثارش در حوامه شیر از باصد تجمل
 و نـاز نزول فرمود و اعیان لشكر و اخلاط زمر كاتكمام الشجر بالشمیر و
 اِدَارَةِ الْبَالِيَةِ بِالْقَمَرِ ، محروسه شیراز در گرفتند . شیرازیان بعضی در اجته
 خوف و رعب در ماندند . و طایفه ای در بساط مسرت و شادمانی قدم زدند .
 طایفه [ای] یاغیان باغی و جمعی ظالمان طائی ، گروهی شهرگردان راهزن ،
 و مشتی گدایان هر برزن کد همچون سنبه ، خوشه نیاز بر دهان داشتند و
 در هیچ خرمن از گندم جوی و از جوی برنجی نمی گذاشتند ، همچون اره
 و سوهان هر يك هزار دندان بر مال مسلمانان تیز کرده ، « قَالُوا اِنَّمَا نَحْنُ
 مُصْلِحُونَ اَلَا اِنْتَهُمُ الْمُنْفِسُونَ »

همه از باده جنك سرمست ؟ برده از رهزنان بددستان دست

در هر کنجی خرابانی نهاده ، و در هر گوشه ای صدای صلابی غارت
 در انداخته بودند . درهای مساجد و جوامع بد میخ غضب بسته و در حرس
 و شهوت پروری از روی برگشاده ، فاختم بر سر سر و بد جای سرور . آیت :
 « اَلَا لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَى الظَّالِمِينَ »^۱ برمی خواند [و] چهار دست برداشته ، آمین
 گفت . هزارستان بد هزارستان از بهر قطع ظالمان را ، آیت : « فَفَطَعَ دَابِرُ
 الْقَوْمِ الَّذِيْنَ ظَلَمُوا »^۲ بد اداء می رسانید تا آخر الامر^۳ پر تو نظر جمالش

۱ - آیه ۱۱ و ۱۲ سوره البقره .
 ۲ - آیه ۱۸ سوره هود .
 ۳ - آیه ۴۵ سوره الاسام .
 ۴ - ح ۱ + نا طاقت الامر

[۵۲ ب] از حضرت ذوالجلال در اشعاع و اطراف شیراز انتشار یافت . عصای موسی قدرت معجزه آثار معدلت باز نمود ، خاتم سلیمان دیو ظلم را در بند خدمت^۱ باز داشت . آوازه : «وَمَنْ يَزِغْ مِنْهُمْ [مِنْهُمْ] عَنْ أَمْرٍ ذَاتِ دِقَّةٍ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ»^۲ بدگوش شیرازیان اندر دادند . ذوالفقار مرتضوی آثار بد قطع ابدان قطع ملاحظه و اشرار در کار آمد ، فلک از بس غریوی کد شنید ، به دعا دست بر آسمان برداشت . والله اعلم بالصواب .

ذکر نزول حضرت سلطان دین پرور

خلیفه عهد فرمان [روای] ظفر آئین إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ^۳
مبارزالدنیا والدین خلد ملکه ، بخطه شیراز

روز دهم شوال سنه ثلاث و خمسين [وسبعمائه] هجری ریایات
مرحمت آیاتش در حرکت آمد . دابر اهل ظلم و بغی و طوایف ، اصحاب فساد
به یکبار مستأصل گشتند . عاقبت از [نفحات] «أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»^۴ نوید
امیدی رسید و از حدیقه لاتیك^۵ گلبن امیدی بشکفید . زمان حکم حکمت
آمد : «وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ»^۶ نداء^۷ : «وایدك بنصره و
بالمؤمنين»^۸ به گوش جهانیان رسانید . مدار قاعده دین پروری و اساس مبانی
عدل گستری در ممالک بنیاد فرمود ، و هر یکی از طوایف علماء و مشایخ و
ایمه و سادات و اعیان مملکت را به حکم : «أَنْزَلَ النَّاسَ مَنَازِلَهُمْ»^۹ به جای خود
بداشت . ظلام ظلم بکلی از دار مملکت مرتفع گشت ، و اساس معدلت و
مرحمت در میان اهل اسلام ممهّد شد . به صوامع و مدارس و مساجد زیب
و زینت هر چه تمامتر پدید آمد ، و خرابات و میکده ها مستأصل و بیران
ساخت ، قَالَ اللَّهُ : فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي

۱- ح : حدث ۲- آیه ۱۲ سورة السباء ۳- آیه ۹۰ سورة النحل
۴- آیه ۶۰ سورة المؤمن ۵- ناظر به آیه ۳۹ و ۴۰ سورة نمل ۶- آیه ۴۲ سورة ابراهيم
۷- ح : مدار ۸- آیه ۶۲ سورة الانفال ۹- حدیث نبوی

الْأَرْضِ^۱، المنة لله^۲ که به نزول حضرت این سلطان دین پرور، عامه بر ایما و کافه رعایا سیما اصحاب صلاح و ارباب قلوب از جاده و هون و فتوری [که] در حلت خود لازم داشتند، هر یکی را ترقی حاصل شد؛ و جاده فتنه و فتور و بغی و قصور و ظلم و شرور، از میان اهل اسلام منجسم گشت. فَقَطَّعَ اللَّهُ بِسَهْبِ سُلْطَانِهِ شَيْطَانِ الظُّلْمَةِ مِنْ كُلِّ سَهْبٍ صَخْصَخَانٍ وَدَفَعَ بِضَبْعِ هَمِّهِ مِنْ كُلِّ صُقْعِ حُمَةِ الْمُتَمَرِّدِينَ حُمَةَ الْبَغْيِ وَالْعُدْوَانِ^۳، و از جمله امارات تأیید حضرت آن سلطان دین پرور و آن پادشاه دادگستر آن است که در این چند مدت بی زحمت حمده^۴ لشکریان خنجر گزار^۵ و بی خوف مبارزان جرار، قلاع و حصونی چند منیع^۶ که استخلاص آن در وهم هیچ آفریده نمی گنجد، مستخلص فرمود. رقاب جبابره روزگار در ربقه اذعان و قبول طاعت انقیاد در آورد. بیت:

اگر جهان همه دشمن شود چه غم کد ترا

کد حارسانت قرین است از یمین و شمال

چگونه حادثه در ساحت تو راه شود

ظفر قرین و خدا یاور است در همه حال

حقیقت در قضایا و طواری که در عهد آن دوات ظهور یافته و می نماید، چه حقیقت آید «يُمَدِّدُكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ»^۱ متصور و متوقع نمی گردد، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَىٰ مَا أَدْعُمُ عَلَيْنَا بِظُهُورِ مَعْدَلَتِ السُّلْطَانِ الْعَادِلِ وَالْحَاكِمِ الْكَامِلِ، [طَوَّلَ] اللَّهُ تَعَالَىٰ بِالْفَتْحِ وَالظَّفَرِ اعْلَامَهُ، وَدَوَّرَ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ آيَاتَهُ إِنَّ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَىٰ، الْإِعْتِبَارُ بَعْدَ الْإِعْتِبَارِ وَالْإِسْتِغْنَاءُ بِإِعْتِبَارِ
این خاکدان عرصه زوال و تغییر، پذیرای تبدل و تغییر است. دوات این جهان چون روشنائی برق بی ثبات و دوام است. و این حیات مستعار بس بی اعتبار و بد سر انجام است. اگر چون شهد روزی چند ذوق او کام را خوش

۱ - آیه ۱۷ سوره الرعد ۲ - در اصل: المدد. ۳ - ح: موجهه. ۴ - ح: ۲-۱ خنجر گزار. ۵ - ح: منعه بر. ۶ - آیه ۱۲۵ سوره آل عمران.

کند ، ناکام به عزل و انقطاعش مشوش کند. بیت :

چند از این گونه‌گونه‌های غلط چون فذلك زسر شمار این است

ای زجام حیوة مست غرور مستی عمر را خمار این است

[۵۳ ب]

تمت ؛ تمام شد قسم اول از کتاب شیرازنامه در ذکر سلاطین و اعظام
خواقین مملکت فارس از ابتداء سلطنت عمادالدوله و برادرزاده او عضدالدوله
تا بدعهد حکومت ملك اعظم سعید شرف الدوله والدين محمود شاه طاب ثراه،
و ایام دوات ملك اعظم عدل جمال الدنيا والدين شيخ ابواسحق خلد دولته و
ایام دولت پادشاه اسلام دین پرور محیی قواعد دین پیغامبر مبارزالدین
محمد بن مظفر خلد ملکه .

تألیف ملك المشایخ و الصلحاء شیخ معین الدین بن شیخ الشیوخ و
الافاضل عز الملة والدين مودود زركوب الشيرازي احسن الله عواقبه، فی التاريخ
یوم الاحد حادی عشرین شوال سنه سبع و خمسين و سبعمائه ، وسلم تسليماً

[۵۴ الف] کثیراً

ابتداء نصف آخر کتاب شیراز نامه در
ذکره شایخ و علماء واعیان و ایند شیراز
مشمول بر هفت طبقه

طبقه اول

در ذکر قطب الاولیا ابو عبدالله محمد بن خفیف
الشیرازی و شرح فضائل ایمة و مشایخی چند که معاصر او بودند ،
و تاریخ وفات و ذکر مزارات و بقاع خیر آن طوائف

بدان که : ایمة سلف سعی بلیغ نمودند و اسامی دویست شیخ صاحب
مکاشفه از شیراز مثل محمد بن الخلیل و احمد بن یحیی و ابوالقاسم بن محمد
شیخ ابوالعباس شیرازی در طبقات مشایخ و کتب اخبار مدون گردانیده اند و اگر
تفحص رود در قرنی و طبقه ای ، زیادت از این مقدار در ضبط توان آورد .
لکن اگر در ذکر هر یکی شمه ای قلمی گردد ، مودی شود به اسباب و امال
مبنی بر این معنی بر ذکر بعضی از مشاهیر مشایخ و ایمة شیراز به اختصار و
ایجاز کرده آمد مشتمل بر هفت طبقه ، قَبْصَرَةٌ لِمَنْ قَبَّحَتْ وَ تَذْکِرَةٌ لِمَنْ ارَادَ أَنْ
يَتَذَكَّرَ .

أَسْمِيَا لَمْ تَزِدْهُ مَعْرِفَةً وَ إِنَّمَا لَدَّةٌ ذَكَرَ نَاهَا^۱

منهم الشيخ الكبير ابو عبدالله محمد بن خفيف الشيرازي^۲

تاج تارك ارباب تصوف ، سلطان سراپرده^۱ تعرف ، نور حديقه^۲ تمكين ، نور حديقه اصحاب كشف واهل يقين ، مزین تصوف به فضل و تشریف ، الشيخ الكبير ابو عبدالله محمد بن خفيف ، اصلش از دیالمه بود و در شیراز مولود گشت . در عنفوان شباب مدتی به کسب و حرفت مشغول شد ، و روزگاری به [۵۵ الف] تحصیل علوم و معارف مواظبت فرمود و شطری تمام از علوم تعرف و ادبیات و جمع روایات و احادیث نبوی حاصل کرد ، و چند مدت طریق مسافرت مسلوک داشت . سه نوبت حج گزارده بود . در کربلا دوّم به صحبت سید الطایفه شیخ جنید بغدادی مشرف گشت ، و در بغداد حسین بن منصور دریافت ، در آن زمان که در حبس خلیفه مقید بود . در کربلا سومین چون به بغداد رسید ، جنید وفات کرده بود ، و ابو محمد رویم^۳ قائم مقام گشته ، شیخ کبیر خرقه^۴ تصوف از دست او بیوشید و به هبادی حال در شهر بصره ابو الحسن اشعری را دریافت و با او اتفاق مجاورت و مباحثت افتاد . چون با شیراز مراجعه کرد ، روی به طرز معارف و حقایق آورد .

قریب هشتده کتاب معتبر به اندک روزگاری تصنیف فرمود . در آن عهد سلطنت فارس و مملکت شیراز به عضدالدوله اختصاص داشت . عضدالدوله بغایت معتقد و مرید شیخ بودی ، و اکثر مهمات ارباب استحقاق از اثر تعلق و تربیت شیخ به حسن اسعاف و انجاح مقرون گشتی . از جمله تصانیف او

۱- در نسخه منلوط آمده . سراینده آن متنبی است . برای تحقیق بیشتر ، رجوع شود به تملیقات

۲- ج : - الشیرازی ، شدالازارص ۳۸ - ۴۶ : الشيخ الكبير ابو عبدالله محمد بن خفيف ابن

اسكفشاد الضبی . ۳- راجع به ابو محمد رویم (بروزن سهیل) رجوع شود به طبقات الصوفیه سلمی

چاپ مصرص ۱۸۰ و مأخذی که در حاشیه همان صفحه آمده است .

آنچه متداول و مشهور است :

کتاب شرف الفقر ، و جامع الارشاد ، و کتاب استذکار ، و کتاب الفصول
فی الاصول. و کتاب الرد علی ابن السالم ، و کتاب اللوامع ، و کتاب المنقطعين ،
و کتاب لبس المرقعات ، و کتاب الاعانة ، و کتاب اختلاف الناس فی الروح ، و
کتاب المعراج والمفتح فی الفقه ، و کتاب الاستدراج و الاعتقاد الکبیر و
الاعتقاد الصغیر.

سن مبارکش به صد و ده سال رسید . جمعی گویند : صد و هفده سال
بزیست ، و به تاریخ لیلۃ الثالث ثالث و عشرين رمضان سنه احدى و سبعین و ثمانمائه
روح مقدسش از قفس قالب نزیل فر دوس گشت .
من کلماته :

[۵۵ب]

هَذَا التَّصَوُّفُ طَرِيقَةُ أَهْلِ اللَّهِ إِنْ قَدَّرْتَ فِيهِ عَلَى نَذْلِ الرُّوحِ وَالْأَفْئَالَ قَلَّتْ نَمَتُ
بِتَرَاهَاتِ الصُّوفِيَّةِ .

و من عظماء الایمة و المشایخ الذین

کانوا فی عصره : الشیخ الامام ، کشاف الحقایق ، ابو محمد جعفر الحذاء

شیر بیسه طریقت ، چابک سوار میدان حقیقت ، شاهد منزه قبول ،
شایسته خلوتخانه وصول ، نیر آسمان و فاء ابو محمد جعفر حذاء ، صحبت شیخ
جنید و اقران او یافتند و با شیخ ابی عبداللہ خفیف صحبتی قدیم و مصداقش عظیم
داشتی ، و اکثر اصحاب شیخ کبیر قدس اللہ سره بر آنند که شیخ کبیر قدس اللہ
سره خرقه تصوف از دست او پوشیده بود ، و اغلب مشایخ بر این طریق متفق
بوده اند .

۱ - برای شرح حال بیشتر این عارف بزرگ ، رجوع شود به : تذکرات ص ۳۸ - ۳۶ و حاشیه
الاولیاء ج ۱۰ ص ۳۸۷ و الرسالة الفشیریة ص ۲۷ و نتائج الافکار القدسیة ج ۲ ص ۶ و طبقات الشیرازی
ج ۱ ص ۱۴۲ و تذکرات الذهب ج ۳ ص ۷۶ و معجم البلدان (۱۷) : ج ۳ ص ۳۵ و طبقات الشافعیة ج ۲ ص ۱۵۰
و المنتظم ج ۷ ص ۱۱۲ (نقلاً عن طبقات الصوفیة سلمی چاپ مصر ، ص ۴۲۲)

شیخ بندار بن الحسین کہ از جملہ مشاہیر مشایخ بودہ و در طریق معارف و علم اللہ مشارالیه قوم ، در شأن شیخ جعفر فرمودہ : «مَارَ آيْتُ أَقَمَّ خَالًا مِنْ جَعْفَرٍ وَعِنْدِي آدَهُ كَانَ فَوْقَ الشَّيْبَلِيِّ»

و همچنین شیخ عبدالرحمن سلمی در کتاب طبقات آورده کہ شیخ کبیر ابو عبد اللہ [محمد] بن خفیف از مشایخ عراق نقل فرمودہ کہ در شأن شیخ جعفر حذاء فرمودہ اند : «عَجَائِبُ التَّصَوُّفِ ثَلَاثَةٌ : اِسَارَاتُ الشَّيْبَلِيِّ ، وَ نِكْتَةُ الْمُرْتَعِشِ وَ حِكَايَاتُ جَعْفَرِ الْحِذَاءِ ، رَحِمَهُمُ اللَّهُ»

و در عهد سلطنت عمادالدولہ عم عضدالدولہ کہ اول جهانگیری از طبقات دیالامہ بود ، چون بعد از سعید مغنفر بن یاقوت از ملک شیراز متوالی امور سلطنت فارس گشت ، عظیم معتقد و مرید شیخ جعفر بودی ، و بہ وجود مبارک او هموارہ افتخار نمودی ، کہ چنان یگانہ در عهد او و مملکت او است . بہ [۵۶ الف]

تاریخ سنہ احدی و اربعین و ثلثمائید بہ جوار حق پیوست . وَ مِنْ كَلِمَاتِهِ :
لَوْ غَارَ رُوحُ الْحَسَنِ لَغَيَّرْتُ عَلَى الْفَقْرِ لَمَّا تَرَكَ ذُبَابَةً تَدْخُلُ بَيْتَاهِ فَيَقْدُ
وَاللَّهِ إِنَّ الْخَلْقَ عِنْدِي أَدْنَى حَالَةٍ مِنْ ذُبَابَةٍ حَيْثُ الْفَقْرُ

و در کتاب شواهد^۱ منقول است کہ ابو بکر شبلی علیہ الرحمہ فرمود :
«مَا يَحْمِلُنِي إِلَى شِيرَازَ إِلَّا جَعْفَرُ الْحِذَاءِ فَيَهْوُو أَسْتَاذَ الْأَوْلِيَاءِ» .

ذکر شجرہ خرقہ

شیخ کبیر قطب الاولیا ابو عبد اللہ محمد بن خفیف قدس اللہ روحہ^۱

بدان کہ عظاما، ایامہ و مشایخ در طریق سلسلہ خرقہ شیخ کبیر قدس اللہ

۱- رک: تعلیقات تحت عنوان ، کتاب الشواهد ۲- ج : - ذکر ... علیہ وسلم ، + شجرہ شیخ کبیر و ترتیب خرقہ چنین است : او از شیخ جعفر حذا و او از شیخ ابو عمر اصطخری و از او شیخ ابوتراب بدخشی و او از شیخ شقیق بلخی و او از ابراهیم ادہم . و او از داود طائی و او از حبیب عجمی و او از موسی یزید داعی و او از اویس قرنی و او از حضرت مولی العوالی امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابیطالب علیہما السلام و ایشان از حضرت مصطفی صلی اللہ علیہ و آلہ .

سره خلاف کرده اند ، و در نسبت خرقه مبارك او از دو طریق ایراد رفته :
 طریق اول ؛ از سلسله خرقه شیخ شیوخ ، مرشد الطالبین ، شهاب الملة
 والدين عمر السهروردی قدس سره به حضرت شیخ رویم می رسد بدین موجب :
 الشيخ المرشد شهاب الدين عمر السهروردی اخذ خرقه التصوف من يد عمه الشيخ نجيب
 عبدالقاهر بن عبدالله السهروردی ، قال البسني عنی ابوحنس عمر بن محمد بن عمرو بن
 احمد بن الاسود قال البسني معشاد الدينوري والبسني عمار بن ياسر قال البسني ابو العباس
 النياوندي قال البسني الشيخ ابو عبدالله محمد بن خفيف ، قال البسني ابو محمد رويم
 البغدادي عليه الرحمة و الرضوان ، و هو صحب سيد الطائفة الجنيد ، و هو صحب خاله
 السري بن السقطي و هو صحب ابانحنوظ الكرخي و ذهب اكثر المشايخ ؛ ان معروفاً اخذ
 الطريقة و لبس من سيده علي بن موسى و هو من ابيه موسى و هو من ابيه جعفر الصادق و هو
 من ابيه محمد الباقر و هو من ابيه زين العابدين ا علي بن الحسين و هو من ابيه امير المؤمنين
 الحسين و هو من ابيه امير المؤمنين علي بن ابي طالب .

[۵۶ ب]

بعضی دیگر از مشایخ بر آنند که معروف ، طریقت از دایه طائی گرفته
 و خرقه از او پوشیده ، و از او به حبیب عجمی می رود ، و از حبیب عجمی به شیخ
 ابی الحسن بصری می رسد ، و از حسن بصری به حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب .
 طریق دوم : از شجره خرقه قطب الواصلین ، شطاح فارس ، ابو محمد
 روزبهان به ابی محمد جعفر حذاء منتهی می گردد . همچنین خرقه جد بزرگوار
 این ضعیف ، شیخ الاسلام عزالدین مودود زرکوب ، و خرقه امام پیشوای اعمال
 طریقت ، مفتی وقت ، معین الدین کنگی ^۱ هم از این طریق مذکور به جعفر حذاء
 می رسد بدین وجه که ذکر خواهد رفت : لبس الشيخ العارف روزبهان بن ابی نصر

۱- در اصل + (بن) . ۲- شرح حال این عارف در هر دو جلد ۲۷ و ۲۸ از کتاب
 « شیخ معین ابوذری جنیدی و کنگی و صدیقی » آمده ولی در شماره ۲۷ از کتاب « شیخ
 معین الدین ابوذری عبدالله بن الجنید بن روزبه الكنگی صوفی » مرحوم فردوسی در حاشیه شماره ۳
 همان صفحه نوشته است که مجمل فصیح خوانی در حوادث ۶۰۱ ، الخدای با (ناه) و (ال) ضبط کرده است
 بنابراین صورت این کلمه کوناگون است ولی صحیح ، کنگی مسنون به آنک نام بدی از قراء فارسی است
 ولی باز هم مرحوم فردوسی تردید دارد که کنگی (پناه) یا کنگی (پانامه‌نات) است ولی تصریح می کند که در
 لهجه فعلی کنگی با (ناه) باشد .

البقلی خرقۃ التصوف ، وكذلك الشيخان المذكوران عن الشيخ سراج الدين محمود الخليفة
 و هولبس من الخطيب ابي القاسم محمود و هولبس من الخطيب ابي بكر بن ابي القاسم و هولبس
 [من] الشيخ المرشد ابي اسحق ابراهيم بن شهر يار الكازروني و هولبس من الشيخ الحسين
 الاكار و هولبس من الشيخ الكبير قطب الاوليا ابو عبدالله محمد بن خفيف و هولبس من
 الشيخ ابي محمد جعفر الحذاء و هو صاحب ابا عمرو الاصطخري و هو صاحب الشقيق البلخي
 و هو صاحب داود الطائي و هو صاحب ابراهيم بن ادهم و هو صاحب موسى بن يزيد الداعي
 و هو صاحب اويس القرني و هو صاحب امير المؤمنين عمر بن الخطاب و امير المؤمنين علي بن
 ابي طالب رضي الله عنهما و هما صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم .

من الطبقة الاولى ، من اعظم شيوخ شیراز ،
 صاحب التجريد ، كاشف اسرار التوحيد ، مخزن الاسرار ،
 منبع الانوار ، ابو عبدالله الحسين بن محمد البصار

[۱۵۷ الف]

یگانہ روزگار و مقتدای مشایخ کبار بود، در فنون علوم استحضار داشت.
 با وجود جاه و حشمت ، فقر و خمبول اختیار فرموده بود . مسافرت حجاز و
 عراق کرده و در طریق تفرید بسی راه سپرده با حضرت شیخ کبیر قدس اللہ
 روحہ، صورت موافقت و مرافقتی عظیم داشت. همواره بہ اسرار فقر و نکات معارف
 بایکدیگر [نفسی] می راندند . قیل : کان جمیع المشاہدۃ و المکاشفۃ ما قبل
 من الدنیا الا الفقر ،

وقال بعض محققى زمانه فى شأنه : كان الحسين بن محمد البصار
 صاحب [المنبر] والمحراب والتوكل واليقين .

نقل است کہ ہر کس کہ شش نوبت قبر مبارک او زیارت کند ، در ہر
 سہ شنبہ سہ نوبت متوالی بر سر روضہ او حاضر شود ، و سہ سہ شنبہ دیگر
 پیایی برود ، شرف زیارت قبر او دریابد ، ہر مقصودی کہ در خاطر دا
 بی شک حق سبحانہ و تعالیٰ مہیا گرداند ؛ و این صورت بہ کرات و ہر
 امتحان کردہ اند و تجربت افتادہ .

نقل است کہ شیخ کبیر ابو عبدالله [محمد] بن خفيف قدس اللہ سرہ

وقت مجاورت و معارفه که با او می فرمود ، سؤال کرد : هَلْ عَايَنْتَ رَبَّكَ أَوْ شَاهَدْتَ ؟ قَالَ قَرَأْتِي لَوْ عَايَنْتُ لَتَزَنَّدَقْتُ وَلَوْ شَاهَدْتُ لَتَحَيَّرْتُ وَلَكِنْ حَيْرَةٌ فِي قَبِيهِ وَقَبِيهِ فِي حَيْرَةٍ .

در شهور سنهٔ احدی و ستین و ثلثمائه وفات یافت و بد مزار مشهور در محلت مقاریضی مدفون است . خادم مزار او شیخ السالکین ، اسوة الطالبین ، [۵۷ب] صاحب الکشف و الیقین ، شیخ زین الدین ابوسعید بن صالح بن مؤید معروف به بیطار از کازرون بود . پدر او را صالح شاه فیروز گفتندی . در شهر کازرون معروف و مشهور بوده ، و در آنجا او را عمارات هست که بد شاه فیروز شهرت یافته . شیخ زین الدین در عنفوان جوانی و بدوصبی ، شیخ شیوخ حسین را بد خواب دید که او را دعوت می فرمود و ارشاد می نمود . از شاه فیروز ، پدر اجازت کرد و آن خواب که دیده بود با او بگفت . اجزیه طلب کرد و به شیراز آمد ، و بر سر روضهٔ شیخ قدس اللہ سره طریق ساوک و طرز خدمت بنیاد فرمود ، و عمارتی چند در آن مزار مبارک بزرگوار بنیاد کرد ، و مدة العمر در آن حضرت بسر برد ، و از جملة مشایخ و صاحباء زمان گشت معروف و مشهور ، و بد تاریخ سنهٔ سبع و سبعین و ستمائه بدجوار حضرت حق پیوست ، و مرقد مبارکش پائین روضهٔ شیخ هم در آن مزار بزرگوار است .

ومنهم الشيخ الزاهد المتقن المتقى ، بحر المعارف ،

كهف العوارف ، الحسين ابو علي بن محمد الاسكار رحمة الله عليه .

سالکی مرتاض و طالبی صاحب قدم بود . در مقام فقر و تمکین مکاتبی مکاتبین داشت . در مبدای حال مسافرت بسیار کرده بود و بد زیارت کعبه معظمه

۱-ج : حسین بن محمد بن احمد المعروف به بازار (رک : تعلیقات تحت عنوان ۱۰۱) .

و روضہ منور مکرر مشرف گشته ، خرقة تصوف از حضرت شیخ کبیر داشت ،
و سالہادر خدمت او رسوخ قدم نموده . شیخ ابوشجاع مقاریضی در کتاب مشیخہ
ذکر فرمودہ کہ: شیخ مرشد ابو اسحق ابراہیم بن شہریار خرقة تصوف از دست
او پوشیدہ بود . در سن ہفت سالگی پدر او شہریار او را بہ خدمت شیخ
حسین آورد . چون سیمای ولایت در جبین او مشاہدہ فرمود ، بہ حکم بیت:

فِي الْمَهْدِ يَنْطِقُ عَنْ سَعَادَةِ جَدِّهِ لَيْتِنِ السَّعَادَةَ سَاطِعُ الْبُرْهَانِ [۵۸ الف]

ہم جلیس خودش گردانید و بہ وقت مراجعت از پدرش اجازت طلب
فرمود و باخودش بہ شیراز آورد . و در نقل بعضی از مشایخ ، شیخ کبیر در
حیوۃ بود ، شیخ مرشد را با خود بہ حضرت شیخ برد و بہ حسن تشریف ، نظر
مبارک او مستسعد گردید .

نقل است کہ ، شیخ کبیر قدس سرہ در وقت وفات شیخ حسین را طلب
فرمود و وصیت کرد کہ خرقة ما بہ ابی اسحق کازرونی باید سپردن . شیخ حسین
واسطہ بود .

قال الشيخ الكبير ابو عبد الله بن خفيف في شأنه: «تصوف الحسين في محاته».

در شہور سنہ احدی و [تسعین] و ثلثمائہ وفات یافت ، و بر آستانہ
رباط شیخ کبیر قدس سرہ مدفون است . این زمان قبہای بر سر روضہ او بر
آوردہ اند ، و بہ حقیقت روضہای است از ریاض بہشت برین .

و منهم الشيخ السالك

و المتقى الناسك ، الفضل بن محمد يعرف بابي احمد الكبير

شمع انجمن تجرید ، باکورہ بستان تفرید ، نیر آسمان توقیر ، آن
غنی دل فقیر ، شیخ ابواحمد کبیر معاصر و صاحب شیخ ابو عبد اللہ خفیف

۱- رجوع شود بہ تعلیقات

بوده و در مراسم خدمتگاری و طریق خادمی حضرت شیخ کبیر پیوسته قدم
نموده و به تاریخ سنه سبع و سبعین و ثلثمایه وفات یافت .

قال الشيخ علی الدیلمی صاحب المشیخة : رایت ۲ ابا احمد الکبیر علیه جبة
صوف غلیظ بلاسراویل خمین سنه ، شتاء و صیفای البرد و الحر اوی بیتافی سطح .

گفت پنجاه سال به زمستان و تابستان به یک خرقه صوف مرقع
بی جامه و بی سراویل بسر برد که در آن مدت بد غیر از فقر و ایثار شعار آن
بزرگوار نبود . مرقع مبارکش جواری شیخ کبیر قدس سره ، هم بد اندرون
قبه ، پس پشت شیخ . از جمله سه قبر که متصل است بد قبر مبارک شیخ ،
دومین ، قبر او است .

[۵۸ ب]

و منهم العارف الزاهد

السالك الخادم الصابر ، الحسين بن علی يعرف بابی احمد الصغير

از جمله فقراء صابر و خدام صاحب قدم بوده ، روز همد روز خدمت
شیخ کبیر قدس سره و صوفیان رباط او مواظبت کردی ، و شب همد شب بد
طاعت و احیاء بسر آوردی ، قال : خَدَمْتُ الشَّيْخَ الْكَبِيرَ خَمْسًا وَ ثَلَاثِينَ ،
[سَنَةً] مَا مَعْنَاهُ فِي الْبَيْتِ ثَالِثٌ .

نقل است که يك روز از حضرت شیخ کبیر قدس سره ، سؤال
فرمود که : چه فرمائی در شأن درویشی صابر که سه شبانه روز بد جوع
گرسنگی بگذراند و در آن ، صورت صبر کار فرماید ، روز چهارم چون
بی قرار شود ، بقدر سد جوع خواست کند ؟ شیخ فرمود : والله ما هو الا يَمْتَدُّ
شَحَاذًا ، فرمود که آن شخص ند درویش باشد ، گدائی بود بی انصاف .

مدت هفتادسال در مقام صبر فقر و لباس تجرید و تفرید بسر برد . در آن

۱- (رجوع شود به تملیقات عنوان دهلمی) ۲- در متن : راهان

مدت خدمت رباط شیخ کبیر اختیار فرموده و به تاریخ سنه اربع و ثمانین و ثلاثمائنه وفات یافت و هم در جوار شیخ کبیر پس پشت ابواحمد کبیر مدفون است. قبر مبارکش متصل است به قبر ابی احمد کبیر و هر دو قبر با قبر منکوحه شیخ پیوسته است در اندرون قبه، بیرون از قبر مبارک شیخ، آن سه قبر متصل است با قبر شیخ قدس سره.

و منهم الشيخ المقتدی المقدام،

صاحب الکشف و الالهام، ابو عبدالرحمن عبدالله بن جعفر الازرقانی

در وفور فضل و کمال دانش نظیر نداشت، و به زهد و تقوی در عهد خود یگانه بود. اصل مبارکش از طرف خراسان بوده و به ازرقان انتشار و اشتہار یافته و در شہور سنه اربعین و ثلاثمائنه به شیراز آمد و اقامت فرمود و آخر عهد در حوامه شیراز به قریه‌ای از قری الاعالی مسکن ساخت بیرون دروازه شهر. و آن قریه این زمان به ازرقان اشتہار دارد. شیخ کبیر قدس سره مدتی تردد به خدمتش می فرمود بعضی از کتب احادیث و اسرار تصوف از حضرتش استفادت می نمود. هر روز از باب خفیف به آن طرف رفتی و زیارت حضرتش دریافتی و سبقی از کتب حدیث بخواندی. از جمله مشایخ و اساتذہ شیخ کبیر یکی او بود و هم در مسکن مألوف و بقعه‌ای که بناء او بوده در قریه ازرقان وفات کرد و در آنجا مدفون است. در این چند مدت عمارتی عالی بر سر روضه او کرده اند و به مزار ازرقان مشہور است. شیخ کبیر قدس سره فرمود: روزی بخدمت شیخ عبدالله ازرقانی رفتم از بهر خواندن حدیث به معبودی که داشتم، فرمود که: اباعبدالله، امروز با من موافقت کن تا نماز گزاریم. گفتم: سمعاً و طاعة. به گوشه‌ای خزیدیم و هر دو به نماز گزاردن شروع نمودیم. هر یک هزار رکعت نماز تمام بگزاردیم تا به شب.

نقل است که شیخ کبیر قدس سره فرمود: يك زمستان در سرمای سرد شیخ عبدالله از رسانی را دیدم در اندرون شهر. گفتم: شیخا! بد این سرما کجا می روی؟ فرمود که عاصیان و مجرمان کجا روند.

مصاحبتهی با شیخ یعقوب ابن سفیان و شیخ محمد علاف بن اویس هم از اصحاب شیخ کبیر قدس سره داشت و احیاناً در اندرون شهر بد عیادت ایشان آمدی.

و منهم الشيخ الامام الزاهد

اسوة الابدال ابو عبدالله محمد بن عبدالرحمن المقاریضی

علمی وافر و فضلی زاهر و اعتقادی راسخ داشت، و در طریق ورع و زهدات و کمال دین پروری و دیانت از اکفایا و اقران قصب السبق ربوده و از زمان مستهل صبی و طفولیت تا بد ایام کمال حال و اوان رجولیت به نظر تربیت و صحبت شیخ کبیر قدس سره پرورش یافته بود. بد مسجد باهلیمان قریب درب کازرون پیوسته و عظم فرمودی و خالق را بد زهد و طاعت ترغیب و تحریض نمودی. مدتی در عالم حدیث نبوی و ضبط شوارب اخبار مصطفوی بر طرز اصحاب جدید مجهود بد تقدیم رسانیده، و در آن عهد بد این فن مشارالیه قوم بوده و معتقد فید خواص و عوام. و بد تاریخ سنه احدی عشره و اربعمائده بد جوار حق پیوست و در فضاء آن مسجد که بر کنار مقبره باهلیمان واقع است مدفون گشته؛ و این ضعیف از پدر بزرگوار خود شیخ شیوخ شهاب الدین زرکوب عاید الرحمن استماع دارم، و او نقل می فرمود از حضرت شیخ الاسلام، السعید نجیب الملة والدين بزغش عاید الرحمن که مقتدای ارباب ساوک بود که در شأن مزار مقدس شیخ ابی عبدالله مقاریضی می فرمود که قبر او در فضاء حوائج خلق بد مرتبت تریاک اکبرست. زایران آن روضه به هر

[دب ۹]

حاجت که متوجه گردند، مقصود عن قریب ترصد باید نمودن که حق سبحانه و تعالی مهیا گرداند. پدرم فرمود که به کرات و مرات درمزار آن بزرگوار این صورت امتحان کردم و تجربت افتاد، و آن معنی که اشارت بدان رفته بود، از روح مبارک او معاینند یافتم **وَلَيْسَ ذَلِكَ مِنْ أَهْلِ اللَّهِ وَ خَوَاصِّهِ بِمُسْتَنْبِرٍ**.

دو فرزند نامدار از او باز ماند بعد از وفات او: ابوسعید عبدالسلام بن محمد بن عبدالرحمن المقاریضی، صحبت شیخ کبیر دریافتد بود، قایم مقام پدر گشت. در فضل و عام یگانۀ وقت بود و در شهر سنهٔ اربع و عشرين و اربعمائه وفات یافت.

و یکی دیگر ابوالفتح بن ابی عبدالله محمد بن عبدالرحمن المقاریضی، فقیهی [۶۰ الف] متدین و فاضلی متیقن بوده. در علوم احادیث نیک استحضاری داشت و در فن اسرار تصوف و نکات علوم مکاشفه دو آن عهد نظیر خود باز نگذاشت. صحبت شیخ مرشد قدس سره دریافته بود و مدتی با آن حضرت مجاورت مسلوک داشته.

اومنهم الشیخ الزاهد الورع

ذوالواردات الغریبه و المکاشفات العجیبه، احمد بن حسین النجاج

طریق تصوف و طرز زهد و گوشه نشینی و آئین ورع و راست بینی، جامه‌ای بود بر قد قدر و قامت استقامت او بافته، و در مقام مکاشفه دم بدم از حضرت قدس لم یزلی فیض یافته، همواره در معرض تعرض نفحات قدسی روزگاری بسر آورده، و در این چهار دیوار ارکانی و شش جهات استخوانی

۱- در نسخهٔ جایی شرح حال با کویه را ذکر می‌کند ولی در نسخهٔ (ح) پس از ذکر منصور بن ابی علی آمده است

جز به نفحات و اردات ربانی اعتماد نکرده ، در این خرابه ناپای بر جا و این لای بلاء محنت نمای دنیا هرگز تکیه‌ای نساخت و بنائی بر نه افراخت .
 شیخ کبیر [ابو] عبدالله بن خفیف قدس الله سره در مبادی حال متردد خدمتش بودی و همواره از انفاس قدس آثارش استمداد می نمودی . به تاریخ سنه نیف و ثلثمائه به جوار حق پیوست و به مزار معروف مشهور در جوار مزار ام کلثوم مدفون است و به حقیقت مزار بزرگوار مقبل لب طالب جماعه صدیقان است .

و منهم الشيخ الامام الفاضل كاشف الحقائق ،

منبع الدقایق، ابو زرعه عبدالوهاب محمد بن ایوب الاردبیلی

ظاهر و باطن بدعالم و عمل آراسته بود. در اواخر عهد شیخ کبیر قدس سره به شیراز آمد و صحبت مبارک او را دریافت. در جامع شیراز و عظم فرمودی. مقبول القول خواص و عوام بود، و کرامات ظاهر از او مشاهده می کردند. خلیق جماعه بر این سبب روی طالب سوی آن بزرگوار آوردند ؛ و هم در [۶۰] شیراز به تاریخ سنه خمس عشره و اربعمائه وفات یافت و بر سر گورستان باغنو، در بقعه‌ای که به ابی زرعه اشتهار دارد، مدفون است .

و منهم الشيخ الامام ابو شجاع الحسين بن منصور

در مبادی احوال، کنار قابله قبول و اقبال پرورش یافته و دره هدیه بدر ضاع جذبات قدوسی به نظرات شیوخی مستعد گشته، در مزار طربقت از الفاء و اقران گوی سبقت ربوده از جماعه مصاحبان و معاصران شیخ کبیر ابی عبدالله قدس سره بوده، به تاریخ سنه احدی و خمسین و ثلثمائه وفات یافت و بر طرف

مقبره خفیف در مزاری معروف به مزار شیخ منصور [بن] ابی علی که رفیق او بوده،
واکنون ضجیع او است، مدفون است.

ومنهم الشيخ العارف منصور بن ابی علی

علی وار دنیا دنی را سد طلاق بر گوشه چادر بستد بود، و صدیق صفت
به حکم «ادخرت الله و رسوله» سرمایه روزگار خود ساختد، همواره در
دل عزیز اهل الله و سالك عصر جای گیر آمده، و در دیده خدای بین اصحاب
طریقت پسندیده گشته. در آن عهد ابو عبدالله بن خفیف و نظراء او با خدمتش
انسی عظیم داشتند، و به تاریخ سنه اربع و خمسين و ثلثمائده بدجوار حضرت
قدس پیوست و در مزار مذکور مدفون است؛ و قبر او با قبر ابی شجاع متصل
کرده اند.

و منهم الشيخ الامام العالم

صاحب الحالات الغربية والواردات العجیبة ابو عبدالله

محمد بن عبدالله بن عبیدالله معروف به باکویه^۲

در فنون علوم متمبحر بوده و به کمالات فضل متحلی و به استجماع
خصال حمیده متخصص. در ربیعان شباب و عنفوان عمر به حضرت شیخ بمبر
رسیده بود و از حضرت او روایت کرده کد روزی شرح مسافری خود می فرمود،
گفت: در اوائل حال بد شهر بصره به خدمت شیخ ابی الحسن اشعری رسیدم و در
مجلس درس او به مشافیه بحث کرده و سخنان و تحقیقات من در موقع ارتضاء
و تحسین افتاد، و در نیشابور به صحبت شیخ العارفین ابی سعید بن ابی الخیر

[۱۶الف]

۱- ح: والوارب ۲- ح: (ابو عبیدالله) ولی در شدالازار ص ۳۸۰، انساب سمعانی
عنوان الباکویی و تاریخ بغداد ج ۸ ص ۱۱۲ - ۱۲۹ و در الرسالة الفشیریة و اسرار التوحید چاپ تهران
۱۳۱۳ ص ۶۷ و ... همه جا (ابو عبدالله) ذکر شد نه ابو عبیدالله (رک: تحقیق مبسوط مرحوم قزوینی در حاشیه
شدالازار ص ۵۵۰ - ۵۶۶).

رسیده بود با خدمتش اتفاق محاورات افتاده، و شیخ الوقت ابی العباس نهاوندی را که از جماعه خلفاء ابی عبدالله خفیف بوده بد نهاوند دریافته، و میان ایشان در طریقت نکته‌ها رفته و مشافها^۱ در صحبت با هم نموده‌اند. آخر الامر بر وفور فضل^۲ و کمال حال او اعتراف فرموده‌اند، و بعضی بر آنند که از معاصران شیخ کبیر قدس سره بوده و آخر عهد او دریافته. بچند وقت طریق مسافرت اختیار فرموده، بعد از مدتی با شیراز مراجعت کرده و در کوهی کدصبوی شهر است اقامت کرده، و هم در آنجا وفات یافت؛ و مدفن او مزاری معتبرست و به باباکوهی اشتهار دارد. وفات کهنف العارفین ابوسعید بن ابی الخیر به تاریخ سنهٔ اربعین و اربعمائه بوده، وفات شیخ ابی عبدالله محمد باکوید بد تاریخ سنهٔ اثنی و اربعین و اربعمائه^۳ واقع شده، و رحمهما الله، والله اعلم بالصواب.

و منهم الشیخ الامام الزاهد

الورع قطب العارفین ابوالخیر اقبال بن عبدالله بن الحسین،

امام المذهبین مسمی بطاوس الحرمین رحمه الله^۴

اصل مبارکش از حبشه بود و در طریق مسافرت صحبت اکثر مشایخ عصر خود از اصحاب شام و عراق و فارس و حجاز دریافته، در علوم معارف و طرز مکاشفات و حقایق دستمی عظیم داشت. مدتی مجاورت لعیهٔ معظمه فرمود، چون به طرف فارس آمد صحبت شیخ کبیر قدس سره و اقران^۱ او

[۱۶۱]

۱- ظاهراً (مشافها) باید نوشته می‌شد و لسی در متن عین السیر الخطی نامور شریف مرحوم قزوینی قیاساً (مناقشها) خواند (شدالازار ص ۵۵۷ ص ۱۱۰)
 ۲- ج + بوده، - واقع ... بالصواب (در خاتمهٔ احوال این عارف لازم به قدر است که مرحوم قزوینی تحقیقی بسیار عمیق در حواشی شدالازار ص ۵۵۰ - ۵۶۶ نموده است بخصوص در مورد ملاقات باکوید با اشعری متوفی ۳۲۴ (بنقل از تبیین ذنب المفتری ص ۱۲۷) متذکر می‌شود که این قول ذنب محسن است چون باکوید ۹۶۰ یا ۱۱۸ سال بعد از وفات اشعری هنوز در حیات بوده است پس درجه سنی یا اشعری ملاقات نموده است.
 ۳- در نسخهٔ جایی شرح حال این عارف نیامده است. در شدالازار و هزار هزار هم دیده نشد.

دریافت. بعد از مدتی خطه ابرقوه از بهر اقامت اختیار فرمود. قریب بیست سال به ابرقوه اقامت کرد. گویند سن مبارکش صد و بیست سال بود، و در رمضان سنهٔ عشرين و اربعمائه وفات یافت و هم در ابرقوه به مزار مشهور به طاووس مدفون است.

نقل است که طاووس الحرمین از حبشه بود، و در طفولیت او را به اسیری بگرفتند. خواجه جرجانی^۱ او را بخرید. چون در سیماء او آثار رشد و صلاح بدید، او را آزاد کرد. بعد از وفات خواجه، عزیمت بغداد فرمود و در بغداد صحبت شیخ ابوالحسن سیروانی^۲، که خلیفه شیخ جنید بود، دریافت و مدت دو سال ملازمت صحبت او کرد، و خرقة تصوف از دست او بپوشید. چون شیخ ابوالحسن وفات یافت، طاووس عزیمت حجاز کرد، و شصت سال مجاور حرم کعبه بود. قال: جاورت منکة ستین سنه. کلماتهممت ان اخرج منها، نویدی فی سری انما تستحی الوجه الذی سجد لی ان تبدله لغيری.

بعد از شصت سال او را حوالت به فارس کردند، و به طرف اقلید آمد و در آنجا رباطی بنا فرمود. پس به ابرقوه رفت و از آنجا گذر به شیراز فرمود، و با شیخ شیوخ بیضا^۳ و علی به کواری صحبتی داشت، و باز به مکه رفت، و بعد از مدتی دیگر به ابرقوه آمد و هم آنجا وفات یافت. حال شیخ ابوالفتح عبدالسلام بن شیخ الشیوخ سالبه البیضاوی بود و از کبار مشایخ عصر نام آور

۱- شاید مراد قاضی ابوالحسن علی بن عبدالعزیز جرجانی متوفی ۳۹۲ صاحب کتاب الوساطة بین المتنبی و خصومه باشد. (مجم الادباء ج ۵ ص ۲۴۹ - ۲۵۸) ۲- در اصل بدون نقطه آمده که هم شیروانی می توان خواند و هم سیروانی که صحیح است. بنا بر تحقیق مرحوم قزوینی در حاشیه شد الا زار ص ۴۷۸، باید ابوالحسن سیروانی باشد عبارت او چنین است: تصحیح قیاسی قطعی، متن ابوالحسن. در ابوالحسن سیروانی ما بین صوفیه معروف بوده اند: یکی ابوالحسن سیروانی کبیر (نفحات ص ۲۵۵) و دیگر ابوالحسن سیروانی صغیر شاگرد ابوالحسن سیروانی (نفحات ص ۳۰۶) ۳- مراد شیخ الشیوخ، ابوالحسن احمد بن محمد بن جعفر بیضاوی معروف به ابن سالبه (سال به) متوفی ۴۱۵ می باشد، و از مفاد سطر بعدی مذکور بر می آید که صاحب ترجمه دائی پسر شیخ الشیوخ و در نتیجه برادر همسر او می باشد لذا شکی در توضیح مراد از شیخ شیوخ بیضا باقی نمی ماند.

گشته ، در نکته‌های معارف شیوخ یافته بود^۱ ، هم در بیضا بوقت مصالحت ابوظاهر^۲ این دو بیت انشاء فرمود ؛ بیت :

لَكُمْ مَا تَدْعُونَ بِغَيْرِ حَقٍّ كَمَا عُرِفَ الصَّحَّاحُ مِنَ الْمَرَاضِ
عُرِفْتُمْ حَقًّا^۳ فَجَهَلْتُمُوهُ كَمَا عُرِفَ السَّوَادُ مِنَ الْبِيضِ
كِتَابُ اللَّهِ شَاهِدُنَا عَلَيْكُمْ وَ قَاضِينَا إِلَهُ وَآيُ قَاضٍ

[۶۲ الف]

۴ و منهم الشيخ العارف ،

کاشف المعارف، ملاذالعرفا، کهنف الابدال، اسوة الرجال مقبول العوام
و الخواص مؤمل بن محمد الجصاص

از کبار مشایخ و عرفاء شیراز بوده و از جملة اولیاء و ابدال در معارف بی نظیر و در طریق حقایق و تحقیق اطائف مشارالیه صغیر و کبیر . در عام هندسه و طرز بنایی دستی عظیم داشتی ، و در آن عهد بهتر از او کسی این کار ندانستی. روز همه روز بکار مشغول بودی و مزد کار ایثار فقراء و عرفاء شهر فرمودی ؛ و شب همه شب نماز گزاردی . بد اتفاق حضرت شیخ کسر قدس سره و قطب الاولیاء شیخ علی شلوید^۵ در غار اصطخر خاوتها بر آوردندی و مشکلات معارف و رموز و اسرار فقر از طریق مکاشفه حل کردندی .
نقل است که شیخ ابو محمد حقائق شیرازی که از جملة معاصران شیخ کسر بوده ، شیخ کبیر در شأن او فرموده که ابوالحسن مزین نامه‌ای بدین نوشت که شما را درد ریامرییدی چابک هست که اگر از دریا سالم بدر آید پس حقیقه‌های

۱- ظاهراً باید چنین باشد ؛ نکته‌های معارف شیوخ در یافته بود . ۲- شاید مراد ابوظاهر

زیادآبادی باشد. زیادآباد نام قریه‌ای از بلوک بیضا است . و ابوظاهر محمد قراری قاضی القضاة شیراز می باشد . ۳- چنین است ضبط آن در متن . ولی ظاهراً (حقا) . ۴- در نسخه‌های

۵- شرح حالی در صفحات ص ۲۴۴ آمده است . شرح حال این عارف نیامده است .
و علی بن شوهر رحمه الله تعالی .

جواهر از برای شما با خود بیاورد ، یعنی ابو محمد حقائق .

شیخ ابو محمد روزی با جمعی از شیوخ شیراز مثل محمد بن یزید المعروف به عروس و ابو یزید بن عبد الملك و هشام بن عبدان صاحب الحال و الوجد و المكاشفه ، و ابو حنص صیدلانی^۱ در کتاب عمرو بن عثمان^۲ بحثی می فرمود . شیخ مؤمل فرمود که با شیخ ابو محمد گفتم : شیخا ، تو نیز کلمه ای در این باب بفرمای . قال : «حَقِيقَةُ الْعِلْمِ أَنْ يَنْكَشِفَ لَكَ الْحُجُبُ فَتَرَاهُ عَيَانًا.» گفتم : ای شیخ این سخن از کجا می گوئی ؟ گفت : در بادیة تبوك بودم ، فاقات و زحمات بسیار کشیده ، با حق تعالی مناجات می کردم ، ناگاه حجاب کشف شد . جذبات قدس لاهوتی بر جان و روان من طریان یافت . حضرت حق را دیدم معاینه بی هیچ حجابی بر عرش مجید نشسته . به او بنازیدم ، پس او را سجده کردم . اصحاب و مشایخ جمله از این کلمات متغیر شدند .

[۲۶ب]

شیخ مؤمل جصاص فرمود که در حال آستین ابو محمد بر دست گرفتم و او را نزدیک ابن سعدان بردم و گفتم : ای شیخ ، حدیثی از او شنیده ام ، فرمای تا خدمت شیخ ابو محمد استماع فرماید . ابن سعدان روایت حدیث فرمود و این حدیث بر خواند : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : إِنَّ لِلشَّيْطَانِ عَرْشًا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا أَرَادَ الْفِتْنَةَ كَشَفَ لَهُ عَنْ ذَلِكَ . ابو محمد حقائق چون این حدیث بشنید ، متغیر گشت و بسیار بگریست . مدتی از میان خلق انزوا فرمود . بعد از مدتی چون با میان خلق آمد ، جمعی از عرفاء که خدمت مؤاخات و مباحثات داشتند سؤال فرمودند از غیبت که سبب چه بود؟ فرمود که قضا نمازهای گذشته می کردم که اعتماد به شیطان^۳ کرده بودم .

نقل است که : شیخ مؤمل جصاص فرمود که : در کوفه به صحبت شیخ

۱- در متن [صدلانی] آمده ، (رك: تعليقات عنوان صیدلانی). ۲- مراد عمرو بن عثمان مکی است (رك: تعليقات عنوان عمرو بن عثمان). ۳- متن : سلطان . مرحوم قزوینی در حاشیه ۲ ص ۳۶۹ س ۲۶ شدالازار تصحیح کرده است . تحقیقی مبسوط در باره ابن سعدان نیز در همانجا آمده است .

ابوالحسن عبدالله بن احمد بن عبدالله بن عون القرشي يعرف بابن هند^۱، که از جمله شیوخ فارس، و معاصران شیخ کبیر بوده و اکنون مدفون و مزار مبارکش در قصبه فسا است رسیدم؛ و به اتفاق متوجه کعبه بودیم و در راه به صحبت شیخ ابی الحسن مزین^۲ رسیدیم و مدت ده روز با خدمتش بسر بردیم. شیخ مؤمل فرمود در مدت ده روز چند نکته در معارف و رموزات علم اللد به برکت صحبت آن دو بزرگوار و آثار فیض هدایت بخش ایشان منحل شد.

و از جمله معاصران شیخ کبیر قدس سره، یکی شیخ امام مقدم، قدوة [۶۳ الف] الایمة والعرفاء، ابوالحسین عبدالسلام بن عبدالصمد القلانی^۳ الخطیب بجامع شیراز؛ از جمله شیوخ شیخ کبیر که در آن عهد به صنوف علوم متجلی بودند و جامع میان علم و عمل، یکی او بود. امام و خطیب و مفتی شیراز، در علم روایات و فن احادیث نبوی نظیر نداشت. چند پاره کتب در حدیث و اسرار تصوف تصنیف کرده، از جمله مصنفات او کتاب حدائق اهل الحقایق فی التصوف، میان عرفا و متصوفد اشتهاری عظیم یافته؛ و هم در شهر شیراز به شهرور سنهستین و اربعمائه وفات یافته.

و منهم الشيخ الامام العارف، کاشف الحقایق، مرشد الطریق، بحر العلوم والمعانی، ناشر روابط الفضل و اسرار المبانی، دافع ظلم الضر و البؤس، محمد بن یزید المشتهر بالعرس^۴

صاحب فضل و جامع کمالات بود. در فنون علوم متفکر و متنوع بود.

۱- بنا بر تحقیق مرحوم فردوسی در حاشیه ۱ ص ۲۷۰ شدالارکان در علوم ماخذ بطریق حلیه الاولیاج ۱۰ ص ۳۶۲، ۳۶۳ و نجات الانس ص ۲۲۵ و ابوالحسن علی بن عبدالله شیخ العاصمی آمده.
 ۲- در باره شرح حالش رجوع شود به: نجات ص ۱۶۱؛ و از طایفه نایب است امام وی علی بن محمد است از اهل بغداد. متوفی ۲۲۷، شیخ الاسلام کوید؛ ابوالحسن مزین دو بوده اند یکی شیراز یکی صفیر. کبیر در بغداد مدفون است صفیر در مکه.
 ۳- مسنون به قلسوه (عرفوس). جدهین عارف به این عنوان مشهورند؛ ابوالاحمد قلانی (نجات ص ۱۰۸) نامه دانشوران ج ۴ ص ۱۴۱، ابوالعبدالله قلانی (نجات ص ۱۰۹) نامه دانشوران ج ۷ ص ۱۵۹) ابوسعید القلانی ایشابوری (شکوی القریب ص ۲۲)
 ۴- در نسخه جایی شرح حال ابن عارف نیامده است.

فضل ظاهر، حقیقت زهد و ورع جمع داشت. اهل شیراز از جور و ظلم یکی از گماشتگان یاقوت که والی حاکم ممالک فارس بود تظلم می خواستند، او را به حضرت مأمون خلیفه به بغداد فرستادند. چون به بغداد رسید، این قصیده بر فور انشاء فرمود. مطلع قصیده این است:

سَلَامٌ عَلٰی الْمَأْمُونِ مِنْ اَهْلِ فَارِسَ

سَلَامٌ وَ سَلَوٰی مِنْ ضَعِيفٍ وَّيَاقِيسِ

نقل است که: شیخ محمد بن یزید عروس نقل فرمود که در عهد او جمعی از زهاد و عرفاء بیت المقدس بد شیراز آمدند و طلب متصوفه و ایمة شیراز می کردند. ایشان را بد من حواله کردند. سؤال کردم که سبب آمدن شما بد این طرف چه بود، و باعث این نهضت چیست؟ گفتند که: مادر بعضی از اخبار خوانده ایم که در شیراز بد طرف حوامه شهر مسجدی هست که آن را مسجد سلیمان می گویند، و در بعضی کوهستان که در برابر مسجد است، چشمه ای هست و آن به چشمه مرغان مشهور است، سلیمان نبی آن مسجد بنا کرده و آن چشمه از آثار قدم او پدید آمده. هر کس که در آن آب وضو سازد و در آن مسجد دو گانه ای بگذارد، حق سبحانه و تعالی حاجات دین و دنیای او بر آورده گرداند. ما به این بیت متوجه گشتیم تا زیارت آن مسجد دریابیم والله اعلم.

ومنهم الشيخ الامام

العالم ابوالحسن احمد بن جعفر بن ابی بویه

از جمله مشایخ و زهاد شیراز بود و از معاصران شیخ کبیر قدس سره، اوقاتی مورع به طاعات داشت.

۱- در اصل آن را. شرح حال این عارف در نسخه چاپی نیامده.

نقل است که هر شب هزار رکعت نماز می گزاردی . شیخ کبیر قدس سره در شأن او فرموده : **نَمَارَآدِنَا أَحَدًا صَاحَ فِي الْوَجْدِ الْإِثْمَ وَصَاحَةَ وَصِيَّاحِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ وَكَانَ شَيْخًا لِلتَّصَوُّفِ^۱ تَوَفَّى سَنَةَ خَمْسٍ وَسِتِّينَ وَكَمَلَتْ مِائَةٌ .**

طبقه دوم

در ذکر شیخ مرشد ابواسحق ابراهیم بن شهریار الکاظمی و طائفه ای از مشایخ و ایمنه که معاصر او بودند و به صحبت او رسیده اند

الشیخ الامام المحقق والهمام المدقق، العارف المعروف، المفضل العطوف،
الواثق بالوصول، الناطق بالاصول، المکرم الکریم، ابواسحق ابراهیم قدس الله
روحہ سردار سراندازان طریقت، سردار انجمن حقیقت، موسی طور اسرار،
ابراهیم غار انوار، ابواسحق ابراهیم بن شهریار؛

سَقَاهُ [ه] مِنْ التَّنْسِيمِ كَأَسَا رَوْيَةً وَ لَقَاهُ رِضْوَانًا بِإِدَارِ أَمَانِ
وَ آتَاهُ حُسْنِي فِي الْعُلَى وَزَادَهُ عَلَي الرُّوضَةِ الْخَضْرَاءِ بَيْنَ جَنَّانِ

مزار مبارکش در نورد کاظمی بود. پدرش شهریار در بدو حال و عنفوان
امر مسلمان شد و مادرش بانویده نام داشت . محبوب همه مائتی و مقبول همه
فرقتی ، چون ابراهیم بود در میان اولیاء . برکات اقدام مبارکش به اغاب
مدن و اقالیم رسیده و در طریق مسافرت اثر مشایخ عصر را در یافتند ،
شصت و چهار خانقاه بدست مبارک خود بنا فرمود ، و در جملة سفرهای
جهت صادر و وارد مرتب داشتند ، و بر هر یکی درویشی نصب فرموده به دکه
به مصالح خانقاه قیام می نمود ، و احوال آنجا مرتب و معهود می گردانید .

۱- در متن به جای (الوجد) (الواحد) آمده . دیگر اینکه مراد از حسین بن احمد بن الحسين
مشخص نیست ظاهراً از جمله ؛ (در شان او فرموده) چنین برمی آید که همان ابن بویه . باغدولی هیچ گونه
بهم تطبیقی ندارد .
۲- اصل عبارت همان است که نقل شد ولی می آید که امادگی داشته باشد چون
(خبر) برای (صباح) معلوم نیست

نقل است که بیست و چهار هزار شخص از گبر و یهود به دست او مسلمان گشته بودند. همواره با طوایف گبران و لشکر کفار محاربت کردی، از این معنی او را شیخ غازی می گفتند. سن مبارکش به هفتاد و سه سال رسید، اکثر ایامه و مشاهیر فضلاء و اعظام سلاطین آن عصر به وجوه مبارکش مفتخر بودند و بدجناب مقدسش مباحثات نمودندی. شیخ ابوسعید بن ابی الخیر با حضرتش معاصر بوده و میان ایشان مکاتبات رفته. و در آن عصر سلطنت و ایالت فارس، بعد از واقعه باکانجار و انقضاء مملکت خسرو فیروز، به خلف نامدار او سلطان الدوله فنا خسرو بن خسرو فیروز بن عبدالدوله قرار گرفته بود. تاریخ وفاتش ذیقعدہ سنه عشرین و اربعمائه. مزار مبارکش چون قبلداهل اقبال معبد لب طالب جهانیان افتاده، و همچون کعبه معظمه در عجم مطاف اسلامیان آمده. و من الشیوخ الذین ادرکوا صحبتہ :

الشیخ الامام المجتهد، امام الایمة، ناصر الاسلام، عون الامام،
بحر العلوم و المعارف، العارف بدقایق الشریعة و اللطایف،

[۶۴ب]

افضل المجتهدین، الشیخ ابواسحق ابراهیم بن
علی بن یوسف الفیروز آبادی

فهو الامام الاوحد الاعظم والفرد العلم، تاج الفقهاء و سراج الادباء واسطة عقد فضل، و طراز آستین تمکین و نقطه پرگار علوم بود. در درج فتوی و دری برج تقوی، مراسم علوم و معارف و معالم اصول و شریعات بنوعی احیاء فرموده که علماء سلف بدان بنازیده و شرع مطهر بدو مباحثات فرموده. هنوز دست [از] آستین باوغ بدر نکرده بود که جوامع علوم شرعی و اصول دینی او را حاصل آمده، چهل و چهار پاره کتاب در فنون علوم تصنیف فرموده، کتاب مهذب فقه بد چهار مجلد از مصنفات اوست.

نقل است که در اوائل حال عزیمت سفر بغداد فرموده، در کازرون به

حضرت شیخ مرشد رسید و استخاره از حضرتش فرمود و التماس همت و دعایی کرد. شیخ مرشد در شأن او این دعا فرمود: « اَللّٰهُمَّ فَقِّهْهُ فِي الدِّينِ وَاَجْعَلْهُ اِمَامًا لِلْمُسْلِمِيْنَ » به برکت دعاء شیخ مرشد، حق سبحانه و تعالی او را مفتی و مجتهد زمان گردانید. در مدرسه السلام یگانه و مدرس و مفتی گشت، و امور شرعیات بغداد به فتوی و احکام او موقوف بود. او را ابواسحق شیرازی می خواندند، و در ایام خلافت امیر المؤمنین المقتدی بالله تا او بیعت نکرد و رخصت نداد، امر خلافت بر او استمرار نیافت. به تاریخ سنه تسع و سبعین و اربعمائه وفات یافت و در مدینه السلام در جوار امام الحرمین مدفون است به مزار مشهور که قریب درب خلیج واقع گشته.

و منهم، الشیوخ الذین ادرکوا عصره

الشیخ الامام، سند الزهاد، اسوة العباد ابو الحسن علی بدالکوار

بزرگوار جهان و شیخ و مقتدای زمان بود. صحبت شیخ کبیر قدس سره دریافتند و در صحبت ابی احمد کبیر روزگاری بسر برده. و در مسافرت حجاز به [۶۵ الف] مشایخ آن عصر رسیده بود و بعد از مدتی چون مراجعت فرمود در صحبت کوار بدرباط فاروق اقامت کرد. چهل سال در آن بقعه بدطاعت و اوراد مشغول شد که در آن مدت بدغیر از دو نوبت، از آن بقعه بدر نیامد. و در شهر، سنه نینف و عشرين و اربعمائه وفات یافت، در همان رباط مدفون است.

و منهم الشیخ الامام الخطیب

ابونصر محمد بن یحیی الشافعی شیرازی یعرف بشوانی

خطیب جامع شیراز، امام و مفتی شهر بود. فقه و شرعیات در خدمت امام ابی الفتح که مفتی شیراز بود در آن عصر، خوانده و تحصیل علوم و ادبیات پیش ابی عبدالله البویطی فرموده، قریب سی سال خطابت جامع شیراز کرده.

و مدتی به صحبت شیخ ابی الازهر و شیخ مرشد و طاووس الحرمین بسر برده ، و هم در شیراز به درب خفیف مدفون است و در عهد او با کالنجار در شیراز منصب ایالت و سلطنت داشت .

**و منهم الشیخ الامام العالم کبیر الاولیاء ، سند الابدال
والاصفیاء ، ابوالحسین بن احمد بن سالبه^۱ یعرف بشیخ الشیوخ بیضاء**

از جمله کبار زهاد و مشایخ فارس بوده، و در علوم تصوف و اسرار فقر نظیر نداشت . چهار نوبت زیارت حج بیت الله دریافت از جمله تلامذه شیخ قدس سره بود ، خرقة تصوف از دست شیخ ابوالحسین سیروانی پوشیده .
نقل است که شبی حضرت مصطفی علیه الصلوة والسلام به خواب دید .
گفت بوسه ای بر سینه من داد ، قال : **مُنَدَ ذَٰلِكَ اَلْوَقْتُ اَرَى مِنْ خَلْفِي كَمَا اَرَى**
[۶۵ ب] **مِنْ قَدَامِي** . گفت : از آن وقت ملکوت زمین و آسمان بر من پوشیده نماند .
همچنین فرمود که باشیخ خود در طریق مسافرت اتفاق سفر شام افتاد .
در ساحل دریای شام آب شیرین باز گسیخت ، در رکوه آب شیرین نماند .
رکوه بر لب دریا بردم و پیر کردم ، چون بیاشامیدم آب شیرین بود . این صورت
با شیخ ابی الحسین باز گفتم . فرمود که بدین صورت اعتماد مکن . شاید که آب
نیل در آن طرف دریا غالب شده باشد و زیر دست تو بر آمد . شیخ ابوالحسین
در رمضان سنه خمس عشرة و اربعمائه به جوار حق رسیده ، و در بیضاء به
مزار معروف به تل بیضاء مدفون است .

**و منهم الامام ابو الفتح
عبد السلام بن شیخ الشیوخ ابی الحسین بن احمد بن سالبه^۲ ؟**

در فنون علوم سعی فرموده جامع میان علم و عمل گشته ، مدتی در

۱- علی التحقیق (بن) زائد است و صحیح ، (ابوالحسین احمد بن سالبه) می باشد (رک: حواشی قزوینی
برشدالازار ص ۴۷۹) ۲- کلمه (ابن) چنانکه مکرر در عین همین مورد مانحن فیه گذشت بظن غالب ،
این عارف نیامد . (حاشیه مرحوم قزوینی برشدالازار ص ۴۸۰) ۳- در نسخه چاپی شرح حال

صحبت شیخ مرشد^۱ قدس سره بسر برده . در شهر سنه اثنین و سبعین و اربعمائه وفات یافته ، و به جوار پدر بزرگوار در تل بیضا مدفون است .

نقل است از شیخ ابوالفتح عبدالسلام که او فرمود که روزی شیخ ابی الحسین پدر خود را دیدم او را وجد واستغراقی روی نموده ، چوبکی بردست داشت و بر زمین می زد ، این دو بیت انشا [د] می فرمود و می گریست :

لَهَا فِي طَرْفِهَا [لِحَظَاتٍ] ^۲ سِحْرٌ تَمِيمَتُ بَيْهَا وَتَحْيِي مَا قُرِيدُ
وَقَسَبِي الْعَالَمِينَ بِمَقْلَتَيْهَا كَأَنَّ الْعَالَمِينَ لَهَا عَبِيدُ

و منهم العالم المتفرد ابو حيان التوحیدی

امامی مجتهد بود . جامع علوم و معارف ، در طرز تحقیق و لطائف نظیر خود نداشت . کتاب البصائر فی الذخائر از مصنفات او است ، در شطح و طریق توحید زبانی^۳ خاص داشت ، چنانچه اکثر عرفا و محققان را الزام و اسکات فرمودی . به تاریخ سنه اربع^۴ و اربعمایه وفات یافت .

نقل است که شیخ الشیوخ بیضاوی ابوالحسین بن احمد سالد ابوحیان توحیدی [۶۶ الف] [را] به خواب دید ، از او پرسید: مَا فَعَلَ اللَّهُ بِكَ؟ قَالَ: غَفَرَ اللَّهُ لِي عَلَي رَغْمِكَ. روز دیگر با اصحاب و مریدان گفت تا او را به محفه بد شیراز برند . چون محفه او را بد شیراز آوردند ، بر سر قبر ابوحیان حاضر گشت و بر وی نماز گزارد و اشارت فرمود تا الوحی بساختند و بر آن اوح بنویشتند: هَذَا قَبْرُ أَبِي حَيَّانِ التَّوْحِيدِيِّ .

۱ - بنا به تحقیق مرحوم قزوینی (همان ص ۴۸۰) مراد شیخ ابوالفتح ابراهیم بن شهریار کازروانی که در جمیع کتب تواریخ و رجال همیشه به همین لقب (شیخ مرشد) از او تعبیر کرده اند ، می باشد .
۲ - مرحوم قزوینی در حاشیه شدالازار ص ۴۸۰ ص ۱۴ ، [لِحَظَاتٍ] ضبط کرده ولی در اصل نسخه ضریحاً [الخطان] ضبط شده است . (رک: تملیقات) .
۳ - ح: ربانی ۴ - ح: احمدی ، و در حاشیه تاریخ .
ج: + عشر ، بنا به تحقیق مرحوم قزوینی در حواشی شدالازار ص ۴۸۱ ، سال ۴۰۴ صحیح است نه ۴۱۴ ، برای تحقیق و شرح بیشتر به کتاب مذکور مراجعه شود .

شیخ ابوشجاع مقاریضی در کتاب مشیخه بدین نوع ذکر فرمود. اما این ضعیف از پدر بزرگوار خود شیخ الشیوخ شهاب الدین ابوالخیر زرکوب قدس سره شنیدم که ابوحیان توحیدی بغدادی در مقبرهٔ درب خفیف بر طرفی که قبلی مزار شیخ کبیر افتاده مدفون است. چون تتبع کردم لوحی دیدم بدان نوشته: **هَذَا قَبْرِ أَبِي حَيَّانِ التَّوْحِيدِيِّ الْبَغْدَادِيِّ**.

و منهم العالم المتكلم والامام القدوة المتبحر ابو محمد الحسن بن الحسين بن علي بن جشنام الخبیری، رحمه الله

عالمی متورع بود در فنون علوم بی نظیر و مشارالیه. چند پاره کتاب تصنیف داشت، کتاب عیون التفاسیر از جملهٔ مصنفات او است. منصب و عظمی و تذکیر در جامع عتیق شیراز به حضرت [او] اختصاص یافته بود. برادرش شیخ امام عالم صفوة الابدال ابوبکر بن الحسین الخبیری بعد از او قائم مقام او گشت، و پسر او ابو قاسم ابی محمد بن الخبیری در محروسهٔ شیراز متولسی و حاکم بر لشکر اسلام بود و منصب امارت غازیان به جانب او اختصاص داشت و جوق غزاة در تحت ایالت او بودند. و ابوسعید بن ابی محمد الخبیری بعد از وفات برادر و پدر قائم مقام ایشان گشت و منصب او از منصب قضاة و حکام شیراز رفیع تر بود. **توفی ابو محمد الخبیری سنة ست و عشرين و اربعمائه.** [۵۶ب]

و منهم الشيخ الامام الفرد المتنك المحدث ابوبکر احمد بن سلمه رحمه الله

شخص کریم او سویداء قلب طریقت و سواد حدقهٔ حقیقت بوده، جامعهٔ عصمتش در کارگاه طهارت بافته، و نکین تمکین در خاتم عزتش نقش ولایت

۱- ج: الحسن. در شدالازار ص ۱۱۴ چنین آمد: الشيخ ابو محمد الحسن بن الحسين بن عمر بن جشنام الخبیری، ولی سمانی در کتاب اسباب به ضبط متن آورده در ذیل نسبت خیر (= خفر) ؛ بلوکی در هجده فرسخی جنوب شرقی شیراز (رک: حاشیهٔ ۶ ص ۱۱۴ شدالازار)

داشته ، در بدو حال و عنفوان صبی با شیخ ابی عبدالله المقاریضی و شیخ الشیوخ ابوالاظهر البضاوی طریقه اخوتی و صحبتی آکنده داشت ، و در مبادی حال شرف صحبت شیخ کبیر رحمه الله را دریافتند . صد سال تمام بزیست . مدت هفتاد سال در رباط مقاریضی اقامت کرد که از طرز معارف و طریق تصوف اصلاً انحراف ننمود . با امام وقت ابو طاهر محمد فزاری که قاضی قضاة آن عهد بود ، سابقه محبتی عظیم حاصل داشت ، و او با وجود کمال فضل و وفور عام و محل اجتهاد و منصب حکم متردد و معتقد آن بزرگوار بودی و استماع کلمات و معارفات از او می فرمودی ، و بد تاریخ سنه سبع و اربعین و اربعمائه به جوار حق پیوست [و در رباط مقاریضی مدفون گشت] .

و منهم الشيخ الامام والقُدوة المدقق

ذوالواردات القدسیه، ابوالقاسم الحسین بن محمد بن عمر بن عبدان

واسطه عقد فضل و ساقیه دریای طریقت ، و خلوت نشین صومعه طهارت بود . مراسم تصوف و معاهد تعرف بنوعی احیاء فرمود که سجاده طریقت اهل الله بدو مباحات نمود . در جامع شیراز مجالس تحدیث و درس علوم تصوف و حدیث به جانب او اختصاص داشت ، و احیاناً بر سر منبر و عظ فرمودی ، و عوام شهر نیز از او و به صحبت او بهره مند بودندی . در مبادی حال مجاورت حرم کعبه معظمه فرموده و مدت ده سال در آنجا امامت کرده ، در تاریخ سنه تسع و ثلاثین و اربعمائه وفات یافت . در آن روز که شیخ ابوالقاسم عبدان وفات کرده بود ، با کائنات که از جمله سلاطین دیالمد به حسن اعتقاد و کمال معدلت در آن عهد بر سر آمده بود ، فرمود که : « ذَهَبَ مِنْ دَوْلَتِنَا بَرَكَّتْهَا »^۲ سال دیگر با کائنات وفات یافت ، و اللّٰعالم و احلام .

۱- در حاشیه ح آمده است ۲- ح ۱ برآته

الشیخ الامام، جریده العلم، بحر المعارف، فارس القرآن،
صاحب البیان، الشیخ ابو عبدالله احمد بن عالی المقرئ الحریصی

تا بوده نهال فضل در زمین تقوی کشته، و عقیلی نثراد روح قدس در
میدان طلب رام کرده. همواره [به] خاطر تیز توسن^۱ طبع گوهرزای، مجلس
ارباب طریقت را پرگهر ساختی، و از روایات عالیه در احادیث نبوی کنار
و دامان طلب مستطرفان پرشکر کردی، اصل و محتمدش از شهر نیشابور
بود. شیراز را به مقدم شریف مشرف گردانید و مدتی تأهل ساخت. روایت
احادیث و کتب تصوف از ابی عبدالرحمن السلمی داشت و امام ابو نصر الشرابی که
امام عهد و مفتی زمان بود، از حضرت [او] روایت حدیث می فرمود، و از
جمله تلامذه او بود. چند پاره کتاب در احادیث و تصوف ساخته و به شهر
سنه سبع و اربعین و اربعمائه هم در شیراز وفات یافت، و در مجلت دزک به
رباط معروف به مشهد حریصی مدفون است.

و منهم الشیخ الزاهد، بحر المعارف،
اس الحقایق، ابوبکر هبة الله بن الحسن المعروف بعلاف

یگانه عهد و مشارالیه زمان بود. همچون خرد بیش دان و پیش بین
و همچون خورشید عکس انداز آینه تمکین، گردون پشت دو تا کردی تا
آستین و آستانه^۲ او را بوسه دادی، و طریقت دل یکتا^۳ گردانیدی تا مراد

[۶۷ب] از او در کنار نهادی. بیت:

رِضَاهُ يَصْرِفُ عَمَّنْ يَسْتَجِيرُ بِهِ
صَرَفَ الزَّمَانَ إِذَا مَا نَابَهُ صَرَفًا

۳- متن: یکبار

۱- ح: توسن به ۲- ح: باسیاب و آستین

درشهور سنه ثمانین و اربعمائه^۱ وفات یافته. نام او و تاریخ وفات او بر لوحی که بر سر قبر او نهاده‌اند براین طریق نبشته‌اند: والعهدة علیهم. اما آنچه در سیره شیخ کبیر قدس سره مسطور است: شیخ ابوبکر علاف از جمله معاصران شیخ بوده و شیخ قدس سره وصیت فرموده که شیخ ابوبکر علاف می‌باید که بر من نماز گزارد. بعد از آن که شیخ وفات کرد بد تاریخ ثالث عشرین رمضان سنه احدى و سبعین و ثلثمائه، شیخ العارفین کیهف المریدین ابوبکر علاف بر او نماز گزارد، و در آن عصر نقیب علویان، ابو اسحق بود، نوبت دیگر بر او نماز کرد. کرت سوّم امام مسجد عتیق، الامام الزاهد ابوعلی بر او نماز گزارد، رحمهم الله تعالی.

قبر مبارکش در درب اصطخر به مزار معرف که به شیخ حسن کیا اشتهار دارد و این زمان از فواضل عوارف عمیمه صاحب اعظم مفیض الخیرات، مؤسس مبانی المبرات الحاج قوام الدوله والدين اعز الله انصاره بر سر مرقد مبارکش قبه‌ای عالی بر آورده‌اند و طاق و رواقی رفیع بر کشیده، چنانچه امروز محط رحال آمال زمره طالبان است، و طبقات سادات و مشایخ و ایامه و علما و هنرمندان هر یکی [را] علی حده در آن بقعه شریفه مدخلی پدید آمده و رسمی و جهتی معین فرموده، و از جمله آثار و خیرات آن جناب در شهر شیراز یکی آن عمارت مبارک است.

۱ - درشذالازار ص ۸۰: «توفی فی سنه ... و ثمانین و اربعمائه» آمده است، لیکن این تاریخ بنا بر تحقیق مبسوط و مورد قبول مرحوم قزوینی در حاشیه شذالازار ص ۴۸۷ تا ۴۹۰ بنحو قطع و یقین غلط بوده و صحیح ثلاثمائه است نه اربعمائه.

طبقہ سؤم

فی ذکر الشیخ الامام المحقق، ہادی الطریق، کاشف [الحقایق] ^۱
 ابو شجاع محمد بن سعدان المقاریضی و [نظرائہ] ^۲

[۶۸ الف] الشیخ الامام الربانی، بحر المعانی، کھف الاوتاد، سند الاولیاء والعباد،
 ابو شجاع المقاریضی، روح اللہ روحہ و وجہ و جہتہ، تاج تارک ارباب تعرف،
 نقطہ دائرہ تصوف، در درج تقوی، و در ری برج معنی، در طرز معارف و شیوہ
 تحقیق و توحید نظیر خود نداشت. در فنون علوم مستحضر بود، و از تصانیف
 او امروز چند پارہ کتاب [معتبر، مشہور و متداول است از جملہ کتاب] ^۳
 مشیخہ مقاریضی کہ موشح و مشحون بہ ذکر فضائل افاضل و ایامہ و مشایخ
 است، در سہ طبقہ جمع فرمودہ و اکنون ترجمان معارف قوم است. بہ
 تاریخ سنہ تسع و خمسمائہ روح مبارکش در مکمن علیین نزول فرمودہ و
 در رباط مقاریضی مدفون است. خرقہ طریقت از شیخ ابوعلی الحسین بن عبداللہ
 المقاریضی داشت و او از شیخ ابی عبداللہ المقاریضی ستدہ بود و از دست حضرت
 شیخ کبیر ابی عبداللہ بن خفیف علیہ الرحمہ پوشیدہ.

و منهم الشیخ المحقق والفرد المدقق، شیخ الشیوخ
 سراج الدین محمود بن شیخ الشیوخ خلیفہ بن عبدالسلام بن
 (شیخ) ^۴ الشیوخ احمد بن سالبہ رحمہ اللہ

مقتدای جهان و اسوہ عرفا و مشایخ دوران بود. در کشف حقایق و
 نکات توحید زبانی ^۵ شافی و بیانی عجیب داشت. صفدر ارباب عرفان،
 شیخ روزبہان قدس اللہ روحہ، با وجود رفعت مقامات و کمال حال، خرقہ

۱ - ح : ندارد ۲ - ح : ندارد ۳ - ح : ندارد ۴ - ح : ندارد
 ۵ - ح : ربانی

طریقت از دست او پوشیده بود، و رموز توحید و رحیق تحقیق از منبع تفرید و مکاشفات او نوشیده بود. [در عهد] ولایت [او] ایالت و سلطنت شیراز به حضرت اتابک سنقور اختصاص داشت. در تاریخ سنه اثنی و ستین و خمسمایه به جوار حضرت حق پیوست. خلف نامدار او شیخ الشیوخ قطب الدین احمد قایم مقام او گشت.

ومنهم الشيخ العارف الواصلین ۲،

[۶۸ ب]

برهان الداکرین عضدشیخ قوت الدین ابوسعید بن ۳ عبدالملک بن علی ۴

حاوی لباب علوم و فائز به صوالح اعمال بوده، در قسم افاده و طرز ذوقیات و علوم مکاشفات بیانی شافی داشت. مدتی مدید مسافرت فرموده و بعد از مراجعت در قریه نخر از اعالی قری شیراز اقامت نموده و در آنجا وعظ می فرمودی، و به طریق نصیحت خلق قیام می نمودی و هم در آنجا وفات کرد بد تاریخ سنه ثلاثین و خمسمائده، و اکنون در نخر^۵ به مزار معروف به شیخ دوکی مدفون است.

و منهم الشيخ الزاهد، اسوة العباد،

سندالعرفا و الزهاد شیخ ابوبکر بن عمر بن محمد یعرف بمرغر

فهرست شمایل و فضایل و دیباجه مناقب و مآثر بود. حریم ضمیر منیرش آفتاب صفت مقر انوار و مستودع اسرار آیات حق گشته بود، و انفس قدس آثارش سحاب^۶ آسا هشیم و حطام جهالت طالبان را انضارت نمود و استعداد

۱- ح: ندارد ۲- فا: عارف الواصلین ۳- در متن روی [س] خط خورده و بالای آن (علی) افزوده شده بدین ترتیب، ابوسعید علی بن عبدالملک، ولی تحقیقی که مالک نسجه در ۱۲۷۴ هـ ق کرده بنسب نوشته روی سنک قبر عارف مد تون چنین است: «هات شیخ قوت الدین ابوسعید عبدالملک، لکن در شد الازار ص ۱۱۷ چنین آمده: «الشیخ قوت الدین ابوسعید علی بن عبدالملک بن علی» و در هزار مزار ص ۵۸: «شیخ قوت الدین علی» ۴- شرح حال ابن عارف در نسجه جایب، نیامده است. ۵- هزار مزار ص ۵۸، ۱۸: «در فرهای که به حر که مشهور است» رک تعلیقات عنوان نجر ۶- ح: (صحاب) آمده است

و استدرک بخشوده . شیخ العارفین روز بهان ، قدس الله سره ، در مبادی حال به خدمتش متردد بودی و از نتائف^۱ انفس و لطائف مفاکहत آن یگانه استطراف می نمودی . به تاریخ سنه^۲ اربعین و خمسمائه وفات یافته و در درب خدیش^۳ به مزار معروف به برغر^۴ مدفون است .

ومنهم الشيخ الامام الخطيب امام المحدثين ابوالمبارك الادمي

اسمه عبدالعزیز بن محمد بن منصور بن ابراهیم^۴

یگانه عصر و مقتدای جهان بود . قطرات فواید و لطایف او در اصداف سینه طالب درهای شب^۵ افروز بنهاده ، و سحائب^۶ افضالش حوصله طبع سلاک را پر غرر و درر ساخته . خطابت و امامت مسجد جامع دارالملک شیراز به جانب آن جناب تقوی مآب اختصاص یافته بود . هر روز در مسجد جامع ، [۶۹ الف] ایامه و فضلاء آن عصر جمع^۷ می گشتند و استماع احادیث نبوی از حضرتش می فرمودند ؛ و به تاریخ سنه^۸ تسع و خمسين و خمسمائه وفات یافت . در درب محازی مزار شعر الرسول مدفون است ؛ و در آن عهد اتابک زنگی بن مودود برادر زاده اتابک سنقور پادشاه بود .

ومنهم الشيخ الامام

ابو شجاع المبارک بن محمد بن المبارک يعرف بباغ و بستان

از جمله مشاهیر و فضلاء عصر بوده ، در علوم حدیث و معرفت اسانید

۱- مرحوم قزوینی در حاشیه شدالازار ص ۵۲۹ ح . می نویسد : کذا فی الاصل ، نطفه به ضم نون و سکون تاء جمع آن نطف کسرده به معنی آنچه به انگشت از گیاه و جز آن برچینند و من المعجاز ، اعطاء نطفه من الطعام ، ای شیئا منه (منتهی الارب) ولی نتائف که قیاساً جمع (نتافه) باید باشد به همان معنی نطفه در کتب لغت به معنی مجازی (نطفه) دیده نشد .
 ۲- شدالازار ص ۲۶۵ : درب خدیش .
 ۳- شدالازار ص ۲۶۳ : برگر .
 ۴- شرح حال این عارف نیز در نسخه چاپی نیامده است .
 ۵- ح : درهاس .
 ۶- ح : سعامت .
 ۷- ح : ندارد .

در عهد خود نظیر نداشت. امام ایمة عهد شیخ کریم الدین ابی المیمون رشید شاشی از جمله تلامذه او بود و روایت حدیث از حضرت او می فرمود؛ و او صحبت شیخ ابی شجاع محمد بن سعدان مقاریضی رحمه الله یافتند و از خدمت او اجازات حاصل کرده، به تاریخ سنه ثمان و ثمانین و خمسمائه وفات یافت.

و منهم القاضی ابو منصور بن عبدالرحیم بن محمد بن یحیی الشراپی

در شیراز به فضل و تقوی نظیر نداشت و در فنون علوم، سیما احادیث نبوی، چند پاره کتاب معتبر تصنیف فرموده، کتاب تبیین فی علوم الدین از جمله مصنفات [اوست]. شیخ ابی عبدالله حریمی، روایت از مصنف می فرمود، نبیره قاضی شراپی بود. و حکم قضاء و امور شرعیات فارس از پدر و جد به توارث به او رسیده؛ و بدشهور سنه سبع و ثلثین و خمسماید بدجوار حق پیوست و در جوار اجداد بزرگوار خود مدفون است.

و منهم الشیخ الامام

مفتی المذهبین، شهاب الدین ابوبکر محمد بن احمد البیضاوی^۱

از جمله مشاهیر ایمة و مشایخ شیراز بوده، معتقد فیه خواص و عوام. شیخ الشیوخ خواجده شمس الدین محمد بن الامام رکن الدین الشیخ شهاب الدین بن الامام [۶۹ ب] نجم الدین علیهم الرحمة از نسل آن بزرگوار بوده و در تاریخ سنه خمس و ستین و خمسمائه بدجوار حق رسیده و هم در شیراز به پایین میرقد ابی السائب^۲ که بد موی رسول علیه الصلوة والسلام اشتهار دارد، بر درسام مدفون است.

۱- شرح حال ابن عارف در نسخة چاپی نیامده است، ولی در شدالازار ص ۱۲۰ آمده؛ الشیخ شهاب الدین ابوبکر محمد بن احمد البیضاوی ۲- در اصل بدون نقطه آمده، و قطعاً ابوالسائب بن اسحق الثامی می باشد. شدالازار ص ۱۲۵ در شیراز نامه چاپی ۱۵۵ (ابوالسائب) ضبط شده است. مرحوم فرصت شیرازی در آثار المعجم ص ۴۶۳ (ابوالسائب) آورده است.

و منهم الشيخ الزاهد ،

كهف المشايخ المتورعين عبدالرحمن بن محمد بن سعيد الاقيلدي

از جمله زهاد عصر و عباد زمان بوده و در علوم ظاهر روزگاری سعی فرموده با آنکه مرار تصوف و شیوه معارف به کمال داشت، طریق انزوا و گوشه نشینی اختیار فرموده بود. به تاریخ سنه سبع و ستین و خمسمائه وفات یافت و در جوار شیخ احمد بن الحسین هم در اندرون مزار مبارك او مدفون است.

و منهم الشيخ الامام ابو طاهر محمد بن ابي نصر الشيرازي

از جمله زهاد دارالملک شیراز به کمال فضل و تقوی بر سر آمده و به تاریخ سنه ثلاث و خمسين و خمسمائه به جوار حضرت حق پیوست، و به در سلام به طرف اعلی قبر شیخ سلم مدفون است.

و منهم الشيخ الامام المفتي

شيخ الاسلام قطب الدين ابو محمد عبدالله بن علي بن الحسين المكي

شیخ شیوخ شیراز و مقتدای قوم بود در طرز معارف و طریق توحید و نکته گزاری بیانی شافی داشت و در طور حقایق و اثبات ذوقیات برهانی بکمال. وجود مشایخ و ایمة دارالملک شیراز به وجود او مستظهر بودندی، و در میان قوم به شیخ الاسلام اشتهار یافته بود؛ و در عهد او از مشایخ اطراف سیدی احمد کبیر در معبدیه^۳، ضیاء الدین ابوالنجیب و عبدالقادر جیلی به مدرسه

۱- شذالازار ص ۱۶۳ : (سعد) .

۲- ج : - عباد ، + و صاحب مکاشفات ، شذالازار

ص ۱۶۳ : کان من زهاد عصره و عباد زمانه (می نماید که ترجمه عبارت مذکور است) .

۳- ح : معبدیه (رك تملیقات عنوان معبدیه)

السلام بغداد، و ابوالسعود^۱ در عراق و ابومدین^۲ و ابوشعيب به عراق عجم، و [۷۰ الف] ابن المجاهد اشبیلی در طرف مغرب و ابن معبد^۳ به بصره، در آن قرن جمله معاصر یکدیگر بودند. شیخ الاسلام مذکور به تاریخ سنه اثنین و ستین و خمسمائه به جوار حق پیوست و در کوچۀ سختویه از محلات شیراز در محلت گچ پزان به مزاری که به شیخ الاسلام اشتهار دارد مدفون است.

و منهم ابناه الشیخان المقدمان مرشدی

السالكين حسام الدین مجد بن عبدالله و شهاب الدین روزبهان

بن علی يعرف به شیخ الاسلام

از اولاد نامدار شیخ الاسلام، این دو خلف بر سر آمده بودند و به صنوف^۴ کمالات و وفور زهد و تقوی به پدر بزرگوار تاسی فرموده و بعد از پدر قایم مقام گشتند. هر يك علامه زمانى و مقتدای جهانی بودند، و به شهر سنه ثمانین و خمسمائه^۵ در گذشتند، و در جوار پدر بزرگوار به مزار معروف به شیخ الاسلام مدفونند.

طبقة چهارم:

در ذکر سلطان العارفين، قطب المحققين، ابو محمد روزبهان

بن ابی نصر البقلی الفسوی رحمه الله

مقتدای ارباب طریقت و پیشوای اصحاب حقیقت بوده، در فنون علوم،

۱- ابوالسعود بن البغدادی... متوفی ۵۷۹ (حاشیه ۲ ص ۱۲۶ شدالازار) همان نام
حاشیه ۳: ابو مدین شعيب بن الحسن یا ابن الحسين الانصاری المغربي... بنا بر تحقیق و استیلا... مرحوم
فروینی، (د) بین ابومدین و ابوشعيب اضافی بوده، ابوشعيب غیر از همان ابومدین نیست.
۳- در شدالازار ص ۱۲۵ س ۱، نیز به عین ترجمه عبارت شیراز نامه را می ماند، این معبد ذکر شد
ولی بنا بر تحقیق مرحوم فروینی در همان کتاب حاشیه ۴ ص ۱۲۷، این معبد نام عارف و شخص نیست بلکه
صورت تحریقی امعبیده نام محلی در نزد بصره است. رک: تملیقات بمنوان: معبدیه.
۴- ح: تصوف ۵- مانین. فلف است، ج: ثمانین و خمسمائه در گذشتند.

انواع فضایل از مشایخ زمان و ایمة عهد قصب السبق ربوده سیما در اقسام شرعیات و معارفات عدیم المثل بود و به طریق شطح و طرز توحید ربانی شأنی و بیانی عجیب داشت . تصانیف حضرتش از شرعیات و شوقیات جمله مشهور و متداول است و به اقصی اصقاع ممالک اسلام انتشار یافته، قریب سی پاره است که در خواطر عرفا و اهل الله آن را وقع و حرمت سی پاره است ؛ و علو مقامات و عجایب حالات و کشفیات او برتر از آن است که به [۷۰ ب] زبان قلم سر زده ، شطری و شمه‌ای از آن تقریر توان کرد ؛

يَفْنِي الْكَلَامَ وَلَا يُحِيطُ بِوَصْفِهِ [يُحِيطُ] مَا يَفْنِي دِيمَا لَا يَنْفَدُ

و از مشایخ عظام که شرف صحبت مبارك او یافته بودند؛ شیخ علی لالا و بهاء الدین یزدی و ابوالحسن کرد و شیخ ابوالقاسم خاوی^۲ و ارشدالدین نیریزی^۳ و شیخ مبارك کمهری و ابوالفتح النیریزی^۴ و ابومحمد بن عبدالعزیز الاسکندری ، مصنف شرح کتاب الخلاصه للغزالی، مشایخ و ایمة‌ای که ذکر رفته، جمله با یکدیگر معاصر و مصاحب بودند، و از شیوخ و ایمة اطراف که با آن حضرت معاصر بودند؛ شیخ الشیوخ نجم الدین کبرا در خوارزم و شیخ اسماعیل قصری در نواحی تشر ، و عبدالقادر جیلی در بغداد ، و امام فخرالدین رازی . و در آن عصر اتابك سعد بن زنگی و اتابك ابوبکر فرزند او به سلطنت و ایالت شیراز و فارس اختصاص داشتند و به معاشرت و مجاورت آن حضرت مستبشر^۵ و مفتخر بودندی

۱- ح : اقصی اصقاع ۲- ج : - و ابوالحسن کرد ؛ (و او همان ابوالحسن علی بن عبدالله المعروف به کردویه است . شدالازار ص ۱۵۰) ۳- در نسخه (ح) به غلط (تبریزی) ضبط شده است ، رجوع شود به شدالازار ص ۳۷۲: الفقیه ارشدالدین ابوالحسن علی بن محمد بن علی النیریزی ۴- رك : شدالازار ۴۴۵ ص الشیخ ابوالفتح النیریزی ، منسوب به شهر نیریز . مرحوم قزوینی در شدالازار ص ۳۷۲ حاشیه ۶ می نویسد : «این کلمه به آسانی به تبریزی منسوب به تبریز شهر مشهور آذربایجان مشتبه می شود چنانکه در تحفة العرفان و شیرازنامه خطی مورخه ۸۳۳ (منظور همین نسخه ما نحن فیه است) ... به همین املاى فاسد نوشته شده و آن سهونساخ است» ۵- ح : منتشر

سن مبارکش به هشتاد و اند رسید، و در شهر سنه ست و ستمائه روح مبارکش
نزیل فردوس اعلی گردید. خاک پاک و تربت با برکتش مقبل لب طلب زوار
جهان و قبله گاه عشاق روی زمین و سلاک زمان است.

و من الشیوخ الدین و سموافی عصره بحلیة الولاية، شیخ
الاسلام عزالدین مودود بن محمد بن معین الدین محمود
المشتهر بزركوب الشیرازی

جناب قدسی آثارش مقبل اصحاب حاجات و معول ارباب مهمات بود.
غریبان را همچون پدر مهر بانی کردی، و خستگان را به جای دارو درمان بودی.
جد او معین الدین محمود از اشراف و محتثمان دارالملک اصفهان بود. به
تاریخ سنه اربع و خمسين و خمسمائه در معبیدیه^۱ با حضرت سلطان العارفين
سیدی احمد کبیر قدس الله روحه المطهر و روح مجیاه المقدس المنور، اتفاق
مصاحبتی افتاد. مدتی ملازمت آستانه سعادت بخش آن حضرت فرمود، و
یروى انه قال فی بعض محاوراته: کانی آری من صلب آخی معین الدین محمود
ولداً صالحاً يتبع أثری و يكون فی العجم خلیفتی، یخدم الفقراء و یجلس
معهم. و چون در تاریخ سنه اثنین و ستین و خمسمائه، شیخ الشیوخ
عزالدین مودود مذکور مولود گشت، مخایل رشد و آثار نجابت در سیماء او
مشاهدت افتاد. اغلب اصحاب قابوب فرمودند که خلیفدای که حضرت سیدی
احمد علیه الرحمه از غیب نشان باز داده که در عجم مولود خواهد شد، بی
شک این فرزند مبارک است که آثار بهر روزی و کمال استعداد یوماً فیوماً در
احوال او توفی و تضاعف می پذیرد. پدر او خواجد محمد بن معین | الدین | به
تاریخ سنه سبع و سبعین و خمسمائه او را به شیراز آورد، عهد سلطنت اتابک
سعد بود. بنا بر آنچه تعاقب اجومت و قرابتی با حضرت سلطان العارفين

۱- + طریق مسافرتش، - معبیده (رجوع شود به تعلیقات عنوان معبیده)

روز بهان بن ابی نصر قدس روحه داشت ، خواست که با آن قرابت صوری ،
 قربتی معنوی منضم گرداند. اجومت جسمانی باملوحت روحانی ملاحق گردد،
 او را به حضرت شیخ برد و قصه معین الدین محمود پدرش و بشارتی که سلطان
 العارفین ، سیدی احمد کبیر قدس سره فرموده بود عرضه داشت. شیخ روز بهان
 چون سیمای ولایت در ناصیه او تفرس فرمود، دست محبت در خلوتخانه دل
 مبارکش رخت یگانگی بنهاد ، و در ولایت جان سکه ولایت به نام او زدن
 گرفت و بر فور این دو بیت انشاء فرمود . بیت :

جانا بر ما خوی نکوت آوردست یا آن کرم فرشته خوت آوردست
 نیک آمده ای که آفرین بر قدمت اینجا نه تو آمدی که اوت آوردست
 تعویذ محبتش بر بازو بست و در پهلوی خودش بنشانند . مطارحات
 انوار ملکوتی و عکس تجلیات لاهوتی از جمال حال و چهره نور پاش او دم
 بدم در دیده دل شیخ قدس سره عکس انداز می گشت ، یقول : مَرَحَبًا [بِكَ]
 وَجِبًا مَثَالِكَ .

چون تو نمودی جمال ، عشق بتان شد هوس

رو که از این دلبران کار توداری و بس

بیا که ما را کاسی دگرگون دادند و اساسی دگرگون نهادند. بیا که ما

با تو یک پیرهن و یک پوست گشتیم ، ذَجْنُ رُوْحَانٍ حَلِيْنَا بَدَنًا .

در دیده و دل نشستی و جای گرفت

و اندوه توام ز فرق تا پای گرفت

فی الجملة صورت محبت او در حجر الاسود سینه منقوش ساخت ، و

سورت عشق او در پیکر جان مرکوز گردانید. سی سال مجاور و مجاور حضرت

شیخ گشت ، و از جمله کلماتی که حضرت شیخ روز بهان علیه الرحمة در حق

او فرمود یکی آن است که بوقت مطارحات انوار قدس ذات لم یزلی فرمود که به مجاهرت چندین بار شهود تجلی ذات در جمال چهره عزالدین مودود زرکوب معاینه یافته‌ام .

بعد از وفات شیخ قدس سره، نوبت اول چون بد عزم سفر حجاز توجده فرمود، با خدمت شیخ الشیوخ اوحده الدین کرمانی و شیخ رکن الدین سجاسی^۱ مرافقت و مؤاخاتی دست داد، و کورت دوم در بغداد حضرت شیخ الشیوخ، قطب العارفین، شهاب الدین سهروردی علیه الرحمه اکرام مشوای او را بر مضمون «حَقُّ الْقَادِمِ أَنْ يُزَارَ» تجشم فرمود و شیخ را بدید. بعد از مراجعت با شیراز، ایالت و سلطنت از آل سلغر به اتابک ابوبکر بن سعد منتهی گشته بود. پیوسته از حضرتش مستمد بودی و به معاصرت او افتخار نمودی. در آخر عهد اداء حقوق حضرت شیخ روز بهان قدس سره را به تازگی با شیخ الاسلام [۷۲ الف] صدر الملة والدین روز بهان ثانی علیه الرحمه وصاتی فرمود و دختر خود را به او داد، و هفت فرزند نیکنام [که همچون] هفت ستاره در آسمان ولایت و فلك بزرگواری تابان بودند در وجود آمدند؛ و بعد از آنکه سن مبارکش به صد و یک سال رسید، در شهر سنه ثلاث و ستین و ستم، بد وفات یافت، و در خانقاه معروف به زرکوب، لحد محیط رحال مسافران و مستأمنان قدیم صوفیان و منتهی اقدام صدیقان است، مدفون گشته، والله اعلم.

و منهم الشیخ الامام المجتهد، امام المذهبین مقتدی الشریقین
نجم الدین عبدالرحمن (بن) ابی بکر یعرف بابن المصالح البیضاوی

شیخ شیوخ عهد و مفتی زمان بوده، در شریعات و مسائل دینی به هر دو مذهب اشتهار داشت، و فتوی دادی و در علوم احادیث نبوی و ضبط مسانید^۲

۱- سجاسی (رک تعلیقات به عنوان سجاسی) ۲- ح : امتحان ، ج : معجز ۳- ح : حیات

و امالی در آن عهد مشارالیه بود، و اغلب و اکثر ایامه و اعظم مشایخ از اطراف به اجازات عالییه و اسانید حضرتش افتخار فرمودندی و استظهار نمودندی، روایت حدیث از ابی موسی مدنی می فرمود اکثر احادیثی که شیخ المحدثین صفی الدین عثمان کرمانی در کتاب کنز الخفی ایراد کرده به عنعنه اخبار و اسناد از حضرت او فرموده، و این نیز منصبی است که بر مزید فضل و کمال مرتبت آن بزرگ دلالت دارد، و به شهور سنه ثلاث عشره و ستمائه و فات یافت. اولاد نامدار [ش] شیخ الشیوخ شهاب الدین ابوبکر بن شیخ نجم الدین بن شیخ شهاب الدین ابی بکر و موفق الدین محمد بن شیخ نجم الدین عبدالرحمن، هر يك علامه عالمی بودند. شیخ شهاب الدین ابوبکر مذکور، نقل است که ده سال مجاورت کعبه معظمه فرموده بود و بعد از تحصیل علوم و کمالات با شیراز مراجعت فرمود، و در رمضان سنه ثمان و اربعین و ستمائه و فات یافت، و در مزاری که قبلی مسجد عتیق افتاده به محلت سراجان مدفون است، و اولاد نامدار [او] اکنون بر سر سجاده تقوی آثار خانقاه را بوجود مبارک معمور می دارند، و شیخ الشیوخ موفق الدین محمد بن عبدالرحمن، برادرش، مجاور مسجد عتیق شیراز بودی و به تاریخ سنه ست و ثلاثین و ستمائه به جوار حضرت حق پیوست و در جوار پدر وجد بزرگوار به در سلم مدفون است.

و منهم الشیخ الامام العالم صفی الدین

عثمان الكرمانی و خلفه شیخ شمس الملة والدین محمد بن صفی رحمهما الله

اورع علماء و ایامه و افضل مشایخ عصر بود. لباس تقشف بر قامت او طراز صبغته الله داشت. [دست تصرف] غالیه تکلف بر دیباجه چهره وجود نکشیده، در علوم احادیث و امالی و اسانید عظیم المثل بوده، کتاب [کنز] الخفی در احادیث مصطفی که به ذکر احوال و سیر نبی و صحابه و تابعین

مشحون گشته، و در این اقطار معروف و متداول است، از مصنفات او است و از غایت اعتقادی که اشراف و ایمة عصر را با جناب طهارت شعار او بوده به مطالعه و قرأت و استنساخ آن مزید رغبت می نمودند، و بد تاریخ سنه اثنی وثلثین و ستمایه بد جوار حق پیوست و در مصلی شیراز بد مزار مشهور مدفون است. و اما خلفه.

الشیخ الامام العالم علامه

شمس الملة محمد بن صفی الدین عثمان الکرمانی طاب ثراه

از کبار ایمة و مشایخ شیراز بوده، اصل مبارکش از کرمان بود و مولد [۷۳ الف] و محتد از شیراز. صاحب حدیث و تفسیر، و در علوم تصوف و نباتات توحید بی نظیر. در علم احادیث و اسانید و روایات و امالی خصوصیتی داشت و از اقران و اکفاء [به] آن واسطه ممتاز بود، بد نوعی طریق مکاشفه و الهام قدس بر او غالب گشته، چنانچه مشهور است در تفرد احوال آن حضرت، هر وقت که [در] صحابه اسانید حدیثی از احادیث شبهتی بازدید می گشت معاینه روح مبارک مصطفوی بر او منکشف می شد، و اشارت تصدیق و کذب و صحت و تدلیس آن می فرمودی و در شهور سنه اثنین و اربعین و ستمائند وفات یافته و قبر مبارکش پیش روی پدر بزرگوار، شیخ صفی الدین عثمان علیهما الرحمة، افتاده بد مصلی شیراز در مزار مذکور.

و منهم الشیخ الامام العلامة

فریدالدین روزبهان و ابنه الامام المحقق عزالدین محمد بن فرید

علامه جهان، مقتدای مشایخ و وعاظ زمان بود. در فن تصوف و تذکر و دقایق حدیث و تفسیر، نادره دهر و علامه عصر بود. نفس شریفش نقش

نخته عبارت تازی و حجازی^۱ گشته ، اسباب طریقت و ادوات حقیقت فراهم آورده ، و بساط ترفع از مکمن^۲ شعری برتر افکنده ، به مراتب و مراسم علوم شرعی دستگاہی حاصل فرموده ، و به وظائف و مراسم معارف قدسی استظهاری به دست آورده . منصب و عظم و تذکیر در جامع عتیق به جناب رفیع او اختصاص داشت و دیگری در آن مناقب با او مساهم و مشارک نبوده اند ، به شهور سنه ثمان عشره و ستمائه وفات یافته و قبر مبارکش در مصلی شیراز قریب حظیره^۳ خواجه شمس الدین صفی واقع است .

و ابنه الامام بن الامام و السمیدع المنعم

[۷۳ب]

سند اولیاء اللہ العظام عز الدین محمد [بن] فرید الدین روزبهان

در کمال علم و عمل بی نظیر و فرزانه بود . بعد از وفات خواجه فرید الدین ماضی قایم مقام گشت ، و مباشر و متصاحب پدر گشتند . مدت یازده سال بعد از پدر بزرگوار بزیست . خرقة تصوف از حضرت شیخ حجت الدین ابهری داشت ، و در بغداد صحبت شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی دریافته بود ، و به شهور سنه تسع و عشرين و ستمائه وفات یافته و به جوار پدر بزرگوار در حظیره مذکور مدفون است .

و منهم الشیخ العابد الناسک سند الابدال کھف الاولیاء

قطب الدین مبارک الکمھری

مشهور آفاق و مشارالیه به علو درجات و کمال اخلاق بوده ، معالی قدر و رفعت مقامات آن بزرگوار از شرح و بسط مستغنی است . مشهور است که به مبادی حال در کوه رحمت ، که قریب قصبه فاروق است ، در مقام سکر و

۱ - ح : مجازی ۲ - ح : ممکن

تدله جذبه [ای] یافت که مدتی سراسیمه و متحیر و دهان گشاده باز ماند . گویند که منج در دهان او آشیانه کرد . بعد از چهار سال چون در مقام تمکین و اقامت حال استقامت یافت ، او را حوالت به قصبه کمین که بدگمهر اشتهار دارد فرمودند ، بناء خانقاه مبارک فرمود و طریق خدمت و نان دادن اختیار کرد . خرقة مبارکش از خلفا و خطبا شیخ مرشد ابی اسحق ابراهیم شهریار بوده ، و در تاریخ سنه ست و ستمائه بدجوار حق پیوسته و در گمهر بدخانقاه مشهور معروف مدفون است .

شیخ الشیوخ سراج الدین عمر مبارکی که جد این اخلاف نامدار و مشایخ بزرگوار بوده ، خادم او بود و بعد از وفات شیخ قدس سره ، متولی و شیخ خانقاه گشت . بنا بر آنچه به استفاضت معلوم گشته که حضرت شیخ مبارک [را] فرزند نبوده ، شیخ سراج الدین عمر قایم مقام گردانید . مدتی امور [۷۴ الف] خانقاه به رأی مبارک او منوط بود و در شهر سنه احدی و سبعین و ستمائه وفات یافت . بعد از او شیخ نجم الدین محمود فرزند او قایم مقام گشت .

و منهم الشیخ الزاهد عقیف الدین محمد بن عبدالرحمن

قایم مقام او گردید و طریق خدمت صادر و وارد به نوعی مسأله فرمود که مشکور خالق و مقبول خلائق گشت ، و در شهر سنه ثمانین و تسعین و ستمائه وفات یافت ، و بعد از او خلف او الشیخ الزاهد القطب العرف غوث الانام و کشف الاسلام عزالدین یعرف بعونمرد که از جملة اولیاء کبار و مشایخ نامدار بود ، روزگاری به خدمت خاق خدای کائناتن کان از راه محبت بی ریا و رعونت ، کمر خدمت در میان بستد و به مضمون آید :

«إِنَّمَا نَطْعِمُكُمْ لِيُوجِهَ اللَّهُ» وظیفه اشفاق و حق مسکنت نوازی و درویش پروری به تقدیم رسانیده و بر سنین سنن خلیل الله مدتی مدید تاسی نموده.

طبقه پنجم

در ذکر ایامه و جمعی از اصحاب حدیث که با شیوخ مذکور معاصر بودند: منهم المقتدی الانام، مفتی الامة معین الملة والدين ابوذر محمد بن جنید بن روزبه الکتکی^۱

مقتدای جهان و مفتی عهد و زمان بوده، در مدت نود سال که سن مبارکش بود، اکثر اوقات او مستغرق افتاء و اجتهاد بود، و به اختیار ترک ملازمت سلاطین وقت و اتابکان فرمود، چنانچه مدة العمر ذیل عصمت و دامن طهارت او به شوب شبهه و آرایش حرام ملوث نگشته، اخلاف نامدار او شیخ الشیوخ، روح الملة، عبدالرقيب و مسوة الایمة و المشایخ، شرف الملة والدين عبدالمهین در کمال منصب و علو^۲ مرتبت از اکفا و اقران بر سر آمده بودند، و منصب شیخ الشیوخی شیراز در آن عهد به جناب رفیع هر دو برادر اختصاص داشت. و قد توفی سنة ثلاث و خمسين و ستمائه، مرقد مبارکش در جوار شیخ کبیر قدس سره افتاده.

ومنها الامام المحقق اسوة المحدثین

سعدالدين محمود بن محمد بن الحسين يعرف باديب صالحانی

صالحان^۴ محلتی از محلات اصفهان بوده و او از جمله تلامذة امام ایمة عهد، حافظ ابی موسی مدینی بوده و در فنون علوم تصنیف داشت. به شیراز آمد و

۳- ح: ملوم

۲- رك: تملیقات، عنوان کتکی

۱- سورة الانسان، آیه ۹

۴- ح: صالحان، رك تملیقات

به محلت درب سلم خانه‌ای بنا فرمود، و در شهور سنه ثانی عشره و ستمائه
به جوار حضرت حق پیوست. اولاد نامدار او: امام افضل الدین محمد و
عماد الدین حسین و یحیی.

اما یحیی از کبار ایمه و مشایخ عهد بوده، او را وجد و حالاتی غریب
دست داده و در شهر شیراز مقامی رفیع و قبولی عظیم بگرفته بود، و بد
درب سلم در جوار خانه پدر مسجدی بزرگ بنا فرمود، و این زمان بد مسجد
یحیی اشتهاار دارد. در تاریخ سنه ثلاث و عشرین و ستمائه بد جوار حضرت
حق پیوست، و در جوار مسجد بد مقبره‌ای که مدفن پدر بزرگوار و برادران
او است مدفون گشته، و اکنون مزار بزرگوار او مضاف مسجد ساختند.
اما برادر زاده او امام عالم خواجه سعد الدین المشتهر به یحیی بن عماد الدین
الحسین بن محمود الصالحانی علیه الرحمه از جمله اکابر مشایخ و ایمه عهد
بوده و مقبول خواص و عوام شیراز بد شعار فضل و تقوی جناب مبارک را
آراسته داشته بد تاریخ ربیع الاول سنه سبعمائه بد جوار حق رسیده، و هم
بد آن مزار در جوار اجداد نامدار خود مدفون است.

و منهم الامام العالم افضل المحدثین،

[۷۵ الف]

اکمل الایمة المتورعین، ارشد الدین علی بن محمد النیریزی رحمه الله

مقتدای ایمه و افاضل عصر بود و در فنون علوم سیما علم تفسیر،
حدیث نظیر خود نداشت. روایت احادیث و مسانید محیی السنه جماد از امام ایمة
جهان عماد الدین ابوالمقاتل مناور الدیلمی رحمه الله می فرمود. امر ایمه و
مشایخ شیراز استفاده از او کرده‌اند و اجازات حدیث از او ستده‌اند و بدان
افتخار نموده‌اند و از تصانیف حضرت او آنچه مشهور و متداول است، کتاب

۱- ح: التبریزی ۲- ح: ایمة فاضل ۳- ح: ابوالدین شادالارک ص ۲۷۲
مناور بن فرکوه الدیلمی. در: تعلیقات عنوان مناور.

مجمع البحرین در ده مجلد .

نقل است که چهار سال در منار مسجد عمیق اعتکاف فرمود، و در آن مدت این کتاب نفیس تصنیف فرموده، و در آن عهد شیخ شیوخ شیراز شیخ روزبهان و قاضی قضاة فارس سراج الدین مکرم فالی ، و مقتدای عرفا و سلاک وقت عزالدین مودود زرکوب و خالف نامدار او عمادالدین ابوالفضل محمد بن مودود زرکوب که فارس میدان ادبیات بوده و مصنف کتاب حلیة العارفین فی توفیق بین العقل والدين بوده ، و مقدم و مفتی ملک معین الدین ابوذر کتکی و جمله از تلامذة حضرت او بوده و نسخه خطب غراء و منشآت دلربای او در اقطار و اصقاع جهان مفیض و منتشر گشته، به تاریخ ثالث عشرین شعبان سنه اربع و ستمائده به جوار حق پیوست و در مصالی شیراز مدفون است .

و منهم الامام العلامة

عمادالدین ابوظاهر عبدالسلام بن ابی ربیع

صاحب اسانید و روایات بود . روز نامه فضایل و جرائد کمالات او به نظر قبول ارباب فضل مورخ گشته . در مدینه السلام بغداد مدتی اقامت [۷۵ ب] فرموده بود، و روز گاری مصاحب شیخ الشیوخ شهاب الدین عمر سهروردی بوده و ایمه و مشایخ آن دیار دریافته، مسانید و امالی و روایات عالیة او در جراید ایمه و مشایخ سلف و اعظم و افاضل محروسه شیراز منبى و مبنی بر فضل شایع و علم زاخر آن یگانه است، واللہ اعلم . شعر:

تَلَا فِي آيَاتِهِ الْمَجْدُ الْعُلَى وَأَشْرَفَ مِنْ أَسْمَائِهِ الْكُتُبُ وَالصُّحُفُ

به تاریخ سنه احدی و ستین و ستمایه به جوار حضرت حق پیوسته و قبر مبارکش به درب خفیف قریب رباط شیخ کبیر قدس سره است .

۱- ح : سبعمایه ، و آن غلط است زیرا در شدالازار ص ۳۷۶ س ۷ چنین آمده: «قبض روحه فی شعبان سنه اربع و ستمایه» ، و نیز در مجمل فصیح خوانی در حوادث سال ۶۰۴

و منهم الامام القضاة

جمال الدين ابوبكر بن يوسف بن ابى نعيم المصرى

قاضى قضاة ممالك فارس بود ، و با وجود منصب قضاء و کمال فضل ،
حلیه اولیاء و زى ابدال و اصفیاء داشت. از تصانیف حضرت او که در اقطار
انتشار یافته یکی شرح مقامات حریری است و یکی شرح مصابیح محیی
السنة است ، و در مجلس درس و افادت [او] اکثر ایمة شیراز و افاضل آن
عهد حاضر گشتندی .

نقل است که در اثنای خطبه درسی او یکی از فضلاء که بد حسن انشاد
و انشاء و حلیه اختراع و ارتجال موسوم بود ، قصیده ای مصنوع در مدح او
املاء فرمود ، این دو بیت از آن قصیده اتفاق کتاب افتاد ، و التملیل دد [ل]
عَلَى الْكَثِيرِ . شعر :

بِصَاعَتِي الْمَرْجَاءُ [مَوْلَى] فَاقْبَلْنِي

فَأَدَّتْ عَزِيْزُ الْمِصْرِ دَلَّ وَاحِدُ الْعَصْرِ

وَ أَوْفٍ لَنَا كَيْلَ الْعِنَايَةِ مُفْضِلًا

يَزِدُ لَكَ [رَبِّي] بِسَطَّةَ الْجَاهِ وَالْقَدْرَ

و بد تاریخ سنه ثلاث و خمسين و ستمائده بد جوار حق پیوست و در
مدرسه ای مشهور که [در بازار گیوه دوزان میان شهر شیراز بنا فرموده]
مدفون است و آن مدرسه بد قاضی جمال الدین مصری اشتهار پذیرفته .

۱- ح + بیراسته بیراسته ، (رك: تعلیقات عنوان بیراسته) ۲- از دور

ومنہم الامام العلامة قاضی القضاة

السعید سراج الدین مکرم بن ابی العلاء الفالی^۱ رحمہ اللہ^۲

منصب قاضی القضاة ممالک فارس بدجناب او اختصاص داشت. جامع اصول و فروع الہیات و طبیعیات و جدلیات و ادبیات بودہ، در ترقی بمعارج قصوی ہمت عالیہ و بسنو^۳ کمال افاضل و سمو منقبت او الی^۴ رفعت درجتی یافت کہ غبار آثار و اخبار او در دیدہ مناقب اعظم زمان و چشم جهان بین ہنروران مرتبت انسان العین یافتہ، و از جملہ قصیدہ غرا و اشعار دلربا کہ طبع نقاد و ذہن وقاد آن حضرت بدان مسامحت نمودہ، این یک دو بیت حسب الحال آن جناب بودہ:

فَنَفْسُ عَصَامٍ شَارَفَتْ لِمَنَاصِبٍ قَانَ لَمْ يَكُنْ أَصْلُ زَيْتِي وَ مَنَسَبٍ

در شہور سنہ احدى و عشرین و ستمائتہ وفات یافت، و قبر مبارکش در مصلی شیراز است.

ومنہم المولی الامام السعید قاضی القضاة الولی الشہید

مجدالدین اسمعیل نیکروز الفالی^۵ طبیب اللہ ثراہ و بیض محیاہ

جدبزرگوار مولانا اعظم سلطان افاضل القضاة فی العالم، افضل نحاریں الدنیا جامع الفضل و العدل و الفتیا^۶؛

۱ - بنا بر تحقیق فاضلانہ مرحوم قزوینی در شدالازار ص ۳۷۴ حاشیہ (۱)، کلمہ (ابی) زائد و ناشی از سہو نساخ است و اسم او (علاء) می باشد نہ (ابوالعلاء). ۲ - ح: رحمۃ اللہ، شرح حال این عارف در شدالازار نمرہ (۳۰۳) آمده: سراج الدین ابوالعز مکرم بن العلاء بن نصر بن سهل. ۳ - ح: سہر؛ بہ قرینہ سمو تصحیح شد. ۴ - ح: والیہ، بہ قرینہ «افاضل» تصحیح شد. ۵ - ج: نیکروز، بن مکرم. شدالازار ص ۴۲۰ القاضی مجدالدین اسماعیل بن نیکروز بن فضل اللہ بن الربیع السیرافی. و نیز در صفحات ۱۹۱، ۲۶۲، ۳۵۰، ۳۸۸، ۳۹۲، ۴۰۶، ۴۲۰، ۴۴۹ ہمہ جا اسمعیل بن نیکروز ذکر شد و جائی از «مکرم» ذکر نشد و نیز در ہزار مزار ص ۱۲۴: اسمعیل بن نیکروز. ۶ - ج: التقوی - العدل و الفتیا (در نسخہ ح: «الصباح» آمده کہ یا «الفتاح» بہ کسر (ف) بہ معنی حکومت است و یا «الفتیا» بہ معنی «فتوا» و حکم می باشد کہ بہ آن صورت تعریف شدہ است.

عَلَيْهِمْ بِأَعْقَابِ [الأمور] كَأَنَّهُ بِمُخْتَلَسَاتِ الظَّنِّ يَسْمَعُ أَوْ يَرِي^۱
 مَجْدُ الْحَقِّ وَالشَّرِيعَةِ وَالِدَيْنِ مُجِيبِي [سُنَنِ] الْأَوْلِيَيْنِ وَالْآخِرِينَ مُجِيبِي
 مَا كُنَّ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ أَبُو إِدْرَاهِيمَ اسْمَعِيلُ، نَازِمُ أَمُورِ الْمُؤْمِنِينَ أَعْلَى اللَّهِ فِي -
 الْخَافِقِينَ شَأْنَهُ، وَأَعَزُّ فِي الدَّارَيْنِ أَنْصَارَهُ وَأَعْوَانَهُ، عَالِمٌ بِهِ جِهَانٌ وَ نَادِرَةٌ
 دُورَانٌ بُوْدَهُ، قَرِيبٌ چِهْلِ سَالٍ دَرِ سِرِّهِ مَمْلَكَتِ سَلِيمَانِ بَدِ اسْتِقْلَالِ مَتَصَدِي
 مَنَصَبِ شَرِيعَتِ قَاضِي الْقَضَائِي وَحُكُومَتِ شَرَعِ مَنِيْفِ گِشْتِ، وَبَدِ حُكْمِ شَرِيعَتِ
 مَصْطَفَوِي بِرِ حَسَبِ مَأْمُورِ وَ وَجْهِ مَرَضِي اِقْدَامِ نَمُودِهِ كِه دَرِ اَنِ مَدَّتِ اَزِ يَالِ
 طَهَارَتِ اَثَارِ اَوْ بَدِ لُوثِ مَخَالَفَتِ سُنَتِ وَ اَثَارِ اَشِدَّتِ مَشُوبِ وَ مَأُوثِ نِگِشْتِ،
 مَا قَامَ عَنْ مَجْلِسِهِ خَصْمَانِ الْاِبَائِرِضَا، وَ اَيْنِ زَمَانِ قَرِيبِ صَدِّ وَ پَنَجَاهِ سَالِ
 [اَسْتِ]، كِه مَنَصَبِ شَرِيعَاتِ وَ اَمُورِ دِيْنِي وَ حُكُومَتِ مَمْلَكَتِ فَاْرِسِ بَدِ اسْتِحْقَاقِ
 عَلِيِ الْاِطْلَاقِ تَعَلُقِ بَدِ اَيْنِ خَانَ دَانِ مَبَارَكِ كِه بَدِ وَ فُورِ فَضْلِ وَ تَقْوِي وَ حَايَةِ دَرِ سِ [بِ ۷۶]
 وَ فُتْوِي مَزِيْنِ وَ مَجَلِي اَسْتِ گِرْفَتِهِ، وَ اَلْمُنْتَلَهُ كِه دَرِيْنِ كُوكِبِ فَضْلِ وَ هُنُرُورِي
 دَرِ عَهْدِ مَوْلَانَا اَعْظَمِ مَذْكُورِ اَعْلَى اللَّهِ شَانِهِ، بَدِ ذُرْوَةِ اَعْلَى اَعْتِلَاءِ پِيُوسْتِهِ، وَ
 اَفْتَابِ سَعَادَاتِ فَلَكَ سِرُورِي بَدِ مَدَانِ وَ مَدَانَتِ اَنِ جَنَابِ عَظَمَتِ اَثَارِ تَقْوِي
 شَعَارِ^۲ اَوْجِ اَرْتِقَاءِ وَ اِقْتِرَانِ يَافْتِهِ :

فَالدِّينِ مُسْتَبْشِرٌ وَالْمَجْدُ مُسْتَبْشِحٌ
 وَالْمَلِكُ مُنْهَسِرٌ وَالشَّرْعُ مُفْتَحِرٌ

تُوفِي جَدَّهُ الْمَذْكُورِ الْاِمَامِ الْمَقْدَمِ رَابِعِ عَشْرِيْنِ رَهْضَانَ سَنَةِ سِتِّ مِائِيْنِ
 وَ سِتِّ مِائِيْنِهِ، وَ وُلِدَهُ الْاِمَامُ الْاِمَامُ بِنِ الْاِمَامِ، قَاضِي قَضَاةِ الْاِسْلَامِ الْاِمَامُ الْاِمَامُ
 فِي اِنْفَازِ شَرِيعَةِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِيْنِ، مَوْلَانَا رُكْنِ الْمِلَّةِ وَالِدِيْنِ يَحْيَى بِنِ اسْمَعِيْلِ فِي
 رَابِعِ عَشْرِيْنِ رَهْضَانَ سَنَةِ سَبْعِ وَ سَبْعِمِائِيْتِهِ، وَ دَرِ مَصَلِي شِيْرَازِ دَرِ سَاخْتِهِ رِبَاطِي
 كِه بَدِ نَامِ مَوْلَانَا سَعِيْدِ رُكْنِ الدِّينِ مَذْكُورِ مَشْهُورِ بُوْدِهِ مَدْفُونْتِهِ، وَ جَمَاعَتِي اَزِ
 اَيْمَةِ عَظَامِ وَ مَشَاهِيْرِ وَ اَعْيَانِ اَنِ عَصْرِ تَبْرُكِ رَا دَرِ جِوَارِ حَضْرَتِ اَبِشَانِ مَدْفُونِ

۱- ح: الامور، این بیت در نسخه ج بسیار مفاوٹ آمده، در ح: تعلقات
 ۲- ح: ا: شعائر

کرده‌اند، از آن جمله مولانا امام ایمنه وقت مظهرالدین زیدانی^۱ مصنف شرح مصابیح و شرح مقامات و شرح لمع و چند کتب دیگر. و یکی مولانا قاضی القضاة السعید سراج‌الدین مکرم، و یکی شیخ شیوخ امام المحدثین جمال الدین ابوالفتح نیریزی. هر یکی در حظیره‌ای مدفونند و علی‌الحقیقه آن قطعه زمین عرصه‌ای از بهشت برین است که اجساد و عظام چندین ایمنه عظام در آنجا جمع گشته، یا خود آسمانی است که مرقد چندین علماء و افاضل هر يك ستاره صفت بر آن سطح عکس انداز آمده، شعر:

سَقَى مَقَابِرَ قَدْ ضَمَّتْهُ قُرْبَتُهَا
وَدَامَ [مَثْوَاهُ] بِالرَّيْحَانِ مُكْتَنِفًا
بَوَاكِرُ الْمَزْنِ دُرُودِيهَا وَ إِثَاهُ
مَكْجُولَةٌ بِلِقَاءِ اللَّهِ عَيْنَاهُ^۲

و منهم الشيخ الامام السعید صابن الدین حسین بن محمد بن سلیمان^۳

از کبار مشایخ شیوخ عصر و ایمنه عهد بوده، سلاطین زمان و اتابکان [۱۷۷ الف] در باره او عظیم معتقد و معتنی بودند. اخذ علوم حدیث و مسائل شرعی از شیخ شیوخ مقتدی الافاضل و المتورعین ابو الحسن علی بن عبدالله کرده و بنا بر حسن مؤاخات و طریق موافقتی که با شیخ شیوخ عصر عزالملة والدین مودود زرکوب داشت به تاریخ سنه [عشرین و ستمائه] در خانقاه مبارک او به اتفاق جماعتی از ایمنه و طایفه‌ای از اصحاب حدیث در حضرت شیخ و مقتدای جهان، امام ایمنه المحدثین، کریم‌الدین ابی المیمون رشید الشاشی، کتاب مصابیح می‌خواندند. ابی المیمون در علوم حدیث و علو اسناد و روایات یگانه جهان بوده و روایت حدیث و تصانیف محیی السنه از امام ایمنه عمادالدین ابی المقاتل مناور فرکوه^۴ و امام اورع جنید عصر^۵ نورالدین ابی المکارم

۱- رك : تعليقات ، عنوان زیدانی، ج : رملانی.
۲- ج : رك تعليقات . در مصراع سوم ، در نسخه حکمت به جای (مثواه) (چاپی ص ۱۰۶) قبراک آمده است .
۳- ج : + الكوفجالی، شدالازار ص ۱۷۶ : الفقیه صابن الدین حسین بن محمد بن سلمان.
۴- ج : + الدیلمی ، شدالازار ص ۲۹۴ ح ۷ : «عمادالدین ابو مقاتل مناورین فرکوه‌الدیلمی»
۵- ح : وحمد بن عصره

فضل الله النوقانی ، و این هر دو امام اجازت از حضرت محیی السنه داشتند ، و آنچه از احوال و مقامات امام مقدم شیخ الشیوخ فقیه حسین بن سلمان اشتهار یافته بیرون از فضل ظاهر و کمال ورع و زهدات ، در احضار طوایف پریان و اصحاب غیب و جنیان قدرتی عظیم داشت و همواره مطاع و متبع او بودند جماعت مصروعان و مسبوعان را از دعا و همت او بی شک شفا حاصل می شد ، و جمعی را که از جنیان آزاری می رسید و از ایشان در زحمت بودند ، معاینه در ابدان و اشباح آن طایفه آواز جنیان بدگوش حاضران می رسانیدی و ایشان را از شر و معرفت ایشان خلاص می فرمودی . در شهر سنه اربع و ستین و ستمائه به جوار حق پیوست و به محلات معروف به بال کت در خانقاه مشهور مدفون است .

و منهم الشيخ السالك المحقق رکن الدین عبدالله بن عثمان القزوينی

سالمی صاحب بصیرت بود . بعد از احراز کمال فضل و تلبس به شعار آداب و ملاک اخلاق به نظرات فیض سبوحیه و جذبات حضرت قدوسیة محظوظ و مخصوص آمده و به وفور مکاشفات ربانی و الهامات حقانی مزین و مجالی گشته ، و در شیوه سلوک و آداب طریقت به حضرت شیخ شیوخ صفوة الابدال ، اسوة الاولیاء قطب الدین مبارک همپری انتما داشت و در طریق تصفیة قلب و تزکیة نفس تاسی به حضرت او کرده بود . و شیوه خدمتگاری خلق و شفقت بر کافه مسلمانان از جناب مبارک شیخ مبارک گرفته .

نقل است که ابو عبدالله اسمعیل حاکم خراسانی رحمه الله علیه قاضی محقق و مناظری متبرز بود ، به تاریخ سنه احدی عشره و ستمائه چون به شیراز آمد تفحص احوال مشایخ و گوشه نشینان فرمود و آداب و اخلاق و

طریقت ہر یک معلوم کرد. بعد از مراجعت یکی از سلاطین عہد از خدمتش تفحص احوال مجروسہ شیراز می فرمود. حاکم در جواب بدین نوع تقریر کرد: بیضہ شیراز با وجود ایالت اتابک ابوبکر و حصافت امیر فخرالدین و فضل و دہاء عمید، بہ دو تن معجور و معتبر است: شیخ و مقتدای جهان عزالدین مودود زرکوب شیرازی و نادرہ عہد و زمان، رکن الدین عبداللہ قزوینی، کہ بہ ہمت و خدمت و طریق آداب و اخلاق صورت و شفقت بر خلائق از زمرہ اکفا و اقران عہد بر سر آمدہ اند، ولایزال کمر خدمت خاص و عام بر میان بستہ، و بی عدت و اہبت و بی واسطہ خزینہ و دینہ سفرہ صادر و وارد، معدوم مرتب داشتہ اند. حق سبحانہ و تعالی آن دو تن را در آن دیار بدین توفیق مجلی گردانیدہ. و «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ»^۱. شیخ شیوخ مذکور قریب دروازہ اصطخر بناء خانقاہی فرمودہ، ومدتی مدید در آنجا خدمت صادر و وارد می کرد، و بہ تاریخ سنہ ۸۴۵ھ و خمسین و ستمائہ وفات یافت. [۱۷۸ الف] بہ خانقاہ مذکور مدفون است، و در این نزدیکی حضرت شہنشاہ جہانبان بانی مبانی عدلت و احسان، سلطان سلاطین جہان، فرمانفرمای زمین و زمان جمال دنیا و الدین سلطان السلاطین شیخ ابو اسحق خلد سلطانہ واعز [اللہ] فی الخافقین انصارہ^۲ و اغواند، حکم مبارک را انفاذ فرمود، تا قبہای عالی بر سر مرقد آن بزرگوار بر آورده اند، و بہ جہت اصحاب استحقاق و طوایف عجزہ و ضعفہ، ہمہ روزہ سفرہ مرتب فرمودہ ان شاء اللہ بہ محل قبول موصل باشد.

۲ - ح: انصرہ

۱ - سورة الجمعة، آية ۴

طبقة ششم
فی ذکر الشیخ الامام المرشد
نجیب الملة والدين على بن بزغش قدس الله روحه،
والمشايخ الدين في عصره

شیخ شیوخ عصر و امام ایمة دهر بوده، در طریق سخن گزاری و تحقیق معارف و شیوه درس کتاب عوارف در عهد خود نظیر نداشت. بدعا و مراقب و رفعت درجات و نشر کمالات، مقامات متقدمان را در طی انداخته سائق سفاین از لای بمقتضی «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ»^۱ و جازبه^۲ سعادت بخش، جذبته^۳ من جذبات^۴ الْحَقِّ تَوَازِي عَمَلِ الثَّقَلَيْنِ. به حکم آیت: اَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى^۴ او را حوالت بد حضرت سید صاحب الطریق، مقتدی ارباب الحقیقه، قطب العارفین، شهاب الملة والدين عمر بن عبدالله فرموده. بعد از تصفیة و تزکیه چون حسن ارشاد پیر و کمال استعداد مرید با یکدیگر انضمام یافت، سیر او در عالم اطوار و ادوار و سفر روح قدس آثارش در مقام جبروت و عالم رغبت و رهبت و ظهور او به صورت معانی و بروز او در مکن مکاشفات سبحانی مشاهده فرمود. او را به منصب ارشاد و تکمیل اختصاص داد، و حوالت به سلاک و طالبان شیراز کرد، و کتاب [عوارف المعارف] که از منشآت حضرت او است با خرقة تصوف و مسائید اجزای متجرب او گردانید و باز به شیراز فرستاد. و الحق لیدر آن عهد به وجود مبارکش محروسه شیراز قبه الاسلام و مدینه الآداب بود. مسترشدان [ب۷۸] و طالبان به حسن ارشاد و کمال تحقیق و تکمیل او مستطاب و مستطاب میبودند. بسیار کریم النفس، زکی الاخلاق، رفیع المجال، و الی و قیة

۱- ان الارض برئها عبادی الصالحون . آیه ۱۰۵ . سور الانبیاء
است و در نسخه ح (حادثه) آمده است که «مفاد حدیث بعدی باید حاذیه باشد نه حادثه»
این حدیث را غلط آورده ، «حادثه من حدیثان»
۲- تصحیح قبایلی
۳- ح :
۴- آیه ۵۰ ، سور نطه

الولاية ، که از دامن دولت ارشاد او برخاسته‌اند و هر يك مقتدای ملکی و پیشوای قومی گشته‌اند ، و از میامن انفاس عالیّه او فائز به مقامات سنیّه و درجات عالیّه بهیبه بوده‌اند . ولادت مبارکش به تاریخ سنه اربع و تسعین و خمسمائه بوده و در شهور سنه ثمان و سبعین و ستمائه به جوار حضرت حق پیوسته ، مرقد مبارکش در خانقاه مشهور معروف ، قریب محلات باغ قطلغ از محلات شیراز واقع است . در این نزدیکی حضرت عظمت پناه مخدره معظمه ، بلقیس عهد و زمان ، نادره دوران ، مؤسسه قواعد المکرمة والاحسان ، ملك [خاتون] بنت الملك الاعظم الاعدل السعيد شرف الدين محمود شاه زیدت عظمتها و تقبلت حسناتها بر سر مرقد مبارکش گنبدی عالی ساخت و مدرسه‌ای از نو بنا فرمود و با آن قبه‌ای ملاحق کرده‌اند و عمارتی بسیار در اطراف و اکناف آن گنبد ساخته‌اند ، و ذلك فی جنب مراتب هذا الامام المقتدی ، حقیر یسیر .

ومنهم شیخ الشیوخ الزمان، برهان المحققین، اسوة
المحدثین سر الله فی الارضین، صدر الملة والدين،
ابو المعالی المظفر بن شیخ الامام سعد الدین
محمد بن المظفر [بن] روزبهان

علامه جهان و مقتدای زمان بوده ، میان کمال فضیلت و شعار تقوی

و زهدات جمع فرموده :

لَهُ الْقِدْحُ الْمَعْلَى فِي الْمَعَالِي إِذَا أَرَدَحَمَ الْكِرَامُ عَلَيَّ الْقِدَاحِ

در فنون علوم متبحر بود ، و تصانیف داشت ، و در طرز علوم حدیث

وضبط روایات و اسانید مقامات عالیّه یافته ؛ و آثار مساعی و کمال مراتب او

[۷۹ الف] از آن مشهورتر است که به مزید وضوح حاجت پذیر باشد :

يَفْنِي الْكَلَامَ وَلَا يُحِيطُ بِوَصْفِهِ أَيَحِيطُ مَا يَفْنِي بِمَا لَا يَنْفِدُ

چون آن حضرت از راه نسب و نسبت ، جد مادری مؤلف آن کتاب است ، به استقصاء در شرح معالی ذات و خصوصیات و کمالات آن جناب خصوص نمودن ، مناسب نمی داند ، تا جمعی از اصحاب اغراض در این باب حمل بر تکلف و تعسف نفرمایند . و فائش به تاریخ سنه احدی و ثمانین و ستمائه [بوده] . هفت فرزند شایسته از او باز ماندند که همچون هفت ستاره در مدارج زمین هر یک علامه زمانی بوده اند ؛ شیخ الشیوخ جلال الملة والدين مسعود ، و اسوة الاقطاب و شیخ الشیوخ الاسلام حاجی رکن الدین منصور ، و شیخ الاسلام ظهیر الملة والدين [اسمعیل] ، و شیخ الشیوخ زین الملة والدين طاهر ، و برهان المحققین شمس الملة والدين عمر ، و كهف المشایخ والصدیقین حاجی ضیاء الملة والدين ابوالوقت عبدالوهاب ، امام شیخ سعد الملة والدين محمد پیش از پدر وفات کرده ، مدفن شیخ شیوخ مذکور صدر الدین مظفر عالیہ الرحمہ در رباطی است که به محلات باغ نو بنا فرموده ، و از اولاد نامدار او و مشایخ هفت گانه ، پنج فرزند در جوار پدر بزرگوار هم در آن خانقاه مذکور مدفونند . ملک سعید مرحوم قطب الدین ملک هرموز بر سر روضه ایشان قبه ای عالیہ بنا فرموده ، و الحق در این [محرومه] ، مرقده مبارک آن ایمه به مرتبه کعبه شیراز واقع است ، مطاف و مناص زمره زایران و طالبان است . پدر بزرگوار شیخ الشیوخ صدر الدین مظفر امام ایمه عصر سند المحدثین ، سعد الدین ابو منصور محمد بن السنفر و عم نامدارش اسوة الحكماء المتأهین ، شمس الملة والدين ، ابو المفاخر عمر بن المظفر المشتهر به حکیم ، هر دو در فنون علوم بر سر آمده بودند ،

(۷۹)

۱- در اصل (ساز) که می شود (مناش) خوانده هم (مناص) که وجه صحیح آن است . اگر مناش باشد از مصدر (نوش) به معنی تناول لیکن معنی (مناص) - ممانه در دست است .

خاص در طرز علوم حدیث و علو اسانید و امالی در آن عهد نظیر نداشتند، چنانچه اجازات عالیة ایشان نزدیک ایمة و اصحاب عظیم معتبر است و هما بر ویان عن الشيخ الامام المحدث شمس الملة والدين عبدالرحيم السروستاني وعن الامام ابي الفتوح العجلي وعن تاج الدين ابي سعد الكمال الساوي والشيخ عبدالوهاب بن سكينه البغدادي، وقد توفي احدا الاخوين سعد الدين محمد بن المظفر سنة اربع وثلثين و ستمائه، و الاخ الاصغر الامام الحكيم العلامة شمس الملة والدين عمر بن المظفر سنة اثني وستين وستمائه وتوفي والدهما الامام محيي الشريعة، زين الملة والدين، المظفر سنة ثلاث وستمائه. و تربت مقدسة اين مشايخ و ایمة مذکور در مقبره باغ نو به حظیرهای است که مجازی مزار شیخ جعفر حذاء افتاده، والسلام.

ومنهم الشيخ الامام كهف الائمة، مظهر الشريعة
مقتدى الطريقة، امام الملة والدين داود بن الامام السعيد
عز الدين محمد بن الامام العلامة فريد الدين روز بهان

مقتدای ایمة عصر و عمده افضل و مشایخ زمان بوده، مکارم اخلاق و ملکات ملك آثارش چون گلزاری آراسته بود. جهانیان از شمال شمائل او همواره تبسم می نمودند؛ و کمال الطاف و اعطاف شاملش چون بحر محیط، عالمیان از آن مشرب عذب اغتراف می کردند.

و لَيْسَ اعْتِرَافُ الْجَاهِدِينَ لِفَضْلِهِ
لِشَيْءٍ سِوَى أَنْ لَيْسَ يُمْكِنُهُمْ جَحْدُ

[اتابك ابوبكر] ^۱ که پادشاه وقت و فرمانفرمای زمان بود، از غایت اعتقادی که با آن جناب رفیع داشت، تفویض امامت خاصه و احتساب محروسة شیراز به خدمتش کرده بود، مدتهای مدید به نفس مبارك خود متصدی این منصب شریف گشته و بدین امر خطیر قیام نموده موجبی که معهود ایمة سلف بوده در این مملکت به امر معروف و نهی منکر مواظبت

فرموده و در شهور سنهٔ احدى و سبعين و ستمائه به جوار حق رسيد ، و قبر [۸۰ الف] مبارکش در خانقاهى مشهور كه بناء آن بزرگوار بود به محلات بيراسته واقع است. خلف نامدارش شيخ الاسلام مقتدى الانام فريد الملة والدين عبدالودود بن داود خليفهٔ عهد و قايم مقام آن ايمهٔ كبار و اسلاف بزرگوار است ، و اکنون مقتداى قوم و شيخ الاسلام شيراز است ، يُدِيمُ اللهُ شَرَائِفَ أَنْفُسِهِ الْمُقَدَّسَةِ

ومنهم الشيخ العارف اسوة الطالبين ملاذالمهوفين

كهف المستضعفين، جمال الملة والدين الحسين بن محمد يعرف بسرده :

از جملهٔ كبار مشايخ و اولياء نامدار بوده ، بعد از ترقى به مدارج مقامات سنيه ، و وصول و ترفع به درجات عليه ، خدمت صادر و وارد اختيار فرمود ، و در مبادى حال و عنفوان شباب از سر منصب و جاه و مال دنيا بلالى برخاسته و طريقت بنذل و ايثار و اشفاق و معاونت خلائق اقدام نموده ، به تاريخ سنهٔ ثمان و اربعين و ستمايهٔ وفات يافت ، و به خانقاه مشهور و معروف به زاويهٔ سرده كه مستحدث آن بزرگوار است و خاص جهت فقراء و مسافران بنا فرموده ، مدفون است.

خلف نامدار او شيخ العارفين ، كهف الفقراء و المساكين شمس الملة والدين محمد بن الحسين سرده . بعد از پدر مدتى قايم مقام گشت و به خدمت پسنديده قيام مى نمود ، و به تاريخ سنهٔ احدى عشرة و سبعمائه وفات يافت و در جوار پدر بزرگوار خود مدفون است.

ومنهم الامام السعيد الوالى اقضى القضاة الشهيد
افضل ائمة الطبقات القاضى امام الملة والدين عمر بن قاضى القضاة
المرحوم فخر الدين ابى عبدالله محمد بن القاضى صدر الدين
على البيضاوى رحمهم الله

مقتدای ائمه عصر و علامه زمان بوده ، قاضی القضاتی ممالک فارس در
آن عهد به جناب مبارک او اختصاص داشت ، و حکم شرع مطهر کما امر به
الشارع و رضى عليه ، به تقدیم می رسانید ، بعد از تمسک به عروة وثقی
تقوی ، اعتصام به حبل متین درس و فتوی به ورع و کمال تدين و تعفف جناب
مبارک آراسته می داشت . روایات عالیه و اسانید معتبره او از حضرت
ابى الفتوح عجلى و ابى الفرج ابن على جوزى و ابن سکینه بغدادى و کریم الدین شاشى
و موفق الدین کارزیاتى و شهاب الدین عمر سهروردى و نجم الدین ابى الجناب احمد يعرف
بکبرى الخوارزمى حاصل فرموده ، و خرقه طریقت از خدمت شیخ الشیوخ
وقت حجة الملة والدين ابهرى پوشیده ، و به شهور سنه ثلاث و سبعین و
ستمائه وفات یافته ، و در مدرسه مقربى که به محلت بازار بزرگ واقع است ،
مدفون آمده . و خلف نامدار او امام المجتهدین ، افضل المتأخرین ، قاضى
القضاة السعيد ناصر الملة والدين عبدالله بن عمر که علامه عالم و مقتدای افضل
و ائمه بنی آدم بوده و مصنفات حضرتش آنچه مشهور و متداول است از کتاب
غایة القصوى و تفسیر قاضى و شرح مصابیح^۱ ، و منهاج^۲ ، و طوالع و
نظام التوارىخ^۳ به اقصى بلاد ممالک اشتهار یافته ، به تاریخ سنه ثمانین و
ستمائه^۴ در محروسه تبریز به جوار حق پیوست ، و در مقبره چرانداب

[۸۰ب]

۱- اصل مصابیح السنه از امام بغوی و شرح آن از قاضى بیضاوى است. ۲- ج: منهاج

اصول فقه و طوالع و مصباح . (نام اصلی منهاج این است: منهاج الوصول الى علم الاصول : مرحوم
قزوینى مآخذ معتبر و فرادانى در مورد شرح حال قاضى بیضاوى و آثارش ذکر می کند ، شد الازار ص
۷۷ حاشیه ۲) ۳- ح : تاریخ ۴- ج : ثمان و سبعمائه (رجوع شود به تعلیقات عنوان
مرکز قاضى)

مدفون است.

**ومنهم الشيخ الامام المفتي المحدث شمس الملة
والدين محمود بن محمد القزويني**

كان استاذ قراء عصره، مقتداى اهل حديث واصحاب مسانيد وروايات
بوده، و از ايمه و مشايخ اطراف اجازات عليه حاصل فرموده بود، و بد
تاريخ سنه سبعين و ستمائه وفات يافته و در مصلى شيراز مدفون است.

**ومنهم الامام العلامة، افضل المحققين شرف الملة
والدين الزكى بن عمر بن بهرام**

نادرة عصر و اعجوبة زمان بوده، اغلب واكثر علماء و مشاهير شيراز
از قضاة و ايمه مشايخ آن عصر تلامذه آن حضرت بوده اند و بد وجود او [۸۱ الف]
استظهار و اعتضاد داشتند بد تاريخ سنه سبع و سبعين و ستمائه متوفى گشته.
و قبر مبارکش در مدرسه بنجير خوزى به صفة جنوبى واقع است.

**ومنهم المولى الامام العالم النحرير، اسوة الافاضل المبرزين
سراج الملة والدين، ابوالفضائل الحسين بن الشيخ المقتدى عز الملة
والدين ابو محمد مودود يعرف به زر كوب**

از جمله افاضل و ايمه متقين بود، بد صحبت شيخ الشيوخ نهاب الدين
سهروردى مشرف گشته، و با شيخ القوم مقتدى العارفين اوحى الدين كرماني
مؤانستى و مصاحبتى داشت. فصلى چند تاليف فرموده بود و حقايق ذات و صفات
[را بد] مطالعه حضرتش رسانيده بود، و خدمتش بر فوريان دو جزو الحاق
آن کرده، و آن كتاب بد رساله القام موسوم است و در طرف عراق اشتهارى

۱- رجوع شود به تعليقات عنوان بنجير.

عظیم یافته . روایت احادیث و شرعیات از حضرت قاضی قضاة جمال الدین یوسف بن ابی نعیم المصری می فرمودی ، و کتاب مصابیح و صحاح و چند اربعین از امام ایمة وقت عمادالدین ابی ربیع استماع کرده ، و خرقة تصوف از دست شیخ الشیوخ معین الدین ابی ذر کنکی^۱ پوشیده و به شهور سنه^۲ اربع و ستین و ستمائه به جوار حق پیوسته و در شهر نوبندجان به مزاری که بدگنبد خواجه سراج الدین مشهور است درس میدان نوبندجان مدفون است ، والله اعلم .

ومنهم الامام الزاهد نجم الملة والدین

[محمود]^۲ بن محمود معروف بمردوز^۳

واعظی صاحب دیانت محقق بود . علم و عمل با یکدیگر جمع فرموده اوقات شریفه را پیوسته به اوراد و طاعات مزین و محلی می داشتی . یکی از مریدان معتقد در مجله^۴ باغ قطلخ خانقاهی عالی معتبر به جهت او بنا کرد . و در آنجا و عظمی فرمودی و ارشاد خلائق کردی . به شهور سنه^۵ ست و تسعین و ستمائه وفات یافت . و در آن خانقاه مذکور مدفون است . پدر بزرگوارش ، الادیب الناسک ، مقدم الدین محمد به تاریخ سنه^۶ اربع و خمسین و ستمائه وفات کرد ، و هم در آن رباط مدفون است .

[۸۱ ب]

ومنهم الشيخ الامام العالم اسوة الافاضل والایمة

المتبرزين ملك المشايخ والواعظین جمال الدین محمد بن الامام المقرئ

الامام بالمسجد البغدادی^۴

از کبار ایمة و افاضل عصر بوده ، و در فنون علوم از احادیث و علم کلام و

۱- ج : کنکی ، ح کنکی (با تاء) شد الازار ص ۵۷ ، کنکی (با تاء مثلث) توضیح بیشتر در حاشیه ۳ همان کتاب آمد . ۲- ح : ندارد ۳- ج : الامام الزاهد الشیخ المتورخ ذوالمقامات العالیه والکرامات المتوالیه نجم الدین محمود بن محمد معرف بمردوز شد الازار ص ۲۶۲ : الشیخ نجم الدین محمود محمد بن ابی القاسم المعروف بمردوز ، ولی نسخه ح : محمد بن محمد معروف بمردوز ۴- ح : ندارد

عربیت تصانیف معتبر داشت. به تاریخ سنهٔ سبعین و ستمائه وفات یافت، و در رباطی که بیرون شهر، قریب دروازهٔ کازرون افتاده است، مدفون است.

و منهم جامع الکمالات صاحب الاوقات نجیب الدین محمد بن علی بن محمد

از جمله عرفا و سلاک وقت به حسن آداب اخلاق و وفور فضل و کمال دانش بر سر آمده بود و اعیان مملکت و سلاطین عهد عظیم معتقد خدمتش بودند. مدتی که عمر التفات به اهل دنیا و مال دنیا نکردی، و بد قناعت و فقر و فراغت ایام مبارک رامحالی و مزین داشتی. انتمای و انتساب او به شیخ الاسلام عزالدین یزدی بوده، در سنهٔ تسع و خمسین و ستمائه در رباطی که شیخ الاسلام عزالدین زرکوب به جهت صوفیان و اصحاب خاوات بنا فرموده بود، مدفون است. از جمعی صالحاء و گروهی به انبوه استماع دارم که زیارت قبر او در دفع تب سه روز عظیم مجرب است و مفید. شیخ الشیوخ حسین بن سلمان در مشیخه، که تصنیف فرموده، ذکر مزایا و خصایص او به شرح نموده است.

و منهم الامام العلامة ابوالقاسم عبدالرحیم بن محمد السروستانی :

از جمله مشایخ و ایامه و افاضل زمان بوده، پیوسته بدافادت و درس علوم مواظبت نمودی، و در علو اسناد و روایات عالیله بی نظیر بوده، و اکثر ایامهٔ عصر روایت احادیث و علوم تصوف و شرعیات از حضرت اومی فرمایند؛ و او روایت حدیث از امام اوحد حافظ ابی المبارک عبدالعزیز ادمی و ابوبقائل مناوردیله می فرماید؛ و ایشان هر دو از حضرت محیی السنه روایت می کنند. به تاریخ سنه [۸۲ الف] عشرين و ستمائه وفات یافت، و در مقبرهٔ سالم از طرف جنوب به حظیره ای که مزار و مرقد شیخ حسین کرده است مدفون است.

ومنهم الشيخ الامام ، كهف العرفا ، سند الاوليا ،
اصيل الملة والدين عبدالله بن مسعود بن محمد بلياني

شاهد مشاهد غيب و حامی حامة كرامت و والی ولايت بود . خورشيد
آسا دائماً از فيض قدوسيت خالی نبود، همواره عكس انوار و تجليات حضرتش
به ظهور پيوستی ، و در اظهار كرامات و كشف مغيبات هر زمان از حضرت
ربوبيت به روح مقدس او الهام رسیدی . خاطر خطيرش همچون صحيفه لوح
محفوظ همیشه به نقوش اسرار غيب عكس دادی . هر صورت که از غيب اشارت
بدان فرمودی، البته از مکن غيب به عالم شهود ظهور يافتی . زبان حق گوی
عرفاء عصر زبان او را ترجمان لوح محفوظ می گفتند . سن مبارکش به هفتاد
رسید ، و به تاريخ سنه ثلاث و ثمانين و ستمائه به جوار حضرت حق پیوست ،
و در خانقاه معروف به قرية بليان مدفون است . پدر بزرگوارش برهان
الواصلين ، امام الدين مسعود بن محمد بن علی بن احمد بن الشيخ علی الدقاق النسائي
از اسباط شيخ ابی علی دقاق بوده ، در فارس به شهادت رأی و معالی قدر و فضیلت
ذات متفرد گشت . بعد از نود سال که طریق تفرید و تحقیق روزگار بگذرانید ،
به شهر سنه خمس و خمسين و ستمائه وفات یافت . شيخ خرقه و پیر تربيت
او مقتدی الطوايف ، جامع الطرايف اصیل الدين محمد [الشیرازی] از کبار مشايخ
عصر بوده ، و خرقه طریقت از شيخ مرشد رکن الدين سنجاسی به وی رسیده ، و
شيخ طریقت او شيخ ربانی قطب الدين ابهری بوده و او از خلفاء شيخ الشيوخ
ابی نجيب سهروردی بود ، و خرقه شيخ ابی نجيب به روایتی از طرف شيخ
ابی العباس نهاوندی به حضرت شيخ و مقتدای جهان شيخ کبير ابی عبدالله خفيف
می رسد ، و به روایتی از طریق احمد غزالی به شيخ جنید بغدادی می پیوندد .

[۸۲ ب]

نقل است که شیخ شیوخ اصیل الدین شیرازی ، از معاصران حضرت شیخ روزبهان قدس سره ، و همواره با حضرت او جهت جمعی جوانان صاحب جمال که لایزال در صحبت او بودند ، انکاری می‌ورزیدی ، و به آن واسطه مجال طعن یافته بود . اتفاقاً روزی میان مجلسی در افتاد و بر جوانی نوخاسته شیفته گشت ، چنانچه بی‌قرار ماند و زمام اختیار از دستش بدر رفت . مدتی سر در ربقه انقیاد و مطاوعت آن جوان کشید و تسلیم رأی او شد و خدمت آن پسر به جان اختیار کرد . روزی به حکم ابتلاء ظرفی خمر بردست او داده و به حمل آن او را تحکم و تکلیف نموده ، شیخ شیوخ روزبهان با او برابر باز آمد فرمود که : شیخ برو این بار بکش تا بعد از این انکار درویشان نکنی . شیخ اصیل الدین ظرف خمر بینداخت و در قدم شیخ افتاد و معلوم کرد که آن صورت از حضرت عزت امتحانی بود و ترك کرد . و در تاریخ سنه ثمان عشر و ستمائند وفات یافت ، و هم در بلیان بد خانقاهی معروف ، مشهور بد خانقاه شیخ اصیل الدین شیرازی مدفون است .

الشیخ الامام العالم زین الدین علی بن مسعود بن نجم الدین محمد از جملة افاضل ایامه و کبار مشایخ عصر بوده ، و پدر شیخ الشیوخ الآفاق مقتدی مشایخ الایام ، امین الدین قدس روجه بود . در فنون علوم سعی فرموده و کتاب مصابیح و کتب احادیث در خدمت قاضی القضاة السعید مجد الدین ، رکن الاسلام اسمعیل بن نیکروز خوانده بود ، و تحصیل علوم در خدمت امام عالم مجد الدین فرغانی و شمس الدین ابی سعد محمود بن یعقوب کرده ، و در شهر سنه ثلاث . تسعین و ستمائند وفات یافت و در کازرون بد خانقاه خلف نامدار شیخ الاسلام امین الدین محمد مدفون است ، و در جوار قبله شیخ زاهد ابوبکر هندانی .

[۸۳ الف]

۱- محمد (مرحوم قزوینی در حاشیه شد الاثار ص ۴۸۶ ضمن بیان شرحه مشایخ بلخانی از زین الدین حاشیه ۴ می‌نویسد) این همان شیخ امین الدین است که حافظ در قطعه مشهور - بود در حقیق او گفته ذکر بقیه ابدال شیخ امین الدین ۵ که بمن همت او بارهای بسته کند .

شیخ امام عالم ابوالقاسم عبدالرحیم بن محمد السروستانی

از جمله افاضل و مشایخ عهد بود. پیوسته به افادت و درس علوم مواظب^۱ و مشغول بودی اتابک ابوبکر عظیم معتقد خدمتش بودی، و هر وقت که اتابک به خدمتش رفتی او را وجد و حالی نمودی که اصلاً التفات به او نمی کرد. و در تاریخ سنه^۲ عشرین و ستمائه وفات یافت و در مقبره^۳ سلم [به حظیره] شیخ شیوخ حسن کردو مدفون است.

شیخ زاهد عقیف الدین محمد بن قطب الزمان عبدالرحمن

مقتدای زمان و متجالی به حلیه اشفاق و احسان بوده، مقامات عالیه و کرامات متلاً لیه آن حضرت در اقطار و اصقاع مزید اشتهاری گرفته که در شرح و بسط آن حاجت تکلف و تقریر و بیان و تحریر نیست. به شهرور سنه ست و سبعین و ستمائه به جوار حق پیوست و در قصبه فاروق به خانقاهی که بناء اتابک ابوبکر بن سعد بوده، و اکنون موسوم و منسوب به حضرت او است مدفون است. و بعد از او برادرزاده او امام زاهد شیخ شیوخ تاج الدین اسمعیل بن محمود بن عبدالرحمن مشهور به عمو اسمعیل، قایم مقام گشته و در شهرور سنه ثمان و تسعین و ستمائه وفات یافته، و بعد از او خلف نامدار او شیخ الشیوخ عزالدین عبدالرحمن الملقب به عمو نمرد قایم مقام پدر گشت، و به تاریخ سنه ثمان و عشرین و سبعمائیه به جوار حق پیوست، و در خانقاه مذکور به جوار پدر و عم پدر مدفون است.

۱- ح مواظبت ۲- ح حضره

العالم العامل و الامام الكامل المتكلم المتطرب
صاحب الاخلاق الحميدة والعقيدة السليمة كمال الدين
ابوالخيرين مصلح المتطرب

حکیمی متأله و طبیبی متدین بود، که در عصر خود نظیر نداشت و علوم شرعی و دینی استحضار کرده و اعتقادی عظیم در باره مشایخ عصر داشتی، و از انقباس ایشان استمداد می نمودی، شیخ الحکماء و صفوة الافاضل المتورعین زین الحکماء المتألهین شیخ زین الدین علی خاف نامدار شیخ الاسلام قطب الطریقه عزالدین مودود زرکوب الشیرازی به استجازه پدر بزرگوار ملازمت خدمت او کرد، و کلیات^۲ و بعضی از کامل الصناعات^۳ در خدمتش بخواند و به تاریخ سنه تسع و خمسين و ستمائده وفات یافتد و در بقعه باهاید مدفون است^۴

۱- تذکر: از شرح حال عرفاء در طبقه پنجم جایسی (طبقه ششم نسخه حکمت) شرح حال عارف مذکور نیامده که ما آن را در اینجا اضافه کردیم. شرح حال این عارف در صفحه ۱۳۸ و ۱۳۹ از این آمده است. ۲- منظور: کلیات فی الطب: سدیدالدین محمود معروف به ابن قتیبه متوفی ۶۳۵ است (درک تعلیقات عنوان کتاب کلیات) ۳- کامل الصناعات فی الطب المعروف بالمعنی تألیف علی بن عباس المجوسی که برای عضدالدوله ساخته است (دشف الطنون). ۴- شرح حال این شخص در کتابها در نسخه حکمت نیامده بلکه در شدالازار و ترجمه آن به نام هزار هزار هم نیست. مرحوم قزوینی در حاشیه شدالازار ص ۴۹۲ سطر ۱۴ از زبان قطب الدین محمود بن مسعود شیرازی متوفی ۷۱۰ چنین می گوید: «که کتاب کلیات قانون ابن سینا را نزد عموی خود سلطان الحکماء کمال الدین ابی الحسن المصالح الکازرونی شروع کردم . . .»

طبقه هفتم

در ذکر طایفه‌ای از اعیان ایامه و اکابر شیوخ نامدار که از اعداد
مشایخ شیراز بوده‌اند و این ضعیف به صحبت مبارک ایشان مشرف گشته
و حق استادی بر این ضعیف ثابت فرموده‌اند .

و منهم شیخی و خالی و من افتخر به فی جمیع احوالی ،
شیخ الاسلام، مقتدی الانام عضد الطالبین ، کشف الواصلین ،
مرشد السالکین ، افتخار زوار البیت الحرام و السایرین ،
حاجی رکن الدین منصور بن المظفر بن محمد بن
مظفر بن روزبهان بن طاهر نورالله تربته .

[۸۳ب]

فهرست شمایل و فضایل عالمیان ، و دیباجه مناقب و مآثر جهانیان
بوده ، قریب هفتاد سال به ارشاد و نصیحت خلق مواظبت نمود که در طرز
مناصحت آنچه وظیفه حق گوئی بود و ابلاغ باشد، اهمال نفرمود ، و اجتهاده
النافع فی إظهار الحجته و الإرشاد فی المحجته من المستفاض المشهور ، شرح
شمه‌ای از فضیلت خاندان مبارک و قدمت دودمان شریف او در طبقه پنجم کرده
آمد، و این ضعیف بعضی از صحیح بخاری به قرائت شیخ الشیوخ المتورعین، فخر
المله و الدین ادام الله شرایف انفاسه القدسیه ، از خدمتش استماع کرده و
کتاب مصابیح از اول تا باب الترحل خوانده، و اجازات عالیه از او حاصل
کرده و استظهار دینی و دنیاوی بدان است، و در تاریخ سنه اربعین و سبعمائه
وفات و در قبه‌ای که مرقد پدر بزرگوار او است مدفون است .

و منهم الشيخ الامام العالم المرشد ملك المشايخ والافاضل
المتورعين^۱ ظهير الملة والدين عبدالرحمن [بن]^۲
علی بن بزغش علیه الرحمه

از کبار مشایخ و ایمة عصر بوده، نباهت ذکر و وجاهت قدر او از آن
روشن تر است که به مزید وضوحی حاجت افتد، و آثار مساعی و مقامات
محمود او در صنوف احوال و ظروف احوال از آن زیاده تر است که به بیان
اقناعی مجری و مجزی گردد، و این ضعیف بعضی از کتاب عوارف در تاریخ
سنه ثلاث عشرة و سبعمائه در حضرتش خوانده و به خط مبارک او اجازت
حاصل کرده، و در تاریخ سنه اربع و عشر^۳ و سبعمائه وفات یافت و در جوار
پدر نامدار مدفون است والله اعلم.

و منهم الشيخ الامام العالم كهف الایمة المحدثین ،
رکن الملة والدين بن الصدر الدين بن الامام السعيد شمس الملة
والدين محمد^۴ بن صفی

[۸۴ الف]

بزرگوار دین و زبده اهل یقین، و مقتدای ایمة حدیث و تفسیر
بوده، در فن حدیث و علوم اسناد و روایات از اکفاء و اقران بر سر آمده،
این ضعیف کتاب کنز الخفی از مصنفات جد بزرگوارش صفی الدین عثمان کرمانی
در خدمتش خواندم، و کتاب مصابیح، من اوله الی آخره، بعضی بد سماع
و بعضی به قرائت پیش خدمتش بحث کرده ام. در تاریخ سنه سبع عشرة و
سبعمائه به جوار حق پیوست.

۱- ح : المتنوعین ، ۲- ح : بن (شدالازار ص ۲۲۸ : ظهیر الدین عبدالرحمن بن علی
بهر شیخ نجیب الدین علی بن بزغش ص ۲۲۴) ۳- ج : هشربن ، شدالازار ص ۲۲۹ ص ۷ : «توفی
فی رمضان سنة ست عشرة و سبعمائه» مرحوم قزوینی در حاشیه ۳ همان صفحه می نویسد : و این اخیر (یعنی
تاریخ ۷۲۴ ضبط نسخه چاپی) قطعاً سهواً نسخ است . ۴- ج : - بن (غلط است ، بنا به تصریح
نسخه چاپی ص ۱۲۱ ، محمد بن صفی و شدالازار ص ۴۰۱ ، محمد بن صفی ، نام جد عارف مورد بحث است).

و منهم الامام العالم الربانی نورالدین محمد بن الحاج
عثمان الخراسانی رحمه الله

اورع ایمة عصر و آزهده علماء ایام بود. از رقبه صباح تا رقبه رواح،
به درس و فتوی و صلاح و تقوی مشغول بودی، و در اصول شرعیات و فقه
دین استحضاری تام داشت. این ضعیف کتاب حاوی^۲ به تاریخ سنه^۲ عشرین و
سبعمائه در خدمتش خواندم و مدتها استفادت از آن جناب تقوی شعار
نموده ام، و به تاریخ سنه^۲ اثنی و اربعین و سبعمائه وفات یافت و در طرفی
از مسجد صاحب زاهد فخرالدین فخرآور^۳ مدفون است.

و منهم المولی الامام العلامة المجتهد، قدوة اعظم
المجتهدین، قطب الدین ابوسعید محمد السیرافی

امام ایمة جهان و افضل فضلاء عصر بوده، و در فنون علوم و تقوی
متبحر و در صنوف درس و فتوی متبرز^۴. تصانیف او از تفسیر^۵ توضیح
کشاف و شرح لباب نحو و شرح قصیده عمید^۶ و غیرها در اکناف و اقطار جهان
انتشار یافته. این ضعیف از اول کتاب توضیح کشاف تابعش، یساً لؤنک
«عَنِ السَّحَابِ»^۷ استماع از آن حضرت کرده ام. و کتاب مفتاح العلوم فی المعانی
و البیان بتمام در حضرتش خوانده ام، و بیه شهر سنه^۷ احدى و عشرین و
سبعمائه به جوار حق پیوسته و پدر بزرگوارش؛ امام ایمة الدنیا، صاحب
الحکم و الفتیا، صفی الدین ابوالخیر مسعود بن محمود بن ابی الفتح السیرافی، که

[۸۴ب]

۱- پ: عثمان (غلط است، شدالازار ص ۷۹: مولانا نورالدین محمد بن الحاج شرف الدین
عثمان الخراسانی) [حاری] ۲- رك تعليقات عنوان [حاری] ۳- مرحوم قزوینی در حاشیه ۴ ص ۸۶
شدالازار، می نویسد: «ما نتوانستیم بنحو قطع و یقین معلوم کنیم که این صاحب فخرالدین مشتهر به فخر
آور که بوده است ولی به قرینه . . . گوئیم . . . بلاشک امیر ابوبکر فخرالدین ابوبکر بن ابونصر
حوايجی وزیر معروف اتابك ابوبکر بن سعد زنگی است. . .» ۴- ح: متبرس
۵- شدالازار ص ۴۳۱ تهذیب الکشاف . ۶- رك تعليقات عنوان صیدیه. ۷- آ ۲۲۲ سورة البقرة

[۸۴ ب] او را در هر باب حاصل^۱ سیاق بر اطلاق معین بوده ، و جمال فضل و آداب او به گلگونه تقوی و تدین مزین ، بیرون از منصب درس و اجتهاد مدتی از طرف اتابك سعد كوچك ، وزارت مملکت فارس به وی مخصوص آمده ، و کتاب تنقیح کف ، به چهار مجلد از مصنفات او است . و در تاریخ منتصف رجب سنه ثمان و سبعین و ستمائه وفات یافته ، و به مصلی شیراز در جوار حضرت مولانا اعظم ، افضی القضاة ، السعید رکن الملة والدين یحیی ، مدفون گشته .

ومنهم الامام ناصر الاسلام ، مهتد قواعد الاحکام ،
استاذ الایمة ، ناصح الایمة

تاج الملة والدين^۲ محمد بن الامام شرف الدين ابراهيم الزنجانی
قدس سره امامی متورع و فقیهی متدین بود . مؤلفات مولانا اعظم سعید قاضی
ناصر الدین عبدالله بن عمر را ، علیه الرحمه ، از کتاب غایده القصوی ، و طوابع
و منهاج و مصباح ، هر یکی را شرحی مفید معتبر نبشته ، و خود بسا وجود
فضل و منصب تدریس^۳ و فتوی ، اعتقادی عظیم با طرف صالحاء و گوشه نشینان
داشتی ، و خرقة طریقت از دست شیخ شیوخ حسن بلغاری پوشیده بود ؛ و این
ضعیف کتاب منهاج و طوابع ، هر دو کتاب از اول تا بد آخر در حضرتش
خوانده ام . و به شهر سنه اثنی و عشرین [و سبعمائند] عزیمت سفر دریا
جزم فرمود ، و در شهر دلی بادلای پردرد وفات یافت . پدر بزرگوارش افضل
ایمة المتورعین شرف الملة والدين ابراهيم بدر دروازه نونزدیک مزراش شیخ

۱- ح : حسیل ۲- ج : محمد . . . الدين مضافاً این که قطب الدین محمد پسر صلی -
در شدالازار ص ۴۳۳ مصنفات شخص مورد بحث را نام می برد : التقریب فی التفسیر ، و توضیح الحاوی
فی الفقه و شرح اللباب و شرح القصیده العمیدیه و الاغراب فی الاعراب . بنابراین ، گفته صاحب شیراز
نامه مذکور به نظر می رسد قسمتی از نام کتاب پدرش یعنی [کشاف] را بسا پیش اول اسم کتاب پسر یعنی
توضیح [از توضیح الحاوی] را سرهم کرده مجموعاً اسم مجمول توضیح کشاف را سهواً یاد داشت کرد و
با این که کاتب آنها را سهواً استنساخ نمود . ۳- ح : تدریس .

سوسی مدفون است .

و منهم شیخ الاسلام صاحب الكشف و الالهام ملك الطريقة،
عمدة [هداة الطرقات] قدوة مشايخ الطبقات سر الله
فی الارضین ، امین الملة والدین ، محمد بن علی بن مسعود

سند المجتهدین ، محیی مآثر سید المرسلین ، شیخ شیوخ جهان ، و
مقتدای اهل زمین و زمان بود ، طبقات ارباب طلبات و طوایف سلاک و اهل
جذبات را در این عصر ملاذ و ماجاء به غیر آن جناب نمی دانستند، و به حسن
ارشاد و کمال ارفاد او و جهانیان مزید استظهار و اعتضادی تمام داشتند .
[۸۵ الف]
مقامات متقدمان در طی لسان انداخته ، هم در طهارت ذات و کمال ولایت و
علو درجات زبده اقران آمده، و هم در غزارت فضل و لطافت طبع و رخصت
خلق انگشت نمای جهان بوده ، و هم آوازه کمالیت ذات و صیت^۱ حسن
ارشاد و بزرگواری او جهانگیر گشته . درویشان و اصحاب و مریدان او
تا به حدود چین و اصقاع مشرق و طرف دریا بار تا به سقسین و بلغار بر
حرمت [وجود]^۲ مبارک او جمله معزز و مکرم اند، و هر یک پیشوا و مقتدای
جهانی گردیده اند. خرقة طریقت از دست عم بزرگوار، اوحدالدین عبدالله بلیانی
قدس سره ، پوشیده، و در طریق مسافرت حجاز ، جمعی از اهل الله و ایمه
[را] دریافته ، و به اخلاق و آداب این طایفه تأسی فرموده . و این ضعیف،
به کرات و مرات که به شرف صحبت مبارکش استسعاد نموده ام از کلمات و
انفاس روح پرورش استفاده کرده ام ، و به سبیل استطراف مسموعات و لطائف
تفسیر و احادیث نبوی و آثار مشایخ و اشعار ، در کتابی جمع کرده ام، و قدوة
افعال و اقوال خود ساختم ، و در تاریخ غرة رمضان سنه سبع عشرة و

۱- ح : صیت ۲- ح : ندارد

سبعمائه در کازرون تلقین ذکر از آن حضرت ستدهام، و بدان معنی مستظهر
و مفتخر گشتهام. وفاتش به تاریخ سنهٔ خمس و اربعین و سبعمائه بوده، و
در خانقاهی که موسوم به آن حضرت است، قبر مبارکش اکنون مقبل لب
طلب سالکان و صدیقان روی زمین گشت والسلام.

خاتمة الكتاب به دو فصل ایراد کرده آمد

فصل اول : در ذکر طبقات سادات عظام و طایفه‌ای از اهل بیت نبوت و دودمان عصمت و طهارت که به مرقد مبارک و مقدم متبرک ایشان زمین شیراز مطیب و مشرف گشته . [۸۵ ب]

فصل دوم : در ذکر طبقات مشایخ و مشاهیر ایمه و اعیانی کنه اسامی ایشان در افراہ عوام شیراز ، به موجبی که از سلف به خلف رسیده ، والقاب و کنیت و اصل و انساب ایشان از هیچ مشیخه و هیچ نقل معتد علیہ معلوم نگشته ، هم بدان موجب که اشتہار پذیرفته ، ایراد کرده می شود .

اما فصل اول

در ذکر ایمة عظام و سادات و اعیانی که اعتزاء ۲ و انتساب ایشان به دودمان نبوت و خاندان طهارت بوده صلوات الله علیهم :

منہم الامام بن الامام ، والمزن بن الغمام والسيف بن الصمصام
و الشبل بن الضرغام . کشف الضر و البؤسی ،
الامام احمد بن موسی علیہ السلام

شرفات شرف آثار مزار مقدس و معالی رتبت ترب معطر امام زاده
معصوم كالشمس السارقة بين الكواكب والنجوم ، به مشهور و مکتوم از آن

۱- ح : + به ۲- ح : اهترا

برتر است که به زبان قلم سر زده ، تحریر رود .

قَبِيلَ لِي لِمَ قَرَرْتُ بِمَدْحِ أَبِي مُوسَى وَأَلْخِصَالِ^۱ الَّتِي تَجَمَّعَتْ فِيهَا ،
 قُلْتُ لَا أَهْتَدِي بِمَدْحِ إِمَامٍ كَانَ جَبْرِيْلُ خَادِمًا لِأَبِيهِ
 وَقَدْ رَشَّحَ اللَّهُ مَرْقَدَهُ الْمُبَارَكِ مُتَّبِعًا كَالنَّوَاصِي الْمَلُوكِ وَمَقْسَمًا
 لِلْقَسَمِ عِنْدَ الْخُصُومَاتِ وَدَفَعَ الشُّكُوكَ فَكُلُّ مَرِيضٍ أَثْرًا عَلَيْهِ قَدَانْتَعَشَ ،
 وَكُلُّ مُخْلِصٍ زَارَهُ فَبِحِلْيَةِ الصَّبْرِ^۲ انْتَقَشَ حَتَّى قَبِيلَ إِذَا قَبْرَ الْإِمَامِ
 أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى قَرِيْبًا لِمَنْ لَدَغْتَهُ حَيْثُ الْبُؤْسَى

پدر نامدارش امام معصوم موسی کاظم بن الامام جعفر الصادق بن الامام
 محمد الباقر بن [الامام علی بن زین العابدین و طهر الطاهرین بن امیر المؤمنین
 الحسین بن الحکیم الغالب علی بن ابی طالب کرم الله و جهد ، در شهور سنه ثلاث
 وثمانین و مائه در مدینه السلام بغداد وفات کرد . قبر مبارکش هم در آنجاست . [۱۸۶ الف]
 در زمان خلافت هرون الرشید بوده ، و از لقب ابمه بدین موجب منقول افتاده
 که هفده پسر و نوزده دختر [داشت] . اسامی پسران نامدار او بدین موجب
 یافتام :

علی بن موسی ، حمزة بن موسی ، ابراهیم بن موسی ، عباس بن موسی ، اسمعیل بن
 موسی ، قاسم بن موسی ، جعفر بن موسی ، هرون بن موسی ، احمد بن موسی ، احمد بن
 موسی ، حسین بن موسی ، عبدالله بن موسی ، عبیدالله بن موسی ، اسحاق بن موسی ،
 [زید النار] بن موسی ، فضل اللدین موسی ، سلیمان بن موسی .

از این ایمة مذکور سد برادر در شهر شیراز اند و تربیت مطهر ایشان
 در این سرزمین مشهور و مبین است ، و آثار و لایات ، کرامات در مزارات
 ایشان بسد تظاهر پیوسته و به تواتر انجامیده . اما قبر امیرزاده معصوم
 امیر احمد بن موسی در میان شهر ، قریب مسجد او افتاده امیر مقرب الدین معصوم

۱- ح : الحماد ۲- ح : عنبر ۳- ح : المسیر

بن بدر که از خاصگیان و مقربان اتابک [بن] ابوبکر بن سعد^۱ بوده عمارتی در خاطر داشت. و در آن جایگه قبری یافته‌اند مکشوف گشته، شخص مبارک او همچنان در حال اعتدال، تغیر و تبدیل درو تأثیر ناکرده. خاتمی که در انگشت مبارکش بود، احتیاط فرموده‌اند؛ منقش، بوده به نام احمد بن موسی^۲. ایامد و افاضل و عقلاء و اعیان شیراز جمع گشته‌اند و تحقیق کرده، صورت در حضرت اتابک معروض داشته‌اند. اتابک ابوبکر مشهدی بر آنجا ساخته و عمارتی فرموده و به مرور زمان اشتهار یافته، و خلق شیراز بعد از آنکه بدکرات و مرآت در حالت فروماندگی و حیرت التجاء بدان جناب کرده‌اند و استمداد نموده‌اند و مقاصد و مطالب ایشان محصل آمده. بدین منوال آن مشهد مبارک اشتهار یافته تا در این وقت که به تاریخ سنهٔ اربع و اربعین و سبعمائده، حضرت علیه بلیقیس عهد و زمان، ناشرة المعدلة و الاحسان، مؤسسهٔ مبانی الخیرات، ممهدة قواعد الحسنات، از فواضل و صدقات مقبول، بر سر روضهٔ مقدسهٔ او قبه‌ای عالی بر آورده که در رفعت با چرخ چنبری برابر می‌کند و چه جای آن است که اگر باقمر عرش و سطح کرسی همسری کند، روا باشد. و مدرسه‌ای رفیع با آن گنبد ملاحق کرده، و جماعتی تمام از صالحا و عباد و متصوفه، و گروهی از علماء و ایامهٔ عظام هر یکی [علی] قدر حالهم و مراتبهم، در آن بقعهٔ شریفه مقرر فرموده، و اکنون در مجموع مواضع و مشاهد بدین رونق مزاری معتبر معمور کسی نشان نداده. امیدوارم اثر قبول این خیر به موقع به ایام دولت فرزند نامدار او شهنشاه اسلام،

۱- ج : اتابک سعد بن ابی بکر سعد و ح : اتابک سعد ابوبکر بن سعد. ولی صحیح اتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی بن مودود است که پدر اتابک سعد بن ابی بکر بوده و مدت سی سال حکومت کرد و امیر مقرب الدین بنا به گفتهٔ مستوفی [تاریخ گزیده ص ۵۰۵] بزرگترین امرای او بود نه از خاصگیان پسرش اتابک سعد بن ابی بکر که : «به دوازده روز بعد از وفات پدر درگذشت» (تاریخ گزیده ص ۵۰۶) در هزار مزار ص ۱۰ : امیر مقرب الدین مسعود بن بدرالدین، ضبط شد. ۲- در هزار مزار ص ۱۰ : و نکین آن نقش بود که : العزرة لله میر احمد بن موسی الرضا.

فرمانفرمای هفت اقلیم، اسکندر ثانی، بانی مبنای جهانبنانی ظل الله علی الاطلاق، جمال الدنيا والدين، شیخ ابواسحق خلد ملکه برسد، انشاء الله تعالی وحده العزیز. و برادر او، امام زاده به حق محمد بن موسی رضوان الله علیه، برابر مزار بزرگوار او قریب بازار بزرگ مدفون است. و یکی دیگر امام زاده معصوم الحسین بن موسی^۱ در محلت باغ قتلغ^۲ از محلات شیراز افتاده، و بد گنبد باغ قتلغ اشتهار دارد. در اوایل که شخص مبارکش ظاهر گشت^۳، در ایام سلطنت اتابک بوده، و بر سر قبر او گنبدی ساخته بود، و به مرور ایام از حال خود بگردید، اما اسم گنبد بر آنجا برقرار باقی است.

و منهم المخدرة المعصومة الطاهرة المطهرة المحترمة المعظمة
ام کلثوم بنت اسحق بن^۴ محمد بن زید بن امیر المؤمنین الحسین بن
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب

[۸۷ الف]

پدر نامدار او [را] اسحق کوکبی^۵ می گفتند، و از مشاهیر ایمة و سادات حسنی بوده، و در زمان تعدی ظلمت آخر عهد مروانیان بد شیراز آمد، چه در آن زمان اکثر و اغلب اسباط و اولاد ایمة معصومه از دینار مداوف خود جلاء وطن اختیار دانستند، از بیم قتل و تهب^۶ و حرق و صلب و انواع بیداد که بر خاندان عصمت و دودمان طهارت می رفت و در جمیع اصقاع و اطراف هر یک بد نوعی مستغرق گشتند. ام کلثوم علی^۷ ففسيها المطهرة و ورحيها المتدس

۱- ج، + علیه الصلوة والسلام. شرح حال حسین بن موسی بن جعفر الصادق و اولاد او در ص ۲۶۰ آمد. ۲- ح: قتلغ، ولی ضبط آن در شدالازار ص ۲۶۰. ۳- همان شدالازار ص ۲۶۰. ۴- شدالازار ص ۲۶۰ ضمن شرح حال این شخص، زمان قتلغ را زمان ظهور او می گویند. ۵- ج: - بن محمد. در شدالازار ص ۱۶۱: و هو ابن محمد بن زید بن الحسن بن علی المرتضی و معروف قزوینی با فحش بلیغ خاص خود در حاشیه ۲ همان صفحه می نکارد که احتمال بسیار قوی می رود که اصل عبارت متن چنین بوده: و هو ابن ابی محمد الحسن بن زید بن الحسن بن علی المرتضی. باشد که چون سلسله آنچه که در عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب آمده، زید بن حسن پسری حر ایام حسن ندانسته و اسحق پسر این حسن مکنی به ابو محمد بوده و بعداً در اثر سهواً اسماح افتادگی حاصل شده. ۶- ج: تهب. کوکبی، رک تملیقات عنوان کوکبی ۶- ج: تهب.

سلام الله به این زمین افتاد، و در آن عهد سلطنت شیراز به ایالت عمادالدوله
تعلق، گرفته بود. و از مشاهیر مشایخ فارس، شیخ احمد بن الحسین، به تقدم
تمکن یافته، چون از مقدم مبارک او وقوف یافت، مزید استبشار و استظهار
نمود، و مراسم احترام و حقوق خدمتگاری خاندان به تقدیم می‌رسانید.
گویند که ظلمه در جمیع اقطار استیلا داشتند حضرت آن مخدومه معصومه
در موضعی از طرف شیراز قریب محلت باغ نو نزدیک خانه احمد بن الحسین
چند روز مختفی گشت. چون ظلمه وقوف یافتند، تفحص و طلب کردند و
او را بدیدند در گوشه‌ای خزیده. آن موضع را با زمین راست گردانیدند
و این زمان همچنان بر سر او هم در آن زمین مبارک مدفون است.

ومنهم الامام بن الامام، الطود بن المنیر والبحرین البصیر
والبدر بن الاثیر علی بن حمزة بن [الامام] موسی الکاظم بن
[الامام] جعفر الصادق بن الامام [محمد الباقر بن] المعصوم
[الامام] زین العابدین علی بن امیر المؤمنین الحسین بن
[امیر المؤمنین] علی بن ابیطالب.^۱

سَقَاهُمْ مِنْ التَّنْزِيلِ كَأَسَارِوَيْتَهُ وَلَقَاهُمْ عِزًّا بَدَارِ أَمَانِ
وَأَقَاهُمْ رَوْحًا وَرِيحَانًا وَبَهْجَةً عَلَى الرَّوْضَةِ الْخَضْرَاءِ بَيْنَ جَنَانِ

برادر پدر او علی بن موسی [را] در بغداد به تاریخ سنه ۴۰۰ و
ماتین زهر دادند و رنجور گشت، و عزیمت طرف خراسان فرمود و در
مشهد طوس هم بر آن تاریخ به جوار حق پیوست. علی بن حمزه نوخاسته بود
و دور خلافت نبوت به مامون خلیفه رسیده، و ایذاء و قتل و صلب اولاد
رسول عالمه السلام در خاطر داشت. از بغداد بگریخت و پیاده به شیراز آمد،

۱ ج : + صلوات الله عليهم (شرح حال این امامزاده در شدالازار ص ۳۶۶ و هزار مزار ص
۱۲۶ آمده است) ۲ - ح : لقاهم الله عریداً بدار امان (که کاملاً غلط و ناموزون است)

عهد سلطنت مامون^۱ بود . حکم مامون متعاقب به ایذاء و افناء امام زاده می رسید . جمعی از ملامین ظلمه بر سر او تاختمند و او را شهید کردند . قبر مبارکش بیرون دروازه اصطخر به مشهدی که به علی حمزه اشتهار دارد واقع گشته .

ومنهم العبد المطواع والمنعام المطاع ، ابو الحسن زید اسود بن
ابی اسمعیل ابراهیم بن ابی عبدالله محمد بن القاسم الزینبی بن
ابی ابراهیم بن اسمعیل بن ابراهیم بن الحسن المثنی بن
امیر المؤمنین الحسن بن علی بن ابی طالب

از خاندان نبوت و دودمان عصمت و طهارت ، غصنی بود برومند از
کبار ایامه و سادات جهان بر سر آمده به عهد ایالت و سلطنت عضدالدوله به
شیراز آمد . عضدالدوله خوابی دیده بود و اتفاقاً مقدم شریف او با آنچه او
را نموده بودند موافق آمد از سر اعتقاد با آن حضرت تقرب نمود و دختر
خود را به زنی بده داد ، و اول فرزندى که از ایشان مولود گشت ابو عبدالله
الحسین بن زید اسود بود ، و بعد از کمال باوغ و حصول رشد و ظهور اجابت
ایالت و حکومت شرعیات و مناصب دینی شیراز عالی الاطلاق به جانب رفیع او
مخصص آمد ، و در زمان وفات هم در آن موضع مدفون گشت ، و دختر
عضدالدوله که حایل او بود پهاوی قبر مبارک او را دفن کردند ، و این زمان
هر دو قبر در مشهد مقدس علی بن حمزه افتاده چنانچه قدم زائران اول به
قبر ایشان هر دو می رسد و آن گاه بدان درون مشهد می رفتند .

ومنهم النقیب النقباء فی عصره ابی المعالی جعفر بن الحسن بن
محمد بن زید بن الحسن بن زید اسود

از اسباط زید اسود به کمال ورع و تقوی و عا و قدر و سمو منقبت

۱ - ح : در عهد سلطنت عضدالدوله بود . (و این غلط بسیار فاحش است)

(تاریخ ۲۳۸ - ۲۷۲) بازمان مامون علیه متوفی ۲۱۸ مقابله باشد .

بر سر آمده بود، وهم بدانندرون مشهد کریم علی بن حمزه قبله گاه قبر مبارک
او مدفونست .

ومنهم المرتضى الامام السيد السعيد ، القاضى القضاة الولى ،
قاضى شرف الملة والدين محمد بن عزالدين اسحق بن ابى المعالى

چراغ دوده اهل بیت رسول صلی الله علیه وسلم ، و واسطه قلاده نبوت
و رسالت بود . و پنجاه سال در شهر شیراز حدایق شریعت را به ارقام^۱ اقلام [۸۸ الف]
فتوی آرای موشح و مرشح ساختند ، نبیره نقیب النقباء ابى المعالى جعفر بن
الحسین بوده ، پدر نامدارش عزالدين اسحق ، نقیب النقباء ، مرتضى سعید مجدالدين
اسمعیل که از اجداد کرام قاضی قضاة مرحوم سید قطب الدین محمد بود ، و
قاضی شهاب الدین سه برادر بودند . احکام شرعیات و قضا و نقابت و احتساب
در آن عهد تعلق به آن خاندان مبارک گرفته بود ، و ایمه و مشایخ و اعیان آن
عصر مثل شیخ شیوخ روزبهان و امام^۲ ارشدالدين علی نیریزی و شیخ المشایخ
نجم الدین عبدالرحمن بیضاوی و سند الطبقات الصوفیه ، خواجه عزالدين مودود
زرکوب ، جمله بد خدمتش متردد و معتقد و مستظهر بودند ، و به شهرورسنه
احدی و اربعین و ستمائه^۳ وفات یافت ، و به مدرسه ای مشهور در سراجان
مدفون است .

السید الشریف النقیب الحسب ، نظام الدین احمد علوی

مآثر و مفاخر حضرتش زیادت تر از آن است که در صدر بابی یا در

۱- ح : باز قایم (ظ : صوت تحریف شده به ارقام است) .
شلالازار ص ۳۷۲ : الفقیه ارشدالدين ابوالحسن علی بن محمد بن علی النیریزی . تبریزی ،
۲- ح : سنه عشرين . شلالازار ص ۲۹۳ : توفی فی سنه . . . و ستمائه ، مرحوم قزوینی در حاشیه ۴
همان صفحه می نگارد : « جای آحاد و عشرات در هر سه نسخه (شلالازار) سفید است » . ما آن را از روی
نسخه جایی شیرازنامه ص ۱۵۴ در اینجا نقل کردیم .

دیباجه کتابی شرح توان داد . به شهور سنه ثلاثین و خمسمائه بدجوارحق پیوسته، و در بازار گیوه دوزان بدمجات بیراسته بد مدرسہ شریفی مدفون است .

و منهم المرتضى الرضی، والمجتبی الامام الولی، ناصر الدین ابی القاسم الناصر بن عمر بن ناصر الهاشمی^۱

از جمله اکابر سادات و ایمة عظام و نقباء، بد عالم و تقوی اشتهار یافته بود، و به روایت احادیث نبوی و اسانید عالیله در عصر نظیر خود نداشت، و ایمة وقت اجازات و روایات خدمتش عظیم معتبر می داشتند . و در رباط مقاریضی بد جوار اسلاف و اجداد عظام خود مدفون است .

و منهم الشریف العالم المتکلم المحدث حیدر بن المنور الهاشمی

از جملة سادات و ایمة زمان، بد فضل و تقوی و درس و فتوی مشهور و معروف بود، و در عصر اتابک سعد زنگی اشتهاری عظیم یافت، چنانچه [۸۸ب] مشارالیه گشت . و بد شهور سنه عشرة و ستمایه وفات یافته و بد مدرسہ منکوبرسه در جوار مزار ام کلثوم مدفون است و الله اعلم .

و منهم ابوالسایب بن اسحق الشامی

از سادات شام بوده و در اوایل عهد سلطنت عضدالدوله بد شیراز آمد و شعراتی چند از فرق مبارک رسول الله صلی الله علیه وسلم از اجداد خود بد توارث یافته بود، با خود داشت . هنگام وفات وصیت فرمود تا آن شعرات در چشم او نهند و با او دفن کنند . آن مویها با او در خاک نهادند و این زمان

۱- ج : شرح حال این عارف را ندارد (و همچنین در شمالا زاد و مراد مراد ذریه ارباب بزرگوار شد)
۲- ج : ابوالسائب . شمالا زاد سن ۱۳۵ : والشیخ ابوالسائب من اولاد امامه المقربین . قبل ان اياه کان ناعراً نثر العال و کان له اسنان ، احمد همامی انالکتابه

مزار مبارکش به در سلم به موی رسول الله اشتهار دارد.^۱

ومنهم السيد العالم المتقى المتورع المحقق المتفرد
[علی بن] ۲ عربشاه بن امیر انبه الحسینی

در علوم شرعیات و فنون ادبیات بی نظیر بوده و با وجود کمال فضل در شیوه تفرید و طرز توحید دستی عظیم داشت، و مجلس حکم و قضامدتی به رای او قایم بود، و در آخر عهد عزلت و انقطاع اختیار کرد. و به تاریخ سنه خمس عشر و ستمائه وفات یافته و به در سلم مدفون است. شجره طهارت آثار و اصل کریم او به دو غصن انفصال یافته: از یک طرف مرتضی سعید عزالدین اسحق [بن] الامام العالم ضیاءالدین علی بن عربشاه که از جمله ایمه و وعاظ عصر بود به علم و تقوی بر سر آمده، و در محلت دشتک مدفون است. و از طریق دیگری: مرتضی سعید مغفور بهاءالدین حیدر بن عربشاه بن علی بن عربشاه که به کمال زهدات و غزارت علم و علو مرتبت و سمو منقبت از اکفا و اقران قصب السبق ر بوده بود. پدر نامدار تاج تارک علما و سادات زمان تاج الدین محمد^۳ که امروز مقتدای ایمه و وعاظ مملکت است، [بود] إِنَّ هَذَا لَوْلَدَ الْحُرِّيَّةِ تَدِي بِأَبَائِهِ الْغُرِّ، نَدْعِي إِلَيْهِ شَرَائِفَ أَنْفُسِهِ الْمَقْدَسَةِ .

السيد العالم الزاهد الورع، قدوة الاوتاد، عصمة العباد،
اصيل الدين عبدالله بن علي بن سعد العلوي

[۸۹ الف]

یگانه عهد و مشارالیه زمان بوده، صاحب نقشف و ورع، و در متابعت احکام و شریعت نبوی به اقصی الغایه کوشیدی، و اوقات شریفه را به احیاء سنن مصطفوی صرف فرمودی. شعر:

۱- رک تملیقات عنوان موی رسول .
۲- ج: فی الحق والدین علی بن عربشاه بن امیر
انبه . ح: - علی بن . (شرح حال نواده این بزرگوار در شدالازار ص ۳۰۰ آمد)
۳- ج: - تاج
الدین محمد (شدالازار ص ۳۰۱: الامیر تاج الدین محمد بن حیدر) .

وَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ بِمُسْتَنْكَرٍ
أَنْ يَجْمَعَ الْعَالَمُ فِي وَاحِدٍ

به تاریخ سنهٔ خمس و ثمانین و ستمائده وفات یافت ، و قبر مبارکش در مزار مشهور و معروف به محلّات سراجان افتاده ، همچون تریاک دواء دل‌های غمناک است .

ومنهم الصارف عمره فی انواع القرايات^۲ ، المر تضى السعيد الولی ،
نقیب النقباء تاج الدین جعفر بن ابراهیم بن الحسین النقیب

نقیب النقباء فارس بوده ، سن مبارکش بد هشتاد و نه سال رسیده بود که بد غیر از تفقد و طریق مردم‌داری و مراقبت گوشه‌نشینان اختیار نفرمود ، و با وجود کمال منصب و علو مراتب ، عظیم معتقد صاجا و کونده نشینان بودی ، و خاص تعلق ارادتى با حضرت شیخ شیوخ الاسلام خواجه عزالدین زرکوب داشتی ، و خرقة طریقت از دست مبارک او پوشیده و بدان افتخار فرمودی ، و به تاریخ سنهٔ ثلاث و سبعمائده وفات یافت ، و در طرفی از دارالسیاده شیراز که ملاحق مدرسهٔ مرتضى اعظم سعید سید مجدالدین ابویعلی است مدفون است ، و مرقد مبارکش مزارى مجرب است .

فصل دوم

از خاتمه در ذکر مزاراتی چند [که] در شیراز مشهور و معروف است و اسامی آن مزارات در زبان عوام افتاده و اشتهاری گرفتند ، هر چند اسامی این مشایخ مدون و مشیت در کتابی و یا در شیخه‌ای محقق نگاشته ، بدان موجب که تا غایت به استفاد معاوم گشته^۳ در حیز تحریر آورده می‌شود : [۱۸۹ الف]

۱- ج : - و ذلك تعليقات : وليس ... ۲- ج : قرايات (چون است در اصل ولی محمول است که قرايات جمع قرائت و اشاره به علم قرائت قرآن باشد) . ۳- ج : نگاشته

ومنهم الشيخ زيدان بن عثمان^۱

مزاری بزرگوار است و بهر حاجت که توجه به آن حضرت می نمایند، مقاصد بحصول پیوسته و ایمة سلف، آن مزار مبارك در استمداد همت عظیم معتبر دانسته اند، و اکثر طوایف بر آنند که از نسل امیر المؤمنین عثمان عفان بوده، آن مزار بزرگوار در محلت دشتك افتاده، و این زمان مفخر آل سلمان، فخرالدین عبدالرحیم سلمانی بر سر مرقد مبارك او قبه ای رفیع بر کشیده، و بقعه ای ملاحق آن مزار کرده. قَبَّلَ اللَّهُ مِنْهُ حَسَنَاتِهِ .

ومنهم الشيخ محمد بن الهيثم

از کبار مشایخ متقدم بوده، و مزار مبارك او در محلت پالان گران دشتك به علمدار رسول الله صلی الله علیه وسلم مشهور است. و این ضعیف از پدر خود شیخ الاسلام شهاب الدین^۲ حمزة زرکوب قدس سره شنیده که روایت فرمود از جد بزرگوار خود خواجه عزالدین زرکوب قدس سره که به تاریخ سنه ثلاث و اربعین [و ستمائه] فرموده بود که اولیاء و ابدال در شیراز از سر روضه شیخ محمد^۳ الهیثم غایب نمی کردند، باید که در آن مزار به ادب قدم نهند که مقام ارباب حضور است.

ومنهم منذر بن قيس

آن مزار مبارك در مقبره باغ نو افتاده مجازی رباط ابو زرعه اردبیلی^۴

۱- ج : زندان . رك تعليقات عنوان (زيدان) ۲- ح : + احمد (غلط است چون نام خود مولف احمد بوده و نام پدرش ابوالخیر حمزة بن حسن می باشد . رجوع شود به مقدمه کتاب حاضر در قسمت شرح حال مولف) و نیز در شدالازار ص ۳۲۴ ضمن شرح حال الشيخ ابوسعید محمد بن الهیثم، می نویسد: « نقل عن الشيخ شهاب الدين الذهبي » (یعنی زرکوب) ذکر احمد نشده است . ۳- ج ، و در شدالازار ص ۳۲۴ سطر ۷ : + بن ۴- الشيخ ابو زرعه (به ضم زاء) عبدالوهاب محمد بن ایوب اردبیلی متوفی ۴۱۵ (شدالازار ص ۲۲۳-۲۲۵)

و زیارت حضرت او عظیم منجیح و مفید است ، اما حقیقت احوال کماینبغی معلوم نگشت .

ومنهم الشيخ ابراهيم الكرجي

مزار مبارك [او] در کـوچهای از محلات بالک افتاده ، و از قدماء افاضل و مشایخ عصر بوده بر صندوق او دیدم نبشته : قَتِيلٌ فِي سِنَةِ اِحْدَى وَ ثَمَانِ مِائَةٍ ، وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِخَبَايَا الْاُمُورِ .

الشيخ دولت

مزاری معروف مشهور است ، و بر لوحی که بر سر او نهاده اند بر این [۱۹۰ الف] نوع نبشته که از اولاد ابراهیم بن مالک اشتر بوده و حقیقت این خبر معلوم نگشت .

شيخ عروه

مزاری مشهور معتبر است ، و آن به حضرت شیخ انتساب دارد . بسیاری گویند که از صحابه بوده ، و بعضی بر آنند که از تابعین است ، و جمعی گویند یکی از علماء حدیث بوده ، و حقیقت این خبر مسطور اندیده [ام] .

ومنهم منذر بن عبدالله بن منذر

اکثر واغاب عوام بر آنند که از اولاد منذر قیس بوده . منذر به ساداتت به اختیار ترک فرموده ، و او را شاه منذر گویند و مزاری معتبر است . و اینس است بر سر مجات دزک افتاده است ، و این ضعیف ، حقیقت احوال آن بزرگ به حقیقت در هیچ کتاب ندیده ام .

معاذ جبل

در شیراز موضعی معتبر از جملة مواضع و مزارات مشهور است ،

و اکثر عوام گویند که صحابی بوده و بدین معنی در غلط اند زیرا که معاذ جبل که از اکابر صحابه بود، به شیراز نرسیده و در دیار شام به طاعون عمواس وفات کرده، و هم در آنجا مدفون است. ظاهراً نام او موافق نام معاذ افتاده، و یکی از جمله مشایخ بوده.

و در ذکر سلاطین و ایمه و مشایخ شیراز علی سبیل الایجاز به این مقدار اختصار کرده آمد **وَاللّٰهُ [اعلم] بِحَقَائِقِ الْأُمُورِ وَالْمُتَوَلِّیْ اَصْلَاحِ الْجُمْهُورِ. اعلم بالصواب والصدقة والسلام علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خیر الأقسام.** تمام شد کتاب شیراز نامه در یوم الأربعاء ثانی عشرین رجب المرجب سنه ثلاث و ثمانین و ثمانمائه.

حواشی و تعلیقات

و

فہرستہا

ابن سريج : ابو العباس احمد بن عمر بن سريج الفقيه الشافعي ، در شیراز منصب قضا داشت و در حدود ۴۰۰ مجلد کتاب و رساله تألیف کرد که در جاهای سه تقویت مذهب شافعی پرداخت و به سال ۳۰۶ در بغداد در گذشت و در محراب کربلا مدفون شد (ابن خالکان ج ۱ ص ۲۱)

ابن مقله : مردی است خطاط که خط ثلث و توقیع و نسخ و ریحان و رقاع و محفوظات مخترعات اوست در ۳۱۰ هجری (منتهی الارب - و نیز رجوع شود به مقله) ابو حیان التوحیدی: (متوفی در حدود ۴۰۰ هـ ق) غایب بن محمد بن العباس التوحیدی ، فیلسوف معتزلی در شیراز (یا نیشابور) متولد شد ، این جوهری گوید که در رقه اسلام سه نفر اند: ابن راوندی ، توحیدی ، ابوالعلاء معری ، بدر این آیه : توحیدی است .

تألیفات او: المقابسات - الصداقه والمدیق - البصائر والتمیذات - الامتاع والموانس - الاشارات الالهیه - المعجزات و المعجزات - قصص الجاحظ - مناقب الوزيرین .

منابع : طبقات السبکی ۵ : ۲ - بقید النوع ۳۵۸ - ابن سريج (یا معجم الادباء) ۵ : ۳۸ و ۴۰۷ - میزان الاعتدال ۳ : ۳۵۵ - معجم الادباء ۱ : ۱۸۸ - لسان المیزان ۶ : ۳۶۹ - امراء العربین ۵۸۸ - ۵۴۵۰ - معجم الادباء ۱ : ۳۶۰ - مجلد المجمع العربی ۱ : ۱۲۹ ، ۲۰۷ ، ۲۶۹ - دائرة المعارف الاسلامیه ۱ - ۳۳۳ - ۳۳۵ ، کتاب ابو حیان التوحیدی ، سیرته ، أسفته ، ابن عبد البر ، ابن محی الدین . الاعلام زیر کالی ۵ : ۱۵۵ .

ابو منصور: مراد ، ابو منصور بن عمادالدین الله (عزالملوک ابو کالنجار - مرزبان) بن سلطان الدوله بن بهاءالدوله بن عضدالدوله ، است که (مدت ۸ سال حکومت کرد و فضلویه شبانکاره بر او خروج کرد در سنه ۴۴۸ و او را بگرفت و به قلعه محبوس کرد، همانجا در گذشت و فارس در تصرف فضلویه آمد ، (تاریخ

گزیده ص ۴۲۵)

ابو نصر : مستوفی در تاریخ گزیده ، بخش دیالمه سه تن را به کنیه ابو نصر ذکر می کند :

۱- ابو نصر بویه بن رکن الدوله ملقب به مؤیدالدوله متوفی ۳۷۳

(ص ۴۱۶ - ۴۱۷)

۲- ابو نصر بن عضدالدوله ملقب به بهاءالدوله متوفی ۴۰۴

(ص ۴۲۳)

۳- ابو نصر بن عمادالدین الله بن سلطان الدوله بن بهاءالدوله ملقب به

مذک الرحیم متوفی حدود ۴۴۷ (ص ۴۲۵)

اما عبارت شیراز نامه در ذیل شرح سلطنت بهاءالدوله و جنگ او با با کالنجار : بدین صورت که: «ابو نصر بگریخت ، کاملاً سهو است و صحیح آن «با کالنجار (صمصام الدوله) بگریخت» می باشد چون بهاءالدوله همان ابو نصر است که با برادرش با کالنجار مخالفت و جنگ کرد و چنان که در شیراز نامه - اندکی بالاتر از جمله مورد بحث به این قضیه اشاره شد و هم چنین در گزیده ص ۴۲۳ س ۱ با این عبارت توضیح داده می شود که : «عاقبت صمصام الدوله بگریخت» نه ابو نصر (یا بهاءالدوله).

اکار: کشاورز و دهقان و برزگر . جامی در نفعات الانس ص ۲۸۶ همین لقب را آورده

نیز در شدالازار ص ۴۹ آمده : الشیخ ابوعلی الحسین بن احمد بن احمد الاکار

ولی در هزار مزار (که ترجمه شدالازار است) ص ۳۴ بازیار ضبط شده است

که معنی آن در برهان قاطع مرادف با اکار است (تحقیقات مرحوم قزوینی در

شدالازار حاشیه ص ۴۹)

اولاد امام موسی علیه السلام : حاج شیخ عباس قمی به نقل از شیخ مفید می نویسد که آنان

سی و هفت نفر می باشند : ۱۸ تن ذکور و ۱۹ تن اناث و اسامی ایشان بدین

طریق است : حضرت علی بن موسی (ع) ، ابراهیم ، عباس ، قاسم ، اسمعیل ،

جعفر ، هارون ، حسن ، احمد ، محمد ، حمزه ، عبدالله ، اسحاق ، عبیدالله ، زید ، حسین ، فضل ، سلیمان ... همو به نقل از عمدة الطالب به نقل از شیخ ابو- نصر بخاری نقل کرده که شیخ تاج الدین گفت که اعقاب حضرت کاظم علیه السلام از ۱۳ فرزندش می باشد ... چهار نفر دیگر آن ها اولادشان نه بسیار بود و نه کم و ایشان ...

زید النار و عبدالله ... (المنتهی الامال ص ۱۴۹) بنابراین این ضبط نسخه چاپی شیراز نامه صحیح و ضبط نسخه حکمت غلط است .

ایوان : در متن به غلط ایران ضبط شد (هرچند در فارسنامه ابن بلخی نیز ص ۱۳۸ ایران ضبط شده است) چون ترجمه طربال است باید معنی آن ایوان باشد کما این که ابن بلخی می نویسد (ص ۱۳۸ س ۱۳) « و عرب آن را طربال گویند » و نیز لی سترنج می نویسد (ص ۲۷۵ س ۱۹-۲۱) : « در وسط شهر (فیروز آباد) تا قرن چهارم و بعد از آن عمارتی وجود داشت موسوم به طربال که در زبان پارسی به معنی ایوان است و این ایوان بر فراز تلی ساخته شده بود » طربال در لغت به معنی هر بنای بلند و برجی که از دور مشاهده می شود، جمع آن طرابیل (المنجد) .

باقلانی: قاضی ابوبکر محمد بن طبیب بصری بغدادی که بر شیوه و پیرو ابوالحسن اشعری و از مناظره کنندگان نامبردار است و در ۴۰۳ در گذشت. جریان مناظره او با شیخ مفید و جهت شهرت او به باقلانی را مرحوم حاج شیخ عبس قمی در هدیه الاحباب ص ۱۱۷ از مجالس المؤمنین قاضی نورالله شوشتری نقل می کند که خلاصه اش این است که قاضی در برابر استدلالات شیخ مفید عاجز شد و به هر چیزی تمسک می جست سرانجام خواست به کنایه شیخ را مازم کند که او را پیش حاضران شرمنده نسازد لذا گفت : **الك في كل قدر مغرفة** ، یعنی آید ترا هر دردی که کفگیری هست؟ شیخ در جواب گفت : **نعم ما تملكت بادوات ابيك** یعنی خوب کردی که به دیک و کفگیر که از ادوات پدر باقلانی است تملک نمودی . باقلانی ملزم شد و اهل مجالس بر او خندیدند .

باکالیجار : مرحوم قزوینی در حواشی شد الازار ص ۵۳۰ استطراداً ضمن توضیح کلامه بنجیر می نگارد ، کلماتی نظیر بنجیر و شمگیر و باکالیجار ... از اعلام دیبانه بوده که به مرور استعمال آن مهور شده است . باید افزود که این کلامه به

صورت‌های با کالنجار ، و با کلنجار ، ابو کالنجار ضبط شده است .
 بنجیر : به صورت بانجیر نیز آمده است ، شیخ با نجیر بن عبدالله الخوزی به ابن اسم معروف است (شذالازار ص ۲۹۶) مرحوم قزوینی تحقیق مبسوطی درباره این کلمه هم در حاشیه صفحه مذکور و هم در ص ۲۲۹ تا ص ۵۳۷ فراهم کرده است که در این مختصر ننگند ، ناگفته نماند که آقای کریمی - مصحح شیراز نامه مغلوط از این تحقیق کاملاً بی خبر بودند و الا در برابر کلمه بنجیر خوزی ، علامت استفهام نمی گذاشتند ؛ بد عقیده علامه قزوینی ، این کلمه نظیر و شمگیر از اعلام دیالمه است و مرکب از دو جزء می باشد : بن ، بان + جیر - گیر .
 ثعالبی : علامه ابو منصور عبدالملک بن محمد اسمعیل نیشابوری (۳۵۰ - ۴۲۹) از آن روی ویرا ثعالبی گویند که از پوست‌های روباه پوستین کردی . وی از نامداران عالم ادب بوده ، نگارشهای او در شرق و غرب مشهور و متداول است و بزرگترین آن‌ها یتیمه‌الدهر فی محاسن اهل العصر ، است و دیگر فقه‌اللغه ، سحر البلاغه و سر البلاغه ... (نقل به اختصار از لغت نامه مرحوم دهخدا ذیل عنوان ثعالبی)
 جغری بک : در نسخه حکمت جعفری بیک ضبط شد که قطعاً سهو کتابت است . در تاریخ کزیده ص ۳۵۵ ، ۳۹۸ ، ۴۲۷ ، ۴۵۳ همه جای به صورت جغری بک ضبط شده است ولی در تاریخ جهان آراء قاضی احمد غفاری ص ۱۰۷ ، جغری بیک ضبط و توضیح شد که اسم او داود و کنیه اش ابوسلیمان و لقبش جغری بیک (در نسخه بدل جعفر بیک) و برادر بزرگ طغرل بیک است و در ۴۵۱ در گذشت . در روضه الصفاح ص ۲۴۹ و ص ۲۶۳ (چقر بیک) ضبط شده است . در این که اسم مذکور مرکب از دو کلمه جغر (یا چغری) + بک = بیک است شکی نیست ولی به صورت جعفر بیک غلط است .

دیلمی : مراد شیخ ابوالحسن علی دیلمی معاصر با شیخ کبیر ابو عبدالله محمد بن خفیف (متوفی ۳۷۱) و صاحب کتاب مشیخه (در شرح حال شیخ کبیر و کرامات او) بود گفته‌هایش بسیار مورد استناد جنید شیرازی صاحب شذالازار قرار گرفت ، وی در مقدمه آن (ص ۴ س ۱) به عبارت : تذیلاً لِمَا ذَكَرَهُ الشَّيْخُ الدِّیْلَمِيُّ هدف از تالیف کتابش را که تعقیب بر نامه دیلمی و دیگر مشیخه نویسان بوده است بیان می کند .

زیدان : ضبط این کلمه در شیراز نامه چاپی ص ۱۵۸ به غلط (رندان) آمده ، شذالازار

ص ۱۳۰: «الشیخ زیدان بن عثمان، گویند که وی از اولاد امیرالمومنین عثمان بن عفان داماد رسول (ص) است. در کتاب المعارف ابن قتیبه و دیگر کتب تتبع کردم ولی از میان فرزندان عثمان کسی را به نام (زید) یا (زیدان) نیافتم، گویند الف و نون در زیدان تثنید است نه برای الحاق زیرا نام هم کور او (زید) است لذا آن دو را زیدان گویند.»

زیدانی: ضبط این کلمه در تمام نسخ شدالازار به صورت (ز - ی - د - ا - ی - ی) آمده در نسخه شیرازنامه حکمت به شکل فوق ولی بدون نقطه لکن در نسخه چاپی ص ۱۲۹ رملانی آمده، مرحوم قزوینی می نویسد (حاشیه ۶ ص ۴۴۵ شدالازار): و این بدون شک تصحیف همان کلمه زیدانی است جنید شیرازی در شدالازار ص ۴۴۴ می نویسد: «مولانا مظهرالدین ابوعلی الحسن بن محمود الزیدانی الشارح لاحادیث سیدالمرسلین ... و صنف فی کل فن بالامل بیان ... توفی فی محرم ۶۶۲»

سالمه: بنا بر تحقیق مرحوم قزوینی (در حواشی شدالازار ص ۴۷۶ به بعد و حاشیه ۱ ص ۱۸۰) این کلمه فارسی است مرکب از سال + به. یعنی کسی که هر سال او از سال گذشته او بهتر است یا بهتر خواهد بود. آن چه در شیرازی نامه چاپی ص ۱۰۰ آمده، ابوالحسن سالمه بن احمد بیضاوی، غلط است و باید ابوالحسین باشد. شدالازار ص ۵۴: «شیخ الشیوخ ابوالحسین» حواشی قزوینی ص ۲۷۶: ابوالحسین احمد بن جعفر بیضاوی معروف به ابن سالمه.

سجاسی: شدالازار ص ۳۱۱ حاشیه ۱، به صورتهای سجاسی، سنجاسی، سنجاسی آمده است و بنا بر تحقیق عمیق و مبسوط مرحوم قزوینی، سجاسی از سجاس (س ی) منسوب به سجاس قصبه‌ای هست از مجال زنجان، واقع در ۶۰ کیلومتر جنوب مایل به شرق زنجان. مراد از عارف مذکور، شیخ ابوالعزیز رکن الدین سجاسی از عرفای قرن هفتم می باشد، تفصیل بیشتر در شدالازار ص ۳۱۱ تا ۳۱۴. اما مرحوم قزوینی در یادداشت هایش ح ۳ ص ۱۶۲ می نویسد: «سنجاسی یا سنجان یا سجاسی، شیخ رکن الدین سنجان، لقب به شاه سنجان که حاکم صربجا گوید (نفعات ۳۷۴): «از ده سنجان خواب است»... امیرنصیرالدین سنجان از احفاد رکن الدین محمود شاه سنجان (حبیب السیر ح ۳ ص ۷۸)

سردوز : ضبط این کلمه در تمام نسخ شدالازار (ص ۲۶۲) چنین است لکن در شیراز- نامه نسخه حکمت ، (سردوز) باشین ضبط شده ولی در نسخه چاپی که موافق است با نسخه مرحوم قزوینی و نسخه اوقاف مجموعه الیس که کتابخانه مرکزی آنرا خریداری کرده، سردوز ضبط شد. این کلمه شهرت شیخ نجم الدین محمود بن محمد بن ابی القاسم عارف وزاهد نامدار متوفی ۶۹۷ یا ۶۹۶ می باشد.

سلطان الدوله : (سلطان الدوله بن عضدالدوله - متن) این اشتباه است و باید صمصام - الدوله بن عضدالدوله باشد زیرا سلطان الدوله نام پسر بهاء الدوله بن عضدالدوله می باشد . شرح مفصل حالاتشان در تاریخ گزیده ص ۴۲۲ تا ۴۲۳ آمده است. سیروانی : طبقات الصوفیه سلمی ص ۵۱ : «سمعت ابوالحسن السیروانی و...» در حاشیه همان صفحه ترجمه عبارت نفعات الانس (نسخه خطی دارالکتب مصری، شماره ۳۰ ورقه ۶۶) آورده شد : «علی بن جعفر بن داود ابوالحسن السیروانی الکبیر من سیروان المغرب، کان ینزل دمیاط...» ولی مرحوم قزوینی که هم از نفعات الانس نقل می کند ، کنیه سیروانی را ابوالحسین ضبط کرد (رجوع شود به حواشی شدالازار ص ۴۷۸ حاشیه ۴)

صابی : ابواسحق الصابی ، ابراهیم بن هلال بن ابراهیم زهرون متوفی به سال ۳۸۴ در بغداد. منشاء و پرورشگاه او شهر بغداد بود بعداً به خدمت عضدالدوله بویی و عزالدوله بختیار بیوست . (الکتاب التاجی) را در اخبار آل بویه تألیف کرد . او مردی دانشمند و ادیب و خوش قلم بود. رسائل صابی مشهور اهل علم و بنا به شرط نظامی عروضی در چهارمقاله ص ۲۲ برای دبیری مطالعه آن ضروری بود. (برای تفصیل بیشتر رجوع شود به مقاله آقای ویکتور الکک در مجله دانشکده ادبیات. سال، ۱۲، ش ۱، ص ۷۹)

صبوی : «به فتح صاد مهمله و فتح باء موحده و واو مکسوره و در آخر یاء نسبت ، در اصطلاح اهل شیراز به معنی (جهت شمال) یا (شمال شرقی) است که باد صبا از آن جهت می وزد و این اصطلاح در فارسنامه ناصری بسیار مکرر استعمال شده از جمله رجوع شود به ج ۲ ص ۲۱ سطر ۲ و ۳ که صریح است در این مطلب : و نیز ص ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۶۵، و غیره و نیز وصاف ص ۳۵ س ۴ و فرهنگ آخر آن» (نقل از تحقیق مرحوم قزوینی در حاشیه ۴ ص ۱۷ شدالازار)

صیدلانی (ابوحفص) : منسوب به صیدلان (شهری است یا موضعی، منتهی الارب، اقرب-

الموارد (نقل از لغت نامه). و به معنی دارو فروش : «پس اصل کار الهام مریض است و الهام طبیب و این هردو الهام در دکان هیچ صیدلانی نیابند» (مکاتیب فارسی غزالی، تصحیح اقبال، ص ۶۳، س ۱۵ و ۱۶).

اما از میان عرفاء و صوفیان که به صیدلانی معروف باشند، یکی ابوبکر صیدلانی معاصر شبلی و اهل فارس بود. شرح حالش در تذکره الاولیاء ج ۲ ص ۲۱۵ و نفحات الانس ص ۱۸۶ و نامه دانشوران ج ۷ ص ۲۴۴ آمده است. ناگفته نماند که جامی در نفحات ص ۱۶۷ تحت عنوان ابوبکر صیدلانی بغدادی، شرح حالی آورده که غیر از صیدلانی فارسی است. دیگر ابوجعفر صیدلانی است که در نامه دانشوران ج ۷ ص ۲۰۰ شرح حالش آمده است که در قرن سوم هجری می زیست و استاد ابوالحسن صائغ دینوری (علی بن محمد بن سهل، نفحات ص ۱۶۲) می باشد. باید افزود که در نفحات ص ۱۶۷ تحت عنوان ابوبکر صیدلانی آمده : «وی استاد ابوالحسن صائغ دینوری است او بغدادی است». بدون شک کنیه ابوجعفر درست است زیرا جامی هم در ص ۱۶۲ س ۱۵ و هم در ص ۱۶۷ س ۸ به (ابوجعفر صیدلانی) تصریح کرده و نیز در نامه دانشوران ج ۷ ص ۲۰۰ (ابوجعفر) ذکر شده ابوبکر و نیز در شکوی الغریب ص ۲۲ : (ابوجعفر الصیدلانی) آمده است. اما آن چه در شیراز نامه به (ابوحفص صیدلانی) یاد شده است، در جایی به این کنیه دیده نشد. احتمال می رود که (حفص) ناشی از سهو کاتب باشد که (جعفر) را به صورت (حفص) خوانده و استنساخ کرد.

طاعون عمواس : ابن حماد حنبلی در شذرات الذهب ج ۱ ص ۲۹ سال ۱۲ (هجری) می نویسد : در این سال طاعون عمواس که نام ناحیه ای از اردن بود و به همین نام مشهور شد، رخ داد. نظیر این طاعون در عصر اسلامی به گوش احدی نرسیده است. در این جریان ابوعبیده بن الجراح امیر الامراء شام در گذشت به سن ۵۸ سالگی. در این واقعه سلطان العلماء دانشمند ترین امت به حلال و حرام یعنی معاذ بن جبل در گذشت، حدیث هست که در روز بازپسین دانشمندان زیر پرچم وی گرد آیند. حضرت رسول (ص) فرمود: «یا معاذ من ترا دوست می دارم، او کسی است که مسجد چند را در یمن بنا کرد. در سن ۳۸ سالگی در گذشت. حضرت رسول (ص) یمن را به پنج قسم کرد برای پنج بزرگمرد : خالد بن سعید بن العاص را بر صنعا، مهاجر بن امیه را به کنده، زیاد بن امیه را به حضرموت،

معاذ بن جبل را بہ چند ، ابو موسی را بہ زبید و عدن و ساحل آن بگماشت .
 طبقات سلمی : مراد کتاب طبقات الصوفیۃ ابو عبدالرحمن السلمی است . نامش محمد پسر
 حسین بن محمد بن موسی بن خالد بن سالم بن راویۃ بن سعید بن قبیصۃ بن
 سراقہ (سیر اعلام النبلا، ج ۱۱ ص ۵۵) . شہرت وی بہ نسبت مادریش بہ قبیلۃ
 سلیم است کہ در نیشابور صاحب مقام بودند . ابو عبدالرحمن تصانیف ارزندہ
 فراوانی دارد نظیر حقایق التفسیر ، تاریخ الصوفیہ ، کتاب طبقات کہ در اواخر
 قرن چہارم ہجری نگاشته شدہ است اہل فقر و معرفت را در پنج طبقہ یادآوری
 کرد ، ابتدا از فضیل عیاض و انتہا بہ ابو عبداللہ محمد بن عبدالخالق الدینوری .
 ابو عبدالرحمن در سال ۴۱۲ در گذشت ، کتاب طبقات بہ تحقیق نورالدین شریبہ
 در مکتبۃ الخانجی مصر بہ سال ۱۹۵۳ چاپ شدہ است .
 عمرو بن عثمان : ابو عبداللہ عمرو بن عثمان مکی معاصر جنید و از مخالفین جدی منصور
 حلاج بودہ و او را لعنت می کردہ و می گفت اگر می توانستم او را می کشتم . در
 سنہ ۲۹۷ در بغداد و بہ قولی در مکہ وفات یافت .
 منابع : حلیۃ الاولیاء ۱۰ : ۱۹۱ - ۲۹۶ ، تاریخ بغداد ۸ : ۱۱۳ و
 ۱۲۱ و ۱۲۵ و ج ۵۲ : ۲۲۳ - ۲۵۰ ، قشیری ۲۱ ، تذکرۃ الاولیاء ۲ : ۳۰
 ، ۳۳ ، صفحات ۹۳ ، ۹۴ ، شد الازار ، حاشیہ ص ۴۴ ، ۴۵ ، تألیفاتی ہم در تصوف
 دارد (اعلام زر کلی ج ۵ ص ۲۵۳) .
 فرزندان عضدالدولہ : ۱ - ابو الفوارس شیر ذیل بن عضدالدولہ در کرمان سنہ ۳۷۲ بہ
 پادشاهی نشست (گزیدہ ص ۴۲۲) .
 ۲ - صمصام الدولہ ابو کمالنجار مرزبان بن عضدالدولہ پادشاہ شد ولی
 برادرش بہاءالدولہ با او مخالفت کرد و او بگریخت و پس از ۸ سال بہ دست
 فرزندان عزالدولہ در سال ۳۸۸ کشتہ شد (گزیدہ ص ۴۲۲ و ۴۲۳)
 ۳ - بہاءالدولہ ابو نصر شہنشاہ بن عضدالدولہ در ۳۸۰ پادشاہ شد و
 پس از ۲۴ سال و سه ماہ در ۴۰۴ در ارجان در گذشت (گزیدہ ص ۴۲۳)
 فرزند دیگری بنام خسرو یا خسرو بن فیروز کہ بعد از عضدالدولہ
 پادشاہ شود نبود و آن چہ در شیراز نامہ سہو آمدہ است .
 قاورد : فارسنامہ ابن بلخی ص ۱۳۳ ص ۱۰ بہ ہمین صورت ضبط شد ، در تاریخ گزیدہ
 ہمہ بہ صورت قاورد آمدہ . او فرزند جغریک و حاکم طبرس و کرمان بود

(گزیده ص ۴۲۹) و از طرف سلطان البارسلان مامور حرب با فضاویه شبانکاره
 (گزیده ص ۴۳۳) و بعد ها در جنگ با سلطان ملکشاه که برادر زاده او بود
 شکست خورده اسیر او گشت و به نقشه نظام الملك مسموم شد (گزیده ص ۴۳۴)
قطب الدین : قطب الدین محمد ابوالخیر مسعود بن محمد ابی الخیر الفالی سیرافی در
 سنه ۷۲۱ یا ۷۱۲ در گذشت وی عالم وزاهد و ادیب نامبردار بود . قصیده
 اشکنوائیه یا عمیدیه را شرح کرد . قصیده مذکور در آخر معانی سبع بسال
 ۱۲۷۲ قمری در ۱۰۹ بیت به چاپ رسیده است . دو نسخه از شرح نامبرده
 موجود است یکی نسخه کامل مورخ ۷۳۴ در مشهد ، دیگری آخر افتاده در
 کتابخانه مجلس شورا در تهران (فهرست مشهد ج ۳ ص ۱۸۱ فهرست کتب
 خطی کتابخانه مجلس تألیف اعتصامی ص ۲۳۸) شرح حال قطب الدین در منابع
 ذیل آمده : تحفة العرفان : خطی کتابخانه مات ورق ۱۱۹ ، مجمل فصیح خوافی
 حوادث سنه ۷۱۳ و کشف الظنون عنوان ، کشف و ابواب . و صاف ۱۷۵ (نقل از
 تحقیق مرحوم قزوینی در حاشیه شد الازار ص ۴۳۲ - ۴۳۵ و ۲۱۵)
کتاب شواهد : (در کتاب شواهد منقول است - متن) مراد کتاب الشواهد تألیف شیخ
 محی الدین محمد بن علی بن عربی که به ابن عربی و یا فقط به محیی الدین
 معروف است و وی عارفی بزرگ بوده ، رسائل او بسیار شهرت دارد جامی در
 کشف الظنون ص ۱۴۳۱ نقل می کند که ابن عربی در شان این کتاب گوید :
 کتابی هست که شهود حق و دل اعم از علوم الهی و اندرزهای خداوندگاری در
 آن آمده است .
کتاب کلیات : مراد الکلیات فی الطب ، تألیف سعید الدین محمود بن عمر بن محمد بن
 الطیب المعروف به ابن رقیقه متوفی سنه ۳۳۵ . (کشف الظنون) .
کوکبی : مرحوم قزوینی در حاشیه ۲ ص ۱۶۱ ص ۱۱ شد الازار می نویسد : کوکبی
 کوکبی چون اعور بوده و نقطه سفیدی مانند ستاره در چشم داشت این نام را
 مشهور شده است . وی معاصر هارون الرشید و از اعوان و جواسیس او بود
 بر ضد بنی امام خود از آل ابی طالب و جماعت کثیری از امامان به حدیث و
 تعامی او نزد هارون به قتل رسیده اند و بالاخره خود او نیز مورد سخط و شد
 واقع شده در حبس او افتاده و در همان حبس هلاک شد (عمدة الطالب ص ۴۹)
محبی السنه : ابو محمد حسین بن مسعود فراء بقوی مقلب به محبی السنه از مشاهیر

علماء شافعیه و متوفی در سنه ۵۱۰ یا ۵۱۶ . صاحب شرح السنه و مصابیح السنه و جمع بین الصحیحین، هر سه در حدیث و تهذیب در فقه و معالم التنزیل در تفسیر (حاشیه مرحوم قزوینی در شدالازار ص ۲۹۶ ج ۶) (رجوع شود به ابن خلکان در ، حسین ، سبکی ۲۱۴:۴ - ۲۱۵) کشف الظنون عنوان مصابیح السنه . این کتاب (دو جزء در یک مجلد) در مصر ، مطبعه محمد علی صبیح چاپ شد. جزء اول شامل کتاب ایمان تا آخر کتاب الدعوات و جزء دوم از کتاب البیوع تا آخر کتاب الفتن را شامل است .

مدینی: شدالازار ص ۱۴۱ حاشیه ۶ : « ابو موسی محمد بن عمر بن احمد المدینی الاصفهانی الحافظ ، از مشاهیر علماء و محدثین قرن ششم در سنه ۵۸۱ در سن ۸۰ سالگی در اصفهان وفات یافت. مدینی در نسبت او منسوب است به مدینه اصفهان نه مدینه حضرت رسول و یا غیر آن ... برای تفصیل بیشتر به نشان فوق رجوع شود .

مرک قاضی : قاضی ناصرالدین ابوالخیر (ابوسعید) عبدالله بن عمر بن محمد بن علی بیضاوی صاحب تفسیر معروف به انوار التنزیل و نظام التواریخ (رک کشف الظنون حرف ن ، و الف) به قول مشهور در ۶۸۵ در تبریز وفات یافت و همان جا در گورستان چرنداب مدفون شد .

سنوات دیگر در مرک قاضی ضبط شد : ۶۸۲ - ۶۹۱ - ۶۹۲ - ۶۹۵
۶۹۶ - ۷۰۸ - ۷۱۰ - ۷۱۶ - ۷۱۹) مرحوم علامه قزوینی در حاشیه ۲ ص ۷۷ شدالازار محققاً منابعی مفصل برای پژوهندگان شرح حال قاضی بیضاوی ذکر کرده است . طالبان به آن رجوع کنند .

المقتدر بالله : « ابوالفضل بن جعفر بن معتضد بن موفق ... بن عباس در ۱۲ سالگی به وصیت برادر خلافت به او تعلق گرفت - ۲۴ سال و ۱۱ ماه خلافت کرد در ۲۷ شوال ۳۲۰ کشته شد » (گزیده ص ۳۳۸ تا ۳۴۱) چنان که ملاحظه می شود جمله ای که در نسخه حکمت آمد : « و محمد این قانون در سنه مائین در عهد المقتدر بالله بستند » بسیار مغلوط است و صحیح آن به کمک پاره ای از کلمات نسخه چاپی در متن بین [] آورده شده است .

مناور : مناور بن فرکوه دیلمی متوفی ۵۶۶ . مرحوم قزوینی در شدالازار ص ۳۷۳ حاشیه ۴ و ص ۲۹۴ حاشیه ۷ تحقیق مبسوطی در باره این شخص کرده اند .

موسی خان بطنان : چنین است ضبط آن در نسخه حکمت ، نسخ دیگر این قسمت را فاقد است. برای جریان موسی خان و علی پاشا رجوع شود به تاریخ حبیب السیر ج ۳ ص ۲۲۳ تا ۲۲۶ در همین کتاب شخص نام برده چنین ضبط شد : موسی خان بن علی بن باید. و اما ضبط کلمه بطنان را عجالة در جایی ندیدم .

موی رسول : شهرت مقبره ابوالسائب ابن اسحق الشامی ، به این مناسبت است که پدر وی مرد تاجری بود پس از وفات پدر اموال او بین ابوالسائب و برادرش تقسیم گشت و از میان ترکه ، تار موئی از رسول (اکرم صلی الله علیه و آله وسلم) بود. برادر بزرگتر گفت همه مالهای پدر بین خود تقسیم کردیم بجز این مو را و باید آن را با مقراض به دو نیمه کرد ، ابوالسائب مانع شد و قرار گذاشت از او بخرد. سرانجام همه ارثیه خود را به برادر داد و موی حضرت رسول پاره نکرد تا این که طبق وصیتش پس از مرگ او ، آن موی را در چشمانش گذاشته ، دفن کردند. روی این اصل مردم به احترام موی رسول اکرم ، به زیارت مقبره او رفته و آن مزار بسیار مشهور گشت (شدالازار ص ۱۳۵) .

المهلب (۷-۸۳ هـ) : (فاین المهلب من جوده- متن) . منظور مهلب بن ابی صفره طالم بن سراق الازدی العتکی ، ابوسعید امیری بخشنده بود و عبدالله بن زبیر در شأن او گوید :

وی سید و سرور اهل عراق است . زادگاهش دبا بود و در بصره بزرگ شد و با پدرش در زمان عمر به مدینه آمد و در زمان عبدالملک بن مروان والی خراسان شد و در همان جا در گذشت . اخبار درباره او زیاد است .

منابع تحقیق : الاصابه + الوفيات ۲ : ۱۴۵ + رغبة الامل ۲ : ۲۰۱ ،

۲۰۴ ابن اثیر ۴ : ۱۸۳ : طبری ۸ : ۱۹ ... الاعلام زرکابی ج ۸ ص ۲۶۰

المهیمین : ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن الفشیری در کتاب التخییر فی علم التمدیر (نسخه عکسی دانشگاه تهران شماره ۵۸۷) ، تحقیق مبسوطی دارد که ترجمه مانع آن چنین است :

مهیمین یکی از نامهای خداوند که در قرآن کریم هم آمده : المؤمن المهیمین ... در معنای آن اختلاف کردند . بعضی گفتند به معنی مراقب نگهدارنده است . قول دیگر ، به معنی امین . التبرید گوید : اصل آن مهیمین است که همزه قلب به (ها) شده مثل ارقب = هرقت و ایاک = هیاک . بنابراین

این به معنی مومن است در اصل مومن می باشد. عباس بن عبدالمطلب در مدح

نبی اکرم (ص) گوید :

خندف علیاء محتدها النطق

حتی احتوی بیتک الدهیمن من

در معنی آن گفته اند : حتی احتویبت انت ایها المومن . مهیمن در این

بیت به معنی امین است . .

وفات اتابك ابوبکر بن سعد : (در جمادی الاولی سنه ثمان و خمسین و ستمائه متن)

مستوفی در گزیده نیز همین سنه را ذکر می کند ولی مدت حکومت اتابك ابوبکر

را سی سال می نویسد که ابتدایش از سال ۶۲۸ بود لکن صاحب شیراز نامه این

مدت را ۳۶ سال می نگارد لذا ابتداء سلطنتش ۶۲۲ خواهد بود در حالی که

سال وفات اتابك سعد : پدر اتابك ابوبکر را ۶۳۲ می نویسد و روی این حساب

غلط است زیرا هر دو موافقاً سال ۶۵۸ را ذکر می کردند ولی حساب مستوفی

مقرون به صواب است چون ۶۲۸ (سال وفات اتابك سعد و جلوس اتابك +

۳۰ سال حکومت = ۶۵۸ ، لذا مدت ۳۶ سال حکومت به ضبط زر کوب

سهو است .

وفات اتابك تكله : را مستوفی در تاریخ گزیده ص ۵۰۴ بسال ۵۹۰ می نویسد و گوید

بیست سال حکومت کرد و اتابك زنگی در سال ۵۷۰ در گذشت در حالی که

صاحب شیراز نامه بسال ۵۷۱ و مدت سلطنت اتابك تكله را ۲۳ می نگارد لذا

سال وفاتش ۵۹۴ می شود، چنانکه ملاحظه می گردد بین این دو روایت تاریخی

چهار سال اختلاف هست .

وفات امین الدین : وفات او (یعنی امین الدین کازرونی) در تاریخ سنه سبع و ستین

و ختمائیه بود - متن - اگر وزیر نامبرده در سال ۵۶۷ یعنی چهار سال پیش از

در گذشت اتابك زنگی و پادشاه شدن اتابك تكله ابن زنگی، وفات کرده بود،

بنا بر این نمی توانست وزیر او باشد ، ظاهراً باید ۵۷۷ باشد نه ۵۶۷ .

فرهنگ جغرافیائی

آب شیرین (قصبه) : ده کوچکی است از دهستان خنج بخش حومه شهرستان لارا فرهنگ جغرافیائی ج ۷)

ازرقان : « پنج فرسخ میانه شمال و مشرق شیراز است ... زرقان همان ازرقان است » (فارسنامه ناصری گنگ ۲ ص ۱۹۱ س ۷ و س ۳۳) . در فرهنگ جغرافیائی ج ۷ تحت عنوان زرقان به سه شرح آمده : یکی نام بخش ، دیگری نام دهستان سومی نام قصبه‌ای که مورد نظر ما است: این قصبه در ۳۵ کیلومتری شمال خاوری شیراز کنار شوسه به اصفهان واقع ، هوای آن معتدل و آب مشروب آن از قنات نامین می‌شود . سکنه آن مطابق آخرین آمار ۶۰۰۰ نفر ، زبان فارسی و مذهب تشیع و کشت زراعت و تجارت و مابون پزی و کرباس بافی دارند .

اقلید : ۵ فرسخ جنوبی آباد است در دامنه کوهی افتاده ، رودخانه‌ای از میان آن جاری است (ناصری گنگ ۲ ص ۱۶۹) . ضبط دیگر آن کلید است ، همان ص ۱۷۰ س ۳۰۳ ابن بلخی گوید (ص ۱۲۴) : « اقلید شهری کوچک است و حصاری دارد و جامع و منبری دارد . هواء آن در سردسیر معتدل است و درست آب آن خوش است و روان و میوه باشد از هر نوعی و غله بوم است . »

در فرهنگ جغرافیائی (ج ۷) : قصبه مرکز دهستان اقلید ، بخش مرکزی شهرستان آباد ۳۲۰ کیلومتری آباد کنار شوسه آباد به اقلید .

ایرا هستان : مستوفی در نزهة القلوب ص ۱۴۲ می‌نویسد : « لیران و ایراهستان در بیابانی است و گرمسیر به غایت چنان که تابستان آنجا جز معدودی چند باشد و آب روان و کاریز ندارد ، مردم آنجا اکثر دزد و راهزن و پیاده راه باشند . »

همو در ص ۱۵۰ گوید : «ولایت ایراهستان از کوره اردشیر خوره است» نیز رجوع شود به معجم البلدان یا قوت ذیل کران ، و ایراهستان .

باغ قتلغ : گویند قتلغ نام امیری بود که بر اهل شیراز در روزگاری امارت کرد . باغی داشت که درختان بسیار و جوی های پر آب و دارای انواع میوه ها بود . باغبانی امین و دین دار بر آن گماشت او در شب های جمعه انوار مشاهده می کرد که از تل میانه باغ ساطع بود . جریان را برای امیر تعریف کرد و خواست تا ملاحظه کند ولی امیر چیزی نمی دید . دستور داد آن تل را کنند ، جسد يك شخص با ابهت و چهره نورانی را دیدند که در يك دستش قرآن و در دیگر دستش شمشیر برانی دارد ، از روی علامات و نشانه ها او را شناختند (که سید حسن بن موسی بن جعفر الصادق (ع) می باشد) (ترجمه خلاصه از شدالازار ص ۲۶۰) . در هزار مزار که ترجمه شدالازار و مترجم پسر مؤلف آن است در ص ۱۱۷ ذیل عنوان امامزاده سید علاءالدین حسین بن موسی کاظم (ع) مطالب فوق را آورده است . از این جا مطلبی مکشوف می شود که گفته شیراز نامه «در اوایل که شخص مبارکش ظاهر گشت ، در ایام سلطنت اتابک (همان اتابک ابوبکر بن سعد) بود» و در باره امیر احمد بن موسی نیز همین گفته است ، تکراری بوده و صحیح نیست والا هم جنید شیرازی و هم پسرش عیسی بن جنید به این مطلب اشاره می کردند زیرا هر دو معاصر با او و در قرن هشتم می زیستند و هدفشان نیز با هدف مؤلف شیراز نامه در تعیین مزار و قبور بزرگان یکی بوده است .

بالاکفت : (مجله) ناصری در فارسنامه کک ۲ ص ۶۲ گوید : اما یازده محله شیراز ، پنج محله آن را حیدری خانه گویند مانند محله اسحق بیک و بازار مرغ و بالا کفت و در شاهزاده ... » لذا بالا کفت از محلات حیدری شیراز و میان محله های مذکور است . اعیان و رجال نامبرداری در آن جا مقام داشتند (فارسنامه ناصری کک ۲ ص ۴۶ تا ۵۳) ولی ضبط فعلی آن بالا کت می باشد .

بالرود : (مجله) مزار خبری در این محله واقع شده . خبری یا خفری (منسوب به قصبه خضر) نام عارفانی مانند ابوبکر بن الحسین الخبری و پسر او ابوقاسم بن محمد بن الخبری و برادرش ابن سعد بن ابی محمد الخبری بوده . مقبره همگی

در محله مزبور واقع شده بود .

بالکت : رجوع شود به بالاگفت . بال ظاهراً مخفف بالا (معادل علیا) می باشد .
برم دلك : دلك = دلق ، دو فرسخ شرقی شیراز در سینه کوهی چهار صورت برسنگ
نقش کرده اند ، دو صورت درطاقچه ، دو صورت دیگر هم در طاقچه دیگر و در
دامنه کوه نیزار و چشمه آب و چندین درخت پیدا است . « (ناصری کک ۲ ص
۱۹۱ س ۱۶) لغت برم به فتح اول و سکون ثانی به معنی حفظ و از بر کردن
و به یاد نگاهداشتن باشد و تالاب و استخر و چشمه آب را نیز گویند» (برهان
قاطع) ظاهراً معنی اخیر مراد است .

بشاپور : ابن بلخی آن را بی شاپور ضبط کرده ، گویند : از اعمال پارس است این
بیشاپور در اول طهمورث کرده بوده پیش از جمشید و آن را دین دلا گفتندی .
پس اسکندر رومی آن را خراب کرد و این شاپور بن اردشیر آن را به حالت
عمارت باز آورد و بی شاپور نام نهاد . اکنون (قرن ۵۰ هـ) بشاپور می خوانند .
(فارسنامه ص ۶۳)

بوشکانات : (قلعه) فارسنامه ابن بلخی ص ۱۳۵ : «قلعه است محکم و در دست سیاه
میل بن بهرست است به حکم آنک مردی است نیک ، آن را در دست او رها کرد
و از وی نستد و اکنون در دست او مانده است .»

بیراسته : (محل) نام محله ای در میانه شهر شیراز که مدرسه قاضی جمال الدین مصری
در آن جا واقع شد و نیز خانقاهی که داود بن محمد بن فریدالدین روبرهان
متوفی ۶۷۱ بنا کرد هم در آن جا است . در نسخه حکمت در ده مورد به بی در
ضمن شرح حال قاضی مصری و دیگری در ذکر مدفن داود روبرهان از این
محل یاد شد لکن در نسخه چاپی هیچ ذکر نکشت خصوصاً در مورد اول به جای
(بیراسته) چنین آورد . «در بازار کیوه دوزان میانه شهر شیراز» صاحب نامه
مزار ص ۲۸ ، مقبره او را در نوبت اول ، مسجد عقیق (مسجد جامع معنی اول
حوالی آن ذکر می کند ، بنا بر این باید گفت در حوالی مسجد عقیق ، محله
بیراسته بود که بازار کیوه دوزان در آن محله قرار داشت . هم در آن جا هست
که مدفن قاضی جمال الدین مصری می باشد . عالی التحقیق باید مجموع دو عبارت
شیراز نامه (چاپی ص ۱۵۵ ، نسخه حکمت بر ک ۸۸) چنین باشد : «جمال الدین

احمد علوی، «در بازار گیوه دوزان به محلت بیراسته به مدرسه شریفی مدفون است» .

پالان کران : (مجله) واقع در ناحیه دشتک بوده است ، به عنوان دشتک رجوع شود .
پهنندز : (قلعه) فارسنامه ابن بلخی ص ۱۳۳ س ۸ «ابوغانم پسر عمیدالدوله چون بر قلعه پهنندز بود ، خراب کرد و چوب و آهن آن برداشت و به قلعه برد» مرحوم قزوینی تحقیقی مبسوط در حاشیه شدالازار ص ۲۷۴ تا ۲۷۶ دارند که علی التحقیق پهنندز نمی باشد بلکه پهندر (ضبط ابن اثیر ج ۹ ص ۱۹۸) صحیح است که امروز آن را قلعه بتدر گویند و خیال مؤلف فارسنامه ناصری مبنی بر مرکب بودن کلمه از پهن + دز (قلعه) ، پوچ است و اساسی ندارد. عقیده مرحوم فرصت شیرازی بر این است که آن قلعه قهنندز است معرب کهن دژ به معنی قلعه کهن و این نام عام بر هر قلعه کهنه می باشد .

پل کوار یا پول (بوك) کواد: کواد به قول مؤلف فارسنامه ناصری (کک ۲ ص ۲۶ س ۲۹) همان قصبه کوار است و همان ص ۲۶۱ : بلوک کوار : با آن که در جانب جنوبی شیراز است برای بلندی زمین از سپرد سیرات فارس است. آب بلوک از رودخانه سیاح است که شاه بهمن پسر اسفندیار کیانی بندی بر این رودخانه بستند، آب را بر تمام دهات این بلوک جز ناحیه فرستکان سوار کرده است ظاهرأ از پل کوار که در نسخه چاپی شیراز نامه آمد، پل این رودخانه می باشد و حدس دیگر با آشنائی به رسم الخط نسخه حکمت بر این است آن چه که به صورت پول (بوك) آمده صورت تحریف شده بلوک کواد باشد.

تبر (قلعه): رجوع شود به طبر (قلعه) .

تل بیضاء : در شش فرسخی شیراز در بلوک بیضاء که میانه شمال و مغرب شیراز است واقع شد. (فارسنامه ناصری کک ۲ ص ۱۸۲ و ۱۸۳) در فرهنگ جغرافیائی ج ۷ به ضبط Tol-beyzâ ده از دهستان بیضا بخش اردکان شهرستان شیراز ۶۳ کیلو متری جنوب خاور اردکان کنار راه فرعی زرقان به بیضا .

تنبور (قلعه): رجوع شود به طیغور (قلعه)

تنک دنبه : ضبط دیگر آن زینه است (سرزمین های خلافت های شرقی ص ۳۱۰، نزهة - القلوب ص ۱۸۱) و نیز رجوع شود به رنبه و تنک رنبه .

تنک رنبه : ابن بلخی ص ۱۳۱ : در اندرین نواحی [یعنی دارابجرد] است و در میان

تنگ قلعه محکم است و ابراهیم بن ماما داشت و اکنون مردم کرمان دارند» بهرنه (قلعه) نیز رجوع شود.

جابر (رباط) : رباط جابر در تاریخ گزیده ص ۵۰۶ مظفری جابر ضبط شده است.
جره : فارسنامه ابن بلخی ص ۱۴۲ ص ۱۹ « به پارسی کره گویند. شهری کوچک است و هوای آن گرم سیر» و در فرهنگ جغرافیائی ج ۷ تحت عنوان کره Gorre چنین آمده است: «ده از دهستان لیراوی بخش دیلم شهرستان بوشهر ۴۰ کیلو متری جنوب خاور دیلم نزدیک راه دیلم به کچساران. لکن در عنوان جره Jore ده مرکز دهستان جره بخش مرکزی شهرستان کازرون ۶۴ کیلو متری جنوب خاور کازرون ..»

جعفر آباد: «فرسخی میانه جنوب و مشرق شیراز است» ناصری تک ۲ ص ۱۹۱ ص ۲۱
جور : = کور - نام قدیمی فیروز آباد بود. در قرن چهارم به وسعت اصطخر بود. هنگامی که عضدالدوله آهنگ رفتن به آن جا داشت، ناپسند آمد که بگردد. عضدالدوله به کور می رود لذا نام آن را تغییر داده فیروز آباد نامید. مقدسی در این حکایت و درباره این شهر شرحی دارد (سرزمین های خلافت شرقی ص ۲۷۶-۲۷۷)

حاریبه (مجله): در نزهة القلوب ص ۴۱ به ضبط حریبه آمده است. شهری وسط استان مازان در دجله خورد و باغستان بسیار دارد و حقوق دیوانش دو تومان و پنجاه هزار است. صدرینار است» این سترنج می نویسد: «در بغداد در شمال دره اژه شهره مجله حریبه بود (مقابل مجله ادرخ در جنوب شهر مدور) و بعد از مجله حریبه گوستان بغداد باختری بود. بعدها این گورستان موسوم شد به طمین به معنی زمین سپرده شد» (سرزمین های خلافت شرقی ص ۳۴)

حزوی: جایی هست در نجد در دینار نیمه و از حزوی گویند که نام اصلی آن حوزیه بوده و من از آن جا بگذشتم. محمد بن ادیس بن ابی حمزه گویند که در دریمانه است (معجم البلدان باقوت)

حدویه : این باخی ص ۱۳۱ ص ۵ : «ایک پرونگ. مقدمه دهی بود و حدویه این را به شهری گردست... ضبط دیگر آن حدویه است. این رجوع شود به حدویه خرامه: در فارسنامه ابن بلخی ص ۱۲۹ به صورت خرمد آمده است. شهر این است حزوی

وهوا معتدل و آب روان و میوه بسیار ...» همان ص ۱۶۲: «منزل سوم (از شیراز تا شیرجان) خرّمه هفت فرسنگ». در فرهنگ جغرافیائی ج ۷ تحت عنوان خرّمه: «قصبه از دهستان کربال بخش زرقان شهرستان شیراز، ۷۸ کیلو متری جنوب زرقان کنار راه فرعی شیراز به سهل آباد.»

خسویه: (قصبه) لی سترنج آن را خسویه ضبط کرده گوید، خسویه در عهد سلاجقه قلعه ایگ را به صورت شهری در آورد (سرزمین های خلافت شرقی ص ۳۱۰) لکن در فرهنگ جغرافیائی ج ۷ فقط در تحت عنوان خسویه شرح داده شد: «مرکز دهستان خسویه از بخش داراب شهرستان فسا ۳۶ کیلومتری جنوب باختر داراب کنار راه فرعی داراب به جهرم ولار...» در متن شیراز نامه کرارا به ضبط (خسویه) آمده است.

خشت: فارسنامه ابن بلخی ص ۱۴۳ س ۷ «خشت و کمارج دو شهرک اند» خشت در جنوب غربی شیراز واقع واز نواحی گرمسیر فارس است، نخلستان بسیار دارد، محصولات آن جابرنج و گندم، پنبه، کنجد... است حاکم این بلوک سلسله خان خشتی است. بلوک خشت مشتمل است بر ۲۵ ده آباد. ناصری گ ۲ ص ۱۹۵ س ۲. در فرهنگ جغرافیائی ج ۷، نام دو ده ذکر شد که یکی مرکز دهستان خشت شهرستان کازرون، دیگری ده از دهستان اسکنان بخش گاو بندی شهرستان لار. ولی مراد از آن چه که در متن آمده ناحیه اول است.

دریابار: بر وزن پهنادار، دریای بزرگ را گویند، نام شهری هم هست، و ولایتی را نیز گویند که بر کنار دریا باشد (برهان قاطع). مرکب از دو کلمه دریا + بار (پسوند مکان) است. جانب جنوبی لارستان و کرمان را دریابار گویند (حاشیه معین بر برهان).

دریست و راهبان: ابن بلخی در فارسنامه ص ۱۴۵ تحت عنوان کازرون و نواحی آن می نویسد: «اصل کازرون، نودر، و دریست، و راهبان است. بنیاد آن هم طهمورث کرده بوده است و بعد از آن به عهد شاپور بن اردشیر چون عمارت کرد از مضافات بشاپور بوده است» در فارسنامه ناصری گفتار دوم (دریس) و نیز در فرهنگ جغرافیائی ج ۷، دریس ضبط شد که در ۱۰ کیلومتری شمال باختر کازرون کنار شوسه کازرون به بوشهر. بلاشک منظور همان دریست می باشد

دزك : (مجله) از مجلات شیراز بوده و رباطی در آنجا ساخته شد و قبر شیخ عبدالله احمد بن علی المقرئ الحریصی (متوفی ۴۶۷) در آن جا واقع گشت (شدالازار ۳۰۴) و نام يك ده می باشد در دو فرسخی شمال ناحیه ده دشت از بلوك كوه کیلویه واقع است (ناصری گک ۲ ص ۲۷۴)

دزكلاب : در فارسنامه ابن بلخی ص ۱۳۱ ضمن وصف ریشهر، از دزكلاب نام برده شد ولی در متن به ضبط صحیح دزكالات آمده و در حاشیه ۴ همان صفحه از نسخه بدل، (كلاب) ذکر شده است. در نزهة القلوب ص ۱۵۶ س ۳ سر بجا دزكالات و نیز در سرزمینهای خلافت شرقی ص ۲۹۱ س ۱ بدون ذکر صورت دیگر فقط به ضبط (دزكالات) ذکر شد. محققاً (كلاب) ضبط نادرست بوده و صحیح همان كالات است که به معنی قلعه می باشد مثلاً در كالات نادری و کلمات دیگر.

دشتك : (مجله) ناصری در فارسنامه گک ۲ تحت عنوان دشتك شرح مبسوطی دارد و علمای بنام آن ناحیه را نام می برد و نیز رجوع شود به مقاله نگارنده در مجله تحقیق در مبداء آفرینش سال دوم شرح حال غیاث الدین منصور دشتکی.

در فرهنگ جغرافیائی ج ۷، از دودشتك نام می برد یکی از قصبات دهستان ابرج بخش اردکان شهرستان شیراز ۹۳ کیلو متری خاور اردکان. دیگری ده از دهستان کوار بخش سروستان شهرستان شیراز ۱۰۶ کیلو متری جنوب باختری سروستان.

ولی از ذکر آن در متن شیراز نامه، منظور مجله ایست که دشتکیان و خانواده جلیل القدر دشتکی سکونت داشتند و نام یکی از مجله های این ناحیه «پالان کران» بوده است.

دودمان: «ده از دهستان حومه بخش مرکزی شهرستان شیراز، ۷ کیلو متری جنوب خاوری شیراز» (فرهنگ جغرافیائی ج ۱۷).

رامجرد : (Ramjerd) نام یکی از دهستانهای بخش اردکان شهرستان شیراز، در جنوب ابرج و کامفیروز و مغرب دهستان مرودشت و مشرق دهستان بیضا و شمال دهستان حومه زرقان (فرهنگ جغرافیائی ج ۷) ابن بلخی در فارسنامه (ص ۱۴۸) می نویسد: «رامجرد ناحیتی است بر کنار آب کر، و بندهی بر آن بسته بودند تا دیهها را آب می دادند چون خرابی به حال بند رام یافت آن ولایت مستأصل گشت. انا بک جاوی آن بند را عمارت کرده نیز رجوع شود به معجم البلدان

یا قوت عنوان را مجرد.

راهبان : رجوع شود به درست و راهبان

رنبه (قلعه): فارسنامه ابن بلخی ص ۱۵۹ س ۱۹-۲۰: «در تنگ رنبه است و قلعه است سخت استوار و بزرگوار، و حکم دارا بجزد آن کس دارد کی آن قلعه دارد...»
ناصری در گک ۲ ص ۳۳۴ می نویسد: «قلعه رنبه چهار فرسخ مشرقی شهر داراب افتاده ابتدای آن تنگ کوهی است چون از او بگذرد جلگانی شود وسیع که از جوانب آن کوهها سر بر افلاک کشیده، آبش از قنات کوچکی است، فتح این قلعه بدشوار ممکن شود.»

زیدان (شهر): رجوع شود به زیدون. در فرهنگ جغرافیائی ج ۷ عنوان زیدان چنین آمده: «ده از دهستان بردخون بخش خور موج شهرستان بوشهر ۹۰ کیلومتری جنوب خور موج - جنوب کوه دیر در کنار خلیج فارس...»

زیدون: «قسمت دوم از سه ناحیه زیر کوه این بلوک است، هوای این ناحیه از حومه بهبهان به مراتب گرم تر است. در جانب جنوب و میانه جنوب و مغرب بهبهان است درازی آن از سیاه پوش تا غوله علیا ۱۲ فرسخ، پهنای آن از ۲ فرسخ نگذرد...» مردان این ناحیه در ۲۴۵ هـ از مرض طاعون عام بدرود زندگانی را نمودند در سال ۱۲۸۳ حسن سلوک نواب اشرف و الا احتشام الدوله سلطان اویس میرزا مردمان دور و نزدیک دردهات خرابه این ناحیه جمع گشته بنای آبادانی را گذاشتند و در ظرف سه چهار سال چنان معمور گردید که جائی برزراعت مردمان دیگر نبود (فارسنامه ناصری گک ۲ ص ۲۷۸).

سردزک (مجله): «از زمانی که حصار شیراز را کوچک نموده اند، مجله دشتک و مجله سردزک با یک مجله کرده و همه را سردزک گفتند، بلکه قدری از مجله دشتک را جزء مجله لب آب قرار دادند چنان که در وقفنامه مدرسه منصوریه نوشته اند: ده هزار ذرع زمین از مجله دشتک شیراز خریدند و مدرسه منصوریه را در آن ساختند. این مجله محدود است به مجله بازار مرغ و مجله سرباغ و مجله سک سیاه و حصار جنوبی شهر و مجله لب آب و شماره خانه های آن در سال ۱۳۰۱، ۷۹۸، ۳۴۴۸ مردمان آن ۳۴۴۸ مرد و پسر و ۵۰۰ زن و دختر است و کدخدای آن آقا علی محمد کدخداست و از اعیان این مجله سلسله سادات دشتکی شیراز است...» (فارسنامه ناصری گفتار دوم ص ۸۰)

سروستان : «میان سردسیرات و گرم سیرات فارس افتاده و چار فصلش در کمال اعتدال...»
 ۱۵ فرسخ درازا و ۷ فرسخ پهنا ، محدود است از مشرق به فسا و از شمال به
 کربال و از مغرب به کوار و از جنوب به خفر (فارسنامه ناصری گگ ۲ ص ۲۲۱).
 در فرهنگ جغرافیائی ج ۷ :

«سروستان نام یکی از بخش‌های چهارگانه شهرستان شیراز است» اما آن چه که
 از نوشته‌های فارسنامه ناصری نقل کردیم ، مطابق به دهستان سروستان است .
 جای تذکر است که نام ده دیگری که از دهستان بوانات است سروستان می باشد .
 سقین : بر وزن قزوین ، نام ولایتی است غیر معلوم (برهان قاطع) صاحب فرهنگ
 رشیدی می نویسد که سقین به فتح اول و کسر دوم ، ولایتی است از ترکستان .
 و بعضی سقین خوانده اند ، به سکون فا و نای قرشت نظامی می گویند :

طرفداران زسقین تا سمرقند بنو بتگاه در گهش کمر بند

ابوالفداء گویند که این شهر در کنار Dniپر (طنابرس Tnabers) واقع بود .
 (نقل از تحقیق دکتر معین در حاشیه برهان قاطع ذیل کلمه سقین)
 سکنوان (قلعه) : صورت دیگر آن سکنوان (Shankavan) است که در دو قلعه دیگر
 رویهم سه کنبدان گویند (ایستراج ص ۲۹۷) در روضة الصفاح ۲ ص ۶۱۰
 شعر ذیل از فردوسی نقل شد :

بسه کنبدان و صطخر گرین بود جای شهان ایران زمین

به ضبطهای سکنوان و اشکنوان نیز آمده است .

سپاره (قلعه) : کوهی است عظیم به چهار فرسنگی فیروز آباد و عمارت این قلعه
 سعودیان کردند . (فارسنامه ابن باخی ص ۱۵۸)

سیراف : «نام شهری بود در کنار دریای فارس در جانب جنوبی شیراز به مسافت ۶۸
 فرسخ از شیراز دور افتاده و سالها است که خراب گشته جز یک محله از آن شهر
 به آبادی باقی نمانده است و این محله را بندر طاهری گویند . (کنگان است)
 (ناصری گگ ۲ ص ۲۲۴ ص ۱۱)

سکنوان : رجوع شود به سکنوان ،

شول : «نه فرسخ میان شمال و مغرب شیراز است» (ناصری گگ ۲ ص ۱۹۴ ص ۱۶) در
 فرهنگ جغرافیائی ج ۷ از ۵ ده به نام شول یاد شد که دو در بخش شهرستان
 بوشهر و دو دیگر در بخش زرقان و یکی در بخش اردکان است .

صالحان : در شدالازار ص ۱۳۹ حاشیه ۸ ذیل ترجمه حال الشیخ سعد الدین ابو حامد محمود بن محمد الصالحانی الادیب ، مرحوم قزوینی می نگارد : « صالحان به تصریح سمعانی و یاقوت و شیراز نامه ص ۱۳۴ ، نام محله از محلات اصفهان بود و جمع کثیری از علماء و فضلاء از آن محله برخاسته اند که همه مشهورند به نسبت صالحانی. اسامی عده زیادی از ایشان در انساب سمعانی و معجم البلدان یاقوت حموی مذکور است »

طبر (قلعه) : همان قلعه تبر است که بعد از تصرف عربی تاء را به طاء تبدیل کرده اند (ناصری گ ۲ ص ۳۳۵) و ص ۳۳۳ : «قلعه تبر در بلوک چهارم هشت فرسخ مشرقی قصبه چهارم است. کوهی برج مانند از سیصد چهار صد تا پنجاه شصت ذرع بلندی و به فرسخی گرداگرد آن بر فراز پشته گذاشته و سر این کوه را رگ اول گویند ... در سال ۷۳ خورشید نام حاکم چهارم از محمد بن یوسف ثقفی والی ممالک فارس برادر حجاج بن یوسف طاعی گشته به قلعه تبر پناه برده ایمنی یافت و در سال ۴۵۸ قزلویه شبانکاره .. از سلطان البارسلان سلجوقی رسیده پناه به قلعه تبر برد . تا کنون که سال ۱۳۰۴ رسیده است ۱۰۰ نفر سر باز برای کوتوالی قلعه تبر برقرار است »

طبر تو : ضبط آن در نسخه چاپی طبر بو (که در فهرست اعلام هم ذکر شد) هست ولی هیچ یک از این دو ضبط درجائی دیده نشد و در لغت نامه دهخدا فقط طبرسو ذکر شد به نقل از فرهنگ جغرافیائی ایران ج ۳ : دهی از دهستان حومه بخش کلاردشت شهرستان نوشهر ۴ هزار گزی جنوب خاوری حسن کیف و ۲ هزار گزی شوسه حسن کیف به مرزان آباد ..

در روضة الصفا ج ۴ ص ۶۱۳ آمده : « و چون هلاکو قلاع ملاحظه را را مفتوح گردانید، اتابک ابوبکر پسر خویش سعد را به رسم تهنیت به اردوی پادشاه روان ساخت و سعد ترحیب و نواخت یافته به وطن مألوف مراجعت نمود » از این عبارت حدسی پیدا می شود که شاید معنی طبر تو (یا طبر بو) در عبارت شیراز نامه : « اتابک سعد در مستهل آن به حضرت هولاکو رفته بود به طبر تو » معادل تهنیت (که در روضة الصفا استعمال شد) باشد چون قطعاً طبرسو نمی تواند باشد زیرا اصلاً مسیر هولاکو از آن طرف نبود . ولی یک ضبط دیگر به صورت (طبریز) که در نواحی ساوه می باشد (رجوع شود به نزهة القلوب

تصحیح لی سترنج) دیده لکن بر بنده معلوم نیست آیا در مسیر هولاکو و قرار گرفته یا نه. خلاصه این که جای تحقیق است که آیا لغت است یا نام محل (جامع التواریخ فضل الله محتملا دیده شود)

طنبور (قلعه): رجوع شود به طیفور (قلعه)

طیفور (قلعه): «از قلاع اسماعیلیه در کوههای آن جا (یعنی ارجان - ارغان) یکی قلعه طیفور و دیگری دزکلات بود» (لی سترنج ص ۲۹۱) و نیز در تزهة القلوب ص ۱۵۶: «و در آن حدود (ارجان) قلاعی است چون قلعه طیفور و دزکلات» در حاشیه ۲ همان صفحه ضبطهای مختلف آن، چنین آمده: اصنبور، طبتور، طیفور، طنبور، طنبور (ضبط نسخه شیراز نامه حکمت) - تنبور (ضبط نسخه شیراز نامه چابقی)، غندجان: ابن بلخی ص ۱۴۳ س ۲: «به پارسی دشت باری گویند» در ۵ فرسخی جره و ۱۲ فرسخی توج بوده است (لی سترنج ص ۲۸۰)

فاروق (قصبه): ده از دهستان خفرک، بخش زرقان شهرستان شیراز ۵۶ کیلومتری شمال خاور زرقان کنار راه فرعی سیدان به محمودآباد خفرک... (فرهنگ جغرافیائی ج ۷)

فال: ناصری گک ۲ ص ۲۲۷: «= پال در اصل پارسی به بای فارسی است، شهره ای بوده و نوابعی داشته و اکنون همه از نوابع کلهدار گشته اند» در فرهنگ جغرافیائی ج ۷: «فال از دهستان کلهدار بخش کنگان شهرستان بوشر ۱۱۵ کیلومتری جنوب خاور کنگان - کنار راه فرعی لار به کلهدار»

فسا: = پسا. لی سترنج ص ۳۱۱ ابن بلخی: ۱۱۵-۱۳۴-۱۳۹-۱۶۲-۱۸۱ شرح داده نشد و به ضبط پسا در ص ۱۳۰ آمده: «بهمن پدر داور بنادک در شهری است بزرگ چنانکه بسط اصفهان باشد اما مختل است... قلعه داور و شهر و شبانکاره خراب کرده بود باز اتابک چاوای آبادان نمود که هم در فسا و فسا اعمال پسا است» در فرهنگ جغرافیائی ج ۷ مفصلاً بحث شد از شهر فسا و بخش فسا و شهر فسا که مرکز شهرستان و یکی از باستانیترین شهرهای ایران است و در فاصله ۱۶۴ کیلومتری شیراز واقع است.

قبچاق: به کسر اول نام دشت و صحرائی است از ترکستان و ملائطای توران و نواحی را قبچاقی گویند (برهان قاطع) در کتاب زندگانی شکفت آور تیمور، ص ۷۳: «و شعبان سال ۷۹۸ تیمور از دشت قبچاق باز گشت و ۱۳ روز در شهر»

سلطانیه بماند سپس به جانب همدان مرکب رانده... آن زمان (۷۹۸) تیمور آهنگ دیار قبیچاق کرد و آن مملکتی است فراخ شامل بیابان های پهناور و نواحی وسیع فیح (جمع فیحاء = بیابان وسیع) که توقتامیش فرمان روای آن است. او نخستین پادشاهی است که در برابر تیمور دست به پیکار برآورد و شیوه دشمنی نمود و در بلاد ترکستان با وی برابر و بر و چیره شد و سید برکت به کمک تیمور بر خاست... بلاد دشت را به نام قبیچاق و دشت برکت نامند ص ۸۱ « و لفظ قبیچاق و برکت بر نام دشت اضافه کرد » در لغت به معنی متحرک و چست و تند و تیز در حرکت هم آمده است (برهان قاطع) قصر زرد : در فرهنگ جغرافیائی ج ۷ آمده : به کوشک - زر رجوع شود. قصر زرد یا کوشک - زرد در سر راه شیراز به اصفهان واقع بوده و لسترنج حدس می زند که همان (قصر اعین) که اصطخری و مقدسی ذکر کردند، باشد. همو گوید، اولین جائی که نام کوشک زرد برده شد، فارسنامه ابن بلخی است که آن را بصورت (کوشک - زر) ذکر کرده است (سرزمینهای خلافت شرقی ص ۳۰۲)

کارزیات : به کسر (راء) و سکون (زاء)، سمعانی گوید که آن دهی هست در فارس و جماعتی از علماء و شعراء از آن جا برخاستند (معجم البلدان یا قوت ج ۵ ص ۲۷) کتک = (Katak) : در فرهنگ جغرافیائی ج ۷ نام سه ده به همین اسم برده شد : یکی از دهستان توابع ارسنجان بخش زرقان ۸۸ کیلومتری خاور زرقان - ۲ - از دهستان حومه بخش مرکزی شهرستان فیروز آباد به فاصله ۳۵ کیلومتری جنوب باختر. ۳ - از دهستان بیرم بخش گاو بندی شهرستان لار به فاصله ۵۰ کیلومتری شمال خاوری آن.

مرحوم قزوینی در حاشیه ۳ ص ۵۷ ذیل شرح حال شیخ معین الدین ابوزر عبدالله بن جنید کشکی، ضبط دیگر آن را که کتکی هست آورده می افزاید درست معلوم نشد که این نسبت کشکی یا کتکی به چه و یا به کجا است ولی قاعده باید منسوب باشد به کتک که فعلا با تاء دو نقطه تلفظ می شود و نام سه قریه است در سه بلوک از فارس (ارسنجان - فیروز آباد - لارستان - رجوع شود به فارسنامه ناصری ج ۲ ص ۱۷۴ - ۲۴۴ - ۲۸۸) ولی کدام یک از این سه موضع ممکن است مقصود باشد باز معلوم نیست.

کران : رجوع شود به ایراهستان، نیز در نزهة القلوب ص ۵۲ ذیل اصفهان : «در اصل

چهار دبه بوده است: کران و کوشک و جوباره و در دشت با چند مزاعه ، نیز معجم البلدان ذیل عنوان کران . هیچ جا به صورت (کبران) ضبط نسخه چاپی شیراز نامه دیده نشد و درست همین صورت مذکور است یا قوت می نویسد: کران به ضم (ک) شهرکی هست در فارس از نواحی دارابجرد نزدیک سیراف قریب ده فرسنگی آن . محمد بن سعدالکرانی منسوب به آن جا هست و نیز ابوطیب الفرحان بن شیرانالکرانی وزیر صمصام الدوله بن عضدالدوله و نیز ابواسحق الکرانی یکی از نویسندگان دستگاه عضدالدوله منسوب به همین ناحیه است گرم : و گرم و رونیز دو شهرک است در راه پسا (= فسا) هواء آن معتدل است ... به عهد اتابکی خراب شد.» (ابن بلخی ص ۱۳۰)

کمارج : ابن بلخی ص ۱۴۳ س ۷ : «حشمت و کمارج دو شهرک اند» + «کمارج سه فرسخ میانه شمال و مشرق خشت است» (ناصری کک ۲ ص ۱۹۵ س ۱۳۴). در فرهنگ جغرافیائی ج ۷ : «کمارج نام یکی از دهستان های سدگانه بخش خشت شهرستان کازرون و از آبادی تشکیل شده مرکز دهستان کمارج در ۲۱ کیلومتری خاور کنار تخته - ۳ کیلومتری شوسه کازرون به پوشهر (= کمهر - قصبه) : نام قدیمی آن کمهر (به ضم ک و کسر میم و سکون ه) بوده است و بنا بر رای صاحب آثار المعجم ص ۲۶۶ در اصل کوه مهر بوده در حقیقت در این ناحیه کوهی است که آن را کوه رحمت می نامند که تقریباً ترجمه تحت اللفظی کوه مهر = کمهر است. کمین نام یکی از بلوکات سردسیر شمال شرقی شیراز به فاصله ۱۷ فرسخی آن واقع در ارتفاعات ص ۱۲۴ - ۱۳۶ - ۱۳۸ و فارسنامه ناصری ۲ : ۲۶۰ و آثار المعجم ص ۲۲۷ - ۲۴۶ - نقل از حقیقت و تالی بر شد الازار ص ۳۷۱)

کندهمان (صحراء) : در فارسنامه ناصری بآن فارسی (ک) ضبط شده و دو ناحیه است یکی در نیم فرسخی میانه مغرب و مشرق قیر (جنوب شرقی شیراز) که در واقع است (فارسنامه کک ۲ ص ۲۴۶) دیگری در ۱۲ فرسخ شمال شرقی سمیرم (یکی از نواحی بلوک سرحد شش ناحیه و از سردسیر فارس) است (فارسنامه کک ۲ ص ۲۲۰) در تاریخ کیتی کشای میرزا محمد صادق موسوی به جای صحرائی کندهمان در چندین مورد چمن کندهمان آمده است (ص ۳۲۷ - ۳۰۶ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۸)

کوه رحمت : رجوع شود به کمین.

گچ پزان (محلّه) : در این محلّه در کوچهای نام سختویه ، مزار شیخ الاسلام قطب الدین ابو محمد عبدالله بن الحسین المکی واقع شد در شدالازار ص ۱۷۷ به عبارت (محلّه - الجصاصین) = محلّه گچ پزان ، یاد وقید شد که قبر فقیه صاین الدین حسین بن محمد بن سلمان در این محلّه است لکن در شیراز نامه ذیل شرح حال عارف مذکور آمده که به محلات معروف به بال کت در خانقاه مشهور مدفون است جای سوال است که محلّه گچ پزان غیر از بال کت بوده یا محتمل است که راسته‌ای از محلّه بال کت را گچ پزان می گفتند.

گرد فنا خسرو : یاقوت در معجم البلدان ج ۴ ص ۲۵۸ می نویسد: شهری هست در نسیم فرسخی شیراز که نهر بزرگی از میان آن می گذرد و در اطراف آن باغ های وسیعی احداث شد و هر سال مردم در آن جا جمع شده و عیدی برپا می دارند و الآن (قرن هشتم) خراب است . مردم در آن جا به مدت هفت روز در بازارهایی که برای این منظور برپا شده بود مقیم می شدند.

مستوفی در نزهة القلوب (که به سال ۷۴۰ تالیف شد) آن را به صورت فنا خسرو گرد ضبط کرده ، گوید عوام آن جا را سوق الامیر می خوانند . بنا بر نوشته مستوفی ، این قصبه در سمت قبله شیراز برای لشکریان بنا شده بود .

«وهم در این سال (۳۶۳) در خارج دروازه درب سلم شیراز در جانب قبله قبرستان بزرگ شهری بنا فرمود آن را به مناسبت نام خود ، خسرو گرد فرمود برای آن که گرد به معنی شهر است و سالها به آبادی بماند و قرنهایست اثری از آن شهر باقی نمانده است» (فارسنامه ناصری گک ۱ ص ۱۸) گرد « به معنی شهر و مدینه هم هست» (برهان قاطع) . در پارسی باستان karta ، پهلوی kart ، قیاس شود با دارا بگرد (حاشیه معین بر برهان قاطع)

ماهی روبان (بندر) : ظاهراً همان مهر و بان است، به این عنوان رجوع شود.

محول : مستوفی در قرن هشتم در نزهة القلوب ص ۴۶ می نویسد: «شهرچه بی است بردو فرسنگی بغداد به جانب غربی بر طرف نهر عیسی افتاده ، باغستانش به باغات بغداد پیوسته و در او خلفا عمارات خوب ساخته اند و سرا و کوشکی که جهت معتصم خلیفه ساخته بودند جهت آن که در میان باغستان است، درو پشه بسیار می بود، به افسون پشه را بسته اند چنان که در آن عمارت يك پشه نمی باشد. حقوق دیوانی

محول داخل عمل نهر عیسی است» لسترنج می نویسد ، ربض دروازه محول در باختر شهر مدور بود که هم از دروازه کوفه و هم از دروازه شام به آن ربض می رسیدند و در آن جا تمام راهها به شاهراه غربی که از محول می گذشت و به انبار می رفت متصل می شد . (سرزمین های خلافت شرقی ص ۳۳ - ۳۴)

معبدیه : ضبط آن در نسخه شیراز نامه حکمت بعد از (ع) با دو دندان آمده که به احتمال باید اولی ب و دومی (ی) باشد بنابر تحقیق مبسوط مرحوم قزوینی در حاشیه ۴ ص ۱۲۷ شدالازار ، معبدیه صورت تحریف و تخفیف یافته ام عبیده است که قریه ای نزدیک بصره بوده . افزوده می شود که ضبط این کلمه در تاریخ گزیده ص ۶۷۶ س ۱۸ (معبدیه) هست در این جمله «سید ابوالوفاء به معبدیه به حدود واسط مدفون است.»

منج : چهار فرسخ و نیم مشرق سوریان (از بلوکات بوانات) است . ناصری گ ۲ ص ۱۸۱ مهروران : ضبط آن در فارسنامه ابن باخی ص ۱۳۶ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۷۲ ، مهروبان آمده ، مخصوصاً در ص ۱۵۰ آمده : «مهروبان شهری است بر کنار دریا چنانکه موج دریا بر کنار شهر می زند و هوای آن گرمی و عنونت و ناخوشی بتر (بدتر) از آن ریشهر است ...» و به نظر می رسد که ضبط ماهی روبان همین مهروبان باشد چون به صورت مذکور جز در شیراز نامه دیده نشد . مهروبان : یاقوت در معجم البلدان نام دو موضع را یاد می کند یکی در کنار دریای بین عبادان و سیراف شهر کی است که یاقوت در قرن ۸ آنجا را دید گوید جزو اقامیم سوم است و دیگر نام ناحیه ای در همدان است که مشتمل بر چند قریه می باشد . بلاشک منظور از مهروبان که در متن شیراز نامه آمده همین ناحیه کنار دریای است .

میشکانات : حمدالله مستوفی و ابن باخی ، ولایت خیرم را با نام میشکانات خوانده اند (لی سترنج ص ۳۱۱)

نورد : ضبط این کلمه در فارسنامه ابن باخی ص ۱۵۰ نورد به تقدیم دال بر راء آمده : «اصل کازرون ، نورد و دریست و راهبان است» ولی ضبط آن در معجم البلدان یاقوت (ج ۴ ص ۸۲۲) به ضم (ن) و فتح (و) و سکون (راء) می باشد : «قصبه ای از نواحی کازرون در سرزمین فارس می باشد» .

نوبندجان : = نوبندگان : «نام یکی از دهستان های پنجگانه بخش مرکزی شهرستان

فسا و قصبه مرکز آن دهی بنام نوبندکان می باشد ... « (فرهنگ جغرافیائی ج ۷) . مستوفی در تزهة القلوب ص ۱۵۴ ذیل عنوان نوبنجان (= نوبندکان) می نویسد که در تلفظ نوبندکان است، شاپور بن اردشیر بابکان ساخت، شهری بزرگ بوده در ایام ابوسعید کازرونی خراب شد .

هرمان : به فتح اول و ضم ثانی و میم با الف کشیده، قلعه ایست در حدود مصر . (برهان قاطع) منظور همان اهرام سه گانه مصر می باشد.

فہرست اعلام

- ابن السالم ۱۲۷
 ابن سعدان ۱۴۲
 ابن سکینہ بغدادی ۱۸۲
 ابن المجاہد اشبیلی ۱۵۹
 ابن المصالح البیضاوی رک : عبدالرحمن بن
 ابی بکر [نجم الدین ...]
 ابن معبد ۱۵۹
 ابن مقلہ ۳۴
 ابن موسیٰ ۱۹۷
 ابن ہند رک : ابوالحسن عبداللہ بن الحسن
 عبداللہ بن عون القرشی
 ابوابراہیم اسمعیل ۱۷۳
 ابواحمد الصغیر رک : الحسین بن محمد
 ابواحمد کسر رک : النعمان بن محمد
 ابوالاظر البیضاوی [سج ...] ۱۵۸
 ۱۵۱
 ابواسحق (: ثقیب علویان) ۱۵۳
 ابواسحق [امیر شیخ ...] ۱۱۷ ، ۱۲۴
 ۱۹۹ ، ۱۷۶
 ابواسحق ابراہیم بن محمد بن علی بن
 ۱۹ ، ۱۳۰ ، ۱۳۲ ، ۱۴۵ ، ۱۴۶ ،
 ۱۶۷
 ابواسحق ابراہیم بن علی بن علی بن علی
 الفیروز آبادی ۱۴۶ ، ۱۴۷
 ابواسحق شیرازی رک : ابواسحق ابراہیم
 بن علی بن یوسف الفیروز آبادی
 ابواسحق کازرونی ۱۳۲
- « آ »
 آبش بنت سعد [اتابک ...] ۱۸ ، ۸۹
 ۹۳ ، ۹۴ ، ۹۶
 آشتو ، اشتوا ۹۹ ، ۱۰۰
- « الف »
 اباقاخان ۹۰ ، ۹۲ ، ۹۳ ، ۹۴
 ابراہیم (ع) ۱۴۵
 ابراہیم [سید شرف الدین ...] ۸۹ ،
 ۹۰
 ابراہیم [شیخ جمال الدین ...] ۱۰۰
 ابراہیم [ظہیر الدین ...] ۱۰۶
 ابراہیم بن ادہم ۱۳۰
 ابراہیم الزنجانی [شرف الدین ...] ۱۹۳
 ابراہیم بن شہریار الکازرونی : رک :
 ابواسحق ...
 ابراہیم بن مالک اشتر ابراہیم بن علی بن
 یوسف الفیروز ابگری : ابواسحق
 ۲۰۷
 ابراہیم بن محمد الطیبی [جمال الدین ...]
 ۹۹
 ابراہیم بن ممانی ۶۱
 ابراہیم بن موسیٰ ۱۹۷
 ابراہیم الکرچی ۲۰۷
 ابسال ۷۸
 ابن الجوزی رک : ابوالفرج بن علی جوزی

ابو اسحق بن محمود شاہ [جمال الدین ...]
 ۱۸ ، ۱۰۸ ، ۱۰۹ ، ۱۱۳
 ابوبکر [آتابک ...] ۸۰ ، ۸۱ ، ۸۲ ،
 ۸۶ ، ۸۷ ، ۱۶۰ ، ۱۷۶ ، ۱۸۰ ،
 ۱۹۸ ، ۱۸۸
 ابوبکر [فخر الدین ...] ۸۴
 ابوبکر احمد بن سلمہ ۱۵۰
 ابوبکر باقلانی ۴۹
 ابوبکر بن ابی القاسم ۱۳۰
 ابوبکر بن الحسن الخبری ۱۵۰
 ابوبکر بن سعد بن زنگی بن مودود الساغری
 [آتابک مظفر الدین قطلع خان ...]
 ۱۸ ، ۷۶ ، ۷۹ ، ۸۳ ، ۸۵ ، ۱۶۳ ، ۱۸۸
 ابوبکر بن عمر بن محمد ۱۵۵
 ابوبکر بن نجم الدین بن شهاب الدین بن
 ابی بکر [شهاب الدین ...] ۱۶۴
 ابوبکر بن یوسف بن ابی نعیم المصری
 [جمال الدین ...] ۱۷۱
 ابوبکر بیضاوی ۴۹
 ابوبکر خواجہ ۹۵
 ابوبکر خوارزمی ۵۲
 ابوبکر شبلی ۱۲۸
 ابوبکر علاف [شیخ ...] رک : ہبۃ اللہ بن
 الحسن
 ابوبکر ہبۃ اللہ بن الحسن : رک : ہبۃ اللہ بن
 الحسن
 ابوبکر ہمدانی ۱۸۷
 ابوتراب [امیر سید عماد الدین ...]
 ۱۸ ، ۹۴ ، ۹۶
 ابوالحسن احمد بن جعفر بن ابی بویہ : رک :
 احمد بن جعفر بن ...
 ابوالحسن اشعری ۱۲۶ ، ۱۳۸
 ابوالحسن بصری ۱۲۹
 ابوالحسن زید اسود بن ابی اسمعیل ابراہیم بن
 ابی عبداللہ محمد بن القاسم
 الزینبی بن ۲۰۱
 ابوالحسن سیروانی ۱۴۰
 ابوالحسن عبداللہ بن احمد بن عبداللہ بن

عون القرشی رک : عبداللہ بن احمد بن
 عبداللہ ...
 ابوالحسن علی بن بویہ : رک : علی بن بویہ
 ابوالحسن علی بن عبداللہ کردو : رک :
 علی بن عبداللہ کردو
 ابوالحسن کرد ۱۶۰
 ابوالحسن مزین ۱۴۱ ، ۱۴۳
 ابوالحسین بن احمد بن سالبہ بیضاوی ۱۴۸
 ابوالحسین سیروانی ۱۴۸
 ابوالحسین عبدالسلام بن عبدالصمد القلانسی
 ابوالحسین بن السلام بن عبدالصمد القلانسی :
 رک : عبدالسلام بن عبدالصمد القلانسی
 ابوالحسین علی بہ کواری : رک : علی
 بہ کواری
 ابو حفص صیدلانی ۱۴۲
 ابو حفص عمر بن محمد بن عمویہ : رک :
 عمر بن محمد بن عمویہ
 ابو حیان التوحیدی بغدادی ۱۴۹ ، ۱۵۰
 ابوالخیر اقبال بن عبداللہ بن الحسن
 ۱۱۸ ، ۱۳۹ ، ۱۴۰ ، ۱۴۸
 ابوالخیر بن مصلح المتطبب [کمال الدین ...]
 ۱۸۹
 ابوالخیر زرکوب [شهاب الدین ...]
 ۱۵۰
 ابوذر رک : محمد بن جنید بن روزبہ الکتکی
 ابوذر کتکی [ملک معین الدین]
 ۱۹ ، ۱۷۰ ، ۱۸۴
 ابوریع [عماد الدین ...] ۱۸۴
 ابو زرعه عبدالوہاب رک : محمد بن
 ایوب الأردبیلی
 ابوالسایب بن اسحق الشامی ۱۵۷ ، ۲۰۳
 ابوسعید (بن محمد بن ممانی) ۲۹ ،
 ۳۰ ، ۶۱
 ابوسعید بن ابی محمد الخبری ۱۵۰
 ابوسعید بن عبدالملک بن علی [شیخ قوۃ
 الدین ...] ۱۵۵
 ابوسعید عبدالسلام بن محمد بن عبدالرحمن
 المقاریضی ۱۳۶

ابو عبدالله الحسين بن محمد البيطار ۱۳۰
 ۱۳۱ ، ۱۳۲
 ابو عبدالله محمد بن خفيف الشيرازي
 ۱۹ ، ۴۹ ، ۷۳ ، ۱۰۳ ، ۱۲۵ ،
 ۱۲۶ ، ۱۲۷ ، ۱۲۸ ، ۱۲۹ ، ۱۳۰ ،
 ۱۳۲ ، ۱۳۵ ، ۱۳۵ ، ۱۳۵ ، ۱۴۵ ،
 ۱۴۷ ، ۱۵۰ ، ۱۵۱ ، ۱۵۳ ، ۱۵۴ ،
 ۱۷۰ ، ۱۸۶
 ابو عبدالله محمد بن عبدالرحمن المقاريضي
 ۱۳۵ ، ۱۵۱ ، ۱۵۴
 ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن عبيدالله
 ۱۳۸ ، ۱۳۹
 ابو علي [الامام ...] ۱۵۳
 ابو علي بن كيخسرو بن عز الماروك بن سلطان
 الدوله بن بهاء الدوله ۵۸
 ابو علي الحسين بن عبدالله المقاريضي
 ۱۵۴
 ابو علي دقاق ۱۸۶
 ابو عمرو الاصطخري ۱۳۰
 ابو غانم بن عبدالدوله ۲۸ ، ۲۹
 ابو الفتح رك: عبدالسلام [تقي ...]
 ابو الفتح [امام ...] ۱۴۲
 ابو الفتح [سلطان ...] ۱۴۲
 ابو الفتح بن ابي عبدالله محمد بن عبدالرحمن
 المقاريضي ۱۳۶
 ابو الفتح عبدالسلام بن ابي الحسين بن
 احمد بن سالب البيضاوي ۱۴۰ ،
 ۱۴۸
 ابو الفتح ملكشاه رك: محمود بن
 مسعود بن ملكشاه
 ابو الفتح نيريزي [جمال الحسين ...]
 ۱۷۴ ، ۱۶۰
 ابو الفتح العجني ۱۷۳
 ابو الفرج بن علي بن محمد بن
 ۱۸۲ ، ۱۸۶
 ابو الفضل محمد بن محمود بن رك: كرم
 [عماد الدين ...] ۱۷۰
 ابو الفوارس رك: شاد بن بهاء الدوله
 ابو قاسم رك: ابو محمد بن الخدي

ابو سعد الكمال الساوي [تاج الدين ...]
 رك: تاج الدين ابي سعد الكمال
 الساوي
 ابو سعد محمود بن يعقوب رك: شمس الدين
 ابي سعد محمود بن يعقوب
 ابو السعود ۱۵۹
 ابو سعيد رك: محمد السيرافي
 ابو سعيد [سلطان ...] ۱۰۰ ، ۱۰۳ ، ۱۰۴
 ابو سعيد بن ابي الخير [شيخ ...] ۱۳۸ ،
 ۱۳۹ ، ۱۴۶
 ابو سعيد بن صالح بن مؤيد [شيخ زين
 الدين ...] ۱۳۱
 ابو سعيد شبانكاره ۶۳
 ابو شجاع رك: محمد بن سعدان المقاريضي
 ابو شجاع [غياث الدين ...] ۶۵
 ابو شجاع الحسين بن منصور ۱۳۷ ، ۱۳۸ ،
 ابو شجاع المقاريضي ۱۹ ، ۱۳۲ ، ۱۵۰
 ابو شعيب ۱۵۹
 ابو طالب محمد رك: طغرل
 ابو طاهر ۱۴۱
 ابو طاهر رك: محمد فزاري
 ابو طاهر عبدالسلام بن ابي ربيع [عماد
 الدين ...] رك: عماد الدين ابو طاهر
 عبدالسلام بن ابي ربيع
 ابو طاهر محمد بن ابي نصر الشيرازي ۱۵۸
 ابو الطيب المتنبي ۲۹ ، ۴۸
 ابو العباس احمد بن ابي الخير ۴
 ابو العباس بن سريح ۴۸
 ابو العباس شيرازي [شيخ ...] ۱۲۵
 ابو العباس النهاوندي ۱۲۹ ، ۱۳۹ ، ۱۸۶
 ابو عبدالرحمن عبدالله بن جعفر الازرقاني
 ۱۳۵ ، ۱۳۵
 ابو عبدالرحمن السلمي ۱۵۲
 ابو عبدالله احمد بن علي القمري الحريري
 ۱۹ ، ۱۵۲ ، ۱۵۷
 ابو عبدالله اسمعيل حاكم خراساني ۱۷۵
 ابو عبدالله البويطي ۱۴۷
 ابو عبدالله الحسن بن زيد اسود ۲۰۱

ابوالمعالی المظفر بن سعد الدین محمد بن
المظفر [بن] روزبهان ۱۷۸، ۱۸۰
ابوالمفاخر رك : مسعود [مقرب الدین
ابوالمفاخر . . .]
ابوالمقاتل مناوور الدیلمی (و نیز : مناوور
فرکوه) [عماد الدین . . .] ۱۶۹ ،
۱۷۴ ، ۱۸۵
ابوالمکارم فضل الله النوقانی [نور الدین . . .]
رك : نور الدین ابوالمکارم فضل الله
النوقانی
ابومنصور ۴۵
ابومنصور : رك : بهرام [ابومنصور . . .]
ابومنصور : رك : محمد بن المظفر
ابومنصور بن عبدالرحیم بن محمد بن یحیی
الشرابی ۱۵۷
ابومنصور فولادستون بن عز الملوك ۵۷
ابوموسی اشعری ۲۴
ابوموسی مدنی ۱۶۴
ابوموسی مدینی [حافظ . . .] ۱۶۸
ابوالمیمون رك : رشید شاشی [کریم الدین
ابوالمیمون . . .]
ابوالنجیب [ضیاء الدین . . .] ۱۵۸
ابونجیب سهروردی ۱۸۶
ابونصر رك : جاری [خواجه امام . . .]
ابونصر (: وزیر) ۵۴
ابونصر [خواجه عمید الدین . . .] ۸۱
ابونصر بن عضد الدوله ۵۵ ۵۶
ابونصر الشرابی ۱۵۲
ابونصر لالا ۶۵
ابونصر محمد بن یحیی الشافعی شیرازی
۱۴۷
ابوالوقت رك : عبدالوهاب [ابوالوقت . . .]
(: بن ابوالمعالی المظفر بن
سعد الدین)
ابویزید بن عبدالملك ۱۴۲
ابهری رك : حجت الدین ابهری
احمد [سلطان . . .] ۹۴

[ابوقاسم . . .]
ابوقاسم بن محمد ۱۲۵
ابوقاسم الحسین بن محمد بن عمر بن عبدان
۱۵۱
ابوقاسم خاوی [شیخ . . .] ۱۶۰
ابوقاسم عبدالرحیم بن محمد السروستانی
۱۸۸ ، ۱۸۵
ابوقاسم محمود ۱۳۰
ابوقاسم الناصر بن عمر بن ناصر الهاشمی
۲۰۳
ابوالمبارك رك : عبدالعزیز ادمی
[ابوالمبارك . . .]
ابوالمبارك ادمی رك : عبدالعزیز بن
محمد بن منصور بن ابراهیم
ابومحفوظ الکرخی ۱۲۹
ابومحمد رك : رویم [شیخ ابومحمد . . .]
ابومحمد بن الخبری [ابوقاسم . . .]
۱۵۰
ابومحمد بن عبدالعزیز الاسکندری ۱۶۰
ابومحمد بن مودود زرکوب شیرازی ۸۴
ابومحمد جعفر الحذاء ۱۲۷ ، ۱۳۰ ،
۱۸۰ ، ۱۹۹
ابومحمد الحسن بن الحسین بن علی بن جشنام
الخبری ۱۵۰
ابومحمد حقائق شیرازی ۱۴۱ ، ۱۴۲
ابومحمد روزبهان بن ابی نصر البقلی الفسوی
۱۲۹ ، ۱۵۹ ، ۱۶۲
ابومحمد رویم البغدادی ۱۲۹
ابومحمد عبدالله رك : محمد بن احمد بن
سلمان
ابومحمد عبدالله بن الخفیف ۵۳ ، ۱۳۸
ابومحمد عبدالله بن علی بن الحسین المکی
[قطب الدین . . .] رك : قطب الدین
ابومحمد عبدالله بن علی بن الحسین
المکی
ابومدین ۱۵۹
ابوالمعالی رك : جعفر بن الحسین

۲۰۴
اسحق کوکبی ۱۹۹
اسرافیل بن سلجوق ۶۰
اسعد [مجدالدین ...] ۹۸
اسعد الفارسی [خواجه عمیدالدین
ابونصر ...] ۷۸
اسکندر ۲۷، ۲۸، ۱۱۵، ۱۲۰
اسکندر ثانی ۱۹۹
اسمعیل رک : مرتضی سعید مجدالدین
اسمعیل
اسمعیل (: بن ابوالمعالی المظفر بن
سعدالدین ...) ۱۷۹
اسمعیل بن محمود بن عبدالرحمن رک :
عمو اسمعیل
اسمعیل بن موسی ۱۹۷
اسمعیل حاکم خراسانی رک : ابو عبد اللہ
اسمعیل حاکم خراسانی ۱۷۵
اسمعیل قصری [شیخ ...] ۱۶۰
اسمعیل نیکروز الفالی [مجدالدین ...]
۱۷۲، ۱۸۷
الاسود رک : احمد بن الاسود
اشرف بن تمورقاش بن جویان [ملک ...]
۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰
۱۱۱
اشرف ویاغیسی ۱۸
اشغانی [گودرز ...] ۲۲
الاصطخری رک : ابو عمر والاصطخری
اصیل الدین : رک : محمد [الشرازی]
اصیل الدین شرازی ۱۸۷
افراسیاب ۱۰۷
افریدون ۵۵
افضل الدین : رک : محمد [اصیل الدین ...]
افضل الدین محمد (: بن ادیب صالحانی)
۱۶۹
اقبال بن عبداللہ بن الحسن [ابوالخیر ...]
۱۱۸، ۱۳۹، ۱۲۰، ۱۲۸
الاقبادی رک : عبدالرحمن بن محمد

احمد [قطب الدین ...] ۱۵۵
احمد [مؤید الدولہ ...] ۴۶
احمد [نجم الدین ابی الجناح ...]
۱۳۲، ۱۸۲
احمد بن ابی الخیر رک : ابوالعباس احمد بن
ابی الخیر
احمد بن الاسود ۱۲۹
احمد بن جعفر بن ابی بویہ [ابوالحسن ...]
۱۴۴
احمد بن الحسن [شیخ ...] ۱۳۶،
۱۵۸، ۲۰۰
احمد بن علی القمری الحریصی رک : ابو
عبد اللہ احمد بن علی القمری الحریصی
احمد بن موسی (ع) ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸
احمد بن یحیی ۱۲۵
احمد علوی [نظام الدین ...] ۲۰۲
احمد غزالی ۱۸۶
احمد کبیر ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۲
ادیب صالحانی رک : محمود بن محمد بن
الحسین
اربه خان ۱۰۲
اردشیر بابک ۲۳، ۲۷
ارشد الدین رک : علی بن محمد النیریزی
ارشد الدین نیریزی رک : علی بن محمد
النیریزی
ارغون [شاهزادہ ...] ۹۴، ۹۷
ارقان بن ملخان بن محمد بن زیدان بن
سعد بن زنگی [جلال الدین ...]
۹۴، ۹۶
الازرقانی رک : ابو عبدالرحمن عبداللہ بن
جعفر الازرقانی
ازرقانی رک : عبداللہ بن جعفر الازرقانی
ونیز : ابو عبدالرحمن عبداللہ بن
جعفر الازرقانی
اسحق [غزالدین ...] ۲۰۲
اسحق [بن] ضیاء الدین علی بن عربشاه
[مرتضی سعید غزالدین ...]

بانویہ ۱۴۵
 بایدون گیخاتو ۹۹
 بخاری رک : قوام الدین بخاری
 بدرالدین [ملک ...] ۱۰۱
 برغر رک : ابوبکر بن عمر بن محمد
 بزابه [اتابک ...] ۶۶ ، ۶۷ ، ۶۸ ، ۶۹ ،
 ۷۰ ، ۷۱
 بزغش [نجیب الدین ...] ۱۳۵
 البغدادی رک : عبدالوہاب بن سکینۃ البغدادی
 البقلی الفسوی رک : ابومحمد روزبہان
 بن ابی نصر البقلی الفسوی
 البلخی رک : الشقیق البلخی
 بلغاری رک : حسن بلغاری
 بلغان ، بولغان ۹۰ ، ۹۱ ، ۹۲ ، ۹۳ ،
 بلقیس ۱۷۸ ، ۱۹۸
 بلیانی رک : عبداللہ بن مسعود بن محمد
 بلیانی
 بندار بن الحسین [شیخ ...] ۱۲۸
 بویہ ۴۶ ، ۵۸
 بہاء الدولہ رک : خسرو فیروز بن عضد الدولہ
 بہاء الدولہ یزدی ۱۶۰
 بہرام [ابومنصور ...] ۵۷
 بہرام گور ۴۶
 بہ کواری رک : ابوالحسین علی بہ کواری
 بہلول [شیخ ...] ۱۰۳
 بہمن [شاہ ...] ۲۶ ، ۳۱
 بہمن بن دارا ۶۳
 البیضاوی رک : ابوالفتح عبدالسلام بن
 ابی الحسین بن احمد بن سالبہ البیضاوی
 البیضاوی رک : عمر بن فخر الدین ابی
 عبداللہ محمد بن القاضی صدر الدین
 علی البیضاوی
 بیضاوی ابوالحسین بن احمد سالبہ رک :
 ابوالحسین بن احمد بن سالبہ بیضاوی
 بیطار رک : ابوسعید بن صالح بن مؤید
 البیطار [ابو عبداللہ الحسین ...] رک :
 ابو عبداللہ الحسین بن محمد البیطار

سعید الاقیلدی
 الاکار : رک : الحسین ابو علی بن محمد الاکار
 البارسلان بن محمد بن چغری بک بن میکائیل
 ۵۸ ، ۵۹ ، ۶۱ ، ۶۲ ، ۶۷ ، ۷۰ ،
 ۷۱
 الب ارسلان سلغری ۷۳
 التاقجو ۸۹
 الجایتوبن ارغون [سلطان محمد ...]
 ۹۹ ، ۱۰۰ ، ۱۰۱
 امام الحرمین ۱۴۷
 ام کلثوم بنت اسحق بن محمد بن زید بن
 الحسین بن علی بن ابی طالب ۶۵ ،
 ۱۳۷ ، ۱۹۹ ، ۲۰۳
 امیرستی ۱۰۳
 امیرسید عماد الدین رک : ابوتراب [امیر
 سید عماد الدین ...]
 امیر طغای [نوئین اعظم ...] ۱۰۳
 امین الدین : رک : محمد [امین الدین ...]
 ۱۸۷
 امین الدین کازرونی ۷۴
 انجو [سید قطب الدین ...] ۹۷
 انکیانو ۹۰
 انوشیروان ۳۱ ، ۴۱ ، ۴۴ ، ۷۴
 اوحد الدین رک : عبداللہ بلیانی
 [اوحد الدین ...]
 اوحدین الدین کرمانی ۸۳ ، ۱۶۳ ، ۱۸۳
 اویس القرنی ۱۳۰
 ایلخان ۸۸ ، ۹۴
 ایلک خان ۶۰
 « ب »
 باغ وبستان رک : المبارک بن محمد بن
 المبارک
 باکالنجان المرزبان [صمصام الدولہ ...]
 ۲۵ ، ۴۵ ، ۵۳ ، ۵۴ ، ۵۵ ، ۵۶ ،
 ۱۴۶ ، ۱۴۸ ، ۱۵۱
 باکویہ رک : ابو عبداللہ محمد بن عبداللہ بن
 عبیداللہ

جعفر بن موسی ۱۹۷
 جعفر الحذاء رك : ابو محمد جعفر الحذاء
 جعفر الصادق (ع) ۱۲۹
 جلال الدوله رك : فيروز خسرو [جلال
 الدوله ...]
 جلال الدين رك : ارقان بن ملخان بن محمد
 جلال الدين [سلطان ... بن سلطان محمد]
 ۷۶

جلال الدين [ملك ...] ۱۰۱، ۹۶
 جلال الدين چاولی [اتابك ...] ۱۸
 ۲۳، ۲۶، ۳۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴
 ۷۷

جمال الدين رك : ابراهيم بن محمد الطيبي
 جمال الدين رك : ابو اسحق بن محمود شاه
 جمال الدين رك : محمد بن الامام المقرئ
 جمال الدين رك : يوسف بن ابي نعيم المصري
 جمال الدين [شيخ ...] رك : حسين ذكي
 جمال الدين ابو الفتح نيريزي رك : ابو الفتح
 نيريزي

جمال الدين مستعرب [شيخ ...] ۹۹
 جمال الدين مصري [قاضي ...] ۱۷۱
 جمشيد، جم ۸، ۱۵، ۲۵، ۳۳
 جنيد بغدادی [شيخ ...] ۱۲۶، ۱۲۷
 ۱۲۹، ۱۴۰، ۱۷۴، ۱۸۶
 جوشي ۹۶، ۹۷، ۹۸

« ح »

حاتم (: طي) ۱۶، ۱۵، ۱۴
 حاجي طفي ۱۰۳
 الحاشمي رك : حيدر بن المصور الحاشمي
 حافظ رك : ابو موسى مدني [حافظ]
 حبيب عجمي ۱۳۹
 حجاج بن يوسف ۳
 حجت الدين ابهری ۱۶۶، ۱۸۲
 حريزي ۱۷۱
 حسام الدوله تاش ۴۹
 حسام الدين بن محمد علمي ۹۳
 حسام الدين مجد بن عبدالله (: بن علمي)

« پ »

پادشاه خاتون ۹۱
 پرويز (: خسرو پرويز) ۴۱، ۲۱
 پير حسين ۱۸، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷،
 ۱۰۸
 پيرك رك : فخر الدين پيرك

« ت »

تاج الدين رك : محمد [تاج الدين ...]
 تاج الدين (: وزير) ۶۶، ۶۸، ۶۹،
 ۷۰
 تاج الدين رك : جعفر بن ابراهيم بن الحسين
 النقيب
 تاج الدين ابي سعد الكمال الساوي ۱۸۰
 تاش رك : حسام الدوله تاش
 تاش فراش ۴۲، ۵۵
 ترکان (: همشير پادشاه خاتون) ۹۱
 ترکان خاتون ۸۶، ۸۷، ۸۸
 تكله بن زنگی [اتابك ...] ۷۵، ۷۴
 توفياق ۹۰

« ث »

ثعالبي ۸۶

« ج »

جاری [خواجه امام ...] ۸۱
 جبرئيل ۱۰۹، ۱۹۷
 جرجانی [خواجه ...] ۱۴۰
 جشنام الخبری [ابو محمد الحسن ...]
 رك : ابو محمد الحسن بن الحسين بن
 علي بن جشنام الخبری
 جعفر [شيخ ...] ۱۲۸
 جعفر بن ابراهيم بن الحسين النقيب [تاج
 الدين ...] ۲۰۵
 جعفر بن احمد [المقتدر بالله ...] ۴۵،
 ۴۸
 جعفر بن الحسين [ابي المعالي ...]
 ۲۰۱، ۲۰۲

حسین دزکی [شیخ جمال الدین ...]
۸۵

حسین کرد و [شیخ ...] ۱۸۸، ۱۸۵
حقوق شیرازی رک : ابو محمد حقوق شیرازی
حکم بن ابی العاص ۲۴
حکیم رک : عمر بن المظفر
حلالی [کریم ...] ۴۵

حمزہ بن موسیٰ ۱۹۷
حمزہ زرکوب [شهاب الدین ...] ۲۰۶
حیدر بن عربشاه بن علی بن عربشاه ۲۰۴
حیدر بن المنور الهاشمی ۲۰۳

« خ »

خاقانی ۳۸
خسرو فیروز بن عضد الدولہ [بهاء الدولہ ...]
۱۴۶، ۵۶، ۵۲

خضر (ع) ۳۸، ۹، ۶
خفیف شیرازی رک : ابو عبد اللہ محمد بن
خفیف شیرازی
الخلیفہ رک : سراج الدین محمود بن
خلیفہ بن عبد السلام بن احمد بن سالبہ

خلیل ۳۸
خمار تکین [رکن الدین ...] ۶۳، ۶۲

« د »

دارا ۴، ۲۶، ۱۲۰
الداعی رک : موسیٰ بن یزید الداعی
داود بن محمد بن فرید الدین روزبهان
۱۸۰

داود طائی ۱۲۹
دزکی رک : حسین دزکی
دقاق نسائی رک : مسعود بن محمد بن علی بن
احمد بن الشیخ علی الدقاق النسائی
دلق (: سرداری از ساسانیان) ۴۱
دمشق خواجه بن چوبان ۱۰۰
دوکی [شیخ ...] ۱۵۵
الدینوری [ممشاد ...] ۱۲۹

الحسین المکی (۱۵۹)

حسام قزوینی ۹۶
حسن بلغاری ۱۹۳
الحسن بن بویه [رکن الدولہ ابو علی ...]
۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹
حسن بن تمورتاش بن چوبان (شیخ ...)
۱۲۰

الحسن بن الحسین بن علی بن جشنام الخبری
رک : ابو محمد الحسن بن الحسین
بن علی بن جشنام الخبری
الحسن بن زید اسود رک : ابو عبد اللہ
الحسن بن زید اسود

حسن بن علی بن ابی طالب ۸۶
حسن کیا [شیخ ...] ۱۵۳

حسویہ ۶۳، ۶۱
حسین [عماد الدین ...] ۱۶۹
الحسین ابو علی بن محمد الاکار ۱۳۰،
۱۳۱

حسین بن ابو محمد مودود ۱۸۳
حسین بن احمد بن الحسین ۱۴۵
حسین بن سلمان الکوفجانی ۱۹، ۲۷۵،
۱۸۵

الحسین بن عبد اللہ المقاریضی رک : ابو علی
الحسین بن عبد المقاریضی

حسین بن علی (ع) ۲۱، ۱۲۹
الحسین بن علی (: ابو احمد صغیر) ۱۳۳
حسین بن محمد (: سرده) ۱۸۱
حسین بن محمد بن سلیمان [صابن الدین ...]
۱۷۴

الحسین بن محمد بن عمر بن عبدان رک :
ابو القاسم الحسین بن محمد بن عمر بن
عبدان

الحسین بن محمد البيطار رک : ابو عبد اللہ
الحسین بن محمد البيطار
حسین بن منصور ۱۲۶

الحسین بن منصور رک : ابو شجاع الحسین بن
منصور

حسین بن موسیٰ ۱۹۷، ۱۹۹

رویم [شیخ ابو محمد ...] ۱۲۶ ،
۱۲۹

« ز »

زاهده خاتون ۶۶ ، ۶۷
زردشت ۲۴ ، ۲۵
زرکوب رک : حسین بن ابو محمد مودود
زرکوب رک : حمزه زرکوب [شهاب
الدين ...]
زرکوب شیرازی رک : مودود بن محمد بن
معین‌الدين محمود [عزالدين ...]
زکریا (پیغمبر) ۲۲
الزکی بن عمر بن بهرام ۱۸۳
الزنجانی رک : محمد بن ابراهیم الزنجانی
[تاج‌الملک والدين ...]
زنگی بن مودود [اتابک ...] ۷۳ ،
۷۴ ، ۱۵۶
زیدان [عمادالدين ...] ۷۵
زیدان بن عثمان ۲۰۶
[زیدالنار] بن موسی ۱۹۷
زین‌الدين رک : ابوسعید بن صالح بن مؤید
زین‌الدين رک : علی [شیخ زین‌الدين ...]
زین‌العابدین رک : علی بن الحسین
بن امیر المؤمنین علی بن ابیطالب

« س »

سبکتکین ۴۸
سجاسی رک : رکن‌الدين سجاسی
سراج‌الدين [خواجه ...] ۱۸۴
سراج‌الدين رک : عمر مبارک
الدين ...
سراج‌الدين رک : محمد بن ...
سالک
سراج‌الدين رک : مکرم بن ...
سراج‌الدين [ملک ...] ۱۰۱
سراج‌الدين فضل‌ابو ۹۵
سراج‌الدين محمود بن خافق بن عبدالسلام
بن احمد بن سالک ۱۳۰ ، ۱۵۴

« ذ »

ذوالقرنین رک : اسکندر

« ر »

رازی رک : فخرالدين ابی‌عبدالله عمر
رازی [خواجه امام ...]
الراضی بالله بن القاهر بالله ۴۶ ، ۵۳
رستم ۴ ، ۱۰۷
رسول رک : محمد بن عبدالله (ص)
رشیدشاهی [کریم‌الدين ابوالمیمون ...]
۱۵۷ ، ۱۷۴ ، ۱۸۲
رکن‌الدوله رک : حسن بن بویه
رکن‌الدوله ابوعلی رک : الحسن بن بویه
رکن‌الدين رک : خمارتکین [رکن‌الدين ...]
رکن‌الدين رک : شهاب‌الدين بن نجم‌الدين
رکن‌الدين رک : عبدالله بن عثمان القزوينی
رکن‌الدين [ملک ...] ۱۰۱
رکن‌الدين (حاجی ...) رک : منصور
(بن ابوالمعالی المظفر بن سعدالدين)
رکن‌الدين [حاجی ...] رک : منصور بن
المظفر بن محمد بن ... روزبهان بن
ظاهر
رکن‌الدين سجاسی ۱۶۳ ، ۱۸۶
رکن‌الملک والدين بن الصدرالدين بن
محمد بن صفی ۱۹۱
روزبهان رک : داود بن محمد بن فریدالدين
روزبهان
روزبهان [شیخ ...] ۱۹ ، ۱۵۴ ،
۱۵۶ ، ۱۶۳ ، ۱۷۰ ، ۱۸۷ ، ۲۰۲
روزبهان (فریدالدين ...) ۱۶۵
روزبهان بن ابی‌نعمان البقایی الفسوی رک :
ابو محمد روزبهان بن ابی‌نعمان البقایی
الفسوی
روزبهان بن علی [شهاب‌الدين ...] رک :
شهاب‌الدين روزبهان بن علی
روزبهان ثانی ۱۶۳

سلم [شیخ ...] ۱۵۸
 سلمان فارسی ۲۲
 سلیمان (ع) ۸، ۲۵، ۲۹، ۴۰، ۷۴،
 ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲،
 ۱۴۴، ۱۷۳

سلیمان بن موسیٰ ۱۹۷
 سنجر بن ملکشاہ ۶۱، ۶۴، ۶۵
 سنقر [اتابک ...] ۷۳
 سنقر بن مودود [اتابک مظفرالدین ...]
 ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۱۵۵، ۱۵۶

سوسی [شیخ ...] ۱۹۴
 سوغونجاق نوئین ۹۰، ۹۱، ۹۲
 سونجاق ۱۸

سیرافی [محمد ...] ۷۹
 سیف الدین: رک : یوسف [سیف الدین ...]

« ش »

شاپور بن اردشیر بابک ۲۸
 شاپور ذوالاکتاف ۴۰
 شاشی رک : کریم الدین شاشی
 الشافعی الشیرازی رک : ابونصر محمد بن
 یحیی الشافعی الشیرازی

شاہ مندر : رک : مندر بن عبداللہ بن مندر
 شبلی : رک : ابوبکر شبلی
 الشرابی : رک : ابومنصور بن عبدالرحیم
 بن محمد بن یحیی الشرابی

شرابی [قاضی یحیی ...] ۱۵۷
 شرف الدولہ ابوالقوارس : رک : شیرزاد بن
 عضدالدولہ

شرف الدین : رک : محمود شاہ بن محمد بن
 فضل اللہ

شرف الدین ابراہیم زنجانی : رک : ابراہیم
 الزنجانی

الشقیق البلخی ۱۳۰
 شمس الدولہ (: ملک یهود) ۹۱، ۹۶،
 ۹۷

شمس الدین : رک : محمد (شمس الدین

سردہ رک : حسین بن محمد
 السروستانی رک : ابوالقاسم عبدالرحیم بن
 محمد السروستانی

السری بن السقطی ۱۲۹
 سربیح رک : ابوالعباس بن سربیح
 سعد بن بی بکر بن سعد بن زنگی
 [اتابک ...] ۸۶

سعد بن زنگی بن مودود سلغری [اتابک
 مظفرالدین ابوشجاع ...] ۷۵،
 ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۱۶۰،
 ۱۶۱، ۲۰۳

سعد الدین رک : ادیب صالحانی
 سعد الدین رک : محمد بن المظفر [سعد
 الدین ...]

سعد بن الدین رک : محمود بن محمد بن الحسین
 سعد الدین [خواجہ ...] رک : یحیی بن
 عماد الدین الحسین بن محمود
 الصالحانی

سعد الدین ابومنصور : رک : محمد بن
 المظفر ۱۹۳

سعد کوچک [اتابک ...] ۱۹۳
 سعد وقاص ۴۱

سعید رکن الدین ۱۷۳
 سلامان ۷۸

سلجوق بن سلیمان ۵۹
 سلجوق شاہ بن سلغرشاہ بن اتابک زنگی
 ۸۷، ۸۸، ۸۹

سلطان ابوالفتح رک : مسعود [سلطان
 ابوالفتح ...]

سلطان خاتون ۱۰۳
 سلطان الدولہ رک : فنا خسرو بن بہاء
 الدولہ بن عضد الدولہ

سلطان الدولہ [بن بہاء الدولہ ...] ۵۷
 سلطان الدولہ بن عضد الدولہ ۵۲

سلغرشاہ [مظفرالدین ...] ۱۰۰
 سلغم ۸۹

امیر ...)
 شمس الدین رک : صابین قاضی
 [شمس الدین ...]
 شمس الدین رک : محمد [ملک شمس-
 الدین ...]
 شمس الدین رک : عمر مشہدی صلی
 [شمس الدین ...]
 شمس الدین رک : محمد بن الامام
 شمس الدین [خواجہ ...] رک : صفی
 شمس الدین رک : محمد بن محمد الجوینی
 شمس الدین ابی سعد محمود بن یعقوب
 ۱۸۷
 شمس الدین صاحب دیوان [خواجہ ...]
 ۹۶
 شمس الدین محمد بن رکن الدین ۱۵۷
 شمس الدین ملک ۹۲
 شمس المعالی قابوس ۴۹
 شمس الملہ رک : محمد بن صفی الدین
 عثمان الکرمانی
 شمس الملہ والدین ابوالمفاخر رک : عمر بن
 المظفر
 شوانی رک : ابو نصر محمد بن یحیی الشافعی
 الشیرازی
 شہاب الدین رک : ابوبکر بن نجم الدین بن ...
 شہاب الدین رک : ابو الخیر زرکوب
 شہاب الدین رک : حمزہ زرکوب
 شہاب الدین رک : محمد بن احمد البیضاوی
 شہاب الدین روزبہان بن علی ۱۵۹
 شہاب الدین بن نجم الدین ۱۵۷
 شہاب الدین تورہ بشتی [امام ...] ۸۲
 شہاب الدین روزبہان بن علی (: بن ابو محمد
 عبداللہ الملکی) ۱۵۹
 شہاب الدین زرکوب ۱۳۵
 شہاب الدین سہروردی ۱۶۳ ، ۱۶۶ ،
 ۱۸۳
 شہربانو (: دختر پرویز) ۲۱
 شہرک بن مرزبان ۲۴
 شہریار ۱۳۲ ، ۱۴۵

شیخ الاسلام رک : شہاب الدین روزبہان بن
 علی
 شیخ الاسلام رک : قطب الدین ابو محمد
 عبداللہ بن علی بن الحسن المکی
 شیخ الشیوخ بیضاء رک : ابو الحسن بن
 احمد بن سالیہ بیضاوی
 شیخ علی الدیلمی ۱۳۳
 شیخ غازی رک : ابو اسحاق ابراہیم بن
 شہریار الکا زرونی
 شیخ کبیر رک : ابو عبداللہ محمد بن
 خفیف الشیرازی
 شیخ مرشد ۱۴۷ ، ۱۴۸ ، ۱۴۹
 شیرزاد بن بہاء الدولہ [قوام الدولہ ...]
 ۵۶
 شیرزاد بن عضد الدولہ (شرف الدولہ
 ابو الفوارس ...) [۵۲ ، ۵۳ ،
 ۵۶
 شیرویدہ ۵۱

« ص »

صابی ۶۹ ، ۷۶
 صاحب ۶۹
 صادق [امیر ...] ۹۹
 صالح شاہ فرورز ۱۳۱
 صابین الدین رک : حسین بن محمد بن سلیمان
 صابین قاضی [شمس الدین ...] ۱۰۶
 صدر الدین رک : مظفر [صدر الدین ...]
 صدر الدین اشہمی [مولانا ...] ۸۲
 صدر الدین مظفر ۱۷۹
 صفی [خواجہ شمس الدین ...] ۱۶۶
 صفی الدین رک : عثمان بن ...
 صفیاء الدولہ رک : عثمان بن ...
 صفیاء الدولہ ...]
 صدیقی : رک : ابو جعفر صدیقی

« ضی »

ضیاء الدین رک : ابو النجیب

عبدالسلام بن عبدالصمد القلانسی
[ابوالحسین ...] ١٤٣
عبدالسلام بن محمد بن عبدالرحمن
المقاریضی : رك : ابوسعید عبدالسلام بن
محمد بن عبدالرحمن المقاریضی
عبدالغزیز [ملك عزالدین ...] ٩٩ ،
١٠٠
عبدالغزیز ادمی [ابوالمبارك...] ١٨٥
عبدالغزیز بن محمد بن منصور بن ابراهیم
١٥٦
عبدالقادر جیلی ١٥٨ ، ١٦٠
عبدالله بن احمد بن عبدالله بن عون القرشی
[ابوالحسن ...] ١٤٣
عبدالله ازركانی [شيخ ...] ١٣٥
عبدالله انصاری ١٠١
عبدالله بلیانی [اوحدالدین ...] ١٩٤
عبدالله بن جعفر الازرقانی رك : ابو-
عبدالرحمن عبدالله بن جعفر الازرقانی
عبدالله بن الخفیف رك : ابو محمد عبدالله بن
الخفیف
عبدالله بن عباس ٢٤
عبدالله بن عثمان القزوینی [ركن الدین...] ١٧٥
عبدالله بن علی بن الحسین المکی [قطب-
الدین ابو محمد ...] رك : قطب-
الدین ابو محمد عبدالله بن علی بن
الحسین المکی
عبدالله بن علی بن سعد العلوی ٢٠٤
عبدالله بن عمر ١٨٢ ، ١٩٣
عبدالله بن مسعود بن محمد بلیانی ١٨٦
عبدالله بن عثمان القزوینی [ركن الدین...] ١٧٦ ، ١٧٥
عبدالملك بن مروان ٤٣ ، ٤٤
عبدالمهیمن ١٦٨
عبدالودود بن داود ١٨١
عبدالوهاب [ابوالوقت ...] (: بن
ابوالمعالی المظفر بن سعد الدین)
١٧٩

« ط »

الطائی [داود ...] ١٣٠
طاشمنكو ٩٣
طاووس الحرمین رك : ابوالخیر اقبال بن
عبدالله بن الحسین
ظاهر (: بن ابوالمعالی المظفر بن
سعد الدین) ١٧٩
طایع الله (: خلیفه) ٥٣
طغاجار [امیر ...] ٩٢
طغرل (: ابی طالب محمد) ٦٠
طغرل [اتابك مظفر الدین ... بن اتابك
سنقر] ٧٤
طغی رك : حاجی طغی
طهمورث ٢٨

« ظ »

ظہیر الدین ابراهیم رك : ابراهیم
[ظہیر الدین]

« ع »

عباس بن موسی ١٩٧
عبدالرحمن (بن) ابی بکر [نجم الدین...] ١٦٣
عبدالرحمن [بن] علی بن بزغش ١٩١
عبدالرحمن بن محمد بن سعید الاقلیدی
١٥٨
عبدالرحمن بیضاوی ٢٠٢
عبدالرحمن سلمی ١٢٨
عبدالرحمن المقلب [عزالدین...] ١٨٨
عبدالرحیم سلمانی [فخر الدین ...] ٢٠٦
عبدالرقیب ١٦٨
عبدالسلام [شيخ ابو الفتح ...] ١٤٩
عبدالسلام بن ابی ربیع رك : عماد الدین
ابوطاهر عبدالسلام بن ابی ربیع
عبدالسلام بن سالبه البیضاوی رك :
ابو الفتح عبدالسلام بن ابی الحسین بن
احمد بن سالبه البیضاوی

عبدالوهاب بن سكينه البغدادي ۱۸۰
 عبيدالله بن موسى ۱۹۷
 عثمان [شيخ صفى الدين ...] ۱۶۵
 عثمان بن ابى العاص ۲۴
 عثمان بن عفان ۲۴ ، ۴۱ ، ۲۰۶
 عثمان كرماني [صفى الدين ...] ۱۶۴ ، ۱۶۵
 العجلي رك : ابو الفتوح العجلي
 عجمي رك : حبيب عجمي
 عنرا ۳۶
 عروس رك : محمد بن يزيد
 عروه [شيخ ...] ۲۰۷
 عز الدين رك : اسحق [عز الدين ...]
 عز الدين رك : عبدالرحمن المقلب
 عز الدين رك : محمد بن فريد الدين
 روزبهان
 عز الدين رك : محمد بن فريد
 عز الدين [ملك ...] ۱۰۰ ، ۱۰۱
 عز الدين بنجره ۷۴
 عز الدين زر كوب ۱۸۵ ، ۲۰۵ ، ۲۰۶
 عز الدين عبدالرحمن رك : عمو نمرد
 عز الدين قوهدي [خواجه ...] ۱۰۰ ، ۱۰۲
 عز الدين قيسى [مولانا ...] ۸۲
 عز الدين يزدى ۱۸۵
 عز الملوك رك : مرزبان بن سلطان الدوله
 عضد الدوله ۱۸ ، ۲۳ ، ۲۹ ، ۳۵ ، ۴۱ ، ۴۲ ، ۴۴ ، ۴۸ ، ۴۹ ، ۵۰ ، ۵۱ ، ۵۲ ، ۵۳ ، ۵۴ ، ۵۵ ، ۶۳ ، ۶۴ ، ۱۲۴ ، ۱۲۶ ، ۱۲۸ ، ۲۰۱ ، ۲۰۳
 عفيف الدين رك : محمد بن عبدالرحمن
 عفيف الدين رك : محمد بن قطب الزمان
 عبدالرحمن
 علاء الدوله [اتابك ...] ۸۷
 علاف رك : ابوبكر هبة الله بن الحسن
 العلوى رك : عبدالله بن على بن سعد العلوى
 على [شيخ زين الدين ...] ۱۸۹
 على بن ابى طالب [امير المؤمنين ...] ۷۷ ، ۱۱۶ ، ۱۲۹ ، ۱۳۰ ، ۱۳۸

على بن بزغش [نجيب الدين ...] ۱۹ ، ۱۷۷
 على بن بويه [ابو الحسن ...] ۴۶ ، ۴۸
 على بن الحسين (: پدر فضلوويه) ۶۱
 على بن الحسين بن امير المؤمنين على بن ابي طالب [زين العابدين ...] ۲۱ ، ۱۲۹
 على بن حمزه ۲۰۰ ، ۲۰۱ ، ۲۰۲
 على بن عبدالله كردو [ابو الحسن ...] ۱۷۴
 [على بن] عربشاه بن امير انبى الحسينى ۲۰۴
 على بن محمد النيريزى [ارشد الدين ...] ۱۶۰ ، ۱۶۹ ، ۲۰۲
 على بن محمود شاه ۱۱۶
 على بن مسعود بن نجم الدين محمد ۱۸۷
 على بن موسى (ع) ۱۲۹ ، ۱۹۷ ، ۲۰۰
 على به كوارى [ابو الحسن ...] ۱۴۰ ، ۱۴۷
 على پادشاه ۱۰۴
 على شلوويه ۱۴۱
 على لالا [شيخ ...] ۱۶۰
 عماد الدوله ۲۲ ، ۲۶ ، ۲۷ ، ۵۷ ، ۱۲۴ ، ۱۳۸ ، ۲۰۰
 عماد الدوله رك : قاورد [عماد الدوله ...]
 عماد الدين ابوتراپ رك : ابوتراپ
 عماد الدين رك : ابوربيع [عماد الدين ...]
 عماد الدين رك : حسين [عماد الدين ...]
 عماد الدين رك : زردان [عماد الدين ...]
 عماد الدين [سيد ...] ۹۲ ، ۹۵
 عماد الدين ابوطاهر عبدالسلام بن ... ۱۷۰
 عماد الدين حسن [...] ۱۶۹
 عماد الدين ميراني ۷۸ ، ۸۲
 عمار بن ياسر ۱۲۹
 عمر (: بن ابو المعالي المظفر بن سعد الدين) ۱۷۹
 عمر بن خطاب ۲۴ ، ۱۳۰

عبدالوهاب بن سكينه البغدادي ۱۸۰
 عبيدالله بن موسى ۱۹۷
 عثمان [شيخ صفى الدين ...] ۱۶۵
 عثمان بن ابى العاص ۲۴
 عثمان بن عفان ۲۴ ، ۴۱ ، ۲۰۶
 عثمان كرماني [صفى الدين ...] ۱۶۴ ، ۱۶۵
 العجلي رك : ابو الفتوح العجلي
 عجمي رك : حبيب عجمي
 عنرا ۳۶
 عروس رك : محمد بن يزيد
 عروه [شيخ ...] ۲۰۷
 عز الدين رك : اسحق [عز الدين ...]
 عز الدين رك : عبدالرحمن المقلب
 عز الدين رك : محمد بن فريد الدين
 روزبهان
 عز الدين رك : محمد بن فريد
 عز الدين [ملك ...] ۱۰۰ ، ۱۰۱
 عز الدين بنجره ۷۴
 عز الدين زر كوب ۱۸۵ ، ۲۰۵ ، ۲۰۶
 عز الدين عبدالرحمن رك : عمو نمرد
 عز الدين قوهدي [خواجه ...] ۱۰۰ ، ۱۰۲
 عز الدين قيسى [مولانا ...] ۸۲
 عز الدين يزدى ۱۸۵
 عز الملوك رك : مرزبان بن سلطان الدوله
 عضد الدوله ۱۸ ، ۲۳ ، ۲۹ ، ۳۵ ، ۴۱ ، ۴۲ ، ۴۴ ، ۴۸ ، ۴۹ ، ۵۰ ، ۵۱ ، ۵۲ ، ۵۳ ، ۵۴ ، ۵۵ ، ۶۳ ، ۶۴ ، ۱۲۴ ، ۱۲۶ ، ۱۲۸ ، ۲۰۱ ، ۲۰۳
 عفيف الدين رك : محمد بن عبدالرحمن
 عفيف الدين رك : محمد بن قطب الزمان
 عبدالرحمن
 علاء الدوله [اتابك ...] ۸۷
 علاف رك : ابوبكر هبة الله بن الحسن
 العلوى رك : عبدالله بن على بن سعد العلوى
 على [شيخ زين الدين ...] ۱۸۹
 على بن ابى طالب [امير المؤمنين ...] ۷۷ ، ۱۱۶ ، ۱۲۹ ، ۱۳۰ ، ۱۳۸

[فخرالدين ...]
 فخرالدين [امير ...] ۱۷۶
 فخرالدين [ملك ...] ۱۰۱
 فخرالدين ابى عبدالله عمر رازى [خواجه
 امام ...] ۱۶۰ ، ۷۸
 فخرالدين پيرك ۱۰۴
 فخرالدين فخرآور ۱۹۲
 فريدالدين رك : روزبهان [فريدالدين ...]
 فريدالدين ماضى [خواجه ...] ۱۶۶
 فضل برمكى رك : فضل بن يحيى برمكى
 الفضل بن محمد ۱۳۲ ، ۱۳۳ ، ۱۳۴ ،
 ۱۴۷
 فضل بن يحيى برمكى ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۵
 فضل الله بن موسى ۱۹۷
 فضلوويه شبانكاره ۲۶ ، ۴۵ ، ۵۷ ، ۶۱ ،
 ۶۲
 فنا خسرو رك : عضدالدوله
 فنا خسرو بن بهاءالدوله بن عضدالدوله
 ۱۴۶ ، ۵۶
 فولادستون بن عزالملوك رك : ابومنصور
 فولادستون بن عزالملوك
 فهلون سام ۲۱
 فهندر (: از نسل هرمز) ۴۰ ، ۴۱
 الفيروز آبادى رك : ابواسحق ابراهيم بن
 على بن يوسف الفيروز آبادى
 فيروز آبادى [يوسف ...] ۱۴۶
 فيروز خسرو [جلال الدوله ...] ۵۷
 « ق »
 قابوس ۵۱
 قادر بالله بن المقتدر بن الرضى بالله ۵۶
 قاسم بن موسى ۱۹۷
 قاضى شرابى رك : شرابى
 قاورد [عماد الدوله ...] ۵۷
 قاهر بالله ۴۷
 قباد بن فيروز ۸ ، ۳۱
 قتلمش ۲۵ ، ۵۴
 قراجة [اتابك ...] ۶۴ ، ۶۵

عمر بن عبدالعزيز ۴۳
 عمر بن عبدالله ۱۷۷
 عمر بن فخرالدين ابى عبدالله محمد بن
 ابوالمفاخر [...] ۱۷۹ ، ۱۸۰
 ۱۸۲ ، ۹۱
 عمر بن محمد بن عمويه [ابو حفص ...]
 ۱۲۹
 عمر بن المظفر [شمس الملة و الدين
 ابوالمفاخر] ۱۷۹ ، ۱۸۰
 عمر السهروردي ۱۲۹ ، ۱۷۰ ، ۱۸۲
 عمر مباركى [سراج الدين ...] ۱۶۷
 عمر مشهدى صلى [شمس الدين ...]
 ۹۰
 عمرو بن عثمان ۱۴۲
 عمرو بن الليث ۴۳ ، ۴۴ ، ۴۵
 عمو اسمعيل ۱۸۸
 عمو نمر ۱۶۷ ، ۱۸۸
 عميد ۱۷۶
 عميد الدوله ۴۲ ، ۶۱
 عميدالدين رك : ابونصر [خواجه عميد
 الدين ...]
 عميدالدين ابونصر [خواجه ...] رك :
 اسعد الفارسى
 عيسى (ع) ۱۵ ، ۳۹
 « غ »
 غازان محمود ۹۹
 غياث الدين رك : ابوشجاع [غياث
 الدين ...]
 غياث الدين رك : كيخسرو [امير
 غياث الدين ...]
 غياث الدين [سلطان ...] ۸۰
 « ف »
 فارس بن فهلون سام بن نوح ۲۱
 فخرالدوله ۴۹ ، ۵۲
 فخرالدين ابوبكر رك : ابوبكر [فخر
 الدين ...]
 فخرالدين رك : عبدالرحيم سلمانى

کردو رک : ابوالحسن علی بن عبداللہ
کردو
کردوجین ۱۰۳
کریم الدین ابوالمیمون رک : رشیدشاشی
[کریم الدین ابوالمیمون ...]
ککجہ ۸۰ ، ۹۰
کمال (: شاعر) ۱۳
کمال الدین رک : ابوالخیر بن مصلح
المتطبب
الکمال الساوی رک : تاج الدین ابی سعد
الکمال الساوی
الکوفجانی رک : حسین بن سلمان الکوفجانی
کیخاتواخان ۹۷
کیخسرو ۸ ، ۱۵ ، ۳۱ ، ۱۲۱
کیخسرو [امیر غیاث الدین ...] ۱۰۲ ،
۱۰۴ ، ۱۰۵
کیقباد ۱۱۲
کیومرث ۲۳

« م »

مانی ۳۸
مأجوج ۱۱۵
مأمون ۲۵ ، ۱۵۵ ، ۲۰۰ ، ۲۰۱
مؤمل بن محمد الجمالی ۱۵۱ ، ۱۵۳ ،
۱۵۳
مؤیدالدولہ [احمد ...] ۵۸
المبارک بن محمد بن المبارک ۱۵۶
مبارکشاه [فخر الدین ...] ۹۷
مبارک کھری [شیخ ...] ۱۶۰ ،
۱۶۶ ، ۱۷۵
المتنبی رک : ابوالطیب متنبی ۵۸ ، ۲۹
مجدبن عبداللہ رک : حسام الدین مجدبن
عبداللہ (: بن علی بن الحسن الملکی)
۱۵۹
مجدالدین رک : اسعد [مجدالدین ...]
مجدالدین رک : اسمعیل نیکروز الفالی
مجدالدین ابویعلی [سید ...] ۲۰۵
مجدالدین رومی ۹۷
مجدالدین فرغانی ۱۸۷

القرشی رک : ابوالحسن عبداللہ بن احمد بن
عبداللہ بن عون القرشی
القرنی رک : اویس القرنی
قرہ محمد ۱۰۳
قزوینی رک : حسام قزوینی
القزوینی رک : عبداللہ بن عثمان القزوینی
[رکن الدین ...]
قطان ۳۹
قطب الدین رک : محمد [قطب الدین ...]
قطب الدین رک : احمد [قطب الدین ...]
قطب الدین رک : ملک هرموز
قطب الدین [سید ...] رک : انجو [سید
قطب الدین ...]
قطب الدین [مولانا ...] رک : سیرافی
[محمد ...]
قطب الدین ابوسعید رک : محمد السیرافی
قطب الدین ابو محمد عبداللہ بن علی بن
الحسین المکی ۱۵۸
قطب الدین ابهری ۱۸۶
القلانسی رک : ابوالحسن عبدالسلام بن
عبدالصمد القلانسی
قوام الدولہ رک : بہاء الدولہ خسرو فیروز بن
عضد الدولہ ۵۶
قوام الدولہ : رک : شیرزاد بن بہاء الدولہ
قوام الدولہ [حاجی ...] ۱۵ ، ۱۵۳
قوام الدین رک : قوام الدین بخاری
قوام الدین [ملک ...] ۱۰۱
قوام الدین بخاری ۹۲ ، ۹۳
قوة الدین [شیخ ...] رک : ابوسعید بن
عبدالملک بن علی
قوہدی رک : عزالدین قوہدی [خواجہ ...]
قیسی رک : عزالدین قیسی [مولانا ...]
« ک »
الکازرونی [ابواسحق ابراہیم ...]
رک : ابواسحق ابراہیم بن شہریار
الکازرونی
کبری الخوارزمی رک : نجم الدین ابی
الجناب

- محمد بن رکن الدین رک : شمس الدین
محمد بن رکن الدین
محمد بن سعدان المقاریضی [ابوشجاع...]
۱۵۶ ، ۱۵۴
- محمد بن سعد بن اتابک ابی بکر بن سعد بن
زنگی [اتابک ...] ۸۷ ، ۸۶
محمد بن شیخ نجم الدین عبدالرحمن
[موفق الدین ...] ۱۶۴
محمد بن صفی الدین عثمان الکرمانی
[شمس الملة ...] ۱۶۴ ،
۱۶۵
- محمد بن عبدالرحمن [عفیف الدین ...]
۱۶۷
- محمد بن عبدالرحمن المقاریضی رک :
ابوعبدالله محمد بن عبدالرحمن
المقاریضی ۱۳۵
محمد بن عبدالله (ص) ۴ ، ۱۳۰ ، ۱۴۸ ،
۱۶۴ ، ۲۰۰ ، ۲۰۳ ، ۲۰۶
- محمد بن عبدالله بن عبیدالله رک : ابوعبدالله
محمد بن عبدالله بن عبیدالله ۱۳۸
محمد عزالدین اسحق بن ابی المعالی
۲۰۴
- محمد بن علی بن محمد [نجیب الدین...]
۱۸۵
- محمد بن علی بن مسعود ۱۹۴
محمد بن فرید [عزالدین ...] ۱۶۵
محمد بن فرید الدین روزبهان [عزالدین...]
۱۶۶
- محمد بن قطب الزمان عبدالرحمن
[عفیف الدین ...] ۱۸۸
محمد بن مالک [ملک شمس الدین ...]
۹۱
- محمد بن محمد الجوینی [شمس الدین...]
۹۹
- محمد بن محمود شاه [امیر ...] ۱۰۵
محمد بن مسعود بن ملک شاه ۶۶
محمد بن المظفر [سعد الدین ابو منصور...]
۱۷۹ - ۱۸۰
- محمد بن المظفر بن المنصور [مبارز الدین...]

- محمد (: بن ابوالمعالی المظفر بن سعد
الدین ...) ۱۷۹
محمد (: برادر سلطان ابوالفتح مسعود)
۶۹
- محمد [امیر ...] ۱۰۵
محمد [افضل الدین ...] ۱۶۹
محمد [سلطان ...] الجایتو بن ارغون
محمد [امین الدین ...] ۱۸۷
محمد [تاج الدین ...] ۲۰۴ ، ۸۱
محمد [سلطان ...] (: بن مسعود بن
ملکشاه) ۶۶ - ۶۷ - ۶۸ ،
۷۵ ، ۹۹ - ۱۰۰
- محمد [شمس الدین امیر ...] ۱۰۲
محمد [قطب الدین ...] ۲۰۲
محمد [مقدم الدین ...] ۱۸۴
محمد [ملک شمس الدین ...] ۱۰۱
محمد الامین ۴۴ ، ۴۵ ، ۸۶
محمد الباقر (ع) ۱۲۹
- محمد باکویه [ابوعبدالله ...] ۱۳۹
محمد بن ابراهیم الزنجانی [تاج الملة
والدین ...] ۱۹۳
- محمد بن ابی نصر الشیرازی رک : ابوطاهر
محمد بن ابی نصر الشیرازی
محمد بن احمد بن سلمان [ابو محمد
عبدالله ...] ۵۳
- محمد بن احمد البیضاوی [شهاب الدین
ابوبکر ...] ۱۵۷
- محمد بن الامام [خواجه شمس الدین ...]
محمد بن الامام المقرئ [جمال الدین...]
۱۸۴
- محمد بن ایوب الاردیلی [ابوزرعہ
عبدالوہاب ...] ۱۳۷
محمد بن تکش [سلطان ...] ۱۷۵ ،
۷۶
- محمد بن جنید بن روزبهان الکتکی
[ابوذر ...] ۱۶۸
- محمد بن الحاج عثمان الخراسانی ۱۹۲
محمد بن الحسین سرده ۱۸۱
محمد بن الخلیل ۱۲۵

۱۷۸ ، ۱۲۴ ، ۱۰۲ ، ۱۰۱ ، ۵۵
 محمود [شیخ نجم‌الدین ...] ۱۶۷
 محیی‌السنة ۱۶۹ - ۱۷۱ ، ۱۷۵ ،
 ۱۸۵
 مرتضی سید عزالدین رك : اسحق [بن]
 ضیاء‌الدین علی بن عربشاه
 مرتضی سید مجدالدین اسمعیل ۲۰۲
 المرتعش ۱۲۸
 مرداویج ۴۷
 مردوز رك : محمود بن محمود ۱۸۴
 مرزبان بن سلطان الدولت بن بهاء‌الدوله
 [عماد‌الدین عز‌الملوك ...] ۵۷
 مرشد [شیخ ...] ۱۳۲
 مریم ۳۷
 مسافریك ۱۰۳ ، ۱۰۴
 مستعرب رك : جمال‌الدین مستعرب
 مستكفی [خلیفه ...] ۴۶
 مسعود (: بن ابوالمعالی المظفر بن
 سعد‌الدین ...) ۱۷۹
 مسعود [سلطان ابوالفتح ...] ۶۹
 مسعود [مقرب‌الدین ابوالمناجر ...]
 ۸۴
 مسعود بن بدر [امیر مقرب‌الدین ...]
 ۱۹۷
 مسعود بن سلطان محمود ۵۵ ، ۶۰ ، ۶۷
 ۶۸ ، ۷۰ ، ۱۷۹
 مسعود بن محمد ۶۹
 مسعود بن محمد بن علی بن احمد بن السیخ
 علی‌الدقاق النسائی ۱۸۶
 مسعود بن محمود بن ابی‌الفتح السیرافی
 ۱۹۲
 مسعودشاه [حلال‌الدین ...] ۱۰۳ ،
 ۱۰۴ ، ۱۰۵ ، ۱۱۱ ، ۱۱۲ ، ۱۱۳
 مسیح ۳۷
 معری رك : جمال‌الدین معری
 معظمی رك : محمد بن عبدالمعظمی
 مظفر [مندر‌الدین ...] ۱۷۹
 المظفر بن سعد‌الدین محمد بن المظفر [بن]
 روزبهان رك : ابوالمعالی المظفر بن

۱۸ ، ۱۲۰ ، ۱۲۱ ، ۱۲۴
 محمد بن معین [الدین...] ۱۶۱
 محمد بن ممانی ۶۱
 محمد بن مودود زرکوب رك : ابوالفضل
 محمد بن مودود زرکوب [عماد
 الدین ...] ۱۷۰
 ۱۷۰
 محمد بن موسی ۱۹۷ ، ۱۹۹
 محمد بن الهیثم ۲۰۶
 محمد بن یحیی ۶۱
 محمد بن یزید ۱۴۲ ، ۱۴۳ ، ۱۴۴
 محمد بن یوسف ۱۷ ، ۳۳ ، ۳۴ ، ۳۵ ،
 ۴۳ ، ۴۴
 محمدیك ۹۰
 محمد خوارزمشاه [سلطان ...] ۷۸
 محمد السیرافی [قطب‌الدین ابوسعید...]
 ۱۹۲
 محمدشاه بن سلغرشاه بن اتابك سعد بن زنگی
 [اتابك ...] ۸۷ ، ۸۸
 محمد [شیرازی ...] [اصیل‌الدین...]
 ۱۸۶
 محمد علاف بن اویس [شیخ ...] ۱۳۵
 محمد علی لر ۹۳
 محمد فزاری [ابوطاهر ...] ۱۵۱
 محمد یزدی [نجیب‌الدین ...] ۸۳
 محمود بن ... احمد بن سالبه [سراج‌الدین...]
 ۱۵۴
 محمود بن سبکتکین ۴۸ ، ۶۰
 محمود بن سلطان مسعود بن ملکشاه [ابوالفتح
 ملکشاه ...] ۶۶
 محمود بن محمد بن الحسین [سعد‌الدین...]
 ۱۶۸
 محمود بن محمد القزوینی ۱۸۳
 [محمود] بن محمود ۱۸۴
 محمود بن ملکشاه بن الب ارسلان ۶۲
 محمود بن یعقوب رك : شمس‌الدین ابی‌سعد
 محمود بن یعقوب ۱۸۷
 محمودشاه بن محمد بن فضل‌الله [شرف
 الدین ...] ۱۷ ، ۱۸ ، ۴۳ ،

سعدالدين محمد بن . . . مظفر بن
 ياقوت ۴۵ ، ۴۶ ، ۴۷ ، ۱۲۸
 مظفر الدين رك : سنقر بن مودود [اتابك
 مظفر الدين ...]
 مظفر الدين رك : سلغرشاه [مظفر الدين ...]
 مظفر الدين [اتابك ...] رك : طغرل
 مظفر الدين ابوشجاع [اتابك ...] رك :
 سعد بن زنگی بن مودود سلغری
 مظفر الدين قطلغ خان [اتابك ...] رك :
 ابوبكر بن سعد بن زنگی بن مودود -
 السلغری
 مظهر الدين زيدانی ۱۷۴
 معاذ جبل ۲۰۷ ، ۲۰۸
 معتضد ۴۴
 معروف ۱۲۹
 معن بن زائده ۱۳ ، ۱۵
 معين رك : احمد بن ابی الخیر
 معين الدين رك : ابوذر كتكی [ملك
 معين الدين ...]
 معين الدين [بن مودود زر كوب شیرازی]
 ۱۲۴
 معين الدين كنگی ۱۲۹
 معين الدين محمود ۱۶۲
 المقاریضی رك : ابوسعید عبدالسلام بن
 محمد بن عبدالرحمن المقاریضی
 المقاریضی رك : ابو عبدالله محمد بن
 عبدالرحمن المقاریضی
 المقاریضی [ابوعلی الحسین ...] رك :
 ابوعلی الحسین بن عبدالله المقاریضی
 المقاریضی [ابو الفتح ...] ۱۳۶
 المقتدر بالله رك : جعفر بن احمد
 المقتدی بامر الله ۱۴۷
 مقدم الدين رك : محمد [مقدم الدين ...]
 مقرب الدين رك : مسعود بن بدر
 مكرم بن ابی العلاء الفالی [سراج الدين ...]
 ۱۷۰ ، ۱۷۲ ، ۱۷۴
 المکی رك : قطب الدين ابو محمد عبدالله بن
 علی بن الحسین المکی
 ملكشاه بن سلطان محمود بن محمد بن

سلطان ملكشاه بن البارسلان ۶۱ ،
 ۶۷ ، ۶۸ ، ۷۰ ، ۷۱
 ملك شمس الدين رك : محمد بن مالك
 ملك شمس الدين محمد بن مالك ۹۱ ،
 ۹۶ ، ۹۷
 ملك عز الدين رك : عبدالعزیز [ملك
 عز الدين ...]
 ملك قاورد ۴۵
 ملكه خاتون (: دختر اتابك سعد بن
 زنگی) ۷۶ ، ۱۷۸
 ملك هرموز [قطب الدين ...] ۱۷۹
 ملك يهود رك : ملك شمس الدين محمد بن
 مالك ، ونيز ، شمس الدوله
 مناور الديلمی رك : ابوالمقاتل مناور الديلمی
 مناور فر كوه رك : ابوالمقاتل مناور
 فر كوه
 منذر بن عبدالله بن منذر ۲۰۷
 منذر بن عبدالله بن منذر ۲۰۷
 منصور [حاجی ركن الدين ...] (: بن
 ابوالمعالی المظفر بن سعد الدين ..)
 ۱۷۹
 منصور [بن] ابی علی [شیخ ...] ۱۳۸
 منصور بن المظفر بن محمد بن مظفر بن
 روزبهان بن طاهر [حاجی ركن -
 الدين ...] ۱۷۹ ، ۱۹۰
 منكو برس [اتابك ...] ۶۵ ، ۶۶
 منوچهر ۵۵
 مودود رك : حسین بن ابو محمد مودود
 مودود [امیر ...] ۷۰
 مودود بن محمد بن معين الدين محمود
 [عز الدين ...] ۴ ، ۱۶۱ ، ۲۰۵
 مودود زر كوب ۸۲ ، ۸۳ ، ۱۲۹ ،
 ۱۶۱ ، ۱۶۳ ، ۱۷۰ ، ۱۷۴ ، ۱۷۶ ،
 ۱۸۹ ، ۲۰۲
 مودود سلغری ۷۱ ، ۷۳
 موسى (ع) ۹ ، ۳۹ ، ۱۲۲ ، ۱۴۵
 موسى بن جعفر الصانق (ع) ۱۲۹ ،
 ۱۹۷
 موسى بن سلجوق ۶۰

[ارشدالدين ...]
نيكروز الفالى رك : اسمعيل نيكروز
الفالى

« و »

وامق ۳۶
وجين بنت اتابك آبش بنت سعد ۱۰۳
وشمگير ۴۷
ويا غيبستى [اشرف ...] رك : اشرف ويا
غيبستى

« ه »

الهاشمى رك : ابوالقاسم الناصر بن عمر بن
ناصر الهاشمى
هبةالله بن الحسين [ابوبكر ...] ۱۵۲
هرمز ۴۰
هرون بن موسى ۱۹۷
هرون الرشيد ۱۹۷ ، ۴۴
هشام بن عبدان ۱۴۲
همدانى رك : ابوبكر همدانى
هولاكو خان ۸۶

« ي »

ياجوج ۱۱۵
يا غيبستى بن جوبان ۱۱۲ ، ۱۱۴
۱۱۵ ، ۱۱۶ ، ۱۱۷
ياقوت (: پسر مظفر) ۴۷ ، ۱۴۴
يحيى (ع) ۱۵ ، ۲۲
يحيى (: بن اديب صالحانى) ۱۶۹
يحيى بن اسمعيل ۱۷۳ ، ۱۹۳
يحيى بن سعد الدين محمود بن محمد بن الحسن
۱۶۹
يحيى بن عماد الدين الحسن بن محمود
المالحنى ۱۶۹
يزدجرد ۴۱ ، ۴۲
يزدى رك : عز الدين يزدى
يعقوب (ع) ۱۱۹
يعقوب بن ارسلان ۷۰ ، ۷۲
يعقوب بن سفيان ۱۳۵

موسى بن يزيد الداعى ۱۳۰
موسى خان بطان ۱۰۴
موفق الدين رك : محمد بن شيخ نجم الدين
عبدالرحمن ۱۸۲
موفق الدين كارزياتى ۱۸۲
مهلب ۱۵
ميرانى رك : عماد الدين ميرانى ۶۰
ميكائيل بن سلجوق (: چغرييك)

« ن »

الناصر بن عمر بن ناصر الهاشمى [ناصر الدين
ابى القاسم ...] ۲۰۳
ناصر الدين ابى القاسم رك : الناصر بن عمر بن
ناصر الهاشمى
ناصر الدين شرابى ۶۷
نجم الدين رك : عبدالرحمن (بن) ابى بكر
نجم الدين رك : محمود [شيخ نجم الدين ...]
نجم الدين ابى الجناب رك : احمد
[نجم الدين ابى الجناب ...]
نجم الدين بن الامام
نجم الدين كبرا ۱۶۰
نجيب الدين رك : على بن بزغش
نجيب الدين رك : محمد بن على بن محمد
نجيب الدين رك : محمد يزدى
نظام الدين رك : احمد علوى [نظام الدين ...]
نظام الدين [خواجه ...] ۹۲ ، ۹۴ ،
۹۶ ، ۹۷
نظام الملك ۲۶ ، ۵۸
نكودار ۹۱
نمرد يحيى ۶۱
نوئين اعظم رك : امير طغاي [نوئين
اعظم ...]
نوح بن منصور ۴۹
نور الدين ابوالمكارم فضل الله النوقانى
۱۷۴
النوقانى رك : نور الدين ابوالمكارم فضل الله
النوقانى
النهاوندى رك : ابوالعباس النهاوندى
النيريزى رك : على بن محمد النيريزى

یوسف بن ابی نعیم المصری ۱۸۴
یونس بن سلجوق ۶۰

یوسف (ع) ۱۱۹
یوسف [سیف الدین . . .] ، ۹۳ ، ۹۲
۹۷ ، ۹۶ ، ۹۵

فهرست اماکن

« ب »

- باباکوهی [مزار . . .] ۱۳۹
 بازار گیوه دوزان ۱۷۱ ، ۲۰۳
 باغ طغایی ۱۰۳
 باغ قطاغ [محلث . . .] ۱۷۴ ، ۱۸۴ ، ۱۹۹
 باغ نو [محلث ، مقبره . . .] ۱۳۷
 ۱۷۹ ، ۱۸۰ ، ۲۰۰ ، ۲۰۶
 بالکت [محلث . . .] ۷۸ ، ۱۷۵ ، ۲۰۷
 باهلیه [بقعه . . .] ۱۸۹
 بحرین [جزیره . . .] ۸۰
 برم دلق رک : برم دلق
 برم دلق [صحرا . . .] ۵۰ ، ۵۱ ، ۹۸
 بشابور ۲۸ ، ۶۳
 بصره ۲۴ ، ۱۰۱ ، ۱۲۶ ، ۱۳۸ ، ۱۵۹
 بغداد ۵ ، ۶ ، ۷ ، ۱۱ ، ۱۲ ، ۱۶
 ۳۷ ، ۴۷ ، ۵۰ ، ۵۳ ، ۵۶
 ۶۷ ، ۶۸ ، ۷۷ ، ۸۵ ، ۱۲۶ ، ۱۴۰
 ۱۴۴ ، ۱۴۶ ، ۱۴۷ ، ۱۵۹ ، ۱۶۰
 ۱۶۳ ، ۱۶۶ ، ۱۷۰ ، ۱۹۷ ، ۲۰۰
 بلخ ۶۰
 بلغار ۳۱ ، ۱۹۴
 بلیان [قریه . . .] ۱۸۶
 بندرکیش ۹۳

« آ »

- آب شیرین [قصبه . . .] ۳۲
 آذربایجان ۴۸
 آرغان رک : کوره قباد

« الف »

- ابرقوه ۲۲ ، ۸۵ ، ۱۱۷ ، ۱۱۸ ، ۱۱۹ ، ۱۴۰
 ابی زرع [بقعه . . .] ۱۳۷
 ارجان ۲۳ ، ۲۴ ، ۵۶
 ازرقان ۱۳۴
 اشکنوان [قلعه . . .] ۲۵
 اصطخر ۲۳ ، ۲۴ ، ۲۵ ، ۳۳ ، ۳۴ ، ۵۰ ، ۵۱ ، ۶۵ ، ۷۹ ، ۸۷ ، ۸۸
 ۹۸ ، ۱۴۱ ، ۱۵۳ ، ۲۰۱
 اصفهان ۲۲ ، ۲۳ ، ۲۴ ، ۲۵ ، ۲۷
 ۴۸ ، ۴۹ ، ۵۵ ، ۶۰ ، ۶۷ ، ۶۸
 ۷۱ ، ۷۵ ، ۹۱ ، ۹۸ ، ۱۰۷ ، ۱۱۸
 ۱۶۱ ، ۱۶۸
 اقلید ۱۴۰
 انجو ۱۰۱
 ایران ۳۳
 ایراهستان ۶۳

« خ »

- خانقہ زرکوب ۱۶۳
 خانقہ قریہ بلیان ۱۸۶
 خراسان ۴ ، ۴۶ ، ۶۰ ، ۸۹ ، ۹۳ ،
 ۱۳۴ ، ۲۰۰
 خسویہ ۲۶
 خشت ۲۸
 خطا ۳۷
 خوارزم ۱۶۰
 خوزستان ۲۳ ، ۴۷ ، ۵۲ ، ۷۰ ، ۷۲

« د »

- داراجرد رك : داراب گرد
 داراب گرد ۲۳ ، ۲۶
 داراجرد ۵۵ ، ۶۳
 درب اصطخر ۷۹
 درب خویش ۱۵۶
 درب خفیف ۱۴۸ ، ۱۷۰
 درب خلیج ۱۴۷
 درعلم ۱۵۸ ، ۱۶۴
 دروازہ اصطخر (: درب اصطخر) ۵۱ ،
 ۱۷۶ ، ۲۰۱
 دروازہ دولت ۸۶
 دروازہ سلم ۴۲ ، ۵۱
 دروازہ کازرون ۱۸۵
 دروازہ نو ۱۹۳
 دزك [محلت . . .] ۱۵۲ ، ۲۰۷
 دزکلات ۳۲
 دشت باری ۲۸
 دشتك [محلت . . .] ۲۰۴ ، ۲۰۶
 دلہ ۱۰۱
 دلی ۱۹۳
 دنبہ نوشت ۲۵
 دودمان [قریہ . . .] ۴۵ ، ۵۵
 دیراب ۳۲ ، ۱۰۱
 دیلم ۴۹
 دینکان [قریہ . . .] ۹۸

بندر ماہی رویان ۳۲

بہبان ۳۱

بیت المقدس ۳۴ ، ۱۴۴

بیراستہ [محلت . . .] ۱۸۱ ، ۲۰۳

بیضا ۷۳ ، ۸۵ ، ۹۸ ، ۱۰۳ ، ۱۱۱ ،

۱۴۰ ، ۱۴۱ ، ۱۴۸ ، ۱۴۹

« پ »

- پارس ۲۸
 پالان گران [محلت . . .] ۲۰۶
 پول کواد ۹۰

« ت »

- تبر [قلعه . . .] ۲۶
 تبریز ۸۶ ، ۹۸ ، ۱۰۰ ، ۱۸۲
 تبوك [بادیه . . .] ۱۴۲
 تخر [قریہ . . .] ۱۵۵
 تشر ۱۶۰
 تنگ دنبہ ۲۶

« ج »

- جرجان ۴۹ ، ۵۲
 جرہ ۲۴ ، ۲۸
 جعفر آباد ۱۰۹ ، ۱۱۰ ، ۱۱۲
 جور رك : فیروز آباد
 جویم ۲۶
 جهرم ۲۶
 جیحون ۱۱۱

« چ »

- چرانداب [مقبرہ . . .] ۱۸۲
 چهل منارہ ۲۵
 چین ۴۱ ، ۱۹۴

« ح »

- حبشہ ۱۳۹ ، ۱۴۰
 حجاز ۱۳۰ ، ۱۳۹ ، ۱۴۰ ، ۱۴۷ ،
 ۱۶۳ ، ۱۹۴

۱۰۵ ، ۸۹ ، ۷۹
سقسین ۱۹۴ ، ۳۶ ، ۳۱

سلطانیه ۱۱۷
سلم [مقبره ...] ۱۶۹ ، ۱۶۴ ، ۸۵ ، ۲۰۴ ، ۱۸۸ ، ۱۸۵

سمرقند ۳۶
سوق الامیر ۵۴
سهاره [قلعه ...] ۲۸
سه گنبدان رك : قلعه های اصطخر ، شکسته ، اشکنوان

سیراف ۶۲
سیرجان ۷۵ ، ۲۳
سیستان ۹۱

« ش »

شابور ۶۱
شام ۲۰۸ ، ۲۰۳ ، ۱۴۸ ، ۱۳۹ ، ۳۷
شعب بوان ۲۹ ، ۲۸
شکسته [قلعه ...] ۲۵
شهر زیدان ۳۲
شیراز در اکثر صفحات

« ص »

صرح ممر ۳۱

« ط »

طبرستان ۶۰
طور ۳۵
طوس ۲۰۰
طیغور [قلعه ...] ۳۲

« ع »

عراق ۶۷ ، ۵۷ ، ۵۰ ، ۲۷ ، ۲۲
۶۸ ، ۷۱ ، ۷۴ ، ۷۵ ، ۷۷
۸۲ ، ۱۲۸ ، ۱۳۰ ، ۱۳۹ ، ۱۵۹
۱۸۳
عمان ۴۵

« ر »

رامجرد ۶۴
[را] مجردستان ۶۴
راهبان ۲۸
رباط ایش ۷۸
رباط ابوزرعۀ اردبیلی ۲۰۶
رباط تاج‌الدین ۷۰
رباط جابر ۸۵
رباط خفیف ۷۳
رباط رزبان ۸۵
رباط سعید رکن‌الدین ۱۷۳
رباط شهرالله ۷۷
رباط شیخ‌جمال‌الدین حسین دزکی ۸۵
رباط شیخ کبیر ۱۷۰
رباط فاروق ۱۴۷
رباط کرک رك : رباط شهرالله
رباط مجد رومی ۹۸
رباط مشهد حریصی ۱۵۲
رباط مظفری (در بیطار) ۸۵
رباط مظفری (در ابرقوه) ۸۵
رباط مقاریضی ۲۰۳ ، ۱۵۴ ، ۱۵۱
رکناباد [آب...] ۳۳ ، ۱۰ ، ۹ ، ۵
۳۷
روم ۳۹
ری ۶۰

« ز »

زاویۀ سرده ۱۸۱
زنگبار ۳۹
زو ۳۷

« س »

سراجان [محلت ...] ۱۶۴ ، ۹۸ ، ۲۰۵ ، ۲۰۲
سرخس ۶۰
سروستان ۱۱۶ ، ۱۱۵ ، ۱۰۵
سره ۶۰
سفید ، اسفید [قلعه ...] ۷۶ ، ۳۰



« غ »

کمین [قصبه ...] ۱۶۷
 کندمان [صحرا ...] ۷۱ ، ۷۰
 کوار ۱۴۷
 کوچه سختویه ۱۵۹
 کوره قباد ۳۲ ، ۳۱
 کوفه ۱۴۲ ، ۷۷ ، ۴۹
 کوه کیلویه ۷۰
 کوه مومیائی ۲۶

غزنین ۶۰
 غندجان ۲۸

« ف »

فارس در بیشتر صفحات
 فاروق [قصبه ...] ۱۸۸ ، ۱۶۶
 فال ۷۴
 فرات [رود ...] ۳۷
 فرامرز [قلعه ...] ۳۲
 فسا ۱۴۳ ، ۱۱۵ ، ۹۸ ، ۶۳ ، ۲۶
 فهندر [قلعه ...] ۴۱ ، ۴۰ ، ۳۸ ، ۴۲
 فیروزآباد ۲۸ ، ۲۷
 فیلخانه عضد ۵۱

« گ »

گچ پزان [محلت ...] ۱۵۹
 گمهر رك : کمین [قصبه ...]
 گنبد عضدی ۵۱
 گیلان ۴۶

« ل »

لرستان ۱۱۲ ، ۱۱۱ ، ۱۰۵

« م »

ماه : رك : جور رك : فیروزآباد
 مدرسه امینی ۷۴
 مدرسه بنجیر خوزی ۱۸۳
 مدرسه تاجی ۷۰
 مدرسه زاهده ۶۶
 مدرسه سنقریه ۷۳ ، ۷۲
 مدرسه شریفی ۲۰۳
 مدرسه عضدیه ۸۷ ، ۸۶
 مدرسه عمید ۷۹
 مدرسه قاضی فزاری ۶۴
 مدرسه قراجه ۶۴
 مدرسه لالا ۶۵
 مدرسه مجد رومی ۹۸
 مدرسه مقربی ۱۸۲ ، ۸۴
 مدرسه منکو برسه ۲۰۳
 مرغان [چشمه ...] ۱۴۴
 مرو ۶۰
 مزار ازرقان ۱۳۴
 مزار باباکوهی ۱۳۹
 مزار برغر ۱۵۶

« ق »

قادسیه ۴۱
 قصار [سد ...] ۶۴
 قصر زرد ۴۷
 قطیف [جزیره ...] ۸۰
 قیس ۱۰۱
 قیش [جزیره ...] ۸۰

« ک »

کازرون ۳۰ ، ۲۹ ، ۲۸ ، ۲۴ ، ۱۹
 ۶۱ ، ۶۳ ، ۸۹ ، ۹۱ ، ۱۳۱ ،
 ۱۳۵ ، ۱۴۵ ، ۱۴۶ ، ۱۸۵ ، ۹۸۷ ،
 ۱۹۵
 کران ۶۳
 کربال ۵۰
 کربال زیرین ۶۴
 کرد فنا خسرو ۵۴ ، ۵۲ ، ۴۴
 کرمان ۷۵ ، ۵۳ ، ۵۲ ، ۴۵ ، ۲۳
 ۱۶۵ ، ۹۱ ، ۷۶
 کعبه ۵ ، ۱۳۱ ، ۱۳۹ ، ۱۴۰ ، ۱۴۳ ،
 ۱۶۴ ، ۱۵۱ ، ۱۴۶
 کمارج ۲۸

« ن »

نشابور رك : شهر شابور ، كوره شابور
نوبنجان ۲۴ ، ۲۸ ، ۲۹ ، ۳۰ ، ۵۸ ،
۶۱ ، ۶۳ ، ۷۶ ، ۸۹ ، ۱۸۴
نوبندجان رك : نوبنجان
نورد (... كازرون) ۲۸ ، ۱۴۵
نھاوند ۴۱ ، ۱۳۹
نیشابور ۱۳۸ ، ۱۵۲

« ه »

هرمان ۳۶ ، ۳۱
هرموز ۱۰۱
همدان ۱۱ ، ۴۸ ، ۴۹ ، ۵۲ ، ۶۵
هند ۸۰

« ی »

یزد ۸۷ ، ۸۹

مزارالشیخ دولت ۲۰۷
مزار شیخ منصور [بن] ابی‌علی ۱۳۸
مسجد سلیمان ۱۴۴
مسجد سنقر ۷۲
مسجد عتیق ۶۷
مسجد نو ۷۷
مسجد یحیی ۱۶۹
مشهد علی حمزه ۲۰۱
مصر ۱۴ ، ۳۷
مصلی شیراز ۵۱ ، ۱۶۵ ، ۱۶۶ ، ۱۷۰ ،
۱۷۲ ، ۱۷۳ ، ۱۸۳ ، ۱۹۳
معبدیہ ، معبیدیہ ۱۵۸ ، ۱۶۱
مغرب ۱۱۱
مقاریضی [محلت ...] ۱۳۱
مکہ ۱۴۰
منارہ تاجی ۷۰
منارہ سنقریہ ۷۲
میان‌تنگ دنبہ [قلعه] ۲۶
میشکانات ۲۶

4296